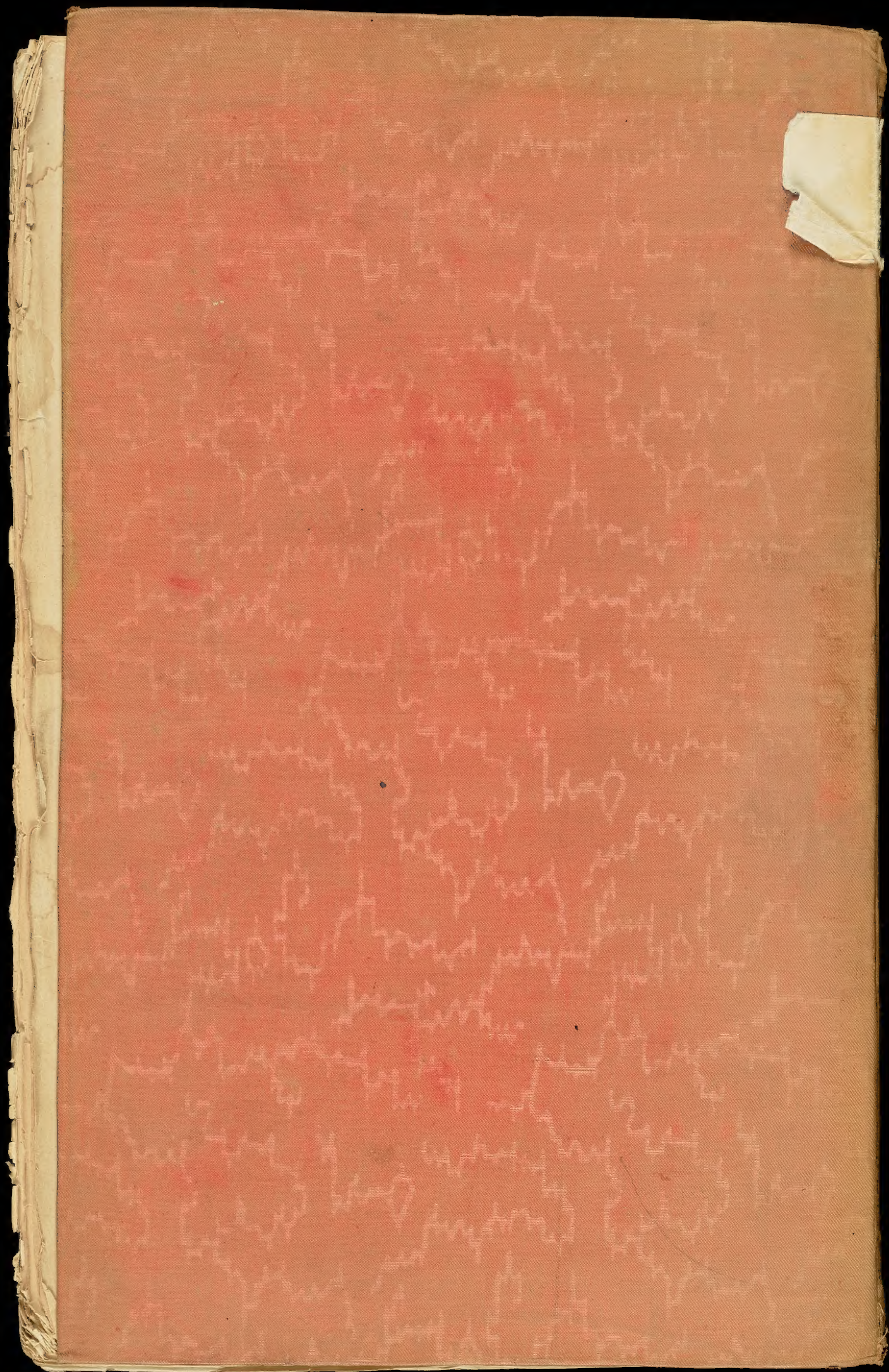




GETTY RESEARCH INSTITUTE
3 3125 01144 7295

بسمه
تبارک و
تعالی

کتاب
مطلع الشمس از

مؤلفات جناب صنیع الدوله محمد حسنخان
وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی
در جغرافی و تاریخ بعضی از بلاد و اماکن
خراسان و غیره بعلاوه بعضی
تحقیقات

فی
سنه هزار و
سیصد و یک
هجری

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

هست پاینده نیست غیر خدا مالک الملک و خالق الاشیا جل جلاله و عم نواله و عظم شانه
ولا اله غیره منعمی که ارباع زمین و اقطار جهان (بساطیست از خوان نعمای او) و از
مطلع شمس تا مغرب آن (منور بانوار آلای او) در مسالک ممالک مشعل خورشید و قنادیل
ستارگان را راهنمای سیاحان جهانگرد ساخته و در مراحل و شوارع بجای نصب علامات
از قلل جبال و مرتفعات تلال اعلام هدایت افراخته برای تشنه کامان بوادی و براری
از دل سنگ سخت آب زلال جاری نموده و تعدیل حر تموز را از مهب رحمت و عنایت
بی منتهی بوزش نسیم روح افزا امر فرموده در رنج اسفار فواید بیشمار قرار داده و مهاجرین را
در معاودت باوطان موائد بسیار نهاده تا پس از سیر در انفس و آفاق و تتمیم مکارم اخلاق
و استفاضات از مشاهد شریفه و استضائات از بواطن فیض مواطن مقدسه و طی
مسافتها و رفع مخافتها و تعیین عرض و طول بلاد و شرح رسوم و آداب عباد و مرور بر دور
بالیه و قصور عالیه و ابنیه رفیعه پیشینیان و عبور از امصار و ایالات و رساتیق و قرا

دیباچه

ومزارع وصحاری هر سامان وملاحظهٔ آثار ومآثر گذشتگان ومشاهدهٔ اطوار و
مراسم صنادید هر زمان ومطالعهٔ اطلال منطمسه که موجب تامل در قرون خالیه
از وادی بیخبری خارج ودر نادی آگاهی داخل شده باسلم بصیرت ببام معرفت صعود
نموده چون این نفوس بسر رسانند از روی حقیقت دانند که صراط مستقیم طریقت پیغمبران
ورسولان کرام بهشت شریعت احمدی منهلی است که بورود بدان آب حیات جاوید
توان رسید ودین مبین محمدی مشرعیست که بوصول بآن جرعهٔ از سلسال
سعادت ابدی توان چشید از آن پس معنی انا مدینة العلم وعلی بابها معلوم شود وسرّ
خطاب مستطاب انت منی بمنزلة هارون من موسی مکشوف گردد آنگاه بر خاتم انبیا وسید
اصفیا که لولاک لما خلقت الافلاک را مخاطب است درود فرستند وآل اطهار وعترت
بزرگوار او را گرامی دارند بحبل متین تمسک نمایند ودر راه پیروی طریق وصول
پیمایند ربنا لاتزغ قلوبنا را با خضوعی کامل خوانند وقدوهٔ این راه راستر ابدلستی دانند
وهو نعم الطریق ومن الله التوفیق
اما بعد شاید بعضی از مطالعه کنندگان اوراق ما فرض وگمان کنند که ما از
جادهٔ اصلی خود خارج شده بواسطهٔ صعوبت مسلک ومشکلاتی که چنین راهی را
بالطبع در پیش است از آن طریق عدول کرده ومنحرف گردیده ایم واز نگارش مجلدات
مرآت البلدان ناصری که سامع وقایل بملاحظهٔ سطور وفصول آن شایق ومایل
میباشند صرف نظر نموده ایم وممکن که این خیال مجسم شده نه بر طریق ارباب سماحت
در موقع این تقاعد ومسامحت خوانده باشند

دع المکارم لاترحل لبغیتها — واقعد فانک انت الطاعم الکاسی

دیباچه

اما پس از آنکه بعین رضا در این صحیفه تصفح نمودند و مؤلف را از تعمق و امعان نظر در ابواب
و مباحث آن رهین تلطف و توجه خود فرمودند بر حسن ظن ایشان افزوده بیقین پیوند نما
که مقصودی از تألیف منتظم ناصری جز جمع آوری اسناد و اسباب این خجسته کتاب
نداشته و آنچه نوشته ملیح عذر صریح تعویق و مؤید میل طبیعت و تشویق و تلافی بیکاری ایام
تعطیل و اشتغال بنوعی از تحصیل بوده و اگر حالت منتظره مرحمتی داد پس از رنج انتظار
دری از راحت برگشاد و قطع نظر از قافیه تمثل باین اشعار خالی از مناسبتی نیست

حکیم گنجه آن مرد سخن سنج — که دارد گنج گوهر از سخن پنج
بوقتی گفت بهر عذر تأخیر — که گر دیر آمد شیر آمد شیر

در نگارش مرآت البلدان ناصری در جائی قلم عطف عنان نمود که حرف جیم را باخر
رسانید و میبایست بنگارش بلاد و اماکن مبدو بحرف حاء و خاء بپردازد و اعظم ایالات که باید
شرح مبسوط آن در حرف خاء درج و نگاشته شود خراسانست که از جهت وسعت و فسحت
ارجاء و کثرت بلاد و آبادانی و متنزهات و ملاحظات دیگر از قبیل جغرافی طبیعی و پلیتیکی
و غیره و دقایق تاریخی بوصف اهمیت موصوف و بفرح انگیزی هوا و حاصلخیزی
اراضی و دره های سبزه و وجود مشاهیر رجال و علما و وزرا و مزارات متبرکه و
مشاهد شریفه و زوایای مقدسه و سایر مزایا معروف میباشد در اثنای جمع آوری
اسناد و اسباب منظوره و مقارن اختتام مجلدات منتظم ناصری اتفاقی حسن افتاد و
وفاقی مستحسن دست داد یعنی موکب منصور اعلیحضرت قوی شوکت خسرو صاحبقران
شاهنشاه جمجاه پادشاه اسلام پناه شهریار تاجدار عادل باذل سلطان اعظم و ملک
معظم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

ناصر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه ما دامت الشمس شارقة فی رابعة النهار که اینفرخنده نامه را
نام مبارکش تاج تارک است عزیمت خراسان و زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس
فرمودند و نگارنده را که سالها است در اسفار داخله و خارجه بشرف التزام رکاب اعلی
مستسعد و مباهی میباشد ممکن بود که در ضمن این سفر خیر اثر اغلب بقاع و بلاد و اماکن
با استعداد و مراتع متنزهه و مواضع مشهوده و حظایر و مضاجع و مدارس و مساجد
ابنیهٔ خیریهٔ قدیم و جدید بتخصیص آستانهٔ مطهرهٔ رضویه را که روضه از ریاض جنت
و محفوف و منور بانوار رحمت و مشتمل بر صحنهای وسیعه و رواقهای رفیعه و حرم
عالی و تزیینات و تذهیبات متلالی و عمارات مبارکات و غرفات بابرکات و هر گونه
اسباب تجمل ظاهر و باطن و انواع مزایا و مبانی است برای العین مشاهده نماید و پس از
تلثیم آن خاک پاک که مطاف روشنان افلاک است معلومات سابقه را بر مشهودات
لاحقه بیفزاید و کتابی تالیف نماید که (لو لا ان اللیالی رحمتنا لقیل ما فی حجر تیهها حکاه) و
بهمین مناسبت و ملاحظه احوال ایالت شرقی او را مطلع الشمس نام دهد و از زحمت خداوند
امسی یادگاری عزیز برای اهل بصیرت و تمیز در مخزن اوراق روزگار بودیعت نهد

هنر باید و مایهٔ آگهی	که گیتی نماید پر از فرهی
روان گر خردمند و آگاه نیست	کسانرا بدین جایگه راه نیست

بنابراین آنچه در قوه داشت بتوفیق و یاری باری عز اسمه و جل ذکره صورت فعلیت
داد و دری از گنجینه درایت برروی اهل روایت گشاد ما بطریقی از غفلت و تهاون بر
کار و بر سنت مردکار که دقیقه را مهمل نگذارد و نکات علم را خرد نشمارد بگویید آنچه گفتنی است

وبرشته کشیده درهائیرا که سفتنی است تا بابصران از اینحدیقه اینقدر گلهای حقایق
چینند اگرچه ارباب اغراض دران بدیده کراهت بینند

اذا رضیت عنی کرام قبیلتی　　　فلا زال غضبانا علی لئامها

زینت اینمجموعه وواسطه اینعقد که رشته ایست از جواهر زواهر دانش وخرائد فرائد بینش
چند صفحه نقشه است از صحن وحرم ورواق عرش نطاق حضرت رضا علیه الاف التحیة
والثنا وبعضی ابنیه واثار قدیم وجدید که در اماکن مختلفه دیده وبدقت هرچه تمامتر
تحدید نموده علاوه بر تواریخ متعلقه بهر ناحیه وکتیبها ومسطورات ونقوش الواح
ومضامین فرامین وارقام سلاطین ماضیه انار الله برهانهم که هریک کاشف خبری
ومبین مطلبی ومؤید ادعائی وحل مشکلی است ومن حیث المجموع مرآت اعصار وازمنه
سالفه ونماینده اثار گذشتگان ماست که اگر بخون دل وخوردن جگر انجمله را بدست
نمیاوردیم ودر اینمجلد ضبط ومخلد نمیکردیم عنقریب همه بر طاق نسیان گذاشته از انها جز
تاسف بر فقدان خبر وعدم وجدان اثر چیزی برای اخلاف عظام نمیماند وکسی از
اسلاف کرام سخن نمیراند نه از نام آوران نامی بود ونه از نامه ایشان کلامی ما هم از
فواید منظوره محروم بودیم ودر محضر بزرگان ملوم وبا وجود استقصا وتدبر واستیفای
کامل در تفکر اگر زلتی دست داده باشد ولغزشی اتفاق افتاده امید عفو واغماض هست
چه انسان بی سهو ونسیان نیست

وما ابرئ نفسی وما ازکیها　　　که هرچه نقل کنند از بشر در امکان است

وچون اینفرخنده مجلد باعتباری جلد سیم مرآت البلدان ناصری ومخصوص جغرافی
اماکنی از خراسانست که در اینسفر مشهود شده بعلاوه دو راه معروف دارالخلافه باهره

باز خجسته سامان باقی شرح خراسان وحرف خا بانضمام حرف حا در جلد چهارم نگاشته
خواهد شد انشاالله تعالی
وانا العبد الباغی حسن بن علی المراغی

پوشیده نیست که از دار الخلافه طهران بواسطه دو راه معروف بخراسان میروند یکی راهی
که از سمنان ودامغان وشاهرود وسبزوار ونیشابور عبور میکنند راه دیگر از دماوند
وفیروزکوه وبسطام وبجنورد وقوچان میگذرد وراه اولی راه هست معمول زوار وغیره
ونادرا از راه بجنورد وقوچان زایرین بخراسان میروند اما از انجا که موکب شوکت اعلیحضرت شاهنشاه
ایده الله تعالی بنصره از راه بجنورد وقوچان تشریف فرمای مشهد مقدس گردید واز
راه اولی که معمول زواراست معاودت فرمودند ما نیز در نگارش اینکتاب سفر خیر اثر
همایون را پیروی نموده گوئیم از دار الخلافه طهران چون براه فیروزکوه وقوچان عزیمت
خراسان نمایند منزل اول کنار رودخانه جاجرود است در حوالی پلی که مرحوم حاجی میرزا ابیک
فراشخلوت اعلیحضرت همایون بر روی رودخانه مزبوره کشیده اباد ی وکاروانسرا برای
منزل عابرین هست پل مزبور از ابتدای سنگ چین تا انتهای ان یکصد وشصت ذرع است
ولیکن پل حالیه طولا شصت ذرع وما بقی که یکصد ذرع باشد بهمان حالت سنگ چین
باقیست وارتفاع این سنگ چین در بعضی جاها یکذرع وبعضی جاها دو ذرع است
عرض پل پنجذرع ومشتملست بر چهار طاق که عرض هریک از انطاقها پنجذرع ونیم است
ودهنه وطول هر طاقی هفت ذرع ونیم وارتفاع پل از سر دیوار تا سطح رودخانه هفت ذرع
وارتفاع طاق پنجذرع است آب رودخانه جاجرود از مغرب بمشرق جاریست یکمنبع و
وسرچشمه این رودخانه تقریبا قله البرز وموسوم بشکر ابست سرچشمه دیگران گرماب در

ولالان و زایگان و رود بار قصران میباشد دره که مجری و بستر این رودخانه است زیاده از
ده فرسنگ امتداد دارد در آخر الامر این رودخانهٔ جاجرود داخل بلوک ورامین شده آن بلوک را
مشروب میسازد در ایام بهار و طغیان آب عبور از رودخانهٔ جاجرود ممکن نیست مگر
بواسطهٔ پل و اگر در دو سه محل بر روی رودخانه پل نبسته بودند راه طهران بمازندران
و طرف طبرستان و لواسانات و نور و کجور مقطوع بود رود جاجرود (جاجه رود)
(جاجم) رود منسوب بقصبهٔ جاجم است که حالا مختصر آبادی از آن باقیست و در حوالی
این رودخانه میباشد و تحقیق این مطلب در جلد دویم مرآت البلدان در لغت جاجم بوجه کمال
شده است از دار الخلافهٔ باهره تا سر پل جاجرود سه فرسخ و نیم است و ابتدا راه فیمابین
مشرق و شمال و بعد در سه فرسخی شهر محاذی مزرعهٔ سرخ حصار که خالصهٔ دیوان
همایونست و سپردهٔ بمیرزا محمد خان پیشخدمت یکباره مشرقی شده قدری که از اینجا گذشت
باز بطرف شمال میل مینماید ارتفاع کنار رودخانهٔ جاجرود از سطح طهران صد ذرع است
و ارتفاع طهران از سطح دریای محیط موافق تحقیق کلنل استب نیتسکی که از طرف رصدخانهٔ
روس مامور ملاحظهٔ مقارنهٔ زهره و شمس بود سه هزار و هفتصد و دو پای انگلیسی است
که عبارت از هزار و صد و بیست و هشت متر فرانسه باشد بعضی از مسافرین در کنار
رودخانهٔ جاجرود منزل نکرده یکسره ببومهن میروند از کنار رودخانهٔ جاجرود تا بومهن
سه فرسخ است و راه فیمابین مشرق و شمال و چون زیاده از دو فرسخ از کنار پل جاجرود راه
پیمودند بکاروانسرای استلک میرسند در نزدیکی این کاروانسرا در طرف جنوب آن قریهٔ
استلک است که دور از راه میباشد استلک مخفف استلخک است که فارسی اصطخرک باشد
یعنی اصطخر و برکهٔ کوچک آب و فی الحقیقه در استلک اصطخر کوچک آبی موجود است زیاده از

نیم فرسخ که از اسنلك طی مسافت نمودند بقریهٔ بومهن میرسند خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه اغلب بجهة صید کبك ببومهن تشریف میبردند این کلمه ظاهراً مرکب از بوم و هن باشد و هن بفارسی بمعنی لرزه و چون بومهن از قرای نواحی دماوند است و دماوند بکثرت زلازل معروف ممکن است اینجا را بومهن گفته باشند یعنی محل زلزله در هر حال بومهن متعلق بجناب آقا (میرزا یوسف) وزیر اعظم داخله و مالیه واقع در کنار رودخانهٔ که از شمال غربی بجانب جنوب جاریست منبع و سرچشمهٔ این رودخانه عبارتست از چندین چشمه در کوهی از کوههای لار مشرف بپوزسیاه پلاس معروف بگردنهٔ پهنك و خود رودخانه بواسطهٔ چشمه هائی که در مجری و بستر او میباشد نیز زاینده است و در بهار و تابستان از ده الی پانزده سنك آب دارد و لی در فصل پائیز آب آن چهار سنك است اول آبادی که در کنار این رودخانه واقع شده مزرعهٔ جور میباشد بعد از آن ابرابعد اسکره بعد بومهن که عبارتست از ده و قلعه که در یکی دوازده خانوار ارمنی ساکن و در قلعهٔ دیگر هفده خانوار که دیچه سکنی دارند که دیچه ها که از غلاة میباشند اروملی الاصلند شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه اینها را از آن ولایت باین ناحیه کوچانیده اند آبادی بعد از بومهن نوراست که شش خانوار سکنه دارد بعد از نوران شهراباد که هشت خانوار رعیت در آن سکنی دارند پس از شهراباد گلخندان کوچکست و رودخانهٔ بومهن با رودخانهٔ دماوند و آباه که آن نیز از قرای دماوند است یکی شده برودخانهٔ جاجرود میریزد و آباه در زیر گلخندان برودخانهٔ بومهن می پیوندد بقعهٔ در بومهن هست زفرا و مذکور و از فرزندان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میباشد ارتفاع بومهن از سطح طهران چهار صد

ذرع است
از بومهن که مسافر حرکت کرد بشهر دماوند یا بآبادیهای حول و حوش دماوند رفته
منزل مینماید چنانکه منزلگاه ما اراضی حصار بود و حصار عبارتست از سر مزرعه
از مزارع دماوند واقع در زیر قریهٔ گیلارد و گیلارد در جنوب غربی شهر دماوند و طرف
مغرب رودخانهٔ دماوند است از حصار تا شهر دماوند کمتر از یک فرسخ است امامزادهٔ در
حصار هست از قرار مذکور از سادات موسوی میباشد قراییکه از بومهن تا حصار در
عرض راه دیده میشود اول رودهن است که تقریباً در نیم فرسخی بومهن و در کنار آباده در
طرف دست چپ راه واقع و دارای صد و پنجاه خانوار سکنه میباشد که انها نیز کرد بچهٔ
غالبی و از مهاجرین رومی میباشند بقعهٔ در رودهن هست معروف بامامزاده تقی
که او را نیز از فرزندان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دانند بعد از رودهن قریهٔ
مهرآباد در طرف دست راست راه واقع و ملکی حاجی محمد رضای صراف از اهالی دار
الخلافه میباشد و پانزده خانوار رعیت دارد پس از اینقریه دهکده چنار است در این
دهکده نیز پانزده خانوار سکنی دارند

اما شهر یا قصبهٔ دماوند شرح آن در حرف دال در سایر مجلدات با ذکر قرا و توابع مفصل
و مبسوط بیاید در اینجا قناعت و اقتصار بمجملی از آن نموده گوئیم دماوند که آنرا باوند و
دنباوند نیز گفته اند از بلاد قدیمه است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید دماوند ولایت
و کوه معروفیست در مملکت ری طول آن هفتاد و پنج درجه و سی دقیقه و عرض آن
سی و هفت درجه میباشد و شرحی افسانه مانند از کوه دماوند گوید که در اینجا محتاج بذکر
آن نیستیم بعد از آن گوید ولایت دماوند را عساکر اسلام بسرداری سعید بن عاص در سال

بیست و نهم یا سی ام هجرت در خلافت عثمان بن عفان فتح کردند خلیفه شنیده بود که
ذوالحنکه بن المهتدی بر ضد او اقدام ببعضی دسایس نموده لهذا بولید بن عقبه که
انوقت حاکم کوفه بود نوشت که مطلب را از و استفسار و تحقیق نماید اگر راستست اورا
تنبیه کرده و به دماوند فرستد ولید تحقیق کرده معلوم نمود که بحقیقت نیست بنابر این
ذوالحنکه را به دماوند فرستاد و قتیکه سعید بحکمرانی کوفه برقرار شد ذوالحنکه را از
دماوند معاودت داده کمال احسان را نسبت باو نمود دیر زمانی بعد ذوالحنکه یکی از محرکین
شورشی شد که دران شورش عثمان مقتول گردید و این اشعار ذیل از وست

لعمرک ان اطریت نیّ مالی الذی	طمعت به من سقطتی لسبیل
رجوتم عجوبابن اروی ورجعتی	الی الحق دهرا غال حلمك غول
وان اعترافی بالبلاء وجفوتی	وشتمی فی ذات الاله قلیل
وان الذی عاکل یوم ولیلة	علیك بدنبا و تذکر لطویل

مؤلف گوید هوای دماوند در تابستان در کمال خوبی و اعتدال و فی الحقیقه نظیر هوای
بهار است در زمستان خیلی سرد و سخت میشود باغ و بساتین باصفا دارد اما حول و حوش
شهر چون اغلب کوهستانست و اراضی قابل زراعت ان کم چندان حاصل خیز نیست ولی
از انجاکه بارندگی در این ناحیت زیاد است در اواخر بهار و تمام تابستان کوه و دشت مانند
یکپارچه زمرد بنظر میاید و منظر اغلب مواضع نهایت بدیع و فرح افزا میباشد عیب عمده
دماوند زلازل کثیره انست شهر دماوند را چهار محله است یکی محله در رویش که در سمت
شمال است دو امامزاده در اینمحله است یکی موسوم بامامزاده عبدالله و دیگری بامامزاده
عبیدالله محله قاضی که در طرف مشرقست و محله معروف بچالکا محله که در مغرب واقعشده

ومحله چریك که در جانب جنوب میباشد هریك از محلات مزبوره یکباب حمام دارد
حمام مخصوصی هم برای حاکم هست هر محله نیز چهار پنج باب مسجد کوچك چوبی رعیتی
دارد مسجد جامع دماوند که از آثار عتیقه اینشهر است و فیما بین محله قاضی و محله
چریك واقع شده عبارت از یکجو طرابیت مربع مستطیل مقصوره مسجد حسب الرسم
در سمت جنوب واقع شده واصل مسجد قدیم عبارت از انست بنیان سمت مشرق و
مغرب و شمال اگر هم از قدیم بوده حالا از آثار عتیقه چیزی باقی نیست جز مناری که در
ضلع شمال شرقیست یکربع از بن منار تقریبا خراب شده و سه ربع باقی تقریبا چهارده الی
پانزده ذرع ارتفاع دارد مقصوره از طرف عرض سه ستون و چهار طاق دارد از
طرف جنوب و چهار ستون و دو پایه از سمت مشرق و مغرب از طرف طول محراب
مسجد برخلاف مساجد دیگر مسطح است شبستان در طرف شمال میباشد بعضی
کاشیکاریها و خشتهای کاشی پارچه پارچه در بعضی از بناهای مسجد دیده میشود
که چندان قدمت و امتیازی ندارد سقف مسجد ابتدا و در قدیم طاق بوده در مرمتهای
بعد تیرپوش کرده اند برروی کاشیها اینعبارت مسطور است (طلبکار
خیر است و امیدوار امیدی که دارد خدا با برار ساعیه حاجی سلطان محمود فی
سنه ثلاثین والف ١٠٣٠) اصل تاریخ بنای مسجد را در طرف راست محراب چهار ذرع
بالاتر از زمین در روی جرز بخط کوفی از گچ بیرون آورده بوده اند اما ریخته و چیزی که
از آن باقیست اول سطر (بسم الله الرحمن الرحیم) است در ستون اول طرف راست محراب
بر چوبی که زیر پایه طاق است اینعبارت نوشته شده (امر بعمارة هذه المسجد المبارکة الشریفة
المعظمة بعون الله تعالی و حسن توفیقه حسبة لله تعالی و طلبا لمرضاته بامید ثواب اخروی درتو

نوشته شد
نباشد که عبارات
عربی و فارسی که در این
کتاب از الواح و کتیبه‌ها
و مواضع نقل مینماید
بعینها میباشد نگارنده
را تصحیح و غلطان کار
نیست فقط نقل
مینماید و این خود
متین مطلب است
از پایه و مایه علوم و
ادبیات و مسطورات
[illegible]

مفخم الاعظم مقرب امراء السلاطین خواجه یاقوت بعمارت میمون نصیب وی شد بتوفیق

الله تعالی فی شهور سنة اثنی عشر و ثمانمائة سنة ۸۱۲ حرره علی بن فتح الله) این تاریخ

بکرمت مسجد است در ستون اول طرف چپ که مقابل ستون اولست باین کلمات بهمان

روی چوب زیر پی طاق نوشته شده است (ساعی خیر خواجه مصطفی بن جمال الدین

طاوس عاقبته خیرا فی الدنیا و الاخره فی ایام سلطان السلاطین شاه اسمعیل صفوی خلد

ملکه فی تاریخ سنة سبع و عشرین و تسعمائة ۹۲۷ کاتبه محمد علی شجاع) این تاریخ مرمت

دوم مسجد است در جرز طرف چپ چسبیده بمحراب که مقابل خط کوفی مزبور در فوق سنت

کاز گچ بیرون آورده اند باین کلمات روی چوب ثبت شده (بانی هذه الاستوانه بعد ان

هدمه الزلزله جد حاجی میرزا علی بن مرحوم حاجی علی بابا کتبه العبد المذنب العاصی اسمعیل

مظفر القاسم ارفع الجنة نعم من لعن لعلی و حسین و حسن عمل استاد محمد مقیم بن استاد

ابراهیم احدی و ثمانین بعد الالف و قع تعمیر هذه الاستوانه فی الدولة ابو المظفر السلطان

شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی) در ستون دوم طرف راست نوشته اند (بانی خشت

المربع محمد رئیس بن نعمت الله عمل جمال الدین محمود نجار) دو قطعه سنگ بر حوالی در مسجد

نصب شده روی یکی سواد فرمان شاه عباس است که عینا در اینجا درج میشود

سواد فرمان شاه عباس اول

حکم جهان مطاع شد انکه در ینوقت بنا بر شفقت بیغایت شاهانه درباره شیعیان

الکاء دماوند و خوار و فیروزکوه از ابتدای توشقان ئیل مال و وجهات ایشانرا در رسد بکمامه

شهر رمضان سوای توجیهاتیکه باجاره داده میشود بتخفیف و تصدق مقرر داشتیم

مستوفیان عظام دیوان اعلی این رقم عظیمه را در دفاتر خود ثبت نموده تغییر و تبدیل بقواعد

ان راه ندهند وآنچه تیول و مواجب همه ساله مقرر بر طرف دانند وآنچه مقرر است
حواله میشود مال الوجهات شهر مذکور را سال بسال کم نموده تتمه را تنخواه ارباب حوالات
نمایند تیولداران الکاء مذکورات مسطوره و مقرر داشته رسد یکماهه شهر مذکور را
از تیول خود بر طرف دانند و طلبی ننمایند کلانتر و کدخدایان الکاء مذکوره بحقیقت
رسیده اگر سنی در میان شیعیان بوده یا مردم محلی از محلات انجا باشند تخفیفات ان داده
نمیشود و نسخهٔ منقح ان درست داشته بدفترخانهٔ همایون فرستند که در دفاتر ثبت نمایند
و دانسته باشند که اگر پنهان نموده باشند در دنیا بازخواست خواهند شد و در اخرت
در خدمت حضرت امیر المؤمنین امام المتقین شرمنده خواهند بود و تغییر کنندهٔ تخفیف
مذکور بلعنت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی گرفتار گردد و باید که دستور دوام
الشرف را بر سنک نقش نموده بر در مسجد جامع نصب نمایند و در دعاگوئی دوام دولت
قاهره تقصیر نکنند فی شهر شعبان سنهٔ اربع و عشرین والف ۱۰۲۴

بر روی قطعهٔ سنک دیگر تاریخ طاعون بعبارت مسطوره ذیل نکاشته شده است
در سنهٔ هزار و دویست و چهل و هفت از تقاضای سپهر کجرفتار و تاثیر نجوم ثوابت و سیار
قمار در اکثر بلاد ایران ناخوشی مرض طاعون حدوث یافت و نخل حیات بسیاری از اهالی
انها از پای درامد و واقعهٔ هایله بدماوند سرایت نموده قریب بهزار نفس بل متجاوز از
قصبه و قرا داعی حق را لبیک اجابت گفتند از انجمله باعث و ساعی خیرات و مبرات معمار
و بانی مساجد و سایر موقوفات مرحمت و غفران پناه الواصل الی جوار الله وجعل الجنة
مثواه اعنی حاجی الحرمین الشریفین حاجی زین العابدین جالکائی الملقب ببابا جهد انصاری
و ابناوا ابو القاسم و ابو الحسن و عبد المناف مع صبیته و همشیره وهما حاجی خانم و خدیجه خانم

با جمعی از متعلقان بجانب خلد برین خرامیدند

یکی دیگر از آثار قدیمهٔ شهر دماوند امامزاده عبدالله و عبیدالله است که سابقاً اشاره‌ئی بدان نمودیم گنبد این دو امامزاده از کاشی سبز و لوزی شکلست دور ضریح آیهٔ الکرسی و صلوات و سلام بر حضرت رسول و ائمهٔ طاهرین علیهم الصلوات والسلام است و در آخر سنهٔ هزار و صد و هشتاد و پنج تاریخ الست بعلاوهٔ اینعبارت (نوشتم من در اینمعبر نشانی عمل محمد بن حسین لواسانی) در جلو ضریح مجریست از چوب و روی آن اینعبارت منقور است (قال رسول الله صلعم نیة المؤمن خیر من عمله وقف هذا المجر الشریف المبارک اللطیف جناب توفیق آثاری خواجه محمد بن مغفرت پناه خواجه جلال الدین فی شهور سنة سبع والف من الهجرة النبویه ۱۰۰۷) روی در حرم امامزاده اینکلمات نقش شده (در کسب کمال کوش صوفی فی الجمله چو گشت ظاهرت هست در میکدهٔ زمانه تاکی از بادهٔ حرص میشوی مست عمر از پی کار صرف کردی اینک اجلت بعمر پیوست در صنعت خویش هم نداری جز ابله هیچ چیز در دست هذا باب الخیرات عن خواجه غیاث الدین خیام بن یوسف خیام) اینکلمات در در صحن نوشته شده است (قال رسول الله انا مدینة العلم و علی بابها وقف هذا الباب الشریف المبارک محمد بن علی بن احمد سیف سنهٔ هزار و هفت ۱۰۰۷ عمل استاد عبدالله)

امامزادهٔ دیگر در شهر دماوند هست که گنبد آن از گچ و آجر است و شکل گنبد نیز لوزیست در در حرم این امامزاده اینعبارت نگاشته شده است (عمل علی بن صوفی الثانی النجار فی تحریرا فی سنة خمس و عشر و تسعمائه) ۹۱۵ سنه (۹۲۵ سنه)

دو امامزادهٔ دیگر در شهر دماوند است که بعقیدهٔ اهالی از فرزندان حضرت امام الحسن مجتبی ع

میباشند در موضع مشهور بقتلگاه ده نفر امامزاده در یکمرقد بزرک مدفونند و اسامی انها از اینقرار است محمد یعقوب جعفر لقمان نعمان یزدان برهان اعمام کنعان طالوت

نیز در همین موضع یعنی در قتلگاه سه نفر امامزادهٔ دیگر موسوم به محمد و یعقوب و جعفر در یک مضجع دفن شده اند امامزادهٔ دیگر در محلهٔ چریک هست معروف بامامزادهٔ شمس الدین

بازار دماوند صد باب دکان دارد از فواکه سیب و قیسی و الو و سیب مشکی که پائیز لیست در دماوند بعمل میاید و قیسی دماوند فی الحقیقه بکنوع مال التجاره ایست که بتجار جه هم حمل میشود چهار مکتب خانه در دماوند برای اطفال هست در جنوب محلهٔ درویش بیست خانوار یهودی سکنی دارند شهر دماوند از طرف مغرب محدود داست به سرهار واشکاف و از طرف مشرق به جبل نیل از سمت شمال بکوه مرغ سرخرکش و از جانب جنوب بکوه چل بکینک دو رود خانه وارد دماوند میشود یکی از چین مشاوکر دنهٔ امامزاده هاشم که موسوم بمشکین چه رود است رودخانهٔ دیگر که از مزرعهٔ تار و ودیم میاید معروف بتار رود است

کوه دماوند که مسافت ان تا شهر بخط مستقیم کمتر از چهار فرسخست از جبال شامخهٔ معروفه میباشد و از چهل پنجاه فرسخ مسافت دیده میشود ذکر اینکوه و شهر دماوند در اشعار شعرای عرب و عجم متواترا شده است چنانکه حکیم ابو القاسم فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه

در داستان گرفتاری ضحاک بدست فریدون و بند نهادن او در کوه دماوند گوید

بیامد همانگه خجسته سروش   بخوبی یکی راز گفتش بگوش

که این بسته را تا دماوند کوه	ببر همچنین تازیان بی گروه
بیاورد ضحاک را چون نوند	بکوه دماوند کردش ببند

بحتری گوید

فما زلت حتی اذعن الشرق عنوة	ودانت علی ضغن اعالی المغارب
جیوش ملأن الأرض حتی ترکنها	وما فی اقاصیها مفر لهارب
مددن وراء الکوکبی بحاجة	ارته نهارا طالعات الکواکب
وزعزعن بناوند من کل وجهة	وکان وقورا مطمئن الجوانب

ناصر خسرو علوی در سفرنامهٔ خود گوید کوه دماوند را کوه لواسان هم میگویند و اینکوه شبیه بگنبد نیست و در قلهٔ آن غاریست که از انجا نشادر و کبریت بیرون میاورند اشخاصی که بالای کوه میروند با خود پوست گاو میبرند و انبار از نشادر و کبریت میکنند و از بالای کوه میغلطانند آن پوست گاو خود تا دامنه میغلطد و این از بابت انست که راه معینی ندارد که نشادر و کبریت را از انراه حمل بپائین کوه نمایند خلاصه اینکوه سابقا از کوههای آتش فشان بوده اما بقاعدهٔ علم طبیعی که هرچه بر عمر دنیا افزوده میشود آتش فشانی جبال و زلازل کمتر میگردد ممکن است که بعدها دیگر هیچ آتش فشانی ننماید در اینکوه معدن گوگرد موجود است اغلب اوقات قلهٔ اینکوه مستور در برف است و از عجایب آنکه اینکوه در شهر دماوند دیده نمیشود چشمهٔ لا که اصلا چشمهٔ علیاست در نیمفرسنگی شهر دماوند و از چشمه های مشهور و قابل ملاحظه است ارتفاع کوه دماوند موافق تحقیق کاپیتن نپیر انگلیسی پنجهزار و ششصد و شصت و سه متر از دریای خزر و پنجهزار و ششصد و سی و شش متر از سطح بحر محیط است اما از توا ریخ

جناب شریعت انتساب حاجی ملا علی دماوندی که از احاد زهاد و اتقای عباد است از مردم چشمهٔ لا میباشد

متعلقه بدماوند اقتصار مینمائیم بواقعه عجیبه که مورخین ایران باینجبل نسبت
داده اند وان اینست که افراسیاب که طمع در تسخیر کلیه مملکت ایران داشت پس از
چندین جنگ با منوچهر او را در قلعه در حوالی شهر امل محصور نمود و مدت ده سال
اینمحاصره طول کشید و قلعه مفتوح نشد پس از ده سال ناخوشی مسری در قشون
افراسیاب بروز کرده شیوع یافت افراسیاب مجبور بمصالحه با منوچهر گردید و
برای تعیین حدود قرار براین دادند که یکنفر تیرانداز در بالای قله کوه دماوند
رود و تیری بچله کمان گذاشته بقوت هرچه تمامتر رها نماید هرجا که تیر بر زمین افتاد
انجا سرحد ایران و توران باشد در لشکر منوچهر ارش تیرانداز ماهری بود بحکم منوچهر
بربالای قله دماوند رفته تیری بطرف مشرق انداخت ان تیر از نیشابور و سرخس و
مرو گذشته در ساحل رود جیحون بر زمین افتاد و رود جیحون بنابر قرارداد مذکور
سرحد مملکتین ایران و توران گردید از انجا که اینواقعه از محالات عادیه بنظر میاید
ارباب تواریخ و سیر توجیهات برای ان نموده اند بعضی گویند یکی از مرغهای شکاری
ان تیر را هدف گردیده پس از ان بقوه پرواز خود را بکنار جیحون رسانید و در انجا بخاک
افتاد جانوران انمرغ را طعمه خود ساختند تیر باقی ماند و سرحد ایران و توران بوجود
ان معین گردید جماعتی را عقیده اینست که ارش مردی حکیم بود تیری مجوف ساخت
واز شبنم مملو نمود وقت صبح از قله دماوند انرا بطرف مشرق رها کرد قوه جاذبه افتاب
انرا تا کنار جیحون کشید بزعم مولف تیر مزبور تیر کمان نیست بلکه تیر نظر است واز انجا که سبقا
شط جیحون بدریای خزر میریخته و مصب ان از بالای قله دماوند نمودار بوده چون تیر
نظر بدانجا میرسید شط جیحون سرحد مملکتین ایران و توران گردید وارش مهندسی بوده

که مامور بتعیین حدود گشته والله اعلم بالصواب
چون مسافرین از دماوند عزیمت فیروزکوه کنند و از مزارع حصار که سابقا ذکر
شد عبور کرده یکفرسخ طی مسافت نمایند محاذی میشوند بچند قریه که متوازیا
در طرف دست راست راه واقع است و منتهی میشود بایوان کیف که از منازل راه معمول
و مشهور دار الخلافه طهران بخراسانست قریه اول از قرای مذکوره موسوم بآب سرد
میباشد که فاصله ان تا خط راه ربع فرسخ است اینقریه ملکی سادات دماوند و مدفن
کته میرجد انهاست قریه دویم مرونک و سیم تاسکین و چهارم سیدک و پنجم وادون
و ششم کوهان هفتم کیلان هشتم سارون نهم خاک تپه دهم کرک یازدهم دزک و دوازدهم
ایوان کیف میباشد که تحقیق اسم و شرح ان در محل خود بیاید نیمفرسخ که از اینجا گذشتند
قریه اینه ورزانست که باعتدال هوا موصوف و بنزهت و صفا معروفست این دهکده
در طرف دست چپ راه واقع و کوهی که چندان ارتفاعی ندارد مشرف بر انست آب
اینه ورزان از دو چشمه میباشد که اب یکی از کمر کوه بطور ابشار جاریست و زیاده از
دو سنک نیست ابتدا اینچشمه از طرف شمال غربی بجانب جنوب شرقی جاری شده
بعد از سر کوه رو بقبله بپائین ریخته میشود چشمه دیگر در پهلوی مزار امامزاده
عبدالله که در این دهکده مدفونست از سنک خارج شده از زیر مسجد امامزاده داخل
حوض صحن بقعه میشود و جاری میگردد امامزاده مزبور از قرار مذکور از فرزندان
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و عقیده اهالی اینه ورزان و انحوالی
اینست که چشمه اب پهلوی امامزاده بکرامت امامزاده منفجر گردیده است در هر حال
اب اینچشمه تقریبا یک سنک و نیم است اما بقعه امامزاده عبدالله از حوض و صحن گذشته

ابتدا اطاقیست که مسجد وجای نماز کردنست از این اطاق داخل بقعه میشوند در وسط
بقعه قبر و بر روی قبر دو ضریح چوبیست بر روی ضریح اول با مرکب نوشته اند (السعی و
اهتمام مشهدی حسین ولد مشهدی علی عسکر داسه چائی) اسم کاتب هم بوده ولی
زیر آهن کوب رفته تاریخ بنای اینضریح سال هزار و دویست و نود و دو میباشد ضریح
دویم که روی مرقد است کهنه و منبت و در وسط پنجره دارد و بر حواشی چارچوب ضریح
سورهٔ مبارکه یسبح لله و انا فتحنا تمام بخط ثلث کتیبه شده و در آخر مینویسد (وقع اتمام
هذا الضریح المبارک المیمون فی شهر ربیع الاول سنة سبع و سبعین بعد الالف من الهجرة
النبویة علیه و علی آله و عترته فی رتبة الف الف صلوة و تحیة عاملها و بانیها نادر العصر
استاد آقاجان بن ابراهیم نجار دماوندی در ب بقعه کهنه تر است و منبت و اینعبارت
بخط ثلث و نسخ بران مکتوب (صاحب الخیر امیر الاکرم الاعظم امیر لهراسف بن میرزا رستم جلاوی
سنة اثنی عشرین و تسعمائة) در اطاق اول که مسجد است در زاویهٔ طرف شمال
متصل ببقعه دریست و در گاهی که در ان درگاه سوراخیست در اینجا آب چشمهٔ سابق
الذکر از کوه بپائین ریخته و از زیر اطاق داخل حوض صحن میشود جمعیت آئینه ورزان
هفتاد خانوار است که بیست خانوار ان سادات حسینی میباشند بفاصلهٔ کمی از این
دهکده مزرعهٔ خسرانست که آن نیز در سمت یسار راه واقع و چشمهٔ آبی دارد که یکسنک
آب از ان جاری میباشد بعد از ان بفاصلهٔ یکفرسخ قریهٔ جابانست که خط راه از وسط ان
میگذرد اینقریه دویست خانوار سکنه دارد اهالی از طایفهٔ کرد شادلو میباشند اکراد
شادلو که در این نواحی سکنی دارند در عهد شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه
باینجا آمده یعنی در سال هزار و دویست و ده بامر شاه رضوان جایگاه انهارا از بجنورد

(بوزنجرد) کوچانده در این صفحات جای داده اند دهکده جابان در دره واقع است که
از شمال بجنوب امتداد یافته و آبادی در دو دامنه طرفین دهنه دره واقعشده آب آن
از چشمه ایست که از منتهای دره از کمر کوه جاریست و چهار پنج سنگ آب دارد باغستان
زیاد دارد که اغلب اشجار آن قیسی و سیب است و سایر میوه جات نیز یافت میشود جلگه زیر
آبادی عبارتست از مرتعی بسیار باصفا و وسیع که منتهی بکوه طرف جنوب جلگه میشود
نیم فرسخ از جابان گذشته قریه سربندانست این قریه نیز در دهنه دره دیگر واقعست که آن
نیز از شمال بجنوب ممتد میباشد جمعیت سربندان هشتاد خانوار که پنجاه خانوار آن
کرد شادلو و از مهاجرین بجنورد میباشند این دهکده نیز باصفا و خوش هوا و آب آن
از چشمه سار و در فصل بهار و تابستان دو سه سنگ آب دارد در اراضی سربندان
در سال هزار و دویست و ده که بعضی از اکراد شادلو را بامر شاه جنت جایگاه شهید باین
ساحت مهاجرت دادند نیز بحکم پادشاهی باغی غرس و احداث نمودند که موسوم بباغ
شاه میباشد این باغ در طرف دست راست راه واقع و طول آن تقریباً سیصد و پنجاه
قدم و عرض سیصد قدم و مشتمل بر چهار خیابان و مشجر باشجار تبریزی و زردالو و قیسی و
آلوبالو و سیب و غیره است چون بمرور زمان این باغ قدری خراب و منطمس شده بود
چند سال قبل بامر قدر قدر اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله
ملکه آنرا تجدید کرده بتجدید درخت کاری نمودند و اینک دارای اشجار زیاد و خضارتی
بکمالست خود دهکده سربندان نیز باغات رعیتی دارد از دماوند تا سربندان تقریباً
پنج فرسخ است ارتفاع سربندان از طهران نهصد ذرع میباشد
از سربندان غالباً قوافل بامین آباد میروند گاهم در کنار رودخانه دلی چای منزل

مینمایند تقریباً یکفرسخ که از سربندان دور میشوند و بطرف دلی چای میایند بکاروانسرا
و مزرعهٔ میرسند موسوم بسید اباد اینجا الخ خاک دماوند و ابتدای فیروزکوه است
سید اباد در طرف دست راست راه متصل بجاده واقع و اب ان از چشمه سار و
بتفاوت فصول از نیم سنک الی دو سنک اب دارد حمام و باغی در نیم رعه هست که
مشجر باشجار سیب و زردالو و قیسی است جلگهٔ که از حصار دماوند تا اینجا از مغرب
بمشرق امتداد داشت بانتها رسیده خط راه در درهٔ که در طرف مشرقست افتاده از
میان پستی و بلندیها میگذرد و رودخانهٔ خشکی طرف دست راست راه پیدا میشود
بعد از انکه هزار قدم در درهٔ مزبور طی مسافت نمودند دره وسیع شده بدو کاروانسرا
میرسند که فاصلهٔ فیمابین انها زیاده از دویست قدم نیست قلیل اب قناتی از بالای کاروانسرای
اول جاری و بمصرف زراعت میرسد و اب کاروانسرای دوم چشمه ایست که فقط
بکار عابرین سبیل میاید محاذی این دو کاروانسرا در دامنهٔ کوه شمال قریهٔ ارو میباشد
و در خط راه بواسطهٔ تپه های پشت کاروانسرا درست نمودار نیست نیمفرسخ که از اینجا را
پیمودند بعضی چشمه ها نمودار گردیده و بواسطهٔ انچشمه ها نهری در رودخانهٔ
خشک جاری میگردد راه صعبست و پس از طی یکفرسنک و نیم بگردنهٔ مختصری رسیده
از این گردنه چون سرازیر شوند برودخانهٔ دلی چای میرسند از ارو تا اینرودخانه دو
رشته کوه در طرفین راه است که درختهای جنگلی از قبیل اورس و نسترن کوهی دارد
سرچشمهٔ اب رودخانهٔ دلی چای در موجست و از انجا جریان یافته ببلوک خوار میرود
و همه جا مجرای ان دره های تنگست و از کمرهای مرتفع کوه فرو میریزد و کمال سرعت جریان را
دارد و اگر قدری اب ان زیاد باشد هرچه در جلوان اید میغلطاند و شاید بواسطهٔ

اینجا شکارگاه مخصوص شاهنشاه شهید سعید اقا محمد شاه طاب ثراه بوده که قوچ و میش شکار میکرده اند

بسرعت جریان از دلی چای گفته باشند چه دلی در ترکی بمعنی دیوانه و چای رودخانه را
گویند در هر حال آب رودخانهٔ دلی چای در فصول مختلفه از ده سنك الی پانزده
سنك میباشد از رودخانهٔ دلی چای که عبور کردند پس از صعود بگردنه و طی یکفرسخ
و نیم راه صعب بامین اباد میرسند و آن مزرعهٔ ایست که شش هفت خانوار سکنه و چشمهٔ
آبی دارد که نیم سنك آب از آن جاریست آبادی در بالای دامنهٔ کوهی واقعست که در
طرف شمال غربیست و این دامنه نسبت بماقبل و مابعد وسعتی بهم رسانیده و شبیه
بجلگهٔ کوچکی شده که طول آن از مشرق بمغرب و عرض از جنوب بشمالست در حوالی چشمه
و نهر و اصطخر چند درخت بید و سفیدار دیده میشود ولی در کوه اشجار جنگلی فراوانست
امین آباد را آقا امین جد میرزا فضل الله خان حاکم حالیهٔ فیروزکوه در عهد شاه
شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه احداث و آباد کرده است از سربندان تا امین آباد
پنجساعت راه است ارتفاع امین آباد از طهران هزار ذرع میباشد یکمیدان از امین آباد
گذشته مزرعهٔ ایست موسوم بآب باریك که آبش از دو سه چشمه جاری و کاروانسرائی
دارد باز بفاصلهٔ یکمیدان مزرعهٔ دیگر است تقریبا دو فرسخ که از امین آباد گذشتند
برودخانهٔ نمرود میرسند این رودخانه که در تابستان تقریبا صد سنك آب دارد و در
بهار طوری طغیان میکند که غالبا عبور از آن ممکن نیست و از شمال بجنوب جریان دارد
از غازان چای و لاسم و لزور و ارجمند جاری شده ببلوك هلورود که از بلوکات معتبرهٔ
فیروزکوه است میرود و از اینجا حسن آباد را که از قراء معتبرهٔ فیروزکوه و قشلاق اهالی و اعاظم
اینجاست سیراب کرده باختلاط رودخانهٔ دلی چای ببلوك خوار طهران میرود در طرف
جنوب در حوالی رودخانه قریهٔ حرام دیده میشود پس از عبور از رودخانه و طی

بکمیدان راه مزرعهٔ موسوم ببید آباد است اطراف مزرعه چمن و در میان چمن چشمه‌ها جاریست یکفرسخ که از اینجا گذشتند بچمن فیروزکوه میرسند در نزدیکی چمن خط راهی بطرف شمال از جاده جدا میشود و از این راه بتنگهٔ واشی و سواد کوه میروند چمن فیروزکوه که متصل بتنگهٔ فیروزکوه است و قصبه واقع در تنگه بواسطهٔ رودخانهٔ که از تنگهٔ واشی جاری و خارج شده داخل تنگهٔ فیروزکوه میگردد و بجهة جریان سیلابهای فراوان از جبال اطراف در قرون و اعصار متکثره تشکیل یافته از تنگهٔ واشی تا تنگهٔ فیروزکوه یکفرسخ و نیمست و بیشتر این امتداد و طول بعرض یکمیدان چمن میباشد و بدین واسطه اکثر معسکر و محل اجتماع عساکر سلاطین نامدار بوده چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید بالجمله از امین آباد تا فیروزکوه سه ساعت و نیم راه است و امتداد جاده بیشتر از میان کوههائیست که درخت و ورس دارد و از این اشجار معلوم میشود که سابقا اینکوهها جنگل بوده

اما قصبهٔ فیروزکوه که در تنگه سمت جنوب شرقی چمن واقع است از بلاد قدیمه و فی الحقیقه یکی از مستحکمات محسوب میشود که اغلب در شدائد حکمرانان آن نواحی باین شهر پناه آورده و چون داخل در تنگهٔ فیروزکوه میشده اند خود را محروس و در حصنی حصین میدیده شرح فیروزکوه در کتب جغرافی قدیم مسطور و نام آن در تواریخ و سیر کثیر الذکر است و باید دانست که فیروزکوه دیگر در میان هرات و غزنه در کوهستان غورشستان (غورستان) بوده که ذکر آن در کتب بسیار شده و بغیر این باید تشخیص داد که در فلان محل که فیروزکوه نام برده میشود مقصود کدام از این دو میباشد

صاحب معجم البلدان گوید فیروزکوه قلعه‌ایست در بلاد طبرستان در نزدیکی دماوند مشرف بر بلدهٔ که موسوم به دهید باوند است و وقتیکه من بآن نواحی سفر کردم اینمحل را برای لعین

دیدم

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید فیروزکوه ولایتی است مابین دماوند و هزار
جریب آبش از رودخانه هاست فاضل آب آن بخوار میرود هوای خوب و شکارگاه
مرغوب دارد و مردم آنجا سفید چهره اند و اثنی عشری در معجم البلدان آمده که
در او قلعه ایست که کوه دماوند بر او مشرفست هوایش سرد است درخت گرمسیری
در او نمیباشد و غلات بسیار زرع میکنند حاصل نیکو دارد و آب خوار از قلعه وی
میگذرد

مؤلف گوید قصبه فیروزکوه از شهرهای مرتبه سیم محسوب میشود قدمت و اهمیت آن
بواسطه وضع استحکام طبیعی و غیره از شرح جغرافیائی و تاریخی که در ذیل نگاشته خواهد
شد معلوم و مبین میگردد

آبادی اینشهر در دامنه کوه طرف شمال و در محاذی تنگه و دامنه تلیست که در شمال شرقی
واقع شده سه حمام و شش هفت باب مسجد و یک تکیه و سه آسیا و سی کاروانسرا انبار انداز و پنجاه
باب دکان دارد سکنه آن تقریبا هزار و دویست خانوار و هفت طایفه اند طایفه شیرازی طایفه
کیائیه که تقریبا چهل سال قبل شجره نامه آنها پیدا شده و سیادت ایشان معلوم گردیده است طایفه شهرآشو
طایفه رئیس طایفه کارد کر طایفه فخراور طایفه بابائیه که میرزا فضل الله خان حاکم فیروزکوه و میرزا
امان الله مستوفی اینشهر از اینطایفه اند از علمای حالیه فیروزکوه آقا سید مهدی امام جمعه و والد ایشان
آقا سید علی است که از کبار سادات کیائیه میباشند و حاجی ملا عزیزالله شیخ الاسلام که دیریست
بمرض فالج مبتلاست از زوایا و بقاع فیروزکوه یکی امامزاده اسمعیل است که چون از چمن داخل تنگه میشوند قریب
دویست قدم که راه می پیمایند در یمین راه بقعه در روی تنه کوه دیده میشود که شبیه بمغاره است

ضریحی ساده و چوبی بر روی قبر این امامزاده نصب کرده اند یکی دیگر بقعه ایست که امامزاده برهان و عمران و کنعان دران مدفون شده اند و این بقعه در خارج شهر در بازار شهر است چشمه آب سرد گوارائی از زیر این بقعه جاری میباشد بقعه دیگر در دامنه کوه شمالی آبادی واقع است و دو برادر که یکی موسوم بامامزاده ابراهیم و دیگری معروف بامامزاده اسمعیل است دران مدفون میباشند بقعه دیگر بر سر تلی است که در شمال شرقی آبادی واقع است این بقعه که در طرف دست چپ راه دیده میشود از قرار تقریر اهالی مدفن هفت نفر امامزاده میباشد که اسامی انها از اینقرار است

شبیر شبر عباس صالح اشرف زید عبد الله بقعه دیگر نزدیک این بقعه میباشد گویند چند نفر از خدام بقعه اخری در اینجا دفن شده اند امامزاده دیگر بر روی همین تل است بعقیده اهالی فیروزکوه این امامزاده معروف بخاتون قیامت و خواهر حضرت رضا علیه السلام است دو سه بقعه مثمن نیز در اطراف آبادی هست ولی بزعم اهالی این بقعه ها قبور چند نفر گبر میباشد

اما ابهای فیروزکوه عبارت از سه رودخانه است یکی رودخانه که از تنگه واشی خارج شده بطور انحنا و اعوجاج از چمن فیروزکوه گذشته همینکه بتنگه فیروزکوه میرسد منقسم بدو قسمت شده قسمتی از میان آبادی جاری میشود و قسمت دیگر از کنار آبادی از طرف دست چپ جریان یافته سه اسیاب را گردانیده در وسط آبادی بقسمت اولی ملحق شده در زیر آبادی بدو رودخانه دیگر می پیوندد یکی دیگر رودخانه گورسفید است که از چمن گورسفید که در چهار فرسخی شهر فیروزکوه و در سمت مشرق انست باین ناحیه امده و در زیر آبادی باب رودخانه تنگه واشی ملحق میگردد رودخانه سیم از چمن شورستان

وچمن کنگرخانی یعنی ازچشمه سارهای انجا تشکیل یافته ازمشرق بمغرب روان میشود وان نیز در زیر ابادی فیروزکوه بدو رودخانهٔ سابق الذکر پیوسته چون این سه رودخانه یکی شد ازمیان دوکوه شمالی وجنوبی جاری شده بسمت مغرب روان میشود واراضی دوطرف رودخانه ازاب ان سیراب گردیده تا درمحاذی قریهٔ ماهاباب نمرود متحد ویکی شده بطرف جنوب مایل میگردد ودر برابر قریهٔ حسن اباد که اخرخاک فیروزکوه وقشلاق اسب باب دلی چای پیوسته اراضی طرفین رودخانه رامزروع ساخته ببلوک خوارمیرود وتمام ان دراین بلوک بمصرف زراعت میرسد

درازمنهٔ سالفه فیروزکوه راحصنی حصین بوده که علایم واثاری ازان بادقت نظر دیده میشود وده وقلعه بابروج سنگی درقلهٔ کوه مشرف برشهر ساخته که بعضی ازدیوارهای قلعه وبیشتر ازبروج ان باقیست وفی الحقیقه مورث عبرت ناظرین میگردد وشرح این حصن وقلعه ها موقوف بتمهید مقدمه ایست وان اینست که شهر فیروزکوه منقسم بسه قسمت است چه اب رودخانهٔ واشی که ازچمن داخل تنگه فیروزکوه میشود وچنانکه ذکر شد منقسم بدو قسمت میگردد قسمتی ازوسط شهر وقسمتی ازکناره ازطرف مشرق ابادی روان میباشد شهر راسه قسمت مینماید قسمت اول درسمت شمال است که محاذی تنگه واقع شده قسمت دویم طرف شمال شرقیست که دردامنهٔ تل مرتفع شرقی میباشد قسمت سیم درجانب مغرب وروبجنوب شرقیست ودردامنهٔ کوه شمال غربی بنابراین قسمتی ازحصن قدیم شهر فیروزکوه برروی تل مرتفعی که درطرف شمال شهر است ازمشرق بمغرب امتداد یافته ودرین امتداد یازده برج بوده که فاصلهٔ هربرجی بابرج دیگر تقریبا چهل ذرع میشود ودورهٔ برج درروی زمین بنابراثاریکه ازان مانده ذرع میباشد

واینقطعه از حصن در طرف مغرب منتهی میگردد بتنگه که آب رودخانهٔ واشی از آن
داخل شهر میشود و از طرف مقابل یعنی از کوه برابر که در شمال غربی شهر است و
این تنگه را تشکیل داده باز دیوار حصن شروع مینماید بدون اینکه آثار برج
مشهود باشد پس باید گفت حصن حصین فیروزکوه از طرف شمال شرقی و شمال
غربی که طرف جلگه است این شهر را احاطه نموده و تنگه مجرای رودخانهٔ واشی در میان
دو دیوار فاصله بوده و کوه طرف جنوب که گردنه پستی دارد و از آن بسمنان میروند
اینسمت را حافظ و بجای حصار نگاهداری مینموده و دقتی هم در دیوار طرف شمال
غربی که خالی از آثار بروج است هست و از اینست که این دیوار بسنگر بیشتر شبیه است
تا بدیوار قلعه و حصار و میتوان احتمال داد که دیوار حصن فقط همان دیواریست
که بر روی تل طرف شمال شهر دیده میشود
اما شرح دو قلعهٔ فیروزکوه که بر بالای کوه سخت سنگی در طرف مغرب و شمال غربی آبادی
بنا شده و یکی قلعه و دیگری تاریز قلعه بوده است از اینقرار است که قلعهٔ مزبور بیضی شکل
میباشد دیواری ابتدا کرده است از طرف شمال غربی قلعه و امتداد یافته است بجانب
مغرب و جنوب و منتهی شده باخر نقطهٔ جنوب شرقی ولی در طرف مشرق و قلعه که از سمت
شمال شرقی دیوار ندارد و همان کمر سیت صاف که طرف تنگهٔ مجرای رودخانهٔ واشی واقع
شده و هیچ انسان و حیوانی از اینسمت نمیتواند داخل قلعه شود و اینطرف کاملاً مشرف و
مسلط بر دهنه است طول قلعه دویست و بیست و چهار ذرع و عرض آن چون بیضی
شکلست بتفاوت از صد و بیست ذرع تا سی و دو ذرع است سه طرف قلعه دارای
هشت برجست چهار برج آن در شمال غربی قلعه و چهار دیگر در طرف جنوب او میباشد

وفاصلهٔ چهار برج اولی کمتر از چهار برج آخر نیست و دورهٔ هر برجی دوازده ذرع و همه چهار برج
دو دیواره بوده از طرف بیرون یک ذرع با گچ و سنگ و از داخل یک ذرع با خشتی که چهار
انگشت قطر داشته و نیم ذرع در نیم ذرع اندازهٔ آن بوده بنا شده است نارین قلعه که در این
قلعه دیده میشود در قلّهٔ کوه ساخته شده و باقتضای مکان شکلاً اهلیلجیست شش برج
دارد که قطر اینها باندازهٔ قطر بروج قلعهٔ اولیست و بهمان وضع ساخته شده اما این نارین
قلعه در وسط قلعهٔ اولی نیست بلکه در طرف مغرب و شمال غربی قلعه واقع شده باینوضع که
فاصلهٔ مابین بروج غربی قلعه با برج مغربی نارین قلعه بمراتب کمتر از فاصلهٔ بروج جنوب شرقی قلعه با
برج جنوب شرقی نارین قلعه میباشد منتها طول نارین قلعه چهل ذرع و منتها عرض آن
بیست ذرع است در سر برج این نارین قلعه سه چاه در سنگ کنده اند بقرینه یکی برای
انبار غلهٔ ذخیره و یکی آبدان و دیگری جای برف و یخ بوده است عمق چاهها حالا بیش از
پنج ذرع نیست اما سابق بر این زیادتر بوده و پر شده است با وجود این استحکامات که سابقاً
در فیروزکوه وجود داشته بقهر و غلبه فتح کردن آن نهایت صعب و مستصعب بوده و
یک چیز دیگر بر صعوبت آن میافزوده و آن بیلاقیت و کثرت برودت هواست که در غیر
از فصل تابستان در صحاری این ناحیه زیستن از دشواری مثل آنست که محال باشد چنانکه
در روز اول سرطان دو ساعت بدسته مانده میزان الحراره ده درجه بالای صفر را
نشان میداد و در وقت ظهر به بیست و پنج درجه رسید و بهمین واسطه در این ناحیه باغات
نیست و اشجار منحصر است بمعدودی بید و سفیدار و از قراریکه معلوم میشود شهر
فیروزکوه را چهار دروازه یا چهار مخرج و مدخل بوده است یکی مدخل تنگهٔ شمالی که مجرای
رودیست که از تنگهٔ واشی میآید دیگری درهٔ که آب چمن گو و سفید داخل آن میشود سیم

دروازهٔ جنوبی که گردنهٔ راه سمنانست چهارم دروازهٔ غربی که دره مجرای رودخانه است بسمت خوار از امین اباد تا فیروزکوه سه ساعت و نیم راه است وارتفاع فیروزکوه از طهران ششصد و پنجاه ذرع میباشد

اما تواریخ متعلقه بفیروزکوه در حبیب السیر مینویسد سلطان رکن الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه که از جانب پدر را ایالت ولایت عراق داشت در سال ششصد و نوزده در وی خبر وصول سپاه چنگیز خان را شنیده بفیروزکوه پناه برد لشکر مغول او را تعاقب کرده فیروزکوه را محاصره نمودند و پس از ششماه مفتوح ساختند و سلطان رکن الدین و تمام متعلقان او بدست لشکر مغول مقتول گردیدند

در تاریخ رشیدی در وقایع سنهٔ ششصد و نود الی ششصد و نود و دو مینویسد رایات غازان خان از جاجرم براه بسطام و دامغان کوچ فرمود و دران ایام ارغون خان در گذشته و از غازان پنهان میداشتند چون غازان خان بسمنان رسید امر واقعهٔ ارغون خان ظاهر کردند شهزاده مراسم عزا بتقدیم رسانید و رایات غازان خان از سمنان بدماوند امد و بعد از چند روز بجانب فیروزکوه حرکت کرد و شهزاده غازان در تابستان سنهٔ تسعین وستمائه میان فیروزکوه و سمنان بموضع ایران که مغولان انرا بکانو یلاق گویند بشکار و نخجیر و اصطیاد طیور مشغول بود و در سنهٔ اثنی وتسعین وستمایه غازان خان بجهة دفع یاغیان بطرف جرجان نهضت فرمود و از انجا عزیمت مازندران کرد و از مازندران بفیروزکوه رانده بدماوند امد و یکهفته در انجا مقام نمود

نیز در تاریخ رشیدی در نهضت غازان خان از سلطان دوین استراباد بعزم عراق واذربایجان گوید غازان خان بدامغان امد و خواست قلعهٔ گردکوه را تفرج کند امرا عرض داشتند که کار

بزرگ درویشی است بفال نشاید لهذا بشهر سمنان رسید و از آنجا بر صوب فیروزکوه رحلت نمود و از آنجا بطهران ری آمد

در کتاب مطلع السعدین تالیف عبد الرزاق بن اسحق السمرقندی در وقایع سنه ستین و سبعمائه گوید امیر قوام الدین (مسعود) که منسوب بامام حسن عسکری سلام الله علیه میباشد در حوالی بلده امل زاهد و گوشه نشین بود جمعی معتقد و ملازم او گشتند و امیر افراسیاب چلاوی که آنوقت حاکم مازندران بود باو گروید و کار سید بالا گرفت و طمع بتسخیر مازندران نمود چون امیر افراسیاب بزیارت آمد چند کس که در کمین قتل او بودند او را بقتل آوردند و مازندران از شنوران تا رستمدار بر سید قرار یافت اتباع افراسیاب چند گاه جلکای چلاو را از ایشان نگاه داشته جنگها کردند عاقبت تاب مقاومت نیاورده از چلاو جدا شدند و قلعهٔ فیروزکوه در دست ایشان ماند

در حبیب السیر مینویسد سید قوام الدین که در سنه هفتصد و شصت بر طبرستان استیلا یافته بسلطنت آن نواحی برقرار گردید بعد از فتح آمل و ساری و کوهستان مازندران قلعهٔ فیروزکوه را محاصره کرده بمصالحه مفتوح ساخته آبادان نمود

نیز در حبیب السیر مینویسد امیر ولی پسر شیخ علی هندو که پدرش از امرا معتبر طغاتیمور خان مغول بود پس از چند جنگ با سربداران و غلبه بر آنها در استراباد قوت یافته بتدریج بسطام و دامغان و فیروزکوه را متصرف شد و تا زمان امیر تیمور گورکان در آن نواحی و بلاد حکمرانی داشت

نیز در حبیب السیر گوید در سال هفتصد و هشتاد و هشت که امیر تیمور گورکان از

ماوراء النهر عزیمت عراق نمود نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر او گردید

همچنین در حبیب السیر مینویسد در سال هفتصد و نود که امیر تیمور گورکان بواسطهٔ اغتشاش ماوراء النهر و ترکستان از ممالک ایران معاودت بدان سامان مینمود حکومت فیروزکوه و خوار ری و توابعرا باسکندر شیخی رجوع نمود که در این نواحی بحکمرانی پردازد و سمنان و هزارجریب را بامیر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغانرا باسم امیر جمشید قارن که در قهستان بود رقم زد

نیز در حبیب السیر مینگارد در اواخر سال هشتصد و شش که موکب امیر تیمور قصد مراجعت ترکستان از اداشت بفیروزکوه آمده سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه منصوب فرمود و بالمآل سلیمانشاه از صولت سپاه میرزا میرانشاه گریخته بموکب امیر تیمور پیوست و در نواحی اندخود و شبرغان اقامت نمود

نیز در کتاب مطلع السعدین گوید امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بطرف ری رفتند که تحقیق حال اسکندر شیخی نمایند ایشان بری آمده دانستند که اسکندر شیخی قلعهٔ فیروزکوه را محکم ساخته و پسر و خویشان خود را در آنجا گذاشته خود بکوهستان و جنگل چلاوان و رستمدار گریخته است لهذا حضرت صاحبقران (امیر تیمور گورکان) در تاسع ذی قعدهٔ (سنهٔ هشتصد و شش) بدانجا رسیده اطراف و جوانب فیروزکوه را لشکر امیر تیمور احاطه نموده کورکه زده سورن بدانجا انداختند و در حملهٔ اول شهر بند و شهر ایشانرا بازمین هموار ساختند و روی بتسخیر قلعه آوردند و یک برج قلعه که در دامن کوه بر سر رود خانه بنا کرده باروی آنرا تا بالا بر آورده بودند و مردم قلعه آب از آنجا بر میداشتند دلاوران نامدار آن برا از پای کوه بگردانیدند و آنچه باقی ماند پلید و ملوث نمودند و دیگر اسباب قلعه

گیری مرتب شد اهل قلعه از در عجز و استیمان درامدند انحضرت همه را عفو کرده خلعت پوشانیده باز گردانید و عاشر ماه مذکور فتح قلعهٔ فیروزکوه بفیروزی میسر گشت

در تاریخ عالم ارای عباسی گوید در اول بهار سنهٔ تسع و تسعمائه (موکب شاه اسمعیل) با عساکر ظفر شعار از وستمدار حرکت کرده فتحت قلعهٔ گلخندان که از متانت با چرخ رفیع برابری داشت محاصره فرموده انقلعه را متصرف و قتل عام کرد و از انجا بقلعهٔ فیروزکوه رفته انقلعه را نیز چون قلعهٔ گلخندان بگرفت امیر علی کیای ضمانداری که کوتوال قلعه بود بعد از محاربهٔ بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبهٔ اقبال شاهی پناه جسته با جمعی که از محاربه دست کشیده بودند مورد عفو و مرحمت شدند دیگران بیاسا رسیدند

کتاب احسن التواریخ نیز همین واقعه را نگاشته گوید خاقان سکندر شان (شاه اسمعیل) بجانب قلعهٔ استا و فیروزکوه حرکت کرد و فرمان داد تا غازیان عساکر ظفر شعار بصوب گلخندان فیروزکوه از راه ری درایند روز یکشنبهٔ نهم شهر رمضان سال نهصد و نه موافق تنگوز ئیل موکب شاه اسمعیل از قشلاق قم روانه شد و روز عید فطر قلعهٔ گلخندان را فتح کرده روز پنجشنبهٔ یازدهم ماه شوال در حوالی قلعهٔ فیروزکوه نزول اجلال فرمود

نیز در عالم ارای عباسی در ضمن وقایع سال هزار و سی و یک هجری مسطور است که میرزا تقی وزیر طبرستان مأمور ساختن راههای سخت شد و در انجام اینخدمت بذل مجاهدت نمود و اعظم انطرق و مسالك راه سواد کوه است که الکای خوار و هلیرود و فیروزکوه در ان راه است و از انجا بمازندران میروند

از فیروزکوه که مسافر عازم بسطام شود منزل اول کورسفید است که تقریباً چهار فرسخ و نیم راه پیموده میشود تا باینمنزل میرسند و خط راه در میان درهٔ وسیعی در کنار رودخانه است

در حبیب السیر گوید چون در سال نهصد و نوزده عساکر اوزبك بر خراسان استیلا یافتند موکب شاه اسمعیل صفوی بهمین انها از اصفهان حرکت کرده بساوه امد و از انجا برشتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهت اجتماع عساکر ده روز در ییلاق اب و لاپ اقامت کرد

که از چمن کوه سفید و چمن شورستان بفیروزکوه میاید نیم فرسخ از ابادی فیروزکوه گذشته
در طرف یسار در کمر کوه دو بقعه نمودار است از طرف بالای بقعه چشمهٔ ابی از کوه منفجر
و جاریست و اطراف بقعه را سبز و خرم دارد چند درخت سبز جنگلی هم در اطراف بقعه
دیده میشود بزعم اهالی این نواحی در یکی از اینده و بقعه امامزاده مریم خواهر حضرت
رضا سلام الله علیه مدفونست نیم فرسخ از اینجا گذشته چمن سبز و خرم شورستان و
کنگرخانیست و چند چشمه در اطراف و حوالی این چمن میباشد که از اب انها رودخانهٔ
تشکیل یافته با رودخانهٔ کوه سفید در همین دره متوازیا جاری و اراضی اطراف را سیراب
کرده محاذی ابادی شهر فیروزکوه باب رودخانهٔ کوه سفید و رودخانهٔ واشی ملحق میشود
از چمن شورستان و کنگرخانی تا فیروزکوه نیز حوالی رودخانهٔ کوه سفید اراضی همه جا
مزروع و از اب رودخانه سیراب میشود باز نیم فرسخ دیگر که راه پیمودند دو بقعه در
قلهٔ کوه نمایانست مردم این ناحیه گویند از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
در اینده و بقعه مدفونند قریه کنه پالکند که تقریبا بیست خانوار رعیت دارد در حوالی
اینده و بقعه میباشد در دو فرسخی فیروزکوه دو سلسله جبال که خط راه از وسط ان
میگذرد بیکدیگر نزدیك شده تنگه رو بجنوب تشکیل داده که هشت ذرع عرض و دویست و
پنجاه قدم طول انست این تنگه موسوم بسر انزا میباشد و رودخانهٔ کوه سفید از میان ان
جاریست چون از تنگه خارج شوند تپهٔ سرخ رنگی در طرف دست راست دیده میشود که
بر روی ان اثار چهار برج عظیمی نمایانست و پیداست که قراولخانه بوده است از اینجا
رودخانه طرف دست راست راه واقع میشود و اراضی مزروعه بسیار است زیرا که
فاصلهٔ دو کوهی که در دو طرف راه است زیاد میشود ابتدا که از تنگه مذکوره بیرون می ایند

۳ و آثار کوشکی در دو فرسخی کنده هست ع

راه از شمال است بجنوب اما در نزدیکی گور سفید جاده منحرف شده خط راه از مغرب بمشرق کشیده میشود از تنگه سرانزا تا گور سفید آبادی و قریه در بین راه نیست در فصولی که هوا مقتضی است چادر نشینها و گوسفند داران سمنانی و سنگسری در حوالی راه چادر میزنند چمن گور سفید از اماکن متنزهه خوش آب و هوا میباشد اراضی گور سفید را اهالی افتر مزروع نموده و در اینجا ییلامیشی مینمایند از قریه افترتا چمن سه فرسخست پیش از اینها در تابستان تمامی اهل افتر در چمن گور سفید بسر میبرده اند و مسکن اینها در حوالی تلی بوده است که در سمت مشرق واقع و هم اکنون آثار چهار برجی در بالای آن نظر میاید که برای نگاهبانی ساخته بوده اند در وجه تسمیه این محل بگور سفید گفته اند یکی از رؤسای اشخاصی که باینجا ییلامیشی میکرده اند در گذشته و در تل واقع در طرف مغرب چمن مدفون شده و قبر او را با گچ سفید نموده لهذا اینجا را گور سفید گفته اند یکی از همصحبتان در این منزل رباعی مسطور در ذیل را نظم نمود چون خالی از لطفی نبود درج شد

دو گور سفید با بتی عنبر سا * گفتم ز غم تو هام گشت تباه *
از دست منم اگر رفتم از دست * خندید و بعشوه گفت در گور سیاه *

ارتفاع چمن گور سفید از طهران هزار و صد ذرع است از اینجا که قوافل حرکت مینمایند غالبا بجاسم میروند بعضی اوقات هم در جاسم توقف ننموده چمن خونه یا خوند را منزلگاه قرار میدهند بهر حال از گور سفید تا جاسم دو فرسخست و راه در دره وسیع مستقیمی واقع که از مشرق بمغرب امتداد دارد در اواسط راه چند چشمه در طرفین جاده دیده میشود و اراضی علفزار و مرتع و محل ییلامیشی گله داران سنگسری و سمنانیست از اینجا

گذشته گردنهٔ کوچکیست موسوم بمرك سراینکردنه حد و فاصل خاك فیروزکوه و اراضی
دودانگهٔ هزارجریب مازندران میباشد از گردنه گذشته از دامنهٔ جبال جنوبی و
شمالی چشمه ها جاری شده رودخانه تشکیل میدهد که زراعت طرفین راه را مشروب
میسازد زارعین اینزراعتها اهالی سنگسر سمنان میباشند و در تابستان گوسفندهای
خود را در مراتع این نواحی رها مینمایند جاسم چمن کوچکیست و چشمه های اب گوارا
دارد در نزدیکی چمن بقعهٔ خرابیست گویند جاسم یا قاسم نامی در این بقعه مدفونست
و اینمحل باسم او موسوم شده هوای جاسم بسیار سرد است چنانکه در اوایل سرطان در
اول مغرب میزان الحراره پانزده درجه بالای صفر را نشان میداد ارتفاع جاسم از طهران
هزار و صد و پنجاه ذرع میباشد چون از جاسم سه فرسخ راه پیمودند بمزرعهٔ اسران که
از توابع سنگسر است میرسند سه چهار گردنهٔ کوچك و بزرك در راه است تقریبا تا یك
فرسخ خط راه در طرف دست چپ رودخانه واقع و همه جا اراضی طرفین رودخانه مزروعست
در یکمیدانی اسران در طرف مشرق راه دره ایست که از آن بسرخ رباط که راه مازندرانست
میروند نیز دو سه درهٔ مزروع دیگر در اینجا دیده میشود که بواسطهٔ اب چشمه سارها سیراب
شده و زارعین آن نیز اهالی سنگسر و شهمیرزاد و سمنان میباشند از اسران گذشته بعد
از صعود از گردنهٔ خاکی که موسوم بجوزیر است بچمن جنك که بنهایت سبز و خرم و دارای
چشمه های اب سرد گوار است پس از آن بگردنهٔ چیچکلو و گردنهٔ دیگر که امامزاده در کمرگاه
دارد معروف بامامزاده ابراهیم و بزعم اهالی این امامزاده از فرزندان حضرت موسی بن
جعفر علیهما السلام است اراضی خونرا نیز اهالی سنگسر و شهمیرزاد زراعت مینمایند
امتداد چمن خونر از مشرق بمغربست و کوههای سمت شمالی ان متصل بدودانگه هزارجریب

وجبال طرف شمال شرقی بسواد کوه اتصال دارد ارتفاع خرنه از طهران هزار و صد ذرع است
از جاسم تلخونه شش ساعت و ربع راه است از چمن خرنه که مسافر حرکت نماید منزل فولاد محله است
و راه شش ساعت و ده دقیقه و ابتدا مینمایند در دره وسیعی که آن دره در طرف شمال
شرقی چمن خرنه واقعست و در دو سلسله جبال طرفین راه درختهای اورس و نسترن
کوهی دیده میشود جبال طرف دست راست جاده محاذی بلوک سنگسر و شهمیرزاد
(شاه میرزاد) سمنانست و کوههای طرف یسار برابر است با اواخر بلوک سوادکوه و اوایل
دودانگه هزار جریب پس از طی یک فرسخ راه و دره بسمت مشرق و جنوب شرقی مایل میگردد
و اندک اندک جبال طرفین بیکدیگر نزدیک شده تنگه تشکیل میدهد در اینجا راه سراشیب
و سنگلاخ و صعب میباشد و اشجار جبال اطراف زیاد میشود و بعضی چشمه‌ها از دره‌های
کوچک طرفین جاری گردیده و بهم پیوسته رودی میگردد که عابرین از آن بزحمت عبور
میکنند این تنگه که تقریبا هزار قدم مسافت دارد موسوم بپاکور و از تنگه میباشد قریه
پاکورد و نزدیکی تنگه است و در طرف دست چپ آن قرای تم و تلاجیم و کاورد و کلیم
میباشد و سکنه این قرا چهارصد خانوار است که در زمستان در قرای مزبوره قشلاق
مینمایند و در بهار و تابستان در جبال این نواحی و چمن رسم رودبار ییلامیشی دارند
از تنگه پاکور گذشته چمن رسم رودبار است در کمال سبزی و خرمی و ارتفاع آن از طهران
نهصد ذرع میباشد در انتهای این چمن دو دره است یکی در طرف جنوب شرقی که از آن
باهوان و سمنان میروند دیگری در سمت مشرق که راه فولاد محله است چشمه‌های متعدد
در چمن رسم رودبار است که اراضی حوالی را مزروع و سیراب میسازد در میان راه رسم رودبار و
فولاد محله چشمه‌های آب سرد دیده میشود و در کوههای طرفین راه اشجار جنگلی بسیار است

قریهٔ فولاد محله که از قرای دودانگهٔ مازندرانست در ابتدای جلگه واقع شده که موسوم بسلطان
میدانی یا سلطان میدانست آبادی در بالای تپه واقع و تقریبا سیصد خانوار است یکباب
حمام و دو مسجد دارد پیش از این آبادی فولاد محله در تنگه که در طرف غربی جلگه است بوده و
آثار ابنیه و قبور کهنهٔ آن آبادی هنوز نمودار است در فرسخ زندیر آباد برا از تنگهٔ مزبوره باین
تپه که مصنوعی بنظر میاید نقل کرده اند و حصار و خندقی هم بدور آبادی کشیده و حفر نموده
که آثار آن حصار و خندق در بعضی جاها هنوز باقیست در این اوان شخص عالی که در فولاد
محله ساکن میباشد آخوند ملا علینقی است که از فضلا و علمای فقه و اصول و مرجع امور شرعیهٔ
اهالی است در وجه تسمیه این قریه بفولاد محله گویند فولاد نامی از اهالی خراسان قبل از
استیلای عرب بر عجم باین ناحیه آمده و بنای این قریه را نهاده و چون اهالی مازندران قریه را
محله گویند اینجا را فولاد محله نامیده اند یعنی قریه که فولاد نام بنا نموده است اما جلگهٔ سلطان
میدانی یا سلطان میدان از قرار مذکور سلطان سنجر سلجوقی در فصل تابستان باین نواحی
آمده و اینجلگه شکارگاه او بوده و در آن آهو و گور و غیره صید مینموده لهذا موسوم بسلطان
میدانی شده چمنی نیز در اینجلگه میباشد که آنرا نیز سلطان چمنی مینامند و میگویند اینچمن
مرتع مراکب سلطان سنجر بوده است سندی برای دعاوی مذکوره بدست نیامده
چیزیکه معین است این است که از دیرگاهی اینجلگه باین اسم موسوم بوده و در تواریخ نام آن مذکور است
و مزید للتوضیح ما چند فقره را در اینمحل ایراد مینمائیم
در تاریخ طبرستان و مازندران گوید چون بهار سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه روی نمود
شهزاده غازان بر صوب دامغان بجانب دماوند نهضت کرد و براه سلطان میدان
فیروزکوه بیرون آمد

نیز در همین کتاب مینویسد بعد از فتح لشکر ظفر شعار (مقصود لشکر امیر تیمور گورکان است) امیرزاده الغ بیك و سایرین را از راه سلطان میدان بجانب سمرقند فرستاد

در حبیب السیر گوید در سنهٔ هشتصد و شصت و دو که سلطان حسین میرزای گورکانی بر استراباد استیلا یافت در منزل سلطان میدان بر عساکر ترکمان غلبه کرده پس از این غلبه استراباد را از حسین سعد لو که خویش میرزا جهانشاه ترکمان بود منتزع ساخت

نیز صاحب حبیب السیر مینویسد موکب شاه عباس بزرگ بجهة دفع ازبکان که بر خراسان استیلا یافته بودند از اصفهان بفیروزکوه امده پس از اجتماع عساکر از فیروزکوه بسلطان میدانی امده و بعضی را بطور منقلا ببسطام فرستاده وخود متعاقب انها حرکت کرد

بالجمله طول جلگهٔ سلطان میدانی و سلطان چمنی تا درهٔ سمت مغرب که خط راه سرخه ده در انست تقریبا یکفرسخ و نیم میباشد ارتفاع فولاد محله از طهران پانصد و پنجاه ذرع است فولاد محله محاذی امیراباد دامغان است که در راه معمولی خراسان واقع میباشد از فولاد محله غالبا قوافل بسرخه ده میروند و سه ساعت راه است در دو طرف راه جبال سخت میباشد پس از انکه از سلطان چمنی خارج میشوند درهٔ در جبال جنوبی در طرف یسار راه نمایان میشود که راه اهالی سمنان و دامغان بساری مازندران از این دره میباشد نیز از اینجا بقریهٔ تویه و دروار و سنر (صح) که از توابع دامغان است میروند در طرفین خط راه چند مزرعه از لواحق فولاد محله و بعضی مزارع ملکی اهالی تویه و دروار میباشد که اب انها از قنوات قریهٔ سرخه ده که در دامنهٔ کوه طرف شمال واقع است چهل خانوار سکنه دارد

و دو آبادی دیگر موسوم به برد و اگره در انحو الیست که اگره در یکمیدان فاصله بالای
تپه واقع شده و صد خانوار جمعیت دارد و برد که قریه معظم تر میباشد پشت کوه واقع و
پیدا نیست و یکفرسخ مسافت دارد و جزو هزار جریب است باغ و بساتین در سرخه ده
و مزارع حوالی کمست جلگه سرخه ده که از مشرق بمغرب امتداد یافته طولا یکفرسخ و عرض آن
از نیمفرسخ تا یکمیدانست در پشته های حوالی بعضی چشمه های آب شور است که رودخانه
تشکیل میدهد که در اول جلگه دیده میشود و از مغرب بمشرق جاری میباشد اشجار گز زیاد
کنار این رودخانه شور روئیده است سرخه ده تقریبا محاذی دولت آباد دامغان میباشد
ارتفاع سرخه ده از طهران سیصد و هشتاد ذرع است بعد از سرخه ده منزل بر چشمه علی
دامغانست گاهی قوافل بسرخه ده اقامت نکرده از فولاد محله یکسر بچشمه علی میایند در هر حال
از سرخه ده تا چشمه علی سه ساعت و ربع راه است مجرای رودخانه آب شور یکه از سرخه ده
بطرف چشمه علی میرود و آب قلیلی دارد تقریبا تا یکفرسخ در یمین راه است و از دو طرف
نیز کوههای سخت است که اندک اندک بهم نزدیک شده و دره را که خط راه در آن واقع است تنگ
مینماید در منتها تنگی دره مزبوره دو سه چشمه آب در طرف یسار راه جاری است و
اصطخری دارد که بواسطه آن فی الجمله زراعتی در اینجا میشود عرض دره در اینجا تقریبا پنجاه
ذرع میباشد از اینجا مجرای رودخانه شور بسمت یسار راه میافتد و همه جا در اطراف آن
اشجار گز دیده میشود خط راه نیز در جلگه امتداد مییابد که بی آبست و بعضی از اراضی آن
بکویر شباهت دارد در نزدیکی چشمه علی باز جبال اطراف بیکدیگر نزدیک شده و دره که
چشمه علی در آنست پدیدار میگردد و خط راه در میان دره میباشد در اینجا در طرف
جنوب شرقی دره انیست که قریه موسوم باستانه در این دره است قسمتی از آب چشمه علی که

نجنبا

تخمیناً هشت سنگ میشود اراضی استانه را سیراب میسازد قریهٔ استانه تقریباً صد خانوار
سکنه و یکباب حمام دارد که اکثر سادات موسوی میباشند باغات زیاد در اینقریه هست
مشجر باشجار الوچه و زردالو والو بالو وگیلاس وهلو وغیره طول دره که چشمه علی در انست
یکمیدان وعرض ان از دویست الی سیصد قدم است طرفین جنوب وشمال دره کوههای
غیر مرتفع وکوه شمال غربی ان متصل بکوه تپه مانند نیست که چشمهٔ از زیر ان منفجر و تقریباً
چهل سنگ اب از ان جاری شده و دو شعبه گردیده بطرف استانه و دامغان میرود
شرح چشمه علی را در جلد دویم مرات البلدان ناصری نگاشته ایم و قاعده اینست که با انجا
راجع نمائیم اما محض رفع زحمت خاطر مطالعه کنندگان روحی از ان در اینجا درج مینمائیم تا
حاجت بتصفح کتاب دیگر نشود و اینکتاب نیز مقصد را وافی باشد وهو هذا
چشمه علی که ترکان انرا علی بولاغی گویند در چهار فرسنگی شهر دامغان واقع در سمت شمال
شهر و ابش بجانب جنوب جاری شده بعضی ابهای دیگر ضمیمهٔ ان میشود و بشهر دامغان میرود
وقرای عدیده را در بین راه وحوالی شهر سیراب مینماید ذکر اینچشمه در تواریخ قدیم وجدید
بسیار شده است دیودور مورخ مشهور گوید اسکندر کبیر وقتیکه از قومس عزیمت گرگان
نمود منزل اول و بعد از چهار فرسخ راه دامنهٔ کوهی بود که در دهنهٔ دره اتفاقاً افتاده و رود خانه
معتبری موسوم براستی بوئیتز از اینده ره جریان داشت که ابتدا از چشمه بیرون میامد و
تا ششصد ذرع تقریباً بخط مستقیم جاری شده بعد بکوه کوچک سنگی رسیده مجرای خود را
تغییر داده از میان درهٔ سنگی عبور کرده داخل جلگه گردیده صحرای هیکاتم پیل را یعنی صحرای
شهر صد دروازه که در قومس بوده (صدپیچ) سیراب میساخت
نگارنده گوید شک نیست که چشمه و رود خانهٔ که دیودور گوید همان چشمه علی و رود خانه ایست که

از آب آن تشکیل میابد نیز پولیب مورخ که دویست وشش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده گوید انتیوکوس سیم از سلاطین سلوسی وقتیکه از عقب ارداوان اول پادشاه اشکانی بمازندران میرفت از قومس که بجانب مازندران حرکت کرد منزل اولش در دامنهٔ کوه لبوتا بود وکنار چشمهٔ استی بوئیت که از کوه لبوتا بیرون میامد منزل دویم او شد

در روضة الصفای ناصری گوید حضرت شاه شهید سعید آقامحمد شاه طاب ثراه در سال هزار و دویست و ده عزیمت مشهد مقدس فرموده در مراجعت چون موکب والا بدامغان رسید بنه واغروق رابرده وقسمت نموده بیمی را از راه سمنان بطهران فرستادند و بیمی خاصه را در رکاب بچشمه علی بولاغ مامور و در آن امکنه بشکار پرداخت پس از روزی چند عیش ونخجیر بسلطان میدان و فیروزکوه و دماوند عزیمت فرمود

نیز در همین کتاب گوید خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه بقصد تدمیر نادر میرزا عزیمت ارض اقدس فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ماه ذیحجة الحرام سال یکهزار و دویست و سیزده متوجه چمن فیروزکوه گردید از آنجا راه پیمودند تا بچشمه علی که اتراک آنرا علی بولاغ گویند رسیدند قباب سراپردهٔ همایون بر سر آنچشمه بلند شده ماهی بسیار از آن شمر گرفته حلقه‌های زرین در دماغشان کرده باب رها کردند و از آنجا بکنار شهر دامغان در حوالی چشمهٔ بادخانی نزول کردند

در مراجعت خاقان خلد آشیان مغفور از اینسفر نیز گوید از سبزوار بکالپوش و از آنجا ببسطام و دامغان و علی بولاغ رکضت کردند

در سال هزار و دویست و هفده باز موکب خاقان مغفور (فتحعلی شاه) از دار الخلافه

طهران عزیمت استراباد و خراسان فرمود چون بچشمه علی دامغان رسیده چند روزی
در اینجا رحل اقامت افکندند و بنابر حسن موقع و شایستگی مکان امر همایون خاقانی
شرف صدور یافت که عمارتی بر سر چشمه علی بنا کنند و انعمارت بوضع مسطور در
ذیل ساخته و پرداخته شد انتهی   نگارنده گوید
اینعمارت عبارتست از تالار دو رو و جنبین ان اطاقهای متعدد که بطرح و طرز خوشی
ساخته شده و اب چشمه از دو سمت عمارت جاری و عمارترا از حیاط جدا کرده و راه
عمارت از روی دو پل میباشد در سمت جنوبی اینحیاط مسجدی بنا کرده اند و اینمسجد
دو طاق است که بواسطه محراب معلوم میشود که مسجد است در جنبین محراب تاریخ بناو
عمارت بر روی دو سنك بخط اقا مهدی طهرانی خوشنویس نقش و رسم شده حیاطی
دیگر که در سمت شرقی چشمه است در باچه بزرگی و باغچه و سیعی دارد و در ضلع سفلای
دریاچه که سمت مشرق و محاذی عمارت بالاست تالاری بلند و سردری عالی ساخته
شده که از یکطرف منظر ان باغ و دریاچه و از جهت دیگر بصحرا و مجرای خروج اب چشمه
نظر دارد تاریخ بنای عمارت نظماً نثراً در دو سنك نیز بخط اقا مهدی طهرانی منقور و
مرتسم شده در دو سمت تالار دو رو نصب است در محاذی فوران اب چشمه حوضی
بزرگست پر از اب چشمه با صفا و لطافت جاری و قسمی ماهی در این اب هست با خال
سیاه که اهالی صید انرا نیکو نمیشمارند بدینواسطه دوام کرده و بزرك شده اند اطراف
حوض درختهای بید و صنوبر و چنار و غیره است که همه قوی و کهن شده بهر طرف سایه
افکن میباشند در اواخر سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری که موکب مسعود
همایون شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه عزیمت سفر خراسان نمود بر اینعمارت

افزوده و بعضی مرمتها کردند و در سفر سنهٔ ماضیهٔ هزار و سیصد هجری که مجدداً موکب اقدس اعلی بزیارت مشهد مقدس تصمیم عزم داد و در چشمه علی نزول اجلال فرمود اینعمارت در کمال آراستگی و خوبی بحال خود بود صورت الواح تاریخ عمارت و وقفنامه که در مسجد و تالار نصب است از قرار ذیل میباشد

صورت تاریخ عمارات و وقفنامه

در حینی که رایات ظفر آیات و الویهٔ نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه قهرمان الماء و الطین ظل الله فی الارضین المؤید بتائیدات الملک الجبار ابو النصر فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه بعزم تسخیر و تدمیر فرقهٔ ضالهٔ اوزبکیه ماوراء النهر از دار الخلافه طهران شقه کشا گردیده اینمکان دلفروز مخیم خیام ظفر انجام پادشاهی شد رای صوابنمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در اینمنزل ارم بمماثل عمارتی ساخته آید که راهروانرا از تاب آفتاب پناه و از رنج راه آرامگاه باشد و وقف صحیح شرعی نمودند اینعمارت دلگشا را بسرکار فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین فی سنهٔ هزار و دویست و هفده

ماده تاریخ منظومهٔ مرحوم میرزا صادق وقایع نگار مروزی متخلص بهما

خسرو انجم حشم فتحعلی شه آنکه هست	آسمان او را مطیع روزگار او را ذلیل
از شهنشاهی که در نظم جهانداری ندید	چشم گردون نظیر و دیدهٔ عقلش عدیل
دولت از عدل است باقی منت ایزد را که هست	بر بقای دولت او عدل او محکم دلیل
شاکر از قسمت نباشد هیچکس را تا بدهر	همت او رزق مخلوقات را آمد کفیل

چون بعزم ماوراء النهر شد از ری سوار | پادشاهی دل قوی از یاری رب جلیل
کرد منزل اندرین فرخنده جای با صفا | شد ز فیض مقدمش این چشمه رشک سلسبیل
گشت برپا در نکو وقتی و زیبا ساعتی | از نهایت حسن این دلکش بنای بی بدیل
دور نبود از خجالت این دلگشا منزل کشد | اینهمه نقش قصر نگاری اگر بر چهره نیل
جست اتمامش رقم زد بهر تاریخش هما | این بنا قصر جنان و چشمه آب سلسبیل

تاریخ
بنای مسجد را نیز بدینگونه رشته نظم در آورده

شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد | قضا امر و قدر نهی و سپهر اورنگ و فر افسر
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هر دم | براه موکب او روی بخاک درگه او سر
ز قهر و مهر او باشد عیان در باغ خار و گل | ز بذل و جود او آید چو خاره خوار سیم و زر
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمانرا | بتسخیر بخارا بر کشید از ملک ری لشکر
چو این زیبنده منزل شد مقر موکب شاهی | وز آن فرخنده آمد طبع شاه معدلت گستر
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی | چه مسجد همچو باغ خلد روح افزا و جانپرور
قرار از دل برد محراب آن اصحاب تقوی را | بدانسان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاق آن ایوان کسری وی | مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر
ز سقف عالیش کار فلک را کوه بر کوهان | ز حمل پایه اش حوت زمین را لرزه بر پیکر

غرض چون شد تمام از بهر تاریخش هما گفتا
ز امر قبله عالم بنا شد کعبه دیگر

از چشمه علی که مسافر حرکت کرد منزل چارده کلاته میباشد طرف شمال چشمه علی

بفاصلهٔ ربع فرسخ صحرای ممتد عریضی است که امتداد آن از شمال بجنوب دو فرسخ و عرض از نیم فرسخ الی یکفرسخ میباشد صحرای مزبور در میان دو سلسله کوه است که پشت کوه شرقی بلوك دامغان و پشت کوه غربی محال چارده انگه هزارجریب مازندران میباشد در بادی نظر اینصحرا چمن جلوه مینماید ولی چمن نیست بلکه انچه بنظر سبز میاید زراعت یا خار شتر راه از دامنهٔ تپه های غربیست و در دامنهٔ کوه شرقی موسوم بانباکوه مسیلی است که در غیر ایام مطر و فصل بهار که سیلاب از این مسیل جاریست فاضل اب مزارع کلاته و چارده بواسطهٔ مسیل مزبور باب چشمه علی ملحق میشود باینمعنی که دو سنك اب از انتهای جنوبی اینجلگه داخل تنگه شده بفاصله کمی با اب چشمه علی یکی شده بدامغان میرود در حوالی تنگه مزبوره بفاصلهٔ ربع فرسخ در دامنهٔ انبانه کوه که در طرف شرقی جلگه است بقعهٔ مخروطی شکلی شبیه ببرج دیده میشود این بقعه معروف بکبود گنبد است و با انکه حال منهدم و خراب میباشد باز خشتهای کاشی ابی رنك در بالای گنبد موجود است در اطراف گنبد نیز اثار خرابه بسیار است از چشمه علی یکفرسخ که بطرف شمال طی مسافت مینمایند در سمت مغرب جلگه قریهٔ کلاته است که در دهنهٔ درهٔ عریضی واقع شده کلاته عبارت از دو موضع است کلاته کهنه که خالی از سکنه و در انتهای دره میباشد و رودخانه که در تابستان تقریبا دو سنك اب دارد از دهنهٔ دره خارج شده مزارع واقعهٔ در جلگه را مشروب میسازد کلاته جدید در سمت شمال دره در یك زمین پست و بلند سنگلاخی واقع شده و خانه های ان تقریبا بر روی هم و مطبق میباشد و اشجار زیاد از هر قبیل دارد کوههای اطراف این دره خاکهای الوان دارد و بوضع غریبی است چشمهٔ بادخانی معروف در ربع فرسخی کلاته میباشد اب چشمه غلیظ و بدرنك و با عفونت و دو ذرع پائینتر

از سطح زمین جریان دارد و مرکبست از گوگرد و آهن و معروف است که اگر چیزی از قاذورات
در آن بیندازند باد و طوفان عظیمی برمیخیزد و تا بر سر چشمه قربانی نکنند طوفان رفع
نمیشود محققین این فقره را خارق عادت ندانسته گویند باد شدیدی که از بحر خزر برمیخیزد
غالبا هبوب این باد از نقطهٔ شمال مغربی بجنوب شرقیست و مواضعی که در محوطهٔ بحر
خزر واقع شده اغلب دوچار بادهای سخت پی در پی میباشند پس علت اینست و ما بقی
وهم و پندار در هر حال قریهٔ کلاته سیصد خانوار است سه طایفه در این دهکده سکنی
دارند که اصلا دو طایفه اند طایفهٔ ملک و طایفهٔ رعیت که آنها نیز بدو شعبه منشعب
شده شعبهٔ موسوم بالبرز و شعبهٔ دیگر معروف بمعلم در کلاته دو باب حمام و یک مسجد و
یک حسینیه هست در تلال طرف غربی جلگه ربع فرسخ بکلاته مانده آثار قلعهٔ خرابی دیده
میشود که چون بکلی منهدم است بدقت نظر باید معلوم نمود که قلعه بوده است محاذی
دهنهٔ دره که کلاته آنجا واقع شده در وسط جلگه نیز آثار قلعهٔ کهنهٔ خرابی از دور دیده
میشود از بناهای قدیم که شباهت بقلاع ری دارد اهالی کلاته این قلعه را چهل در
مینامند چنین معلوم میشود که سکنهٔ کلاته یکوقتی در این قلعه سکنی داشته بعد
از انهدام از اینجا نقل مکان نموده اند نیم فرسخ از قریهٔ حالیهٔ کلاته گذشته در وسط جلگه
محاذی قلعهٔ چهل در قلعهٔ مدوریست از بناهای بسیار کهنه که نارین قلعه بوده زیرا که
قلعهٔ مربعی بفاصلهٔ بیست و پنج الی سی ذرع با خندقی بعرض شش هفت ذرع محیط بر آن
بوده است دیوار نارین قلعهٔ مذکور از خارج چینه و از داخل خشتهای بسیار حجیم و مدخل
آن برجی بوده در طرف شرقی قلعه و آثار و بیوتات مدور در اطراف آن بنظر میاید عرض دیوار
نارین قلعه آنچه حالا موجود است چهار ذرع و قطر دایرهٔ آن سی و سه قدم میباشد از آثار

معلوم میشود که اینقلعه مسکن شخص معتبری بوده است و احتمال میرود که بیوتات مدوره
اطراف طبقهٔ فوقانی هم داشته و آثار جای تیر سقف مرتبهٔ تحتانی نمودار است نزدیک
بچارده یعنی در انتهای نیمدایرهٔ که قرای چارده دران واقع شده طرف مشرق آثار قلعه خرابهٔ
دیگر در بالای تلی موجود است بعقیدهٔ نگارندهٔ این ناحیه موسوم بچهار کلانه بوده زیرا که
لرها بنای قلعه را کلات و کورکان گویند و چهار کلانه بمعنی چهار قلعه میباشد که فرنگیها
انرا کادری کلانه مینامند بعدها از کثرت استعمال چار کلانه چارده کلانه شده خلاصه
از زیر تل مذکور چند چشمه آب سرد گوارا جاری میشود و نهری تشکیل میدهد که در تابستان
دو سه سنگ آب دارد و اراضی اینحوالیرا مشروب میسازد چارده فی الحقیقه چهار قریه
بوده یکیرا در عهد کریمخان وکیل زندخان زند خراب کرده که قدری از دیوار جنوبی و شمالی
و مشرقی ان باقیست و قلعهٔ بسیار بزرگی بوده و در آثار خرابهٔ دیوار شرقی علامت بروج مربع
نمودار است و دیوار طرف مغرب بکلی معدوم است در وسط قلعهٔ مزبوره نارین قلعه
بوده است بسیار محکم شبیه بقلعه های مدور حوالی کلانه که پیش ذکر شد اینقلعه
در سمت مشرق باغ شاه که ذکر ان بیاید بوده در بالای تلی که مشرف بر زردوان است نیز آثار
قلعه خرابهٔ دیده میشود و سه قریه آباد موسوم به ورزن و زردوان و قریه قلعه میباشد
ورزن که در طرف مغرب دامنه واقع شده پنجاه خانوار سکنه و یکباب حمام و مسجد و بقعه
دارد که بعقیدهٔ اهالی مدفن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام است قریه زردوان که
در سمت مشرق است تقریبا هشتاد خانوار جمعیت و حمام و مسجدی دارد سکنهٔ اینقریه
چهار طایفه میباشند طایفهٔ فخرالدینی و طایفهٔ کمال و طایفهٔ رنگرز و طایفهٔ غریب بلوک
بقعهٔ درینقریه میباشد گویند امامزادهٔ درابن بقعه مدفونست که اسم ان معلوم نیست

قریهٔ سیم که معروف بقریهٔ قلعه میباشد در طرفین رودخانه واقع و دارای دویست خانوار آبادی و یک مسجد بزرگ و دو حمام و دو سه باب دکان حدادی و صباغی و بقالی است سکنهٔ قریهٔ قلعه نیز چهار طایفه میباشند طایفهٔ عرب طایفهٔ کار طایفهٔ کلان طایفهٔ اغوشان غالب خانه های چارده شبیه بقلعه های کوچک است و بروج دارد یکه برجهای زیاد در اطراف تلال مشرف بجلگهٔ چارده در قدیم الایام بنا کرده اند اهالی چارده بسیار خوش سیما و سفید پوست و غالبا کبود چشم میباشند مشابهتی بجنس طبرستانی و دامغانی ندارند بنابراین یا از جائی اینجماعت باین ناحیه مهاجرت کرده و کسی آنها را کوچانیده باینمحل سکنی داده یا چنانکه در میان خود آنها معروف و مشهور است در فترت زندیه که زکیخان براینجا غلبه کرد و رجال آنها را بکشت و کلهٔ منارها از کشتگان بساخت و نسوان بیشوهر ماندند خون الوار زند داخل در آنها شده و جنس را تغییر داده است

گندم چارده بخوبی مشهور است و از عهد شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه تا اواسط سلطنت شاهنشاه جمجاه (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه سالی تقریبا بیست خروار گندم از چارده بطهران حمل میکردند و نان خاصهٔ سفرهٔ سلطنتی از این گندم بوده است کلیهٔ باغستان چارده در حوالی قریهٔ قلعه واقعست که از جمله باغ شاه میباشد که بامر شاه شهید سعید آقا محمد شاه غرس و احداث نموده اند و باغ دیگر که مرحوم رضوان جایگاه امیر کبیر سلیمانخان اعتضاد الدوله احداث کرده پیش از این باغستان چارده بیش از این بوده اشجار بعضی را قطع کرده و حالا بجای آن زراعت مینمایند آب قرای چارده از سرچشمهٔ ایست که در تنگهٔ شمالی رودخانه تشکیل داده رو بجنوب جاری میگردد و سه

شعبه شده هر شعبه بقریه میاید از سرچشمه تا ابادی قرای چارده زیاده از نیمفرسخ راه نیست در طرف غربی ابادی قریه قلعه بقعه امامزاده محمد بن جعفر الصادق علیه السلام است این بقعه بر روی بلندی واقع شده گنبدی مخصص مثمن دارد بیرون گنبد مخروطه ایست ده ذرع در ده ذرع در پیش مخروطه ایوانیست رو بمشرق که در بقعه در این ایوان و رو بمشرق باز شده است بقعه شبیه بمسجد میباشد و داخله ان نیز مثمن است مرقد در طرف شمال بقعه واقع شده و در ایوان در طرف جنوب سنگی سیاه بدیوار نصب شده و شرح مسطور در ذیل در این سنگ بخط نسخ متوسطی محکوک و نوشته شده است و بعضی کلمات از ان محو شده که بجای انها نقطه گذاشته میشود

صورت لوح ایوان امامزاده محمد بن جعفر علیه السلام

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد بیقیاس خالقی را سزا است که این دوازده صفه نه پایه هشت طاق را بی وتد . . .

. . . قادری که این جنبد هفت رواق مقرنس زمردین را بیغر فرود و با چندین زیب و زیور منقش ساخت فتبارک الله احسن الخالقین هزاران از صلات صلوات بر روضه معنبر سید عالم و خلاصه بنی ادم محمد مصطفی صلی الله علیه واله و درود بیحد بر مشهد مقدس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه واله باد اما بعد در حالتی که بشائر صبح از مطلع سعادت طلوع نموده بعد از اداء الصلوة لبجا[؟] عبود بسا کرکشته[؟] و بورد و اوراد عا . . . فرمانفرمای هفت اقلیم غیاث الاسلام والمسلمین شاهرخ بهادر خان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و مشغول تفکر انکه چه طاعتی از این بنده در وجود اید که موجب رضای حضرت . . . . . یادگار ایشرا تواند بود که ناگاه این بیت در خاطر

گذشت که خبر چاردهٔ از عین عنایت صمدی هاتف غیبی بسمع فقیر حقیر بندهٔ حق
سید رضی الدین بن عز الدین عماد . . . . اینمرده ایست که توفیق دینی و سعادت دنیوی
در ضمن این مندرج است از بشارت این ایت و بشاشت این کرامت این بیت خوانده

بدینمرده گر جان فشانم رواست که اینمرده اسایش جان ماست

بنابراینمعنی با خرد خرده بین رای زده که چه بنیادی میتوان که موافق ایت پروردگار و
موجب یادگار تواند بود خرد مصلحت اندیش بسمع امید رولش رسانید . . . . .
سعادت مطابقتر و دولتی موافقتر و عمارت نیکوتر نبود که در مزار متبرک و روضهٔ منور
المرحوم السعید الشهید امام بن الامام محمد بن جعفر الصادق صلی الله علیه و السلام عمارتی
بنیاد افتد و چیزی ساخته شود که سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بر روی روزگار بماند
در روز متوجه این . . . شده و بنیاد این جنید نموده و بوجه الشیر باتمام رسانیده باز
توفیق هدایت بیمن میمنت این بزرگوار رفیق و یار شده در خاطر عبور کرد که چون این
. . . . باتمام پیوست و در بن بقعهٔ شریفه از ظلم و ستم که حکام ماضی جاری نموده و از
قدیم الایام رفع اینستم و دفع این الم . . . و دولت هر دو سرا میشود تا بر و فاهیت اهل
روزگار مقرر و معتبر شده و بر حجر الاسود مثبت گشته که من بعد در این بقعه و چهارده
. . . اولیا و انبیا روزگار و صاحبان نجات و همچنین دو قریهٔ اسراب شو و بلاشت و
لبی و هزاره جریب باج نباشد . . . . باج . . . . . و بدعت
. . . . متوطنان این بقعه عشر سر درختی و مقرری شحنه و داروغه و کتاب و کتالانه
بجز از غلات ده نیم چیزی دیگر نشناسد و مطالبه ننمایند تا بفراغت . . . عبادت
الهی مشغول شده بدعای خیر اینضعیف را یاد آورند امید از صاحب دولتان روزگار و

حکام اینجا بار که مدد و معاون . . . . باشند تا از ثواب رفع این بدعت بی نصیب
نباشند و هر بدبختی سیاه روی لعینی مردودی که بدین امر وخیم دست تطاول
گشوده کند . . . . در سخط و لعنت خو گرفتار و انبیا و اولیا و ائمه معصومین از و
بیزار و باشند چون بعنایت الهی این بدعت بکلی مرتفع شود از حدیث نبوی بدین
لفظ رسیده که الفقیر لا یحتاج الا الی الله در بیان این حدیث سخن میرفت که اهل دلی
حدیث دیگر خوانده که الفقر فخری در فکر توجیه این لفظ بوده که باز هدایت ازلی و توفیق
سرمدی یاور گشته هاتف دولت بسمع سعادت رسانیده که با وجود فضل خاندان
. . . علیه السلام که در شان او نازل گشته که لولاک لما خلقت الافلاک این حدیث
تا چه عنایت در فقر فخری نماید تا کی در میدان توسن . . . وجود را مقید هوای
نفسانی ساختن وقت است که از منازل تقلید بگذری از صحن گلشن تحقیق
مبکا . . . در ساعت سعید بر سبیل . . نامساعدی روزگار عنان حکومت
و زمام ایالت را از دست گذاشتند بفیض فضل پروردگار در مقام عبودیت بزاویه
عبادت . . . و طاعت مقیم شده امید بعنایت جلال ذوالجلال آنکه توفیق هدایت
ازلی داده تا بفراغت خاطر بعبادت الهی قیام رود توقع از ساکنین این دیار که بدعای
خیر این ضعیف را یاد آورند حقتعالی بر آنکسی رحمت کند که فاتحه با خلاص خوانده دعای
خیر . . . .

خلاصه شرح اخبار و ترجمت احوال الامام الزکی محمد بن جعفر علیهما السلام بجمع و تنمیق و تتبع و تلفیق جناب صدر الافاضل
و جهة الاماثل الشیخ محمد المشتهر بالمهدی عبدالرزاق اباتی خصه الله بجلائل النعم و عظائم الایادی

پوشیده نباشد که بعد از آنکه آل عباس دولت بنی امیه را برانداخته منقرض ساختند خود

بخلافت نشستند طالبیین بهر زمان رایت خروج میافراشتند و بلاد اسلام را بر خلفاء ایشان آشفته میداشتند چراکه وسیلهٔ استقلال بنی عباس بر امر امت چیزی جز قرابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود و اینمعنی در حق علویان که شرف فرزندی حضرت رسول را داشتند بر وجه اظهر ثابت بود بنابرین محمد بن عبد الله محض الحسنی که معروف بنفس زکیه و قتیل احجار الزیت بود در مدینه بر ابو جعفر منصور خروج کرد و برادرش ابراهیم امیر المؤمنین شهید باجمری در بصره برامد و این هر دو را عیسی بن موسی عباسی از جانب ابو الدوانق شکست داد و بقتل اورد و حسین بن علی مشهور بصاحب فخ در ملک حجاز بر موسی هادی عباسی خروج فرمود و بشهادت رسید و یحیی بن عبد الله المحض که معروفست بصاحب الدیلم در طبرستان بر هارون رشید خارج شد و عاقبت بسعی فضل بن یحیی بن خالد برمکی که با پنجاه هزار کس مامور جرجان و طبرستان گردیده بود با هارون بموجب عهدیکه بخط و خاتم وی رویت کرد صلح نمود اما هارون عهد بشکست و بتهمتی که ثانیا شخصی از اولاد زبیر بن العوام بران بزرگوار بست و برا بشهادت رسانید داستان خروج علویان در عهد خلافت عبد الله مامون بالا گرفت و فتن و فتور در اوایل زمان وی بسیار شد در سال یکصد و نود و نه محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم که با بن طباطبا مشهور است در کوفه خروج کرد و مردم را برضا از ال محمد صلی الله علیه و آله دعوت کردن گرفت و ابو السرایا سری بن منصور سردار لشکر و مباشر امور او بود و ابن طباطبا با لشکر عباسیان در قریهٔ شاهی جنگ کرده انها را شکست داد و خود بروز دیگر فجائة درگذشت پس محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بسر صبا خروج کرد و ابو السرایا او را وسیلهٔ تشویش ملک عراق ساخت و در کوفه سکه زد و خطبه خواند و علویان را در اطراف بلاد از جانب

محمد بحکومت فرستاد عباس بن محمد بن علی بن جعفر را ببصره و اوسال داشت حسین بن
حسن را که بافطس مشهور است بمکه روانه نمود ابراهیم بن موسی بن جعفر برادر حضرت
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مأمور یمن کرد و برادر دیگران بزرگوار را که زید بن
موسی بن جعفر باشد بحکومت اهواز فرستاد و محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی را
بمدائن و برادر دیگر آنحضرت اسمعیل بن موسی بن جعفر را بفارس روانه ساخت پس بعد
از وقایع چند سرداران حسن بن سهل بر محمد بن محمد و سردار او ابو السرایا دست یافته هر
دو را نزد حسن آوردند حسن ابو السرایا را گردن زد و سر او را با محمد بن محمد نزد مأمون
فرستاد

ابراهیم بن موسی بن جعفر برادر حضرت رضا سلام الله علیه چون خبر ابو السرایا شنید
بیمن رفت و آنخطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جزار نامیدند

زید بن موسی برادر دیگر آنحضرت که باهواز مأمور شده بود بصره را تصاحب کرده چندان
خانه های عباسیان و اتباع ایشان را بسوخت که او را زید النار خواندند

حسین بن حسن افطس چون از جانب محمد بن محمد و ابو السرایا بمکه رسید جامهٔ کعبه بر کند
و کسوت دیگر از قز که ابو السرایا از کوفه فرستاده بود بر آن پوشانید و ودائع و اموال بنی العباس را
هر جا شنید بر آورد و از اتباع ایشان و مردم دیگر بتهمت ودیعت عباسیان مال بسیار
گرفت و اصحاب او شبکه های حرم مطهر را بر آوردند و لختی سیم که بر اسطوانه ها بود بکندند
و آنچه در خزانهٔ کعبه یافتند تقسیم نمودند همینکه حسین بن حسن احوال محمد و قتل
ابو السرایا بشنید خود با اصحاب بخدمت محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن
علی بن الحسین علیهم السلام که ابو جعفر کنیت داشت آمد و او را بخلافت امت

دعوت کرد و محمد مردی جلیل القدر و عظیم المنزله بود و از سیرهٔ سیئهٔ افطس و
امثال ابن نخاشی فاحشی داشت و از رواة حدیث بشمار میامد از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام علم حدیث روایت میکرد و طالبان انعلم شریف از او اخذ خبر
مینمودند و از لسان وی مینوشتند لاجرم از تکلیف خلافت امتناع جست حسین
افطس و پسر محمد علی بن محمد بن جعفر همی اصرار کردند تا بر او غالب امدند و با اصحاب
بخلافت با او بیعت نمودند و خلایق را طوعاً او کرهاً ببیعت وی حاضر ساختند و او را
امیر المؤمنین خطاب کردند پس چند ماه محمد بن جعفر بر اینحال ببود اما از خلافت
جز اسم چیزی نداشت همهٔ کارها را پسرش علی و حسین افطس ملساختند و ایشان
سیرتی بسیار شنیع و شیوهٔ سخت فظیع پیش گرفته بودند حتی بعضی از مورخین مینویسند
که حسین افطس زنی جمیله از بنی فهر را که شوی وی از بنی مخزوم بود بخود بخواند زن
عفیفه بود امتناع کرد افطس چنان شوی آن زن را تهدید و تخویف کرد که بیچاره متواری
شد افطس بخانهٔ فهریه رفت و در بشکست و او را زمانی با خود داشت تا از چنگ او بگریخت
و علی بن محمد پسر اسحق بن محمد قاضی مکه را که جوانی امرد و پاکیزه روی بود بکشید و ببرد
اهل مکه در حرم جمع شده همداستان بحضرت محمد بن جعفر شکایت پسر کردند و گفتند
قاضی زاده را از دست علی بگیر و بما باز گردان و گرنه تو را از خلافت خلع کنیم یا بقتل
رسانیم محمد بن جعفر از خوف هجوم و حملهٔ مردم در ببست و از شبکهٔ در با مردم گفتگو
کرد و از ایشان مهلت خواست تا علی را ببیند و سوگند یاد کرد که از این واقعه خبر ندارد
پس در ساعت برنشست و بخانهٔ فرزند رفت و پسر قاضی را بعنف از وی باز ستد و
باهلش رسانید در این اثنا اسحق بن موسی عباسی با لشکر از سمت یمن در رسید

طالبیین خبر شده در محمد بن جعفر جمع شدند و بگرد خویش خندقی حفر نمودند و
مردم را از اعراب و غیرهم جمع کردند و مهیای جنگ با اسحق عباسی شدند اسحق مقاتلت
ایشان را مکروه داشت و بجانب عراق حرکت کرد پس لشکری که هرثمه برای دفع محمد بن
جعفر بسرداری عیسی جلودی و رجاء بن جمیل بمکه فرستاده بود با اسحق برخوردند و با او
گفتند با ما همراه باش ما کفایت اینکار خواهیم کرد اسحق آن لشکر را بمکه آورده با
طالبیین جنگ کرد و ایشان را شکست داد محمد بن جعفر کس فرستاده برای خود زینهار را از
اسحق درخواست او قبول کرد و آن بزرگوار بجانب جحفه رفت و آنجا بعضی از عباسیان
او را غارت کردند پس از آن بسمت بلاد قبیله جهینه آمد در آن سرزمین گروهی انبوه بروی
جمع شدند و با ایشان در نزد شجره و جاهای دیگر چند بار با هرون بن مسیب والی
مدینة الرسول جنگ کرد و عاقبت هزیمت یافت و یک چشم وی بتیر کور شد و خلقی
کثیر از اصحابش بقتل رسیدند و او ناچار بمحل معین خود باز گشت و چون موسم
منقضی شد از جلودی و رجاء بن جمیل که عم زاده فضل بن سهل بود امان خواست
ایشان دریغ نداشتند و رجاء ویرا از جانب مأمون و فضل برجاء وفا بامان دلخوش ساخت
پس آن امامزاده آزاده بیستم ذیحجه سال دویست هجری بمکه وارد شد و خطابه باینمضمون
برای مردم خواند (انی بلغنی ان المأمون مات وکانت له فی عنقی بیعة وکانت فتنة عمت
الارض فبایعنی الناس ثم انه صح عندی ان المأمون حی صحیح وانا استغفر الله من البیعة
وقد خلعت نفسی من البیعة التی بایعتمونی علیها کما خلعت خاتمی هذا من اصبعی فلا
بیعة لی فی رقابکم) آنگاه از منبر فرود آمده و در دویست و یک بعراق سفر کرد و حسن بن
سهل او را بنزد مأمون فرستاد و مأمون مقدم او را مکرم داشت

علمای رجال در شرح احوال محمد بن جعفر میفرمایند وی بر عقیدهٔ زیدیه بود و خروج
بسیف را برای امر بمعروف و نهی از منکر تکلیف خود میدانست چون خروج کرد شیعهٔ
جارودیه گرد او جمع شدند و قتیکه در مرو مملکت بمأمون منتقل گردید او را معفو و
مغتفر داشت و با او سلوکی خوش پیش گرفت و از او اموری تحمل میکرد که بر حسب رسم
سلطان از آحاد رعیت امثال آنها را متحمل نمیشود و محمد بن جعفر همواره در حال سواری
با موکبی مخصوص ملفوف از بنی اعمام خود بر می نشست در عیون اخبار رضا عباراتی صریح
در مدح محمد در طی ذکر مجلس الرضا مع اهل الملل وارد شده و حدیث دیگر در اول باب
دلالات الرضا علیه السلام در حق او وارد است شیخ محمد بن محمد بن النعمان المفید در
ارشاد میگوید (وکان محمد بن جعفر سخیا شجاعا وکان یصوم یوما ویفطر یوما ویری رأی الزیدیه فی
الخروج بالسیف) خدیجه زوجهٔ محمد بن جعفر که دختر عبدالله بن الحسین است فرموده
(ماخرج من عندنا محمد یوما قط فی ثوب فرجع حتی یکسوه وکان یذبح فی کل یوم کبشا لأضیافه)
آورده اند که خارجیان بر مأمون از آل علی سلام الله علیه بعد از غلبهٔ لشکر بنی عباس
بر ایشان در مرو بمحمد بن جعفر پیوسته بودند و همه روزه در موکب او سوار میشدند مأمون
اینمعنی را مکروه میداشت پس توقیعی کرد که از ایشان کسی با محمد بر نشینند و همه در
رکاب عبیدالله بن الحسین سوار شوند ایشان متفق الکلمه از این تکلیف سر باز زدند و
بخانه های خویش نشستند مأمون بار دیگر توقیع نوشت که ارکبوا مع من احببتم بالجمله
قصهٔ جنگ غلامان او با ملازمان ذوالریاستین بر سر هیزم در کتاب ارشاد و غیره بشرح
مسطور است نیز شیخ مفید میفرماید چون حضرت رضا سلام الله علیه در گذشت
مأمون یکشبانروز رحلت آن بزرگوار را پنهان کرد آنگاه کس فرستاده محمد بن جعفر [illegible]

با جماعتی از طالبیین که نزد او بودند حاضر ساخت و خبر ارتحال امام علیه السلام را با ایشان گفت و بگریست و حزنی شدید اظهار کرد و با ایشان باز نمود که جسد مطهر آن بزرگوار صحیح است

بالجمله محمد بن جعفر در همان سال رحلت امام همام ابو الحسن علی بن موسی علیه الاف التحیة والثنا که سال دویست و سه هجری باشد در اردوی مأمون وفات یافت مأمون چون از فوت محمد خبردار شد بی درنگ برنشست وقتی رسید که جنازه را حرکت داده بودند محض احترام و اعظام در حال از مرکب پیاده شد و خود را در میان دو پایه عماری داخل کرده و عمود عماری را بر دوش نهاد و همی کشید تا جنازه را بر زمین گذاشتند مأمون پیش ایستاد و بروی نماز کرد چون بعد از نماز باز جنازه را برداشتند دیگر باره مأمون پایه عماری را بر دوش گرفت و تا محل قبر رسانید

شیخ مفید فرماید ثم دخل قبره فلم یزل فیه حتی بنی علیه ثم خرج فقام علی القبر حتی دفن فقال له عبید الله الحسین و دعا له یا امیر المؤمنین انک قد تعبت فقال له المأمون ان هذه رحم قطعت من مأتی سنة

از پسران آن بزرگوار اسمعیل بن محمد بن جعفر مرویست که گفت من در آنحال که خلیفه بر لب قبر ایستاده بود با برادرم گفتم کاش درباره دیون این پیر با مأمون سخن کنیم که او را از این وقت نزدیکتر نخواهیم یافت پس مطلب را با مأمون اظهار کردم گفت قرض ابو جعفر بچند میرسد گفتم بیست و پنج هزار دینار گفت خدایتعالی وام وی ادا کرد وصی او کیست گفتم یحیی پسرش که در مدینه است گفت یحیی در مصر است نه در مدینه ما خروج یحیی را از مدینه در حال حیات ابو جعفر میدانستیم ولی از وی مستور میداشتیم چه ما

خروج طالبیین را از مدینة الرسول دوست نمیداریم واگر با بوجعفر میگفتیم البته
ازامریکه مکروه ماست متألم میشد وما بتألم او راضی نبودیم
خلاصه در مدفن امامزاده محمد بن جعفر سه تعبیر از علما خبر بنظر رسیده بعضی
همینقدر مینویسند که او بخراسان درگذشت چنانکه صاحب ارشاد در ارشاد
میفرماید وتوفی محمد بن جعفر بخراسان مع المأمون
بعضی ضبط میکنند که او بسرخس درگذشته مدفون شد چنانکه هندوشاه کیرانی
صاحب تجارب السلف در همین کتاب اینمطلب را نگاشته وعین عبارت او اینست که
محمد بعد از اندک زمانی وفات یافت ودر سرخس مدفون شد واکنون تربت او مشهدی
عظیم است جماعتی چنین مینگارند که فوت محمد بن جعفر در گرگان اتفاق افتاد چنانکه
ابن اثیر جزری صاحب کامل در ذیل حوادث دویست وسه میگوید ومنها توفی
محمد بن جعفر الصادق بجرجان وصلی علیه المأمون وهو الذی بایعه الناس بالخلافة بالحجاز
نگارنده گوید مزار موجود در چهارده کلاته را بطور یقین میتوان گفت مضجع امامزاده
محمد بن جعفر صادق علیه السلام است واینقول مسلما منافاتی با گفته صاحب ارشاد
ندارد چه اینمحل خاک خراسانست بالاتفاق نیز با سخن ابن اثیر که مدفن را در جرجان
تعیین کرده منافی نیست بلکه فیما بین گفته صاحب ارشاد وابن اثیر هم تناقضی نیست چه
جرجان غالبا جزو خراسان بوده چنانکه در عهد گورکانها همیشه گرگان را صاحبان
خراسان داشته اند علاوه بر این خاک گرگان در قدیم بقدری امتداد داشته که
قومس گرگان میگفته اند ونقشه جغرافیای قدیم را اگر بدست است چون ملاحظه کنیم
مسلم میداریم که چهارده کلاته در ازمنه سالفه جزو گرگان بوده است ودر عهد

خلفای بنی عباس نیز همان وضع قدیم ملحوظ و معمول بوده است چیزیکه موافقت با این
عقیده ندارد قول هند و شاه کیر اینست که با وجود تحقیقات مسطوره از آباید طرح
نمود و ما با این معلومات باز استقرا نمودیم در هیچ جا از نواحی مزبوره مزاری معروف
باسم محمد بن جعفر نشان ندادند و همین بر یقین ما افزود که محمد بن جعفر صادق علیه السلم
که شرح حال او را نگاشتیم در چارده کلاته در بقعهٔ که وضع او را رسم نمودیم مدفون نیست انتهی
چارده از توابع هزار جریب مازندرانست ارتفاع آن از طهران قریب پانصد ذرع و
تواریخ متعلقهٔ آن از قرار ذیل میباشد

در جلد هشتم روضة الصفای ناصری گوید روز چهاردهم شوال سنهٔ یکهزار و یکصد
و سی و نه شاه طهماسب از استراباد بیرون آمده در چمن قصبه چارده کلاته که از متنزهات
بلاد هزار جریب است توقف فرموده تا نواب خان وکیل السلطنه (نواب فتحعلیخان قاجار)
با سپاه کینه خواه گرگان در رسد

در سال هزار و صد و هشتاد و هشت زکیخان زند چنانکه پیش بدان اشاره نمودیم
چارده کلاته را قتل نمود و چندین کله منار بساخت

در جلد نهم روضة الصفای ناصری در وقایع سال هزار و دویست و ده در عزیمت
موکب شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بخراسان گوید حضرت شهریار عظیم
الاقتدار بعد از ورود باستراباد بنه و اغروق شاهانه را بچمن ساور روانه فرموده و
مولانا علی اصغر معلم و ملاباشی هزار جریبی را با شاگردان بزرگوار و امیرزادگان والا
مقدار یعنی فرزندان جهانبانی (خاقان مغفور فتحعلیشاه) که شاهزادهٔ عباس میرزا
و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا بودند و چهارمین آنها امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلیخان

از جمله تواریخ متعلقه بچارده کلاته جنگ نواب محمد حسنخان قاجار اشاقه باشی است با حسنخان بوخاری باشی که بعد از آنکه دو دستهٔ از عساکر نواب غفرانمآب کاوه زیکیه و افاغنه باشند در حوالی شیراز بر آنحضرت شوریدند تا چار نواب محمد حسنخان باصفهان آمده و در همین وقت حسنخان استراباد را متصرف شده بود لهذا موکب محمد حسنخان متوجه استراباد شد حسنخان که در صدد مقاومت نبود بطرف دامغان راند نواب غفرانمآب پس از ضبط استراباد بمقاتله حسنخان شتافت در چارده کلاته جنگ در گرفت حسنخان بازکار را سخت دید بدامغان آمد و متحصن شد نواب محمد حسنخان او را تعاقب کرده دامغان را محاصره کردند در این اثنا خبر رسید که شیخعلیخان مأمور مقاتله آنحضرت شده و نزدیک رسیده بنابراین خبر و استحکام قلعهٔ دامغان نواب محمد حسنخان دست از محاصره کشیده روانه استراباد شدند

بن محمد حسنخان قاجار بوده مامور بتوقف چارده کلاته نمودند

از معارف چارده کلاته مرحوم رضاقلیخان متخلص بهدایت است از امرای بزرگ و بزرگوار این دولت جاوید اقتدار و مصنفین کبار که صیت اشتهارش باقطار عالم رسیده و مؤلفات جلیله و اشعار رایقه و مکارم اخلاق و جلالت قدر او را هر دیده دیده و هر گوش شنیده و اگرچه مرحوم مشارالیه تغمده الله برحمته خود در طهران متولد شده ولی والد ماجدش محمد هادیخان مسقط الرأس چارده کلاته بوده است و از اینجا که شرح حال آن فحل فاضل و بارع کامل را در جلد دویم مرآت البلدان ناصری مفصل و مبسوط نگاشته ایم در اینجا بهمین قدر اقتصار مینمائیم

از چارده کلاته چون عزیمت بسطام نمایند منزل غالبا در اشتناش از مزارع شاه کوه سفلی است یا در نواحی نزدیکی اشتناش و در هر حال از چارده تا اشتناش شش فرسخ راه میباشد شاه کوه علیا و شاه کوه سفلی از خالصه استرآباد است از چارده که حرکت مینمایند خط راه ابتدا بطرف شمال غربی امتداد دارد بعد از آن متدرجا بسمت مشرق مایل میگردد و از پستی و بلندیهای مابین جبال عبور میکنند گردنه اول که تا چارده ربع فرسخ است موسوم بهلالان میباشد و پای این گردنه راهی است بطرف مغرب که از آن ببندرگز میروند از گردنه هلالان گذشته عبور از مراتعی مینمایند که در بعضی مواضع از چشمه های آب منفجر میباشد و جاده و خط راه از میان جبال و تلال میگذرد و یک فرسخ و نیم از چارده گذشته دره ایست که امتداد آن از شمال بجنوب است چمن سبز خرمی با چشمه های آب گوارا دارد پس از آن از تل کوچکی بالا رفته برودخانه خشکی میرسند که مجرای آن از جنوب بشمال ممتد میباشد و دره مزبوره موسوم به توراوار است بعد

از طی مسافتی گردنهٔ دیگر در راه هست که کوههای طرفین آن اشجار اورس دارد و هرچه
پیشتر میروند آن اشجار بیشتر میشود این گردنه موسوم به وردک تاله میباشد و فاصل و حد
خاک چارده هزار جریب و استرآباد است و رودخانهٔ از پای این جار بیست که از درهٔ که از
جنوب شرقی بطرف شمال شرقی امتداد یافته و اطراف آن چشمه سارها و چمنی خرم است [جریان یافته]
و رودخانه و چمن و دره را باریک آب نامند بعد از آن گردنهٔ معروف به تولک چای و گردنهٔ
اخری که جزو خاک شاه کوه سفلی است موسوم بشاهسوار میباشد پای گردنه تولک چای
نیز رودیست موسوم بکوچک لنگری و اطراف آن چمن و چشمه های آب سرد گوارا دارد
خلاصه همه جا در عرض راه جنگل اورس و چشمه سار زیاد و اراضی سبز و خرم و آب
جاری دیده میشود ناحیهٔ شاه کوه عبارتست از سطحی که امتداد آن از شمال بجنوبست
و از آنجا که کوه سنگی شاخی شبیه بدیوار در جنوب سطح مزبور واقع شده آنجا را شاه کوه
مینامند و کوه سنگی مزبور همیشه در برف مستور است در دامنهٔ شمالی این کوه بحیره
از قرای دامغان و مجن از دهات بلوک بسطام میباشد در طرف شمال سطح کوه موسوم
به تلو واقع و آبادی آن معروف بزیارت خاص است و امامزادهٔ در این آبادی مدفون
شده است آبادی شاه کوه سفلی دارای صد خانوار سکنه و یکباب حمام و دو مسجد و در
انتهای جنوبی سطح میباشد و آبش از چشمه سار و رودخانه ایست که از برف حاصل
میشود آثار قلعه خرابه که مشرف بآبادیست در اینجا بنظر میاید از شاه کوه سفلی تا جائی که
راه بسمت شمال میل نموده و از گردنهٔ قزلق سرازیر میشود یکفرسخ است و راه گردنهٔ قزلق
راهی است که از آن از بسطام باسترآباد توپ میبرند و کاروان میرود اما شاه کوه علیا نزدیک
قزلق و در سمت مشرق سطح واقع شده و دویست خانوار سکنه و یک حمام دارد اهالی شاه

کوه علیا و سفلی تقریباً پانصد و پنجاه هزار گوسفند دارند و با کمال سختی زمستان بقشلاق
نمیروند ولی حشم آنها برای قشلاق تا جاجرم و نردین و کالپوش بلکه این اوقات تا قاری قلعه
میروند رودخانه های شاهکوه برودخانه نکا مابین اشرف و ساری ملحق میشود طایفه
فیوج باباکلوئی در شاهکوه ییلاق و در استراباد قشلاق مینمایند ارتفاع شاهکوه از
طهران هشتصد و پنجاه ذرع است

از شاهکوه که قوافل حرکت کردند به طاش (تاش) میروند تقریباً یکمیدان که از اشتاش
دور میشوند رودخانه بطرف شمال جاریست که در تابستان سه سنگ آب دارد این رودخانه
شمشیر برو و رود شاهکوه مینامند ابتدا راه اعوجاجی دارد بعد از آن مستقیماً از مغرب
بمشرق است پس از طی دو فرسخ در جبال طرفین راه اشجار اورس و نسترن کوهی و بعضی
چشمه سارها دیده میشود و بعضی اراضی حوالی رودخانه مزروع است و جاده گاهی در
بستر رودخانه و گاهی در یمین واقع است و در اینجا یعنی در دو فرسخی بده میرسند که در
طرف شمال است و قریه شاهکوه علیا در این ده میباشد نیز در اینجا در کنار رودخانه در
سمت شمال آثار بنائی شبیه ببازار از قوافل بنظر میاید و تنگه در طرف جنوب در مقابل
دره شمالیست که از آن تنگه بکوهستان مراتع ییلاقی اهالی شاهکوه علیا میروند در دهنه
تنگه سه آسیا دیده میشود که دو باب آن دایر و یکی خرابست و در نزدیکی این تنگه و دره شمالی
چشمه های آب زیادی هست که سردی و گوارائی آب آنها بوصف در نیاید تقریباً یکفرسخ که
از اینجا گذشتند بگردنه کوچکی میرسند که موسوم به چالچیان است و چمنی در اینجا هست با
دو سه چشمه آب که یکی از آن چشمه ها را کنداب مینامند و آب آن معدنی ممزوج بگوگرد ولی
برخلاف غالب آبهای معدنی سرد و با رایحه گوگرد و ترش طعم است

اما درهٔ که قریهٔ طاش دران میباشد امتدادش از شمال بجنوب وطول دره از رشتهٔ
کوه زال بیك که طرف شمال واقع شده تا تپه مقابل که سمت جنوبست تقریبًا نیم فرسخ میباشد
در وسط این دره تپهٔ از شمال بجنوب کشیده شده که در انتهای طرف جنوب دره را
دو قسمت میکند آب درهٔ طاش که از دامنهٔ کوه شاهوار سرچشمه گرفته و در اواسط
سرطان شش سنگ آب دارد ابتدا بطرف جنوب دره جاریست بعد بسمت مشرق مایل
شده در دهنهٔ دره بارودخانهٔ که از راه شاه کوه میاید یکی شده موسوم بدو آب میگردد
و ببلوك بسطام میرود از قلهٔ کوه شمالی طاش که موسوم بشاهوار است بلوك کتول استراباد
پیداست تقریبًا در دو هزار قدمی طاش کوه موسوم بزال بیك میباشد که خاك رخو
کبود رنگی دارد شش سال قبل که زمستان در اینجاها سخت شده بود برف زیاد باریده
بعد در بهار یکمرتبه گرم کرده و برفها اب شده پس از ان بلا فاصله چهار شبانه روز باران
امده نصف شبی صدای غریبی بگوش اهالی طاش میرسد گمان زلزله کرده از اطاقها بیرون
میایند و چون تاریك بوده چیزی برانها معلوم نمیشود صبح کوه زال بیك را که مرتع گاو و
گوسفند انها بود می بینند زیر و رو شده است و شکافهای بسیار عمیق بهم رسانیده راه معمول
بسطام باستراباد از طاش است باینمعنی که از طاش تا گردنهٔ قزلق سه فرسخ و خود گردنه هم دو
فرسخ است تا بدهنهٔ گرمابدشت میرسد و از دهنهٔ گرمابدشت که تقریبًا جلگه است تا
شهر استراباد چهار فرسخ میباشد در این نواحی یعنی در استراباد و خراسان یك جنس ارغالی
یافت میشود که با ارغالیهای عراق جنسًا فرق دارد پوزهٔ ارغالیهای این نواحی بخط عمودی
کشیده شده بدون اینکه بالای دماغ انها مثل ارغالیهای عراق از استخوان برامدگی داشته
باشد بعلاوه بالای کلهٔ اینشکارها مسطح است و خیلی بزرگتر از ارغالیهای عراق میباشند

بالجمله قریهٔ طاش چهل خانوار سکنه و دو حمام و یک مسجد دارد زراعت اینقریه قلیل و
عمدهٔ معاش اهالی از گوسفند داریست از شاه کوه تا طاش چهار ساعت و سه ربع
راه است ارتفاع طاش از طهران هزار ذرع است
از طاش که حرکت کردند منزل شهر بسطام است اما گاه میشود که یکی از قرای بسطام میروند
چنانکه در اینسفر منزل ابرسیج (اورسیج) بود خط راه از دهنهٔ موسوم بدهنهٔ دواب
خارج شده از مغرب بمشرق در کنار رودخانه امتداد دارد و پس از طی نیم فرسنخ بطرف
جنوب مایل میشود و دره وسیع میگردد در اینجا چهار کاروانسرای بار انداز برای
قوافل استرابادی که بشاهرود و بسطام میروند در قدیم الایام بنا نموده اند که یکی از آنها
با سنگ و گچ و باقی با خشت و گل ساخته شده و هر یک دارای برجیست که مخصوص
حراست بوده است بعد از آن جبال اطراف از یکدیگر دور میشوند پشت کوه طرف
جنوب ده ملا میباشد که از منازل راه معمول خراسانست و از آنجا بشاهرود میروند و ده
ابرسیج در دامنهٔ کوه شمال مایل بمشرق میباشد یکفرسنخ با برسیج مانده در دامنهٔ کوه
مزبور قریهٔ نکارمن است که تقریباً ده خانوار سکنه دارد قدری از نکارمن گذشته دهنهٔ
استانج با استاد زاست که بطرف مغرب امتداد دارد تقریباً سه سنگ اب از ان جاری است
که بسمت بسطام میرود و محاصرهٔ استانج بواسطهٔ قشون شاه اسمعیل صفوی در تواریخ
مضبوط است در دهنهٔ استانج در طرف جنوب غربی تلی است که اثار تاربن قلعه بر
سر تل میباشد و در اطراف تل ابنیهٔ منطمسه مشاهده میشود و پیداست که دیرگاهی است
اینمحل بحالت ویرانی میباشد چنانکه دو قباله در اینجا دیده شد متعلق بقنات مسدود دیگر
در زیر تل پشته دارد یکی مورخ بتاریخ هزار و پنجاه هجری و دیگری بتاریخ هزار و نود و یک

وازان دو قباله معلوم شد که همانوقت هم اینقنات مسدود و اینجا بایر و خراب بوده است
در خرابه‌های اینمحل که معروف بده کافران میباشد خرده کاشی زیاد و اجر و گچ فراوان دیده
میشود و در قبرستان ان بقعه ایست که بقول معمرین این ناحیه محمد بن حنیفه از مشایخ
کبار عرفا که معروف بشیخ کبیر است در این بقعه مدفون شده در هر حال از دهنه استارخ
تا ابرسیج که قریه معتبر و ییلاق شاهرود و بسطام است ربع فرسخ میباشد و ابرسیج در دهنه
دره کوه شاهوار که در شمال غربی جلگه بسطام است واقع شده دره مزبور از مشرق بمغرب
امتداد یافته و باغات زیاد دارد رودخانه از دره جاری و از وسط باغستان میگذرد
اراضی طرفین دره مزروع و در غیر فصل زمستان سبز و خرم است چند چشمه اب سرد
گوارا از طرفین جاری میباشد از جمله چشمه ایست موسوم بچشمه سم دلدل که در یکپارچه
سنگی میباشد و اب از این پارچه سنگ از شکافی شبیه بجای سم اسب باقاطر بیرون میاید
عقیده اهالی اینست که اگر چیز ناپاکی در این اب زنند چشمه تا مدتی خشك میشود قریه
ابرسیج شبیه بقصبه ایست و سیصد و پنجاه خانوار ابادی دارد دو باب حمام و چهارده
مسجد دارد که چهار مسجد ان از ابنیهٔ قدیمه است و در دو مسجد از اینچهار مسجد تاریخ بنا
نگاشته شده اما چون در چوب منبت شده بواسطهٔ کمال قدمت یکی محو شده و خوانده
نمیشود ولی تاریخ مسجد سرخانه که در چوب سقف رسم و منبت نموده بودند بدقت و زحمت
خوانده و عین عبارات این است (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا امر و ساعی این بقعهٔ مبارکه خالصا مخلصا لله تعالی شانه
العزیز زین العابدین بن خواجه قطب الدین بایزید بن علی باسلان اورسیجی تحریرا فی شهر
الله المبارك اخر سنهٔ اثنان و ثمانین و ثمانمائه عامل اینعمارت مبارکه استاد عز از جمند

خصال نیکو مقال استاد شیخ محمد بن محمود بسطامی با فرزندان حاجی محمود و محمد نجار)
سکنهٔ قریهٔ ابرسیج دوازده طایفه‌اند طایفهٔ سعدی که علمای حالیهٔ آبادی از این طایفه
میباشند طایفهٔ جلال طایفهٔ سلمانی طایفهٔ لکور طایفهٔ سلطانعلی مسعودی
طایفهٔ کوثر طایفهٔ جارچی طایفهٔ قاجار طایفهٔ حیدری طایفهٔ جوکر
طایفهٔ باسلان طایفهٔ تیمور

تقریباً بیست نفر طلبه و اهل علم در اورسیج سکنی دارند و مدرسهٔ نیز در اینجا هست که
دران بتحصیل مقدمات و فقه و اصول مشغولند گویند در محل آبادی و باغستان
اورسیج درخت اورس زیادی بوده آن اشجار را قطع کرده و بجای آن باغات میوه غرس
نموده و آبادی را بنا نهاده باین مناسبت این قریه را اورسیج نامیده‌اند و از آنجا که با و وا و
در فارسی قلب بیکدیگر میشود حالا اورسیج را ابرسیج تلفظ میکنند در هر حال هنوز
در همه جای این دره ریشهٔ اورس هست و هر سال سبز میشود و اهالی بقلع و قطع آن
میپردازند سرچشمهٔ رودخانهٔ ابرسیج از جاهای باصفا و چشمهٔ اصلی موسوم به اسپید
سنگ است آب رودخانه در جریان خود در چند محل تشکیل آبشار میدهد و چون اشجار
بسیار از بید و غیره در حوالی مجرای رودخانه غرس کرده‌اند میتوان گفت این دره از
امکنهٔ متنزهه میباشد بقعهٔ در طرف شمال شرقی آبادیست که بعقیدهٔ اهالی شیخ
عبدالله ارجستانی از مشاهیر عرفا در آن مدفونست و کرامات از آن نقل میکنند در
اورسیج رتیل زیاد است و خیلی بزرگ میشود از طاش تا ابرسیج چهار ساعت و پنجاه و سه
دقیقه راه است ارتفاع ابرسیج از طهران چهارصد ذرع است و ارتفاع بسطام از طهران
دویست ذرع از ابرسیج ببسطام یکساعت و ربع راه میباشد

جد اعلای امیر دوست محمد خان معیر الممالک که در سلطنت نادرشاه منصب معیر الممالک بوده از اهالی ابرسیج است

اما بسطام از شهرهای قدیم و در کتب جغرافی قدیم و تواریخ شرح ان نگاشته شده و متواتر امد کور گردیده است و ما چون اقوال صاحب معجم البلدان و نزهة القلوب وغیره را در باب بسطام در جلد اول مرات البلدان ناصری ذکر کرده ایم در اینجا محتاج بتکرار ان نیستیم و فقط میپردازیم بشرح معلوماتی که تازه تحصیل نموده و همه را برای العین بدقت دیده ایم

شهر بسطام از بلاد قبل الاسلام است و چنین مینماید که بانی ان وستام معروف مبشر شرا مرمت طاق وستام که مانشاه بوده و بتعریب بلفظ بسطام بالبا الموحده والطا المثالثه اشتهار یافته چنانکه شهر طوس خراسان نیز مینماید که باسم طوس پهلوان معروف باشد بالجمله شهر بسطام باره استوار و بروج بسیار دارد قطر اساس باره سه ذرع و نیم و ارتفاع دیوار حصار از فرق کنگره های باره تا سطح زمین تقریبا دوازده ذرع میشود چهل و دو برج در چهار سمت قلعه میباشد که غالبا فاصله مابین هر دو برج پنجاه ذرع است و معدودی از برجها اشکال مخروطی و متناسب البنا میباشد دور قلعه شهر بقینا خندق بوده در السنه و افواه است که قلعه حالیه بسطام را نواب حسینقلی خان ثانی برادر خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه یا نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه جعل الجنة مثواه ساخته ولی از اثار معلوم میشود که قلعه قدیم است ظاهرا حسینقلیخان تعمیر کرده باشد و اختلاف صورت قطعات باره و بروج مؤید این احتمال است شهر بسطام را دو دروازه معتبر متحاذ نیست یکی شرقی و دیگری غربی و سوق عام بلد در خط مابین این دو دروازه واقعشده و در گوشه شرقی دیوار شمالی شهر دروازه مختصری بوده است که از زمان مسدود دست و بالخشت انرا گرفته اند و قلعه ارک بسطام در شمال ان متصل بسور البلد واقع شده و در

گرداگرد ان خندق عمیق و خاکریز معتبر بوده است و در دو طرف شمالی خاکریز دو
برج قراولنشین ساخته شده که راه انها از زیر خاکریز است و خود حصار ارک شش برج
دارد و دروازه ان در سمت شمال است و از جنوب ارک دروازه برای دخول بلد ساخته اند
شهر بسطام بجهة ابادی شاهرود که تقریبا دو نیم فرسخی ان واقع شده و برای تجارت موقع
بسیار خوبیست باعتبار سابق باقی نیست لیکن اهالی بسطام در زراعت و فلاحت ید بی
طولی دارند و هلوی بسطام و خربزه و هندوانه ان بلطافت و امتیاز معروف است و
هندوانه ان بزرگ میشود در سمت شرقی و شمالی بسطام باغستان اباد بسیار است هم
مشجر و معتبر و درخت سنجد اینجا زیاده قوی و باعظمت میشود پنج باب حمام و هفت مسجد
و هشت اسیا در بسطام هست و کلیة اینشهر مشتمل بر چهار محله است محله بازار و محله
رنگرزان و محله سراسیا و محله کاشیها

اما اثار قدیمه بسطام انکه از همه مشهورتر و در کتب و افواه مذکور و مسطور است تربت
عارف کامل حضرت بایزید بسطامی قدس سره است که در عرف اهل عرفان یکی از سلاطین
سبعه بشمار میاید و معروف بقطب العارفین میباشد مولوی معنوی رحمه الله علیه
در مثنوی فرماید

بایزید اندر مزیدش راه دید — نام قطب العارفین از حق شنید

مزار بایزید در ضلع مابین جنوب و مغرب صحن واقع شده که بنای ان علی التخمین نزدیک مرکز
شهر است و برد و مضجع مصطبه مربع مرتفعی بنیاد کرده اند که بطی چهار پنج پله از سمت غربی
بسطح ان صعود مینمایند در وسط سطح مصطبه صورت قبر است و بر گرد قبر محجر چوبی بسیار
مختصری نهاده اند در غربی مرقد شیخ بفاصله اندک وثاق شکیل محقری بنا نموده اند در

نهایت تکلف وتاق ایجاد انو حید خانه وعبادتگاه ابو یزید میدانند سقف ودیوار
درون ابنخانه وا تا حد ازاره گچ بری عجیبی کرده ودر طرف جنوب محرابی کوچك
ساخته اند وبا انکه درون این وثاق از دود سیاه شده هر کس بدانمکان قدم گذارد
حالتی براو رود که محراب بفریاد اید در اینوثاق که مربع الشکلست زیاده از یکنفر نمیتوند
بسر برد تقریبا یکذرع ونیم در یکذرع ونیمست از اینوثاق بوثاق دیگر داخل میشوند که
ان نیز بهمین عرض وطولست ودرین نیز صورت محرابی بنا شده در طاق اول کتیبه در
اطراف زیر طاق ودور در هست که گچ بری میباشد وعبارت ان چیزیکه برقرار است
وحك نشده از قرار ذیل است
قال سلطان العارفين وبرهان الموحدين وقطب السالكين ابو يزيد قد . . . .
هذه الاخرو سرور في سرور ومحبة الله تعالى . . . الامحبة نور على نور وسئل
عن سلطان العارفين ابو يزيد بم بلغت ما بلغت قال باد خال السرور في قلب المؤمن وقال
احبك العبد لنعمائك وانا احبك لبلائك
كتيبه دور محراب (بسم الله الرحمن الرحيم اقم الصلوة طرفي النهار . . . والباقيات
الحسنات يذهبن السيئات لك لعلكم تفلحون
كتيبه دور دری که از طاق اول داخل طاق دويم میشوند (امر بعمارة هذه الصومعة
الشريفة المباركة الكريمة افخر الكفاة . . . في سنة اثنى وسبعمائة
كتيبه دوره طاق دويم در زیر سقف اية الكرسي است وكتيبه دور محراب از اینقرار است
اسمه اعلى بسم الله الرحمن الرحيم انما يعمر مساجد الله الى اخر ايه ودور متن محراب
نوشته اند سئل عن سلطان العارفين قدس الله نفسه بم نلت ما نلت قال



صورت گنبد و ایوان واقع در صحن مقبره سلطان بایزید رو بمشرق



بانی خال السرور فی قلب المؤمن عمل محمد بن حسین بن ابیطالب المهندس بنا الله مغانی
غفر الله له ولوالدیه وللمؤمنین والمؤمنات [illegible]
بالجمله اینصحن که مزار ابو یزید در ان واقع کوچك و مربع و دارای دو ایوان میباشد یکی رو
بشرق که بنائیست نهایت عالی شش ذرع وسعت دهنه و دو ستون طرفین دهنه سی
و ده ذرع ارتفاع دیوار ایوان و کاشیهای داخله ایوان و حواشی معرق و بسیار ممتاز و از اجر
نقشهای انیق بر صفحه دیوار ایوان دیده میشود که فی الحقیقه جلب نظر دقت مینماید ایوان
دیگر رو بشمالست که در بقعه امامزاده و در مسجدی در این ایوان باز میشود اما بقعه
امامزاده که در مقابل و قبلی بایزید است رواق مختصر و حرم متوسطی دارد و قبه مخروطی
ظریفی بر فراز مزار برافراخته اند و روی قبه را با کاشی ازرق اعلی پرداخته و مزین ساخته اند
گویند امامزاده مدفون درین بقعه محمد بن جعفر الصادق است و او را حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بسلطان ابو یزید سپرده و سلطان او را ببسطام اورده و در بسطام
وفات یافته است و در کنار رود عظیمی که از طرف غربی شهر بسمت مشرق جاری بوده
مدفون گردیده و بعد از چندی شیخ بایزید خود نیز وفات کرده و در پشت سر تربت محمد
بخاك رفته و انیقصه از دو راه تامل است یکی انکه نهایت مستبعد است که بایزید ادراك
زمان حضرت امام جعفر علیه السلام را نموده باشد چه وفات بایزید در دویست و
شصت و اند بعهد معتمد خلیفه مقارن اوایل غیبت صغری روی داده و رحلت
امام همام جعفر بن محمد در عهد ابو جعفر منصور اتفاق افتاده است دیگر انکه محمد بن
جعفر بنا بر تحقیقاتیکه پیش نمودیم در چهارده کلاته از خاك گرگان بعهد مامون خلیفه
وفات نموده و مدفون شده است پس میتوانیم بدینوجه تصحیح اینسخن نموده گوئیم امامزاده

محمد نامی از احفاد حضرت جعفر صادق علیه السلام را یکی از معصومین بسلطان ابو یزید سپرده و نسبت احفاد و اعقاب بلا واسطه بجد اعلی شایع و مطرد است در هر حال در ایوان بقعه در طرف دست چپ لوحی بر دیوار نصب است که تاریخ تعمیر بقعه میباشد و عین عبارت آن اینست (بشرف توفیق تعمیر مزار فایض الانوار امامزاده مشرف شده بنده کمترین بندگان شاه عالم پناه امیر غیب استاجلو فی سنه ۹۶۸) اما مسجد ابتدا وارد صفه میشوند شبیه بچهل ستون که پنج ذرع عرض و ده ذرع طول دارد و اطاق دیگر شبستان مانند در عقب این اطاقست این شبستان و چهل ستون کتیبه داشته ولی محو شده است تازه بالاجورد بعضی آیات قرآنی را مغلوطاً کتیبه کرده اند سه درگاه در مسجد هست که درهای چوبی منبت بسیار خوب بطرز قدیم در آن درگاهها نصب نموده اند و کلماتی بخط کوفی و ریحان در میان منبت درها هست که بسبب انطماس خوانده نمیشود از آثار معلوم میشود که مسجد از ابنیهٔ عتیقه است و اهالی نیز گویند بنای بقعه و مزار سلطان بایزید نسبت بمسجد جدید است

در محاذی گنبد امامزاده محمد مزبور گنبد دیگر هست بهمان شکل و رنگ گویند سلطان محمد اولجایتو این بقعه را ساخته که جسد ابو یزید را باینمحل نقل نماید در خواب روحانیت ابو یزید او را از اینعمل نهی کرده و باو فرموده اند قبر من باید در زیر آسمان باشد و تظلیل را الطاعة للشرع مکروه میدارم بنابرین بقعه باطل مانده است اما این قصه بافسانه شبیه است و اگر مقصود اولجایتو بنیاد بقعه و بارگاهی بوده بقاعدهٔ مهندسی و طراحی امکان داشته که برای شیخ و محمد بن جعفر یک بقعهٔ عالی عمارت نماید و بر مزار ایشان دو ضریح بسازد در هر حال فعلاً در زیر این گنبد بنا الجری مربعی محقر شبیه بزنبی

مصر موجود است و در انجا در طبقهٔ زیرین جسدی سرد و خشکیده نهاده ظاهرا
این بقعه را برای همین جسد ساخته اند در این ایام جسد مزبور سر ندارد و اینکه گویند
اینجسد از فساد و انحلال محفوظست خالی از اغراق نیست این اواخر جسد زنی را هم
در این سرداب گذاشته اند که آن نیز قریب بمنحل شدن می باشد
چند سال قبل یکی از سرداران و بزرگان افغان زاوصل مزار سلطان ابو یزید بخاک
سپرده و اطاق مانندی بر بالای قبر او بنا کرده اند و این بنا از روح صحن کاسته است
روبروی ایوان بزرگ معبر مرتفع معتبری مشتمل بر گچ بری اعلی باسم سلطان الجایتو
ساخته شده و کتیبهٔ بخط ثلث در نهایت نازکی و نغزی از گچ عمل استاد محمد بن حسین
جصاص دامغانی بعبارت مسطور در ذیل نگارش یافته است
اتفقت عمارة هذه الایوان فی الدولة سلطان الاعظم شاهنشاه المعظم سلطان العرب والعجم
سلطان ارض الله ناصر دین الله حافظ بلاد الله هادی الدنیا (علاء الدنیا) والدین غیاث الاسلام
والمسلمین عبد الملوک والسلاطین اسکندر الثانی خسرو ایران سلطان الجایتو محمد خدابنده خلد الله
ملکه مادامت السموات والارضین و هذه العمارة بسعی شیخ الاعظم هادی اصناف الامم المخصوص من
انام الله بالفضل والکرم مقبول الجمهور سلالة ال طیفور شرف الملة والدین ناصح الملوک والسلاطین
محمد بن فضل الله بایزید ادام الله برکته
عمل محمد بن الحسین الجصاص الدامغانی غفر الله له ولجمیع المؤمنین والمؤمنات فی سنه
ثلث عشر و سبعمائه در جنب این معبر در طرف یمین در صحن لوحی از سنگ بر دیوار
نصب شده که ظاهرا سنگ قبر یکی از بنابر بایزید باشد در حاشیه و متن لوح القاب
دوازده امام علیهم السلام و آیة الکرسی و غیره نوشته شده بعلاوهٔ عبارت

مسطور در ذیل

شیخ طیفور آنکه در بسطام — یافت رفعت ز خاک مقدم شیخ
رفت زین خاک پر فسانهٔ دهر — شد بسر کال محرم شیخ
دوش بودم بفکر تاریخش — یافتم سال فوتش از دم شیخ

وفات المرحوم شیخ طیفور بن شیخ محمد بن شیخ محمد شاه بسطامی ۹۵۴

از مسطورات مصنفین معتبر چنین بر میاید که معبر مذکور در فوق راه خانقاهی بوده است که شاه خدابنده بنا بر عقیده و اعتقادیکه بصوفیه داشته بنا نهاده و حالا از صحن بقعهٔ امامزاده و مزار بایزید بواسطهٔ اینمعبر بفضای مدرسه میروند در هر حال درب معبر بسیار عالی و پر تکلف ساخته شده بکجا کاشی کبود معرق و در نهایت تناسب است از آثار غریبهٔ متعلقهٔ بمزار ابویزید منار یست از مسجدی که در صحن بایزید مدخل دارد و پهلوی بقعه امامزاده واقع شده ارتفاع مناره هفت ذرع و دور قاعدهٔ ان زیاده از چهار ذرع نیست بنای ان از اجر و گچ و بوضعی مخصوص اجرها را منبت کرده اند که اشیای زری دارد و عجب انکه اینمنار را چون حرکت دهند مثل منارهای قریهٔ کلادان اصفهان حرکت میکند

خلاصهٔ شرح اخبار و تحریر احوال الشیخ ابویزید البسطامی قدس سره بجمع تنمیق و تتبع و تلفیق جناب صدر الافاضل حجة الاماثل الشیخ محمد المشتهر بالمهدی العبد الرباد خصه الله بجلائل النعم و عظائم الایادی

بایزید یکی از سلاطین بسیعه و پیشوای سلسلهٔ طیفوریه است جمعی از اصحاب معجمات و ارباب طبقات نام و نژاد او را چنین ثبت کرده اند (هو طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی)

شیخ ابوالقاسم قشیری صاحب رسالهٔ مشهوره و قاضی شمس الدین احمد بن خلکان جامع وفیات آورده اند که بنای اعلای بایزید بر دین مجوس بود و بشرف اسلام فایز شد و از اخفاد

وی سه برادر در عداد عباد و زهاد برامدند اول طیفور دویم ادم سیم علی و طیفور که
بکنیت اشتهار یافته است در جلالت قدر و علو منزلت بمراتب ازان دو برادر بیش بود
همانا جد مجوس ایشان همانست که سروشان نام داشته چه در بسیاری از کتب تاریخ و
رجال بایزید را ابن سروشان نوشته اند و او یا جد بعد الاجداد المضبوطین المشار الیهم است
و یا یکی از ایشان بعینه که بعد از نیل سعادت اسلام تغییر اسم داده و کیف ما کان بایزید از
اجلاء مشایخ طریقت است و اکابر طالبان حقیقت شیخ قطب الدین محمد بن علی اشکوری
در کتاب محبوب القلوب از شیخ عارف محمد بن یحیی بن علی نوربخشی لاهیجی شارح گلشن راز
شیخ اجل محمود شبستری نقل نموده است که نوشته مادر ابو یزید او را در عهد کودکی
بمعلم سپرد تا قران مجید بیاموزد و او روزی که بسورهٔ لقمان رسیده بود و این ایه تلاوت
مینمود که ان اشکر لی و لوالدیک بر حسب اتفاق ترجمت این ایت از اموزگار سؤال نمود
همینکه جواب شنید و معنی ان فهم کرد استیذان نموده بخانه بازگشت و مادر را گفت
خدای سبحانه خلق را بشکر خویشتن و شکر والدین دعوت فرموده است و مرا توان از نیست که
دو خانه را کدخدائی کنم و در دو سوی روی داشته باشم لاجرم امدم که تو از خدا بخواهی تا
مرا با تو واگذارد و یا تو مرا با خدا واگذاری مادر گفت ای فرزند من حق خویش بر تو بخشیدم و ترا
فقط با خدای بازگذاردم پس ان قلاوز هامون سرگشتگی از علایق وطن دست بداشت
و در بیداء طلب پای گذاشت و سی سال در اطراف مسافرت و سیاحت کرد و با مجاهدت
و ریاضت بسر برد و صحبت یکصد و سیزده کس از بزرگان دریافت و عاقبت بحضور پر
نور امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه مشرف گردید و انچه میجواست
و سالها در طلب ان بود در ان استان مقدس یافت این عین عبارت قطب الدین مذکور است

در ذیل حکایت مسطور که فخرج ابو یزید عن الوطن وسافر ثلثین سنة وارتاض وخدم مائة و
ثلثة عشر من المشایخ حتی فاز بخدمة مولانا الامام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
فوجد فی خدمته ما هو المقصود من ایجاد بنی نوع الانسان ونور الدین جعفر البدخشی
در کتاب احباب نیز باین معنی تصریح کرده بدین عبارت که ان السلطان طیفور المشهور بابی
یزید البسطامی قد صحب کثیرا من المشایخ ثم جاء الی حضرة الامام الصادق وصحبه مستفیضا
منه وعرف کماله علیه السلام فقال لو لم اصل الی مولانا الصادق لمت کافرا مع انه بین الاولیاء
کجبرئیل بین الملائکة وکان بدایته نهایة السالکین هکذا شهد له الشیخ المرشد جنید البغدادی
قدس سره وامام فخر الدین رازی نیز در کتاب اربعین باین معنی تنصیص کرده باین لفظ که
افضل المشایخ واعلاهم درجة هو ابو یزید البسطامی وکان سقاء فی دار جعفر الصادق علیه السلام
وسید عارف عالم عامل حیدر بن علی املی در کتاب جامع الانوار باین معنی مزیدا ورده است
وگوید ان ابا یزید کان تلمیذ الامام علیه السلام وصاحب سره وعلامه اعلی الله مقامه
نیز در شرح تجرید میفرماید ان الفضلاء من المشایخ کانوا یفتخرون بخدمتهم فابو یزید البسطامی
یفتخر بانه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام علماء خبر وغیرهم در بین مقام کلامی بر
سبیل اشکال ایراد فرموده اند خلاصه سخن انکه دعوی استفاضه بایزید از حضرت صادق
صلوات الله علیه بلا واسطه استوار نیست وادراک خدمت ان بزرگوار او را ممکن نه بموجب
سه مقدمه متفق علیها یکی انکه ابو یزید موافق انچه ارباب تاریخ ضبط کرده اند از هشتاد
سال بیشتر عمر نیافته است بلا خلاف دیگر انکه حضرت جعفر بن محمد سلام الله علیهما در
یکصد و چهل و هشت هجری در خلافت ابو جعفر منصور رحلت فرمودند بالاجماع
دیگر انکه طیفور مذکور در دویست و شصت و یک یا دویست و سی و چهار در گذشته

پس علی القولین یکصد و سیزده سال یا هشتاد و شش سال مابین التاریخین فاصله خواهد بود

و با تصریح علما بمدت عمر بایزید دعوی ادراک فیض محضر خلد اثر آن بزرگوار مسموع نخواهد شد شیخ نور الدین ابو الفتوح محدث از کسانیست که بایزید نکته الثقات بافته و بقول اول از تاریخ فوت بایزید برخورده میفرماید قد صح من علماء التاریخ ان وفات مولانا الصادق کانت فی سنة ثمان و اربعین و مائة و ان وفات السلطان ابی یزید فی سنة احدی و ستین و مائتین ولم یختلف احد من العلماء فی هذین التاریخین مع ان تفاوت ما بینهما مائة و ثلثة عشر سنة ولم یذکروا ایضا عمر السلطان اکثر من الثمانین و هم امیر شریف الدین علی جرجانی در شرح مواقف باین فقره تلمیح نموده میگوید و اما ابو یزید فلم یدرک جعفرا سلام الله علیه بل هو متاخر ولکنه یستفیض من روحانیته علیه السلام ولذلک اشتهر انتسابه الیه و دیگری در مقام توجیه و اصلاح بطور دیگر ما وراء حمل سید شریف الدین علی اشارت کرده گوید فاحتمل ان یکون ملازمة فی الخدمة لباب مولانا الامام علی بن موسی بن جعفر الرضا فسهی فی ذلک بعض النساخ و دیگری احتمال دیگر داده است باینعبارت که و یحتمل ان یکون لفظة جعفر الصادق الموجود فی کلمات الطائفة اشتباها منهم بلفظة ابی جعفر الجواد علیه السلام التی هی عبارة عن مولانا محمد بن علی بن موسی بن جعفر الصادق علیهم صلواة الله و دفع این اشکال و رفع این اعضال بر وجه معتبر این است که بتعدد ابو یزید بسطامی تمسک شود و تاریخ فوت منصوص بر در عبائر امثال صاحب وفیات بابی یزید بسطامی صغیر اسناد کردد و شرف ادراک خدمت امام ابو عبد الله صلوات الله علیه بابی یزید بسطامی کبیر و اینفقره تعدد ابو یزید بسطامی که ملاک دفع این اعتراض است

در دو کتاب معتبر ممتاز بنظر رسیده یکی معجم البلدان شهاب الدین ابو الدر یاقوت
حموی و دیگر نفحات الانس نور الدین مولانا عبد الرحمن جامی و ظاهر است که اصغرها
از احفاد اکبرها بوده باشد یاقوت حموی که بمزید وثاقت قول و اتفاق کلام مسلم است
در ترجمه بسطام میگوید وهی مدینة کبیرة و رأیت قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان
الزاهد البسطامی فی وسط تلك المدینة الی جانب سوقها المعروف وخرج منها ایضا
ابو یزید طیفور بن ادم بن عیسی بن علی الزاهد البسطامی الاصغر وعبد الرحمن جامی
گوید ابو یزید ملقب بطیفور در بلدهٔ بسطام دو کس است یکی ابو یزید طیفور بن عیسی
البسطامی الاکبر و دیگر ابو یزید طیفور بن ادم بن عیسی البسطامی الاصغر پس چون بایزید
اصغر با حضرت جعفر علیه السلام هم عصر نبوده و در دویست و شصت و یك علی روایة
و یا دویست و سی و چهار علی اخری در گذشته و ابو الفتوح محدث و سید شریف و امثالهم
بموجب اشتراك نام و نسب و نسبت و یا از عدم علم بتعدد موضوع این تاریخ فوت را در حق
بایزید کبیر که سقاء درگاه مقدس صادقی بوده است ضم کرده اند و در ورطهٔ اشتباه
واقع شده اند بعضی از اهل خبر در دنبالهٔ رسیدن بایزید اکبر بحضور حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه تفصیلی در باب امر آنجناب بمراجعت ابی یزید ببسطام و فرستادن فرزند
بزرگوارش محمد بن جعفر با وی نقل کرده اند و میگویند محمد بن جعفر پیش از ابو یزید ببسطام
وفات یافت و سلطان همواره تربت او را زیارت میکرد و حین احتضار وصیت نمود که
مرا در پس پشت مضجع مطهر محمد مدفون سازید و میگویند محمد مذکور صاحب همین
بقعه است که در قبلهٔ تربت سلطان افتاده و گنبدی مخروطی ملون بکاشی ازرق بر
بالای مزار او افراخته اند و در این روایت اگر تعیین اسم محمد بن جعفر علیه السلام نشده بود

احتمال صحت داشت ولی با تصریح باسم محمد این احتمال قائم نیست چرا که محمد بن جعفر
بنص جمیع مورخین واهل رجال بر مأمون عباسی خروج کرد و ملک حجاز را متصرف
شد و عاقبت در صحبت موکب خلیفه بخاک جرجان درگذشت و مزار واقع در چهارده کلاته
از این محمد دانسته اند چنانکه نگارش یافت و بهر حال تربت سلطان در سمت شمال مدفن
امامزاده واقع شده که اهالی بسطام آنرا امامزاده محمد میخوانند و آن چنانکه ذکر شد در تحت
قبه افتاده برخلاف خاک سلطان بایزید که در زیر آسمانست و از فرا و مذکور و استظلال
قبول نمیکند و چند بار بر فراز مدفن او خواسته اند گنبد بسازند آنچه بنا کرده اند بر پا
نمانده و بزودی فرود آمده است مردم بسطام میگفتند علاوه براینکه قبر بایزید بقعه
و بارگاه ندارد پیشتر تل خاکی نیز بیش نبود و باکاسه و تمام صحن و ایوانات امامزاده و
مسجد آمیخته تا آنکه چند سال قبل جلالت آثار مؤتمن السلطان نصر الملک میر تومان دام اجلاله
بسرداری اردوئی از عساکر منصوره بتوقف اینک بسطام مأمور گردید چون او باینجا
رسید از مال مباح خاصهٔ خود این صفه را عمارت کرد و صورت قبر ظاهر ساخت فجزاه
الله عن اولیائه خیرا

بالجمله سخنان عارفانه و کلمات حکیمانهٔ سلطان ابو یزید از حد احصا بر مزید است بعضی در
جدران صومعهٔ او و در و محراب مسجد قدیمی آنجا که پیش هر دو را شرح داده از گچ بریده اند
و بصورت خط در آورده و اثری عظیم در آن کلمات است شیخ جلیل محمد بن علی النوربخشی
در شرح گلشن راز گوید بایزید را دوازده نوبت از شهر بسطام بیرون کردند که ملحد و زندیق است
و او هر بار که از بسطام بیرون شدی گفتی خوشا شهری که ملحدش بایزید باشد و اکنون همه
معتقد قبر و تربت ویند و این از آنست که ایشان را با شخص شریف و مجالستی نبود اما با قبر او که

توضیح
الخراسانی قال البایزیدی و سیره غیر مخفیه والشمس لا تخفی لکل مکان ولد سنه مائه و ستین و توفی سنه ثلثمائه و ثلثه عشر استاذا منهم الامام جعفر الصادق قال شمس الدین التبریزی و نشأ ابو یزید فی دار جعفر الصادق و توفی سنه اربع و قیل سبع ثلثین و مائتین و قیل سنه احدی و ستین و مائتین و قال البایزیدی و کان لابی یزید البسطامی اخوان و هما آدم و علی فظهر لکل واحد منهما ولد فنسبا بطیفور و کان لابی یزید ترک ابو فکان الولدان من اجلاء الاولیاء و کبار العرفاء و لم یتزوج احد منهم فظ و اما ابو یزید الاکبر سلطان العارفین قدس الله روحه فبرکه انه رای النبی فی المنام و کان متقبض منه فسئله عن سبب ذلک فقال رسول الله انه فاتتک سنه من سنتی و هی النکاح فلما انتبه من نومه رأی خادمه فی خطبه امرئه فقال الخادم ان لفلان بنتا فخطب احد مریدی الشیخ بنتا تصلح لخدمه الشیخ فتزوجها الشیخ و رزق منها ولدا سماه آدم باسم اخیه فجمیع المنسوبین الآن الی ابی یزید من عقب آدم بن طیفور بن عیسی بن سروشان المؤید البسطامی کما ذکره القاضی مسعود نقلا عن البایزیدی
انتهی ما لخصه

سنک و کلوخ است مناسبت تمام دارند از شطحیات بایزید است که فرمود انسلخت من جلدی
کما تنسلخ الحیة من جلدها فاذا انا هو وهم از مقالات کریمهٔ اوست که گفته لو نظرتم الی رجل
اعطی من الکرامات حتی ترفع فی الهواء فلا تغتروا به حتی تنظروا کیف تجدونه عند الامر والنهی وحفظ
الحدود و اداب الشریعة از او پرسیدند بای شیء وجدت هذه المعرفة فرمود ببطن جائع
و بدن عار وهم گفته عملت فی المجاهدة ثلثین سنة فما وجدت شیئا اشد علی من العلم و متابعته
نیز از ابنیهٔ عتیقهٔ بسطام بنای مسجد جامع این بلد و گنبدیست که از کاشانه مینامند اما
مسجد صحن آن مربع و پانزده ذرع در پانزده ذرع است دو صفه شبیه بچهل ستون دارد
یکی تابستانی و دیگری زمستانی که هر یک دارای ده ستون و پایهٔ مربع از گچ و آجر است
سقف ایندو صفه نیز از گچ و آجر زده شده یکی در طرف شرقی مسجد و یکی در سمت شمالی
آنست و در طرف جنوبی و مغربی هر یک پنج صفهٔ کوچک دارد که هر یک را یک ستون و یک
پایه است صفهٔ وسط طرف جنوب محرابی دارد بوضع گچ بریهای قدیم منبت و بعضی
خطوط ثلث در آن نوشته شده و چون در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه
در حکومت شاهزادهٔ اللهوردی میرزا این مسجد را تعمیر کرده‌اند اسم خاقان خلد آشیان نیز
در بالای محراب مزبور کتیبه شده و کتیبهٔ قدیم نیز برقرار خود میباشد و عبارت کتیبه ابتدا
سورهٔ مبارکهٔ جمعه و بعد از آن فقرهٔ مسطور در ذیل است بعینها

امر هذه العمارة الشریفة الذی هو متولی لهذه البقعة المنیفة باذن الواقفین هداه الله
تقبل منهما الفقیر الی الله الغنی ابو زید بن محمد مسعود البایزیدی غفر الله له و لوالدیه وللمؤمنین
والمؤمنات فی شهور سنة ست و سبعمائة

اما گنبد مشهور بکاشانه بنائیست مناره مانند که از سطح زمین از داخل ده ذرع ساخته

شده و زیران خالی و سردابیست و در وسط سوراخی مربع مستطیل است که از ان بسرداب میروند و چهار دیوار سرداب بنیان این گنبد مرتفع است ارتفاع کاشانه شانزده ذرع وسقف ان شبیه بنصف کره است و هر ترک داخلی از خارج پنج ترک مثلث مقعر و محدب دارد و بعضی ترکهای ان دارای کاشی کاری ممتاز و اغلب ترکها اجرکاری منبت وخطوط کوفی نیز از اجر منبت شده در ان دیده میشود محیط دایرهٔ داخله کاشانه هفده ذرع و ثخن دیوار دو ذرع و نیم و دو دیوار تو در توست که راهی از میان ان مثل غلام گردش دارد و دو ره میزند و شخص بسرعت میتواند تا زیر سقف گنبد برود چند سوراخ در ترکهای بالای است که از میان دیوار بواسطهٔ این سوراخها هم بداخلهٔ کاشانه میتوان نظر کرد و هم بخارج این گنبد در زاویهٔ مسجد فیمابین سمت جنوبی و طرف شرقی ان واقع شده در کاشانه در وصف چهل ستون مانند بیست که در طرف شرقی مسجد است کتیبهٔ در بالای در گنبد بخط ثلث گچ بری شده شروع مینماید بایهٔ الکرسی و بعد از ان این حدیث شریف ثبت است قال رسول الله صلی الله علیه و اله الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له یجمع من لا عقل له و یفرح من لا فهم له نعیمها زایل و ملکها فانی

از بسطام که بطرف بجنورد حرکت مینمایند منزل اول کلاته خیج است و مسافت ان هفت ساعت و نیم راه ابتدا از طرف مغرب بسمت شمال شرقی امتداد یافته تا قریهٔ دولت اباد که در نیم فرسخی و در دست راست راه واقع است از اینجا میل راه بیشتر بشمال شده و پس از قلیل مسافتی چهار دهکده که اولی موسوم به ده خیر و بعد از ان کرکان و پس از کرکان کل گنبد و چهارمی مسجد نام دارد و در دست چپ راه و در زیر ابر سیج واقع شده است در محاذی این قراء در طرف دست راست دهکده های سفیدان و قادرو قاسم اباد دیده

یکی از مشاهیر بسطام حکیم ذوفنیست از فحول شعرا و فضلای این عهد ابد مهد اسمش میرزا فتح الله از طایفهٔ اعراب بنی عامر که مدتی مدید در انولا ریاست داشته اند حکیم ذوفنی فی الحقیقه از اساتید معظم شعر و اکابر افاضل و در خدمات دیوانها نیز دارای شغل مهم بوده از فوت او چند سال بیش نگذشته ابیات مسطور در ذیل از او و شعرا

میشود بعد ازان در همین طرف علی آباد ظهیر الدوله است و زیران در خط راه حسین آباد
ملکی میرزا مهدی نزدیکی که قلعهٔ خرابهٔ مدوری در پهلوی آنست از اینجا گذشته در
دست راست تقی آباد جانمحمد خان سرتیپ و در محاذی آن علی آباد جانمحمد خان و زیر
علی آباد قریهٔ بمند مال و محاذی آن که دست راست و قدری دور از راه باشد فج علیا
و فج سفلی است و زیر بمند مال قلعهٔ حاجی عبدالله مجتهد هزار جریبی است بعد در
دست راست در پهلوی خط راه قلعهٔ سرخانست پس ازان در یسار و دور از خط راه
در دامنهٔ کوه شمالی قریهٔ میغانست و کوه درهٔ میغان که در طرف شمال راه است از
طرفی بکوه شاهوار وصل است و از سمت دیگر بکوه ابر متصل میشود و اینجبال فاصل
خاك بسطام و استرآباد میباشد و ازان گذشته در سمت یمین قرای زورگر و نصیر آباد و
چاطاق و پرو و سید آباد و قلعهٔ میرزا محمد علی و قاسم آباد علیا و سفلی میباشد که هریك
جزئی آبادی دارد و محاذی اینقراء در حلگه که اواخر دامنهٔ کوه شمالی میباشد قلعهٔ محمد آقا
و کرمن و قلعهٔ سفید و قلعهٔ نو و خرقان و ابر میباشد که مجموعاً صد و پنجاه خانوار سکنه
و باغستان زیاد دارد خرقانرا اهالی اینجا بر خلاف عراق بسکون راء تلفظ میکنند آب
خرقان و قرای متصلهٔ بآن از قناتست مقبرهٔ شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره که از مشایخ
کبار و معارف عرفای حقایق آثار است در حوالی آبادی خرقان و بر روی تپه ایست لیکن
ظاهر است که سابقاً اینمقبره در مرکز آبادی بوده بمرور اینقسمت آبادی نابود گردیده است
اینقبر از زینت و فرش و چراغ و مجمر و صندوق و غیره که بر سر قبور بزرگان معمول است
بکلی عاطل میباشد بلکه صورت قبر نیز خراب و قریب بانطماس شده در عهد شهریار
مبرور ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه (پدر تاجدار اعلیحضرت شاهنشاهی) قبه بنا شده

والهم از بی توجهی اهالی در شرف انهدام است در طرف مغرب متصل بمقبره مسجدیست
مربع بسیار مرتفع منتهی بگنبدی که بشکل مخروطی بی شباهت نیست وظاهر گنبد را
کاشی کاری نموده اند در داخله گنبد در دوره کتیبه ایست گچ بری شده بخط نسخ ممزوج
بثلث که اسم سلطان عصر وبانی وساعی ومتولی وغیره در ان تعیین شده وعین عبارت
که چند کلمه ان محو شده اینست

بسم الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر وقد امر ببناء القبة المبارکة فی ایام الدولة
السلطان الاعظم مالک رقاب الامم غیاث الدنیا والدین ابو سعید بهادر خان خلد الله ملکه . . . . .
الامیر العالی المخلص الملک خسرو انافکر ویج نویان بن یزید عمه جاشقا سلطان الاولیا سند العارفین و
قطب السالکین ابی الحسن قدس الله سره وحله تقبل الله منه فی تولیة شیخ الاسلام المعظم صدر الملة والدین
ابو یزید ابی القاسم شیخ مشایخ العظام نظام الملة والدین . . . بن الحاج القاسم و رکن الملة والدین ابو
الحسن و تاج الملة والدین محمد ابناء الشیخ الصدر ادام الله برکاته

از این عبارت استنباط میشود که در ان زمان عربیت در اینجا خالی از نقصان نبوده است
محرابی در این مسجد است که باقتضای بنا از جنوب حقیقی بسمت یمین منحرف میباشد
ودر ضلع قبله را بواسطه صورت محراب بسیار کوچکی معین کرده اند دور محراب اولی را
گچ بری کرده واین عبارت را کتیبه نموده اند (وقال النبی علیه السلام الصلوة مناجات ربه)
واز این عبارت نیز اهل خبرت دانند که در ان زمان تشیع در این نواحی رواج نداشته است
دور محراب در حاشیه دو فقره کتیبه است که عبارات ان بفارسی میباشد ولی یکفقره
بکلی محو شده وخوانده نمیشود بعضی از فقره دیگر ان اینست (علی شیخ گفت قدس الله روحه
قبله پنج است کعبه قبله مومنانست وبیت المعمور قبله فرشتگانست . . . . .

وعرش قبله دعاگویانست وخرقان قبله جوانمردان ودوستان) وشرح حال شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره ازقرار ذیل است

ترجمه احوال شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره

شیخ ابوالحسن خرقانی نامش علی است پسر جعفر از مشاهیر اهل سلوک ومعاریف عرفاء بشمار میاید کتب ارباب طبقات ومؤلفات اصحاب معجمات لاسیما تصانیفی که موضوع انها ترجمه احوال وشرح ماجریات واخبار صوفیه است از نوادر حکایات وشوارد کلمات این شیخ مشحون میباشد ولادت وی در سیصد وچهل وهشت هجری روی داده بزرگان این سلسله میگویند سلطان ابو یزید بسطامی پیش از انکه شیخ ابوالحسن در وجود اید از وی خبر داده بود وبکرات از بسطام بقریه خرقان رفته در محلی مخصوص می ایستاد واستنشاق هوا میکرد طیفوریان ازاو سر اینکار پرسیدند فرمود در اینمقام بوی خدا استشمام همی کنم دیری بر نیاید که در اینجا صاحب دولتی بزاید ودر مقامات تجرد وسلوک طریقت ومراتب تصوف وطلب حقیقت بمرتبه پای گذارد که دست کسی بانجا نرسد از این روایت وملاحظه تاریخ ولادت شیخ وزمان رحلت سلطان محقق شود که دعوی استفاضه شیخ ابوالحسن از انوار ذات کثیر البرکات بایزید در حال تعلق وجود مبارک وی بکالبد عنصری استوار نیست که هشتاد واند سال فاصله مابین تاریخین است پس باید سخن مدعی اینمعنی را بتصرف در توجیه وتصحیح نمود واستفاضه وانتساب شیخ را در تصوف بمعنی دیگری خارج از مصطلح قوم وارد ساخت انکه ابوالحسن از روحانیت بایزید کسب فیض واخذ تصوف نموده است واینحمل تبدع [illegible] بلکه میتوان گفت معین است چه مولی نورالدین عبدالرحمن جامی ومولی جلال الدین محمد رومی هر دو باینمعنی تصریح

صفحه
خلاصه
شرح اخبار وترجمه احوال شیخ ابوالحسن الخرقانی قدس سره بجمع وتنسیق وتتبع وتلفیق جناب صدر الافاضل وحجة الاماثل الشیخ محمد المشتهر بالمهدی العبد الرب ابادی خصه الله بجلائل النعم وعظائم الایادی

کرده اند ملا جامی در نفحات الانس من حضرات القدس میگوید وانتساب شیخ ابو الحسن در
تصوف بسلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی است و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت
شیخ ابو یزید شده و ولادت شیخ ابو الحسن بمدتی بعد از وفات بایزید روی داده و ملای
رومی در یکی از دفاتر مثنوی مشهور خود میگوید

بو الحسن بعد از وفات بایزید — از پس آن سالها آمد پدید
گاه و بیگه نیز رفتی بی فتور — بر سر گورش نشستی با حضور
تا مثال شیخ پیشش آمدی — تا که بی گفتی شکالش حل شدی

هم ملای رومی بطفرهٔ اخبار بایزید از وجود ابو الحسن خرقانی با اسم و رسم که اشارت
شد در مثنوی اشارت کرده است میگوید

هم در آنجا نالهٔ مشتاق کرد — بو برا از باد استنشاق کرد
گفت زین سو بوی یاری میرسد — کاندرین ده شهریاری میرسد
بعد چندین سال میزاید شهی — میزند بر آسمانها خرگهی
رویش از گلزار حق گلگون بود — از من او اندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بو الحسن — حلیه اش را گفت ابرو و ذقن
قد او و رنگ او و شکل او — یک بیک را گفت از گیسو و مو

گویند پدر شیخ ابو الحسن دهقانی بود و از وجه فلاحت تحصیل معاش میکرد و شیخ
خود بعد از ادراک سن رشد برحسب ارادهٔ ازلیه از پی تحصیل علم برآمد و علوم شرعیه
از حدیث و تفسیر و فقه و غیرها آنیک بیاموخت آنگاه شوق تکمیل نفس و نیل مراتب
عالیه در ضمیرش پدید آمد تا دوازده سال نماز خفتن بجماعت در خرقان گذارده

وپیاده ببسطام آمده بر سر مزار لامع الانوار ابو یزید بتیمن تبرک کردی و تا دمیدن صبح بعبادت
و دعا مشغول فرمودی و همی از خدا تعالی درخواستی که از مقام منیع و منزلت رفیعی که
ابو یزید را روزی داشته او را محروم نفرماید همینکه وقت نماز بامداد در آمدی بیدرنگ
آهنگ قریهٔ خرقان کرده برای نماز جماعت صبح آنجا حاضر گردیدی تا آنکه در یکی از احیانات
سر تربت بایزید بحال دعا کردن بانگی از غیب شنید که یا ابا الحسن وقت آمد که بنشینی
و بمعاشرت پردازی تا خلق از انفاس قدسیهٔ تو بهره مند شوند شرح مکالمهٔ ابو الحسن و
بایزید بسطی دارد و اکابر رجال اینفن صورت آنرا بعبارتها در تألیف خویش ضبط کرده اند الغرض
شیخ ابو الحسن در خرقان بخانقاه نشست طالبان طریقت و صوفیهٔ وقت از هر جا بگرد
او مجتمع شدند و چنانکه شیخ ابو العباس قصاب گفته بود که این بازارک ما با خرقانی افتد
رحلت و زیارت معتقدان اهل عرفان بسمت خرقان شد آورده اند که سلطان محمود غزنوی
بعد از مراجعت از حرب خوارزمشاه و ضبط آن ممالک ادراک فیض دیدار شیخ ابو الحسن را
فرمان داد تا روی خیام بسمت بسطام کنند چون در حوالی قریهٔ خرقان سراپردهٔ محمودی
برافراختند سلطان یکی از خواص را بخدمت شیخ فرستاد که او را بملاقات پادشاه دعوت
و اگر اعتذار جوید این کریمه بخواند که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرستاده
چون پیغام برسانید و امتناع ابو الحسن استماع کرد آیت بخواند شیخ فرمود با پادشاه
بگوی که ما در اطیعوا الله آنچنان غرقیم که از اطیعوا الرسول در تشویر و عرقیم تا باولی الامر
چه رسد آنمرد بازگشت و شنیده بازگفت سلطان از رقتی در دل پدید آمد و بزیارت
شیخ رفت گویند امتحان شیخ را چنین مقرر داشت که ایاز لباس سلطنت بپوشد و ده
کنیزک را بکسوت غلامان ملبس دارند و بر اینصفت بدر خانقاه رفت و خود را در

جرك اسلحه داران در آورده بود شیخ ابو الحسن بایشان عنایتی ننمود پس سلطان محمود پیش رفت و گفت ایها الشیخ چرا شرط ادب نگذاردی آیا اینهم دامی است تزویر را گفت بلی دام است اما مرغان تو نخواهی بود آنگاه دست محمود را از میان غلامان گرفته بکشید گفت اگر بر خلق تقدم بخشیده اند تو نیی سلطان تعجب کرد و در اثنا صحبت گفت از نصایح چیزی با من بفرمای گفت نامحرمان اگر با خود آورده بگو بیرون روند تا سخن محرمانه گفته شود و بکنیزکان که در لباس دیگر ایستاده بودند اشارت کرد تعجب سلطان از اینمعنی بیفزود و در حق شیخ ابو الحسن بصدق معتقد شد و جامه از لباسهای پیکر شیخ بگرفت شیخ الرئیس ابو علی بن سینا از معاصرین شیخ ابو الحسن است آورده اند که چون مراتب علم و عرفان و مقامات تجرد و ایقان شیخ ابو الحسن استماع کرد بخرقان آمد و ابو الحسن زنی بد خوی و بد رفتار داشت بو علی بدر سرای وی رفت و در بکوفت و از حال الشیخ جو یا شد زن گفت ای بندهٔ خدا آن زندیق سالوس را چه میکنی و چندان ناسزا بشیخ گفت بو علی دانست که حضرت شیخ در خانه نیست پس بصحرا رفت دید که شیخ پشتهٔ از هیزم بر دوش شیری شرزه بر نهاده است و ببان دراز گوش میبراند همینکه چشمش با بو علی افتاد گفت باران گرگ درنده را میکشم که شیر غرنده بارم میکشد پس شیخ الرئیس چندگاه در خرقان بود و در اینمدت در میان ایشان مباحثات گذشته و مطارحات رفته

وهم ابو سعید بن ابو الخیر که از معاصرین ابو الحسن بود بزیارت وی بخرقان آمد و مابین اند و عارف مکاشف ماجریات رفت علی الجمله از باب اینسلسله در حق شیخ ابو الحسن حکایات بدیع نوشته اند و کرامات غریب و خوارق عجیب ایراد نموده اند

وی در شب سه شنبه لیله عاشورا سال چهارصد و بیست و پنج از این سرای سپنج در گذشته و در خارج قریه خرقان که هم مولد او بود مدفون گشته کلمات او در میان صوفیه و کتب ایشان معروف و ثبت است از جمله میگفته است اگر کسی سرودی گوید و بان حق را جوید بهتر از انکه قران خواند و حق را نجوید
و دیگر فرموده است وارث رسول صلعم انکسی بود که بفعل پیغمبر اقتدا کند نه انکه روی کاغذ سیاه سازد از او پرسیدند که کار رسد تا در فنا در حق و بقا بحق سخن گوید گفت انکه اگر یک تار موی از اسمان در او بحته باشند و بادی بباید که درختها بیفکند و کوهها از بیخ برکند و همه دریاها انباشته کند و او را از جای بجنباند وقتی در خانقاه وی از کرامت سخن میرفت و هر کسی چیزی میگفت او خود فرمود کرامت چیزی جز خدمت خلق نیست انگاه فرمود دو برادر بودند و مادر پیری داشتند یکی همه را عبادت کردی و دیگری خدمت مادر و سالها بر ایشان بهمین منوال میگذشت شبی برادر عابد را در سجود خواب بر بود در واقعه دید که او را ندا کردند و فرمودند برادر تو را امرزیدیم و ترا نیز باو بخشیدیم عابد عرض کرد من در تمام عمر پرستش اشتغال داشتم و برادرم از اینجهه در اسایش بوده چونست که من باو بخشیده میشوم جواب رسید که تو ان کردی که ما از ان بی نیازیم و برادرت انکه مادرت بدان محتاج است بعضی اشعار نیز در تذکرات و مجامع بشیخ ابو الحسن اسناد کرده اند از جمله اینده رباعی است

اندوست که دیدنش بیاراید چشم	بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم	گر دوست نبینید بچکار اید چشم

رباعی دیگر

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من — وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو — گر پرده برافتد نه تو مانی و نه من

از محاذی خرقان گذشته بعد از طی سه فرسخ و نیم بلکه چهار فرسخ بکلاته خیج میرسند
راه همه جا رو بمشرق و در پستی و بلندیها میباشد و دیگر آبادی در دو طرف راه
نیست ربع فرسخ بکلاته خیج مانده دو چشمه کوچک ایست کلاته خیج بلوک بسطام نامیده
میشود و دو آب دارد یکی از قنات که مخصوص خود کلاته خیج است آب دیگر از کوهستان
مشترک فیمابین کلاته خیج و خیج که یک قسمت از کلاته خیج و دو قسمت از خیج است
یک قنات دیگر هم هست که خاص قریه خیج میباشد نیز از طرف مشرق جلگه قنات
دیگر جاریست با چند چشمه در اطراف خیج که آب آنها از خیج بمزج میرود و مزج را اهالی
این صفحات مغز تلفظ مینمایند قریه خیج و قریه کلاته خیج هر دو باغستان زیاد دارند
امتداد باغستان هر یک نیمفرسخ است و عرض آن از پانصد الی هفتصد قدم میباشد
از دهنه شمالی جلگه خیج رو بجنوب مسیلی است که دو شعبه میشود یکشعبه بکلاته خیج
و یکشعبه بخیج میرود از دم دهنه مذکور تا اول باغات دو قریه یکفرسخست باغستان
کلاته خیج دو قسمت است یک قسمت در زمین مسطح و یک قسمت در کنار مسیل که
سراشیب است و بهمین وضع است باغات خیج دو قسمت مسیل دو قریه در زیر قریتین
مغز و جیلان یکی شده و بعد نابود میگردد و امتداد این مسیل تا جائی که معدوم
میشود یکفرسخ و نیم است مزج و جیلان در عرض یکدیگر و در طرف یسار مسیل
واقع است مزج که تا قریه کلاته خیج یکفرسخ مسافت دارد دارای صد و پنجاه خانوار
سکنه است با یکباب حمام و مسجد و تکیه خوبی جیلان که در دو فرسخی مزج واقع شده

سیصد خانوار سکنه و حمام و مسجدی دارد و ابهرج و جیلان و قرای سابق الذکر از طرف جنوب شرقی محاذی میامی میباشد طرف یمین مسیل قرای محمدآباد وجود[انه] و کلاته اسد میباشد جمعیت محمدآباد صد خانوار و وجودانه سیصد خانوار و کلاته اسد سی خانوار و این سه قریه محاذی ارمیا واقع شده است اما قریهٔ کلاته خیج و قریهٔ خیج که هر دو از متعلقات بسطام است و فاصلهٔ ما بین دو دهکده چهار هزار ذرع میباشد خیج در سمت شرقی جلگه و کلاته خیج در سمت غربی و در منتهای جلگه واقع است بر روی تل مسندیری و دارای پانصد خانوار ابادی میباشد ابتدا کلاته خیج قلعه بوده و ابادی در داخلهٔ ان اما حالا دور قلعه در خارج نیز خانه‌ها ساخته‌اند تا پائین تل حمام و مسجد جدید البنائی دارد که بیست سال قبل ساخته شده خانه‌های کلاته خیج را جمع و بر روی هم بنا کرده‌اند که حالت مدافعه داشته باشد اما خیج قلعه ندارد فقط دارای چند بکه برج است و خانه‌های ان نیز مطبق و بر روی هم است و این بیوتات رو بشمال جلگه میباشد تا پائین یعنی در یکطرف از تلی واقع است خیج صد و پنجاه خانوار سکنه دارد ابتدا ابادی یکی و در یکوضع بوده بعد بواسطهٔ حوادث سماوی یا بعضی انقلابات دیگر یا زلزله خراب شده و سکنه دو موضع اختیار کرده‌اند یکوضع کلاته خیج نام یافته بجهة قلعهٔ که در انجا ساخته شده و دیگری خیج که قلعه ندارد و اثار و خرابه ابادی اولی پشت ابادی حالیهٔ خیج دیده میشود که بجز اطلال منطمسه چیزی از ان باقی نیست و اهالی انرا قمیس مینامند علایم بازار و مبانی حصار و بروج و سایر ابنیه نمودار است پاره اجر زیاد و ظرف کاشی شکسته بسیار در ینمحل یافت میشود در طرف مشرق این تل قبرستان کهنه با قبور بالیه بنظر

میرسد قبور این قبرستان با گچ و سنگ و برسم مسلمانی ساخته شده از قرار تقریر اهالی
حال الآن نیز در اینجا زلزله میشود در زیر تل محل آبادی یعنی در کمر تل بعضی سوراخها است
که برخی از آنها بطول ده ذرع و بیشتر است اهالی گویند این سوراخها راه آب بوده که
آب جلگه را میگردانیده و بآبادی میآورده اند والآن روی تل نیز بعضی سوراخها هست
که معلوم میشود آن سوراخها بحفره های کمر تل راه داشته و آب را از آنجاها بالا کشیده اند
بالجمله کلیه معاش اهالی خیج و کلاته خیج از حاصل باغات و گوسفندداری ز مال
کرایه است که بعضی مکاری میباشند ملا و عالم کلاته خیج آقا محمد رفیع استرآبادی
الاصل است که در نجف اشرف تحصیل کرده و مجاز است خیج هم یکنفر ملا دارد موسوم
بملا آقا بابا که مرجع امور شرعیه است ارتفاع کلاته خیج از طهران یکصد ذرع است
از کلاته خیج که حرکت نمایند غالباً منزل چمن خوش ییلاق است از جلگه که کلاته خیج
در آن واقع است قدری که بطرف چمن خوش ییلاق میروند دو کوه طرفین راه کم کم
بیکدیگر نزدیک شده دهنه تشکیل مییابد و آب کلاته خیج و خیج از این دهنه بقریتین
مزبورتین میرود محاذی همین دهنه کنار رودخانه چندین چشمه دیده میشود
قبل از آنکه داخل دهنه شوند در طرف مغرب تلی ممتد میباشد که در انتهای آن
آثار قلعه خرابه بنظر میآید و نیز یک قلعه مربعی بآن وصل است باین قلعه موسوم بقلعه
دستی میباشد آثار بروج و بیوتات و ابنیه در آن موجود است از محاذی این قلعه
داخل تنگه شده تقریباً پنجاه قدم گذشته این تنگه بواسطه کوه مشهور بچهل دختر دو
تنگه یا دو دره میشود تنگه دست چپ معروف بدهنه سیاه و تنگه دست راست
مشهور بدهنه باغو میباشد خط راه در دره امتداد یافته و جبال طرفین اشجار

اورس وزرشك بعضی جاهای دره وسیع وگاهی تنك تا منتهی میشود بگردنه زود لو
فروش که ازان سرازیر شده وارد چمن خوش ییلاق میشوند واین سرازیری قدری
سخت است گردنه زود الوفروش که حد فاصل بسطام واستراباد است در جانب
جنوب چمن خوش ییلاق وکوه سمت مغرب ان موسوم بچلچخ وکوه طرف مشرق
بارملاق وکوه جهة شمال قراجنگل خوش ییلاق وجبال مزبوره کلیتاً جنگل اورس
دارد اب چمن خوش ییلاق ازچند چشمه است که بیکدیگر وصل شده رود خانه
کوچکی تشکیل داده ازتنکه قرغن دره که میانه مشرق وشمال واقع شده بسمت تیل آباد
میرود اما چون اب کم است بتیل آباد نمیرسد دورهٔ جلگه خوش ییلاق تقریبا یك
فرسخ وازمشرق بمغرب ممتد است درچمن خوش ییلاق اغلب مرموجود است در
زمستان درخوش ییلاق برف زیاد میاید ازکلاته خیج بخوش ییلاق چهار ساعت
وربع راه میباشد ارتفاع خوش ییلاق ازطهران چهار صد ذرع است گاهی قوافل
درخوش ییلاق توقف نموده بقریهٔ تیلاباد میروند چه راه زیاده ازدو فرسخ نیست
وتقریبا ازجنوب بشمال باید رفت دریکفرسخی تیلاباد قریه ایست موسوم بکلاته
عنبر که امامزاده دران مدفونست تیلاباد ازخاك فندرسك استراباد ودارای
پنجاه خانوار سکنه بومی وبیست خانوار غریب است ابش ازیکرشته قنات وچشمه ساری
که ازکمرطرف شرقی جاری میشود ورودخانه تشکیل میدهد که بیست سنك اب
دارد وفاصل ابان بکرکان واق قلعه میرود زراعت عمدهٔ تیلاباد برنج وقلیلی گندم
دارد اهالی تیلاباد هم بترکی حرف میزنند وهم بفارسی وسه طایفه میباشند
دوومیشلی وقرااولی وقلیچلی وچند خانوار سادات هم ازتون وطبس باینجا

امده اند حمام و مسجد خوبی در تیلاباد هست و انبارهای شلتوک اینفریه حفرهای چاه
مانند است باغستان تیلاباد توت قلیلی بجهة ابریشم دارد و بید و تبریزی قلیلی هم
در این باغستان هست کوههای جنوبی تیلاباد موسوم بچل بخ و شمالی معروف
به قز قلعه میباشد و در بالای قز قلعه اثار قلعه ایست از اجر و سنک کوه طرف مشرق
مشهور بکوه تیلاباد و مغربی مشهور به چل یورت است که بطرف گرگان امتداد یافته
(چل بمعنی بیابانست) در چل یورت مارهای قوی هست که اهل بلد انرا الرس میکویند
اینمارها او افرنکیها کولورمینامند و سمیتی ندارد و همان سفره مار معروفست که شکم
خود را باختیار باز میکند و هوام داخل ان میشوند بعد می بندد در جنکل بالای
کوه چل یورت مرال و گراز هست و اشجار اینجنگل غالب بلوط میباشد طرف مشرق
تیلاباد محاذیست با میامی و از سمت مغربی و شمالی ان بکالپوش میروند در سمت
جنوب شرقی تیلاباد از گردنه گذشته چمن زردانه است که از اطراف کوه انرا احاطه کرده
و وسعت ان از چمن خوش ییلاق زیادتر است و بعضی اراضی اطراف انرا اهالی تیلاباد زراعت
میکنند جلگه که تیلاباد در انتهای جنوبی ان واقع شده از شمال بجنوب امتداد یافته
و تقریبا سه ربع فرسخ طول و دو هزار ذرع عرض دارد تنگه طرف شمال تیلاباد موسوم
به چوناشر است و تنگه که اب تیلاباد از ان بپارسیان میرود خرمالو نام دارد کوههای
مابین خوش ییلاق و تیلاباد مستور در جنگل است تیلاباد چهارصد ذرع از
طهران پست تر است

از تیلاباد قوافل غالبا بکاشید ار یا کلستان از اعمال نردین میروند و ابتدا که حرکت
مینمایند بعد از قلیل مسافتی بدهنه و تنگه موسوم بچوناش داخل میشوند قلعه

بالای کوه تنگه چوناش واقع در شمال نیلاباد است که حالا خراب و از آثار آن چنین معلوم
میشود که مدور بوده است و با سنگ و آجر بنا شده و معبر را محارست میکرده
یکی معبر نیلاباد را دیگر معبری را که از آن بپار سیان قاپچی میرود و بالنسبه این معبر
از معبر اولی وسیعتر است اینقلعه موسوم به قز قلعه بوده و از قرار تقریر اهالی
قلعه دیگر موسوم بچوپان قلعه در حدود قز قلعه مشاهده میشده است طرفین
تنگه چوناش کوههای سخت مرتفع است دویست قدم که از این تنگه راه پیمودند راه
از طرف شمال منحرف شده بکلی رو بمشرق میرود و بعد از یکمیدان مسافت دره
طوری تنگ شده که عرض آن بسه ذرع و چهار ذرع میرسد و تقریبا دو میدان
اسب همینطور تنگ است پس از آن شش هفت ذرع وسعت بهم میرساند قدری
از اینجا گذشته بچند چشمه میرسند که آنها را هفت چنار میگویند و رودخانه
از این چشمه ها تشکیل میابد که آنرا نیز رودخانه هفت چنار مینامند بعد از یک
فرسخ آن دره و راه منتهی میشود بگردنه کوچکی که چشمه اول از چشمه های هفت
چنار در زیر این گردنه واقع است سر این گردنه سطح وسیعی است که تقریبا دو میدان
اسب طولا عرضا مسافت دارد پس از آن بگردنه دیگر میرسند که صعود بآن خالی
از صعوبت نیست اینگردنه را اکثلبچی مینامند از سر اینگردنه قرای شب چال و
وآمون و حسین آباد که جزو فندرسک استراباد است دیده میشود و بعد کاشید را
بنظر میاید و آن قریه ایست در طرف شمال در روی کمر کوهی واقع و در کنار راه و رودخانه
فاصله فیمابین اینقریه و خط راه است بعضی باغ و بساتین از طرف رودخانه در حوالی
آبادی میباشد کاشید از سیصد خانوار آبادی دارد و ملکی میرزا علینقی خان

سرتیپ فندرسکی است آب رودخانه کاشیدار از چشمه های اطراف دهنه
شرقی واز مشرق بمغرب جاریست وبطرف استراباد میرود ودر تابستان آب آن
بسیار کم میشود اما آب مخصوص کاشیدار سه چشمه است واین چشمه ها در زیر تل
شرقی که خط راه از طرفین بهمین آن بمتد است میباشد ودر تابستان تقریباً دو
سنگ آب دارد در طرف کوه شمالی قریه سطح البیت که اراضی آن مخصوص زراعت
اهالی است از کاشیدار که میخواهند بقریه گلستان روند همینکه از دهکده خارج
شدند قبرستانی در کنار راه است وبقعه در این قبرستان بنا کرده اند گویند
امامزادهٔ موسوم بحمزه ومکنی بابوالقاسم بن موسی در آن مدفونست در زیارت
نامهٔ امامزاده ابوالقاسم حمزة بن موسی بن جعفر خطاب شده در هر حال این بقعه
عبارتست از یک اطاق وایوانی در جلوان وقبر در اطاقست عبارت مسطوره در
ذیل در طرف بالای ایوان رسم شده است
بنای تعمیر این گنبد گردون اساس عدیم القیاس واین کرپاس خورشید اقتباس و
بنیاد نهاد این استار فلک نشار ملک شان جوزا مکان این روضه مقدسه مبارکه
وبقعه متبرکه عرش درجهٔ امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم امامزاده ابوالقاسم بن
موسی بن جعفر علیهم وعلی آبائهم آلاف التحیة والثنا (روضهٔ نهرها سلسال
دوحه سبح طیرها موزون   ان پراز لاله های رنگارنگ این پراز میوه های گوناگون
باد در سایهٔ درختانش گسترانیده فرش بوقلمون) در ضلع جنوبی اطاق در محراب
کریمهٔ آیة الکرسی کتیبه شده است در الواح قبرستان مزبوره تاریخی که قدیم تر از هزار و
دویست وشصت باشد دیده نمیشود سکنهٔ کاشیدار پنج طایفه اند طایفهٔ عراقی

طایفهٔ تمرتاش طایفهٔ رنگرز طایفهٔ امیرشاهی طایفهٔ سادات اما بجز طایفهٔ
امیرشاهی همه غریبند اما گلستان که تقریبا نیم فرسخ از کاشیدار گذشته در طرف
مشرق اینقریه و در دره واقع است در ابتدای خاک نزدین میباشد در پشت قریهٔ
گلستان طرف کاشیدار قریهٔ نراب در دهنه واقع شده است و کوهی فیمابین نراب
و گلستان فاصله است که اینکوه خاک فندرسک سترآباد را از خاک نزدین جدا مینماید
نراب شصت خانوار سکنه دارد و همه از طایفهٔ حیدر و یوزی که اصلا جغتائی سبزواری
هستند میباشند اینطایفه را در زمان خاقان خلداشیان (فتحعلیشاه طاب ثراه)
محمد زمان خان قاجار از جغتای سبزوار متفرق کرده بعضی از انها باینجا امده سکنی
گرفته اند کوهی که درهٔ نراب را تشکیل داده موسوم به قباداشی است گلستان عبارت
از دهکده ایست که کوچه بندی شده و شبیه بقلعه میباشد و در دامنهٔ کوه
تقبتی که در سمت شمال گلستانست واقع شده رودخانهٔ از درهٔ گلستان از شمال
بجنوب جاریست که ابادی در کنار رودخانه میباشد و رودخانه در جنوب
ابادیست بعضی چشمه ها در حوالی گلستانست که داخل همین رودخانه میشود
طرف مغرب ابادی گلستان کوه قوروقست که پشت وامونا و سیب چال و
کاشیدار واقع شده در کوه تقبتی و کوه قوروق جنگل یعنی درخت اورس و غیره
بسیار است پشت کوه قباداشی سلسلهٔ کوه زیروانست که مرتفع ترین جبال این
ناحیه است و قلهٔ اتش فشانی دران بوده که الان خاموش است پشت کوه تقبتی
سلسله کوه مرتفع زرکت (زیرکای) است که طرف مغرب مایل بجنوب تو لبن
(تلبن) (تله بن) میباشد و ارتفاع اینکوه از سطح دریای محیط از قراریکه کلنل

استوارد معین کرده هشت هزار فوت است و برخلاف کوه زویوان در تابستان برف دارد اگرچه در اواخر تابستان برف ان تمام میشود گلستان از اعمال نزدین و شصت خانوار سکنه و مسجد و حمامی دارد اکثر از چشمه سار از کمر کوه بقنی میباشد در اطراف دهکده باغستان مختصری باد و سه اسیاد اردد از نیلا باد تا گلستان سه ساعت و ربع راه است ارتفاع گلستان از طهران تقریبا صد و بیست ذرع میباشد

از گلستان بنزدین میروند ولی غالبا قوافل که از نیلا باد حرکت کردند در گلستان اقامت و منزل ننموده یکسر بنزدین میایند بهر حال از گلستان که عزیمت کردند خط راه در میان دره ایست که از مغرب بطرف مشرق مایل بشمال ممتد میباشد و بیشتر در طرف یسار رودخانه ایست که در این دره جریان دارد در دره و سلسله کوه جانبین راه اشجار اورس وغیره بسیار دیده میشود بعد از طی نیم فرسخ بمحاذی قریه تلرن که در دامنه کوه بقنی و زرکاك واقع و صد خانوار ابادی دارد میرسند ربع فرسخ از اینجا گذشته چشمه سارهای سرچشمه رودخانه تمام میشود و بگردنه صعود میکنند که موسوم بگرکاب میباشد سرگردنه سطح وسیعی است از اینجا راه یکباره از جنوب بشمال است تا سرگردنه از سرگردنه که شروع بپائین امدن مینماید راه از مغرب بمشرق میشود و نزول از گردنه خالی از صعوبتی نیست سواد نزدین از سرگردنه نمودار است از اول گردنه از صعود و هبوط و سطح بالا تا اخر بهمه جهة نیم فرسخ راه است دو میدان اسب هم که در پستی و بلندی راه پیموده شد بجلگه وسیعی میرسند که تقریبا طول ان از مغرب بمشرق پنج فرسخ و عرض نیم فرسخ و گاهی کمتر و بیشتر است کوههای

اطراف که اینجلگه را احاطه کرده بید رخت و خالی از سبزه است در آخر تلال و
ابتدای جلگه در سمت دست راست آثار دو قلعهٔ کوچک خراب نمودار است
و آنها را قلعهٔ وستی میگویند در همهٔ اطراف جلگه یکه برج ها دیده میشود در کوه
طرف جنوب اینجلگه که نیز در طرف جنوب نردین و موسوم به اد داغی و کوه سنگی
خشکی است چند خط راه نمایانست که از فرارمد کوه و تراکمه از اینراه پیش از این بهمان
دشت و الهاک آمد و شد مینموده اند کوه شمالی که مایل بمشرقست موسوم به
دانیال و اق قیه میباشد کوه مشرقی دو کوه هم نام دارد گردنه کله کرک که از آن به
کالپوش میروند در شمال مایل بمغربست و کوه طرف مغرب جلگه کوه کبود متصل
بزر یوان یعنی همان کوه و گردنهٔ گرگابست که ذکر شد آما نردین در قدیم یعنی تقریبا
در صد و شصت سال قبل قریهٔ کوچکی بوده و اعراب اسکندری در انجا سکنی
داشته اند پس از آن علیقلیخان تمرتاش جد اسفندیار خان نردینی که تابع بجعفرقلیخان
شادلو بوده بجهتی از بجنورد مهاجرت بنردین کرده و بعد ها قلعهٔ دور این
قریه کشیده که مشتمل بر هشت برج و قلعهٔ محکم خشتی است که دیواران دو ذرع و نیم
قطر دارد و فاصلهٔ هر برجی با برج دیگر پنجاه قدم است و محیط هر برجی بلیست قدم این
قلعه قریه را وسیع کرده است و بعد ها وسیعتر شده است بواسطهٔ قلعهٔ دیگر که
محمد حسنخان پسر علیقلی خان وصل بقلعهٔ اولی ساخته است آینقلعه دارای
پنج برج و بقلعهٔ علیقلیخان شبیه است آسفندیار خان نردینی که در این سنوات
حکومت نردین داشت از طرف جنوب و مشرق بر آبادی اطراف قلعه افزوده و
باغی هم طرح و غرس اشجار کرده است جمعیت نردین تقریبا سیصد خانوار و

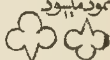
مسجد و یك حمام دارد یکی از بند و مسجد که تاریخ دارد در هزار و دویست و شصت و
یك هجری ساخته شده و مسجد دیگر بقول اهالی چهار پنج سال قبل از مسجد مذکور
ساخته شده است زلزله در نردین بسیار میشود و اغلب خفیف است لیکن در
سال گذشته دو دفعه زلزله شدید شده (یعنی سنه هزار و سیصد هجری) یکدفعه روز نهم جمادی الاولی بعد از
ظهر و دفعه دیگر در بیستم همین ماه یك ساعت بغروب مانده و مخصوصا زلزله
ثانی خیلی خرابی بقلعه و بیوتات ان وارد اورده طوریکه دو ثلث انرا منهدم نمود
اما حمام و دو مسجد محفوظ ماند ناحیه نردین عبارت از شش اباد یست یکی قصبه
این ناحیه که نیز موسوم بنردین است دویم گلستان و سیم تلبن که ذکر شد چهارم
حسین اباد است که دویست خانوار جمعیت دارد و در طرف مغرب چمن کالپوش
واقع شده است پنجم نانیك که در جنوب غربی کالپوش میباشد ششم باغچه است که
در شمال غربی کالپوش واقع گردیده و مسافت تمام اینها تقریبا بنردین سه فرسخ و
دو فرسخ و نیم است اب نردین از چشمه ایست که از کوه جنوبی موسوم به ادداغی خارج
شده بنردین میاید در تابستان یك سنك و در بعضی فصول دیگر دو سنك اب
دارد اب دیگر نردین چشمه موسوم به کز سوئی و در دامنه کوه مشرقیست اب دیگر
چشمه دستی است که قنات باشد نیز قناتی در انتهای جنوبی جلگه است که انرا
نوازمینا مندار فراموش کرده رشته قنات در جلگه نردین بوده که حالا مسدود است
در خانهای کهنه نردین ملا هست
در کوه شمالی مایل بمشرق بقعه ایست معروف ببقعه دانیال که مردم این نواحی
بزیارت بقعه میروند و بمناسبت همین بقعه اینکوه را کوه دانیال گویند مدفون در

بقعه فی الحقیقه معلوم نیست لیکن بقعه وضعاً مربع متساوی الاضلاع و بنای ان از
گچ و سنگ و ایوانی دارد و تقریباً پانزده سال قبل این بقعه را مرمت کرده اند شکل
قبر در وسط بقعه و روی انرا با اجرهای کاشی سبز فرش کرده اند اطراف قبر
هم از همین جنس کاشی مفروش است که بواسطهٔ طول زمان مندرس شده و لعاب
انها رفته است چند عدد قندیل مسی در بقعه اویزانست سنگی لاجوردی رنگ
که نقطه های زرد دارد بالای در بقعه نصب است و چهار مصرع شعر بخط نستعلیق
بدوران مسطور و منقور است که سه مصرع ان محو شده یک مصرع که باقیست اینست
(شکر بیحد و عدد گوئیم ما بر کردگار) چمن کالپوش که از چمنهای معروف ایران میباشد
در شمال غربی نردین است و وضع ان از قرار ذیل میباشد

شرح چمن کالپوش و بعضی توابع متعلقه بان

مقدمه باید دانست که از گلستان بخط مستقیم چون عزیمت کالپوش نمایند بعد از
سه ربع ساعت راه بقریهٔ تلبن از قرای نردین میرسند اب اینقریه از چندین چشمه
و هوای ان سرد و اطرافش باصفا و خضارت و غالب اشجار جنگل ان میوه دار و زرعش
تمام دیم و اب چشمه های مزبور فقط بمصرف سیفی کاری میرسد گندم در
اینجا تخمی بیست و پنج تخم ربع دارد سکنهٔ تلبن هفتاد خانوار است چون یک فرسخ از
اینجا بطرف شمال حرکت کردند بگردنه صعود مینمایند که چمن کالپوش از انجا پیدا است
و قریهٔ نانیک از قرای نردین در زیر همین گردنه میباشد و تمام راه جنگلست بنیم فرسخ
که از گردنه پائین امدند از دو رودخانهٔ کوچک که ابهای نانیکست و هر یک در
تابستان دو سنگ اب دارد عبور مینمایند اینجا دیگر چمن کالپوش است

تقریباً در نیم فرسخی دانیال بر روی تلی قطعه زمینی است مسطح ربع فرسخ در ربع فرسخ تمام این زمین مزار میباشد سنگهائی بشکلی که نمود میشود



بر روی قبور نصب کرده اند و بر روی بعضی قبور دیگر سنگهای مربع مستطیل است و اثار چند بقعه که از سنگ و گچ ساخته شده و شکل مسدس و مثمن و مربع بود مشهود میگردد چند چشمه در نزدیکی بقعه دانیال در دره میباشد و با انکه در این کوه مطلقا درخت نیست در حوالی بقعه دانیال تقریباً پانصد ششصد درخت هست که بعضی وجود ان اشجار را از کرامت دانیال دانند نزدیک بچشمه های دانیال سردابی است اجری که سه ذرع عرض و پنج ذرع طول دارد و اینک درختهای جنگلی از دیوار ان روئیده که هیچ معلوم نمیشود که در اینجا بنائی هست چون اینک گوشهٔ از ان خراب شده و بدین وسیله این بنا مکشوف و چند جسد پوسیده که هنوز استخوان بعضی انها بحال خود است و موی سر انها باقی در این سرداب دیده میشود و جز این بنا که از اجر است دیگر عمارت اجری در اینجا نیست

کالپوش که ذکر ان در کتب تواریخ کرارا شده و سلاطین نامدار عالم وارد وهای بزرك
دران اقامت کرده چمن مسطحی نیست بلکه فقط سطحهٔ صاف ان یورتیست معروف
بیورت شاه بادشت شاه وحدود طبیعی ان باجبال وتلال وجنکل وغیره از اینقرار است
از طرف شمال محدود بکرکان واز جانب جنوب بنردین واز مشرق بجاجرم واز مغرب
بفرنك وفارسیان وفندرسك ودور جلکه موسوم بشاه یورتی پنجفرسخ ودر اول
جلکه کالپوش که ابتدای دشت شاه است قبرستان کهنه دیده میشود که انرا اق مزار
مینامند در طرف جنوب کالپوش قله کوه سنکی شامخیست خالی از جنکل که موسوم
به چقماقلو میباشد در سمت جنوب غربی کوه خواجه قنبر است وان نیز قله مرتفعی است
ودامنهٔ ماللبدهٔ باتلال ووهاد دارد که بجلکه منتهی میکردد ومستور در جنکل است
در طرف مغرب تلهای مرتفعیست پوشیده از جنکل انبوه وانرا قلقلو مینامند طرف
مشرق تلهای قلقلو قرای سایر وبرین است وابند ودهکده از ملحقات بلوك فرنك که
جزو فندرسك استراباد است میباشد در سمت شمال وشمال غربی کوه موسوم
بسراکوه است بدون دامنه شبیه بدیوار وخط عمودی مستور در جنکل در شمال
شرقی تپهٔ معروف بجمال تپه است که مغرب انرا جنکل فرو کرفته وباقی خالی از جنکل
میباشد در دامنهٔ غربی سراکوه اثار ابادی بزرکی دیده میشود واینجارا کرنك کویند
وشهر طایفهٔ کرایلی در اینجا بوده است واز چند چشمه مشروب میشده بالای کوه
سراکوه دو مقبره است یکی موسوم بعادل پیغمبر دیکری بامام علی حسین اباد نزدین
که پیش ذکر شد در دامنهٔ سرانکوه واقع است در طرف مشرق تل رضوان است که
دامنهٔ طرف شمال ان جنکل دارد وباقی خالیست مابین مشرق وجنوب تلهای پشتالو

وفوری دره است بدون جنگل در طرف مشرق مایل بجنوب دشت شاه پاشاه
یورتی تپه ایست موسوم بشورتپه که اهالی انرا مصنوعی دانند ولی تحقیقاً طبیعی ست
وهیئت مخروطی دارد ودر وسط زمینی لنسبت بسطح دشت شاه پست واقع واطراف
ان وسعتی دارد وچهار پنج چشمهٔ بزرك وکوچك ازاطراف شورتپه جاریست بالای
این تپه که صد ذرع دورهٔ ان میشود بهیئت اهلیلجی است وباکمال دقت اثار قلعه
درانجا دیده میشود ومعلوم میگردد که بفاصلهٔ هر ده قدم برج کوچکی داشته ولی
مرور دهور وطوری اثار انرا محو کرده وبجای ان علف بلکه بعضی اشجار روئیده که باید
نظر دقیق تشخیص دهد که اینجا قلعه بوده است کوزه شکسته وخزف درانجا موجود
ودلیل بر وجود ابادی میباشد دشت کالپوش چشمه سار زیاد دارد وازان چشمه ها
سه رودخانه مختصر دربن جلگه تشکیل مییابد یك رودخانه ازکرنك بطرف
حسین اباد جاری ودو رودخانهٔ دیگر از شورتپه وتانك جریان یافته در زیر
حسین اباد ابند و رودخانه و رودخانهٔ کرنك بهم وصل شده بطرف فرنك و
فارسیان جاری گشته بنواحی گرکان میرود هوای کالپوش در زمستان
سرداست وبرف زیاد میاید امادر اول بهار بزودی برف اب میشود تمام احشام
واغنام نزدیکی در بهار وتابستان وپائیز درچمن کالپوش میچرد وقدری علف هم
ازچمن برای زمستان خشك میکنند زراعت حسین اباد گندم وجو ونخود وحب
البقراست که همه دیم میباشد وگندم ان بسیار خوب میشود ودر اخر سرطان انرا
درو مینمایند درجنگلهای کالپوش درخت میوه بخصوص گلابی وازگیل که
اهالی انرا کندس میگویند والو بالوی جنگلی والوچه وبلوط وزالزالك بسیار است

وازشکار ووحوش مرال وببر وگراز واهو درجنگلها ودرکوههای خالی ازجنگل
ارغالی هست وازطیور قرقاول زیاد ومرغابی ودرکوهها کبک وتیهوی بسیار در
کالپوش هست بعلاوه زنکوله بال که مرغ مخصوصی است دراین ناحیه هست ودر
سایر نواحی ایران نیست ارتفاع زمین کالپوش با طهران مساویست وعلت سردی
هوا وجود مراست ودراواخر سرطان اول طلوع افتاب میزان الحراره ریمور ده
درجه حرارت بالای صفر ووقت ظهر نوزده درجه وعصر هفده درجه نشان
میدهد غالب اوقات یعنی هفته یکمرتبه درکالپوش باران میاید مردم این نواحی
معمر میشوند چنانکه قربان شیخ پیرمرد صد ساله نزدینی جاجرمی الاصل درکالپوش
دیده شد درکالپوش قبرستانهای بسیار بزرك قدیمی دیده میشود که علامت
ابادیهای معتبر سابق کالپوش میباشد ومعین است که این قبرستانها غالبا از
طایفه گرایلی بوده است که دراینجا سکنی داشته اند بموجب بعضی اطلاعات دوازده
هزار خانوار گرایلی درکالپوش ساکن بوده اند که بتحقیق زمان مهاجرت انها بیاید بعد از
کشته شدن نادرشاه افشار طایفه ترکمان بکالپوش تاخته اینجا عمرا متفرق ساختند
وجمعیت زیادی ازانها بکشتند چند طایفه ازانها که درحکم بقیة السیف بودند در
کالپوش ماندند ازجمله طایفه اشکی که شاید ایل شکی باشد بود درزمان شاه شهید
سعید اقا محمد شاه طاب ثراه طایفه اشکی نیز متفرق گشتند وباقی راهم ذوالفقارخان
سردار سمنانی درعهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طیب الله مضجعه پراکنده ساخت
واثری ازانها باقی نگذاشت ومتفرق شدگان بدهات استراباد وجاهای دیگر رفته
مسکن گرفتند وکالپوش خالی از سکنه ماند تاده سال قبل که حسین اباد رانودینها

ساختند و دو سال قبل با پنجهزار افراسیاب خان نزدیک آباد نمود

اما وجه تسمیه اینجا بکالپوش چون کال در فارسی بمعنی جا و مقام است و پوش اسم
گلی است ممکن است کالپوش گفته باشند یعنی جای گل پوش یا چون در فارسی کال
اسم گلی است و پوش از پوشش کالپوش گفته باشند یعنی مستور در گل کال نیز
کال در فارسی بمعنی گریز است و ممکن کالپوش بمعنی گریزگاه باشد و کال در اصطلاح
اهالی مازندران و خراسان بمعنی کود بیشه و احتمال میرود این لغت را اهالی ولایتین
مزبورتین از ترکها گرفته باشند یعنی در اصل ترکی باشد و از آنجاکه کالپوش در پیشه
واقع شده و اطراف آن کوه است آنرا کالپوش نامیده باشند

تواریخ متعلقه بکالپوش

تاریخ دینار اسکندر یونانی و نقشه که از ین موضع از حرکت اسکندر بسمت ایران رسم کرده چنین برمیآید که کالپوش مضرب خیام اسکندر هم شده است

صاحب حبیب السیر مینویسد در زمانیکه غازان خان ولایت خراسان داشت امیر
نوروز بعضی از امراء خراسان را در مخالفت با غازان با خود متفق ساخت و در سال
ششصد و هشتاد و هشت در وقتیکه شاهزاده غازان در کنار کشف رود منزل
داشت بر سر او تاخته او را بمازندران گریزانید غازان تجهیز لشکر نموده در نواحی
رادکان با امیر نوروز مقابل شده باز شکست خورده بکالپوش استرآباد رفته چهل روز
در آنجا اقامت نمود تا ارغون خان لشکری بامداد او فرستاده امیر نوروز را دفع کرد

صاحب تاریخ رشیدی مینویسد شاهزاده غازان در تابستان سنهٔ
تسعین و ستمائه میان فیروزکوه و سمنان بموضع ایران که مغولان آنرا یکانویلاق گویند
بشکار طیور مشغول بود و اصحاب دیوان بضبط اموال ولایات و تغار لشکریان قیام
نمودند امیر قتلغشاه چون احوال بولغاق خراسان بکینانو عرضه داشت بدان زیاده

ملاقات نمود چه از دنیا و ما فیها فراغتی کلی داشت امیر قتلغشاه نیز مراجعت نموده و
ببندگی غازان امد و فصل پائیز رایات همایون بطرف بسطام و دامغان امد و از انجا
بکالپوش و باستحضار نظام الدین یحیی قتلغ خواجه و لالا را بجانب بیهق فرستاد چون
او در خراسان گستاخیها کرده بود و جمعی اکابر را اگرچه متعلق او بودند کشته و اموال
بی اندازه از مردم گرفته خائف بود از امدن تقاعد نمود و رایات همایون بجرجان امد
وان زمستان در سلطان دوین استراباد قشلامشی فرمود و کیخاتو خان شهزاده ابنارجی
وازامراء طولادری و ایلیمور را بمدد لشکر خراسان بخدمت شهزاده غازان فرستاد
در سلطان دوین بشرف خدمت رسیدند فرمان شد که در حدود تمیشه بموضع
فرنغان قشلامشی کند و در زمستان اوازه دادند که امیر نوروز بحدود نیشابور امده ست
عزیمت جوین دارد تا نظام الدین یحیی را بیرون اورد هنوز هوا سرد بود و چارپایان لاغر رایات
همایون بجانب کالپوش حرکت فرمود

صاحب حبیب السیر گوید چون میرزا عمر گورکانی برادر خود میرزا ابوبکر را در قلعه قهقهه
محبوس نمود میرزا میرانشاه پدر میرزا عمر و میرزا ابوبکر بکالپوش استراباد امد میرزا ابوبکر
بعد از اندک زمانی از حبس نجات یافته در کالپوش استراباد به پدر پیوست و بفراهم
اوردن اسباب جنگ با میرزا عمر مشغول شد و تقریبا این واقعه در سال هشتصد و
هشت هجری بود

مولانا عبد الرزاق بن اسحق السمرقندی صاحب کتاب مطلع السعدین در ذیل عنوان
(ذکر عصیان امیر جهانشاه) میگوید میرزا عمر اوایل ذیقعده بطرف درگزین و همدان
رفته تا اخر ذی الحجه انجا بود و اکابر ساوه و قم و لرستان و کردستان پیشکشها بعرض

رسانیده بعنایات مخصوص شدند و میرزا میرانشاه چون خبر گرفتاری میرزا ابابکر
شنید متوهم شده عازم دار الاماره خراسان گشت و بحدود کالپوش آمده چند روز
آنجا بود در آنوقت که امیر سید خواجه بدفع سلطان علی اشتغال داشت

و در ذیل عنوان (ذکر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید گورکان بصوب ممالک عراق و
اذربیجان) میگوید موکب سلطان جهان از النک رادکان بدولت و سعادت نهضت
نمود و در کمال عظمت و غایت ابهت منازل و مراحل می پیمود و مدتی در مرغزار و
چشمه سار و اطراف کوهسار کالپوش بطریق ییلاق گذرانید و فرمان جهانمطاع نفاذ
یافت دو سه هزار عرابه که در ولایت هرات رود مکمل بود با جیباخانه و پیاده لشکر خراسان
بطرف اردوی اعلی روان شوند و امیر غیاث الدین کریم داد بموجب فرمان عازم ولایت
مازندران و مملکت استراباد و جرجان شد که پیش از این حکم جهانمطاع شرف نفاذ
یافته بود که چند هزار عرابه ترتیب نمایند و عرابها مکمل شده امیر کریم داد معین شد که
عرابه هارا باردوی همایون رساند و از آنزمان که موکب ظفرنشان از یورت قشلاق
عزیمت نمود تا اکنون که چند روز در ییلاق کالپوش اقامت فرمود پیوسته از اطراف
ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق بدرگاه عالم پناه توجه نمودند و هرکرا
از جهة موانع روزگار آن دولت دست نداد عرضه داشتها و تحفها در صحبت قاصدان
فرستادند و هم از زمان اقامت چمن کالپوش آنحضرت مقربان و معتمدان را بضبط
ممالک تعیین فرمود و همه را نشان همایون ارزانی داشته روان ساخت و از کالپوش هر
کسی بولایتی که نامزد شده بود عزیمت نمود

و در ذیل عنوان (وقایع سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه) میگوید و از آنوقت که میرزا

جهانشاه را در مملکت اذربیجان صورت واقعه روی نمود تا انزمان که رایت نصرت
نشان از ییلاق کالپوش نهضت فرمود بکرات ایلچیان امیرحسن بیک امده عرض
اخلاص و شرح اختصاص بموقف عرض رسانیدند مضمون انکه این بنده اباعن
جد از زمرهٔ فرمان بردار انست و فرزندان امیر قرایوسف هرگز با خاندان حضرت
صاحبقران از صمیم دل صادق و موافق نخواهند شد بمقتضای توره بزرك
ایشانرا از بنیاد بر میباید انداخت انحضرت در ییلاق کالپوش ایلچی امیرحسن بیك را
طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهة امیرحسن بیك دکلاه زردوزی و کمر
شمشیر و کلاه نوروزی ارسال نمود و فرمود که با لشکرهای خود از انطرف عزیمت
نماید که عساکر منصوره از اینجهة متوجه هستند تا بکلی دفع مواد فساد و قلع فتنه و عناد
ایشان کرده اید و امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه نیز در ایام اقامت ییلاق
کالپوش تحفه و تبرك بسیار و نقود و جواهر بیشمار فرستاده بنیاز هرچه تمامتر عرضه
داشته بود که مملکت اذربیجان و توابع ان و عراق عرب و عجم و فارس تا سواحل عمان با
گنجهای جهان در تصرف بنده است و العبد و ما فی یده کان لمولاه و اکابر و اعیان
اینممالك امیدوارند که بندگان درگاه عالم پناه نظر عنایت و مرحمت از احوال این
بیچارگان دریغ ندارند و بنده برهمان عهد و پیمان که میان انحضرت و پدرم مؤکد
شده راسخم و بیمن دولت انحضرت متوجه دفع مخالف که چنین غدری نسبت بخاندان
ما پیش برده شده ایم انحضرت ایلچی اورا اجازه داده پیغام داد که ما نیز بنفس مبارك
متوجه شده ایم هرچه صلاح وقت باشد بتقدیم خواهد رسید و از کالپوش براه
خبر و مغز در خلال جبال بسعادت و اقبال چند روز کوچ فرموده و تلال شامخات

پیموده اردوی فلک احتشام در ظاهر بسطام منزل و مقام ساخت

صاحب روضة الصفای ناصری گوید در سال نهصد و نوزده که موکب شاه اسمعیل صفوی متوجه خراسان بود چند روزی در کالپوش اقامت نمود

در زمان شاه طهماسب بزرگ عبیدالله خان بن محمود سلطان برادر زادهٔ محمد خان شیبانی پادشاه اوزبک لشکر بخراسان کشیده شاه طهماسب برای دفع او عزیمت خراسان نموده بسلطان میدان آمد و از راه کالپوش بمشهد مقدس رفت و تقریبا این واقعه در سال نهصد و سی و پنج بود

در سال هزار و هشت شاه عباس اول از راه کالپوش بمشهد مقدس آمده در سال بعد نور محمد خان اوزبک والی مرو را بگرفت و مرو را متصرف نمود

در سال هزار و پنجاه و هشت شاه عباس ثانی عزیمت خراسان و تسخیر قندهار نموده از راه کالپوش بقدمگاه و از آنجا بمشهد مقدس رفته بعد از زیارت روضهٔ رضویه بقندهار شتافت و آن ولایت را مسخر ساخت

در سال هزار و دویست و ده هجری شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه از راه کالپوش بجاجرم و از آنجا بمشهد مقدس شتافتند

در سال هزار و دویست و شانزده هجری خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طیب الله مضجعه بقصد تصفیهٔ مملکت خراسان انتهاض فرموده بچمن کالپوش تشریف برده چهارده روز در اینجا اقامت نمودند

در هزار و دویست و چهل و نه که حضرت نایب السلطنه غفران مآب عباس میرزا طاب ثراه بخراسان میرفتند ده روز در کالپوش اقامت کردند تا لشکر مازندران

استراباد برسید و از راه قوچان عازم مشهد مقدس شدند

در سال هزار و دویست و پنجاه و دو شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه

در بیست و پنجم ربیع الاول بکالپوش تشریف آورده در دشت شاه منزل نمودند

در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری که موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی

(ناصر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه و سلطانه از خراسان بدار الخلافه طهران معاودت

میفرمود روز جمعه پانزدهم ماه ربیع الثانی از نردین بتماشا و سیاحت کالپوش تشریف

فرما شده در اینجا بشکار و صید مشغول گردیدند

در سال هزار و سیصد که مجدداً موکب مسعود خسروانه عز نصره و دام ملکه عزیمت ارض اقدس و زیارت مشهد مقدس فرمود روز جمعه هفتم رمضان المبارک تشریف فرمای کالپوش گردیده اردوی معلی تا روز سه شنبه یازدهم در دشت شاه کالپوش اتراق نمود

از کالپوش بنردین دو فرسخ راه است و زیاده از یکفرسخ که طی مسافت نمودند بگردنه

میرسند معروف بکله گرگ که در طرف شمال غربی نردین است از آنکه سراز بر شدند

بجلگه نردین و رود مینمایند اما از نردین که بطرف بجنورد حرکت کردند منزلگاه

قریه دره است از قرای جاجرم و راه هشت فرسخ میباشد امتداد راه از مغرب

بمشرق و ابتدا در پستی و بلندیهای دامنه کوه کز سو میباشد پس از دو فرسخ راه

بگردنه میرسد که سراز یری آن زیادتر است و بواسطه نزدیک شدن کوههای

طرفین دره تشکیل یافته و در طرف دست راست این دره دره تنگ دیگر هست

موسوم بدره سنگ سوراخ که چشمه آب شوری هم بهمین اسم در این دره هست که

آب کمی دارد از این چشمه تا دهنه دره که وارد جلگه میشود در کوههای اطراف معدن

طلق زیاد هست طول دره که خط راه در آن ممتد است نیم فرسخ و بعد از آن وارد

جلگه میشوند و یکفرسخ و نیم که راه پیمودند بدماغه کوه طرف شمال میرسند زیر این

دماغه حوضی است که آب باران در آن جمع میشود و این حوض را لحوض بینی دنبال گویند

قبل از رسیدن به بینی دنباله محلی است موسوم بجوز اشکنک که انتهای خاک نزدین
و ابتدای خاک جاجرم است در دو طرف راه دو رشته کوه امتداد دارد که غالباً یک
فرسنگ الی دو فرسنگ مسافت مابین دو کوه است در نزدیکی قریه دره در طرف
دست راست از دور بعضی اشجار دیده میشود از قرار مذکور چشمهٔ در اینجا هست که
انرا کور چشمه میگویند قریه دره را درق مینویسند و تقریباً صد خانوار سکنه و حمام
و مسجد و باغستانی دارد آب اینقریه اولاً از قناتی است موسوم به منیرآباد که در شمال
دهکده واقع و در تابستان یک سنگ اب دارد سه رشته قنات دیگر نیز در درق
هست که هر یک را اب قلیلی است اراضی مزروعه بعضی در جلگه در دو طرف دهکده
و برخی بلکه بیشتر ان در زمین پستی است که زیر سلسلهٔ کوه جنوبی اینجلگه واقع شده و
این سلسله کوه موسوم به سه کنج میباشد سلسلهٔ کوه شمال غربی درق که قنوات مزبوره
از دامنهٔ ان می اید سنکاجی نام دارد کلاته خواجه سنکاو و مزرعهٔ جدید بیست از دره
در دره غریب گز که ملک باشد هست دره یکصد و پنجاه ذرع از طهران پست تر است
از دره که حرکت کردند منزل جاجرم است اگرچه راه بیش از دو فرسخ نیست نیم فرسخ که
بطرف جاجرم میروند ابوزکان نیز از قرای جاجرم است در طرف دست راست
واقع و ابادی ان بقدر دره است و قناتی دارد که انرا شور ابی گویند بالای ابوزا آثار
قلعهٔ خرابه که معروف ببالاده است موجود میباشد پس از نیم فرسخ دیگر قریه کرمه است
در طرف دست چپ راه که دویست خانوار رعیت با حمام و مسجدی دارد و بیست و
چهار مزرعه از لواحق کرمه میباشد در نیم فرسخی قصبهٔ جاجرم در طرف مغرب بر روی
کوه تپه مانندی قلعهٔ مسدسی است معروف بقلعهٔ جلال الدین که از سنگ و اجر و

گچ ساخته شده و عبارتست از شش برج و چند یورت اینقلعه که قطراً از شمال
بجنوب با طول از مغرب بمشرقست باید گفت طول از بیست و هشت ذرع و عرض
تقریباً بیست و چهار ذرع دور قلعه از داخل نود و پنج ذرع قطر دیوار در بالاکثر راه رو
و نزدیک بقلست سه ذرع ارتفاع ده ذرع و دوازده ذرع و بیشتر باختلاف دیوار
و خرابی دور برج سر در که در طرف جنوب غربی واقع است از بیرون بیست و سه
ذرع از برج سر در تا برج دیگر از خارج نه ذرع اما بروج دیگر دور یک برج هیجده ذرع
و فاصلهٔ ان تا برج دیگر یازده ذرع دور برج بعد از ان یازده ذرع و فاصلهٔ ان تا برج
دیگر نیز همینقدر و دور این برج بیست ذرع و فاصلهٔ ان تا برج دیگر یازده ذرع و
دور این برج نیز بیست ذرع و فاصلهٔ ان نیز با برج دیگر یازده ذرع دور این برج هیجده
ذرع و تا برج دیگر که سر در است نه ذرع عرض درگاه مدخل یک ذرع و سه چارك عمدهٔ
مصالح اینقلعه در بنیان سنك و گچ و بعد از ان اجر و بعد از ان قطعات سنك بزرك
بکار رفته است در داخلهٔ قلعه در طرف شمال غربی چاهی است مخصوص اب
قلعه که حالا تقریباً بیست ذرع عمق دارد و پیدا است که پر شده است انچه معلوم
میشود چون چشمهٔ بزرگی از دامنهٔ تپهٔ که قلعه بالای ان ساخته شده منفجر است اینچاه
پایابی بوده که اب از ان با مشك بالا میاورده اند در دهنهٔ چاه صناعت و بنائی
نشده همان حفر است و بس و عجب اینست که در اطراف چاه اثار کلنك دیده
نمیشود مثل اینکه این دهنه طبیعیست بالجمله قلعه جلال الدین شیر حاجی و مردرو
داشته و در اینهم دروکه تمام طبقهٔ علیای دیوار بپاشد و صل بهم دور تا دور رخنه‌های
بزرك ببدنهٔ دیوار کار گذاشته بوده اند و اگر چاه مذکور نبود گمان میکردیم اینرخنه‌ها

برای ذخیرهٔ آب بارانست ولیکن با وجود چاه و منبع نبودن درون خمره ها بیشک
برای جای آذوقه بوده واگر اینقلعه از قلاع جدید البنا و زمان رواج باروط بود و
خمره ها باین زیادی نبود میتوانستیم بگوئیم جای باروط بوده چون قلعه خیلی کهنه
و کم وسعت است و جای ذخیرهٔ آذوقه آن کم اینخمره ها را در دیوار تعبیه و نصب کرده اند
و جز جای آذوقه احتمال دیگر در آن نمیرود دو برج طرف شرقی دو مرتبه و مدخل قلعه
مثمن بوده است ظن قوی آنکه بالای سر در عمارتی داشته است بنای این قلعه
بجهة قراولی و نگهبانی شده بلکه یکی از مستحکمات شمرده میشود اما آب چشمه که
موسوم بچشمهٔ جلال الدین است از طرف جنوب غربی تلی که قلعه در بالای آن ساخته
شده سرچشمه گرفته بطرف جنوب شرقی که قصبهٔ جاجرم در آنطرف واقع شده جریان
دارد و فی الواقع ابتدا منبع و مجرا اینچشمه بمنزلهٔ خندق است اینچشمه در اواسط تابستان
پنج سنگ آب دارد دو ثلث این آب خالصهٔ دیوان و یک ثلث مال رعیت است این
آب بسیار غلیظ و بارایحهٔ گوگرد میباشد

شهر جاجرم یکوقتی آبادتر از حالا بوده در بنزمان قصبهٔ معتبریست دارای قلعه و بروج
و باغستان زیاد و در وسط آن بر روی تل مصنوعی مرتفعی قلعه ایست خراب و خالی
از سکنه حصار شهر مدور و دارای سی برج است که فاصله هر برجی با برج دیگر سی
ذرع میباشد و دورهٔ بروج بتفاوتست از بیست ذرع الی سی ذرع و قلعهٔ وسط
شهر که بر روی تل مصنوعی بنا شده و نارین قلعه این بلد است و چهار برج دارد دورهٔ
آن سیصد و پنجاه ذرع و قطر دیوار سه ذرع و ارتفاع سر در چهارده ذرع و ارتفاع
سایر بروج و حصار ده ذرع و عرض فضای قلعه هشتاد و چهار ذرع و طول تقریباً

صد ذرع و فاصلهٔ هر برج با برج دیگر بیست و یک ذرع و دور هر برجی نیز بیست و یک ذرع
سوای دورهٔ برج سر در کرسی و پنج ذرع میباشد دور این قلعه خندقی بعرض چهار
ذرع حفر کرده اند و دیواری گلی بارتفاع سه چارك دور این خندق کشیده شده است
قصبهٔ جاجرم هفت محله دارد محلهٔ سرسنك محلهٔ سربازار محلهٔ مقصودلی
محلهٔ دهقانها محلهٔ حاجیها محلهٔ عمارت قاضی سرمحله سکنهٔ شهر جاجرم مرکب از
ده طایفه اند طایفهٔ مقصودلی که از طوایف گرایلی کالپوشند که در عهد شاه شهید
سعید اقا محمد شاه طاب ثراه از انجا باینجا کوچ کرده طایفهٔ گنجه طایفهٔ عرب که از عرب
عجمهای شاهرود و بسطامند طایفهٔ اوزبك که از خوارزم امده طایفهٔ شاکری که
اصلاً بخارائی هستند طایفهٔ فخرائی طایفهٔ سادات حسینی معروف بشیخ الاسلامی
طایفهٔ رمضانلو که از خوانین و بزرگان گرایلی هستند و در زمان نادرشاه از کالپوش
باینجا کوچیده اند و کاظم خان نامی از متمولین این طایفه مدتی حکومت جاجرم داشته و اثار
قلعهٔ از بناهای او در بیرون حصار شهر در طرف جنوب باقیست طایفهٔ حاجیها
طایفهٔ دهقانها هفت باب مسجد و یک کاروانسرای معتبر و یک حمام معتبر در جاجرم
هست مسجد جمعهٔ جاجرم که ظاهر ان با اجر و گچ و درون ان از خشت و گل و گچ ساخته
شده بسیار قدیمی است صحن ان چهار ذرع در چهار ذرع ولی در سه طرف غربی و
شرقی و جنوبی صفه های معتبر دارد که تقریباً دویست نفر بجماعت میتوانند در ان صفه ها
نماز کنند شبستانی هم برای زمستان پشت صفهٔ مغربی دارد گلدستهٔ بالای صفهٔ
جنوبی که در واقع مقصوره است ساخته اند بالای این صفه که کتیبهٔ مقصوره است
سه اجر کاشی نصب شده در روی یک اجر سبز که دو ثلث ان شکسته نوشته شده است

این ابیات از گرایلیها بزبان ترکی در ان صحرا بطور تصنیف خوانده میشود
گردم خوش ییلاقی ایدم سراغی
گرایلی ایلاغی کالپوش دراغی
بهوکی کو کالانی گردم بر باغی
گردم برجوجانك بیگی کورمدم

توکلت در یکطرف علی الله یکطرف و فیما بین صورتی شبیه بمجر او بخته شده با خط
سیاهی است و در گوشهٔ دیگر اجر نوشته است (خدای بران بندهٔ مسلمان) و زیر این
عبارت (در کار) و زیران (بر عشر معروف) و زیران (دهم محرم سنه) پائینتر از ان
(تقبل الله منه) در اجر کاشی سفید وسط با خط جلی برجسته لفظ یا احد نوشته شده است
دو بالای اجر سبز دیگر (لا اله الا الله محمد رسول الله) و در زیر سورهٔ فاتحة الکتاب بعد از ان
سورهٔ توحید و در زیر (بتاریخ بیستم ماه سنه سبع و سبعین) و بعد از سبع و سبعین
کلمهٔ لا یقرء که ظن قریب بیقین خمسمائه بوده بنظر میرسد در یکطرف طول اجر نیز
نوشته شده است (ان الدین عند الله الاسلام) و در طرف دیگر (شهد الله انه لا اله الا
هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط) این اجرها را از محل دیگر باینجا اورده و نصب کرده اند
حالا انمحل خارج از مسجد یا داخل بوده الله اعلم سایر مساجد جاجرم باسامی و اوصاف
مسطورهٔ در ذیل موسوم و موصوف میباشد مسجد سر محله که جدید البناست و در جنب
ان اب انباری میباشد مسجد سر سنك مسجد شیخ ادم مسجد جدید مسجد کهنه که
قریب بانطماس است مسجد مدرسه کران نیز قدیمی است و هیچیك از این مساجد باعتبار
مسجد جمعه نیست شهر جاجرم دو دروازه دارد یکی غربی که از نردین چون بجاجرم ایند
از این دروازه داخل شهر شوند و باغات شهر در بیرون این دروازه بعبارة اخری در
طرف مغرب و شمال غربی شهر بامتداد دو میدان اسب کشیده شده است و در ابتدای
باغستان قبرستان کهنه ایست که بعضی الواح قبور ان خوانده میشود اما قدیمی ترین
تاریخ ان زیاده از صد و سه سال قبل نبود دروازهٔ دیگر شرقیست که از ان بسمت جوین
و جغتا و زمان اباد و بجنورد میروند و تقریباً بیش از یکمیدان که از این دروازه دور شدند

قبرستان کهنه ایست که آثار چند بقعه دران دیده میشود و دو بقعه نیز ازان بقعه ها
باقیست یکی بکلی آباد که انرا مقبرهٔ علی بن مهزیار دانند و نزد عوام اهالی معروف
ببقعهٔ خواجه مهزیار است این بقعه مربع و نه ذرع در نه ذرع فضای ان و ارتفاع گنبد
ان نیز نه ذرع میشود از گچ و سنگ و آجر ساخته شده و شکل قبری که سه ذرع طول و یک
ذرع و سه چارک عرض دارد در بقعه موجود است و در بالای قبر آجرهای کاشی سبز
ممتاز نصب کرده اند و آیات شریفهٔ قرآنی بخط ثلث با گل و بوته بر روی آجرها برجسته
رسم شده اما چون افاغنه این آجرها را خراب کرده و در ثانی رسم نموده اند از ترتیب افتاده
و آیات مبارکات درست خوانده نمیشود اما بقعهٔ دیگر که نیمه خرابست یعنی جاجرمیها
بجهة سنگهای حجاری شدهٔ این بقعه مخصوصاً قدری از انرا خراب کرده اند دارای چهار
صفه است در چهار طرف با هشت راه رو و قطعهٔ سنگی در این بقعه از زیر گچ بیرون
امد که بر روی ان نوشته بودند (المرحوم المغفور المبرور المنتقل الی السعید الشهید الواصل
بجوار رحمة الله خواجه کمال) نیز از آثاریکه در بیرون شهر جاجرم دیده میشود در طرف
جنوب محاذی قلعهٔ کاظم خان که پیش ذکر شد خرابه کوشکی است که از ابنیه عالیه شمرده
میشده و عمارت ان دو مرتبه و بسیار مرتفع بوده و الان هم تقریباً چارده ذرع از ارتفاع
ان باقیست این کوشک چهار ایوان در چهار طرف داشته با هشت راه رو و قطر ستون
و پایه های عمارت دو ذرع و نیم و سه ذرع بوده طول کوشک سی و دو ذرع و عرض
بیست و هشت ذرع بعضی گویند این کوشک جزو عمارت کاظم خان کرایلی بوده
برخی را عقیده اینکه مقدم بران ساخته شده است در طرف شمال شهر جاجرم در بیرون
حصار نیز قلعهٔ محکم دیگر مشتمل بر چند برج دیده میشود

ابهای مخصوص جاجرم از هشت رشته قنات میباشد قنات شاه اباد وقنات علی اباد
وقنات رحیم اباد وقنات حصاری وقنات جزی وقنات یوسف اباد وقنات ایزوبی
وقنات زمان اباد هوای جاجرم گرم واینکلمه معرب جاگرمست وازاسم ان حالت هوا
معلوم میشود باد جاجرم اغلب از مغرب بطرف مشرق میوزد وممکنست که هروقت باد
ازجنوب بشمال بوزد چون ازکویر میاید گرم باشد محصول جاجرم گندم وجو وقلیلی
شلتوک وبعضی میوه جات درختی وخربزه وغیره هم دارد درکوههای اطراف ارغالی و
دردشت گور واهو یافت میشود طرف جنوب شرقی جاجرم کویر است که وصل بپل
(پل ابریشم را بعضی پل اب رکوش ضبط کرده اند)
ابریشم ومیامی میشود ازجاجرم تا میامی پانزده فرسخ است وهیچ ابادی ندارد نمک
گرگان وبجنورد وجوین را ازاین کویر حمل مینمایند طرف شمال شرقی کوه سنگ تراشان
وطرف شمال کوه زرین کمر است وبواسطۀ گدار کزی که تراکمۀ تکه بموت ازاینجا گذشته به
میامی میرفتند کوه زرین کمر از سنگ تراشان جدا میشود طرف مغرب مایل بجنوب
کوه کبابه هاست وچشمۀ ابی دارد اهالی اینصفحات وقتیکه بشاهرود وبسطام میروند
درحوالی اینچشمه بار میاندازند وابخور ریزکان بموت وتکه بوده است طرف مغرب
جلگه ایست که بسمت نردین میرود

ذکر معارف جاجرم

ازمعارف جاجرم یکی بدرالدین جاجرمیست که دراصفهان نشو ونما کرده وازشعرای
معروف مائۀ هفتم هجری وشاگرد مجدالدین همگر شیرازیست ودر تصنع شعری دارای
رتبۀ عالی وبالتفات خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان مخصوص ووقتی
اینرباعی را درمدح صاحب دیوان گفته

عمارات
حاکم نشین جاجرم که
رو بمشرق وسه مرتبه
بوده در وسط قلعه ایست
شبیه بارک وتا پنج شش
سال قبل دایر بوده در
تمام قوایم ودیوار عمارت
برای استحکام تیر کار کرده اند
کلیۀ ابنیۀ جاجرم ازخشت
خام است اما برای اینکه
سخت باشد کاه وریزه
داخل گل خشت میکرده اند
اغلب کوچه های جاجرم
سنگ فرش بوده ازعدم
مواظبت خراب شده از
عجایب سه تخته سنگ
اسیاب در بنشهر است که
قطر دایرۀ هریک دو ذرع
وسه چارک میباشد و
ثخن ان یکذرع ووسط
سنگها سوراخ است و
معین میشود که سنگ
اسیا بوده وچون قوۀ بخار
در اینجا نبوده حرکت سنگ
باینعظمت باچه بوده
محل تامل است والبته
میبایست اب زیاد تندی
که ازجای مرتفعی بریزد
واقلاً قوت چهل اسب را
داشته باشد این سنگها را
حرکت دهد این سنگها
شبیه است بسنگی که در
بازارچه بلند اصفهان
برای عصارخانه وگرفتن
روغن کرچک بوده است
عجب اینکه حالا اثر اسیاب
که باید این سنگها در
جاجرم موجود است نه
زراعت کرچک و
گرفتن روغن
ان معمول

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط | پیوسته بگرد نقطه میگردد خط
پرورده او که ومه و دون و وسط | دولت ندهد خدا کسی را بغلط

خواجه سیصد بره باو صله داده و رباعی ذیل را در جواب گفته

سیصد بره سفید چو بیضه بط | کانرا ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله خاص ما نه از جای غلط | چوپان بدهد بدست آرنده خط

و کمال قدرت بدر الدین جاجرمی در شرح قصیده ابو الفتح بستی که معروف بعنوان الحکم است معلوم میشود در حالتی که آن قصیده را نظماً ترجمه کرده و هر بیتی را به بیتی و این نهایت قدرت است و نمونه را سه بیت از آن در این محل با ترجمه درج میشود

و هو هذا

زیادة المرء فی دنیاه نقصان | و ربحه غیر محض الخیر خسران
هر کامی که ز دنیاست همه نقصان است | سود که بهر نکوئی نبود خسران است
و کل وجدان حظ لا ثبات له | فان معناه فی التحقیق فقدان
تو هر آن بهره که یابی چو ثباتش نبود | گم شمر از ره معنی که حقیقت آنست
یا عامراً لخراب الدهر مجتهداً | بالله هل لخراب العمر عمران
میکنی خانه ویران تو بصد جهد آباد | خانه عمر عمارت کن کان ویرانست

نیز از علمای جاجرم که یاقوت حموی در معجم البلدان ذکر کرده یکی ابو القاسم عبد العزیز بن عمر جاجرمیست که در سال چهارصد و چهل وفات کرده دیگری ابو اسحق ابراهیم جاجرمی فقیه است که چندی در مسجد جدید نیشابور بتدریس علم حدیث مشغول بود و در سال پانصد و چهل و چهار درگذشت

جاجرم
وقتی جزو بسطام و گاهی جزو استرآباد و ثانیاً در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه که اسمعیل میرزا ولد خاقان که حکومت شاهرود و بسطام داشت جزو ابواب جمع شد و وقتیکه شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی بکالپوش آمدند جاجرم را جزو نردین کرده بمحمد حسنخان نردینی سپردند در سفر اول که موکب منصور شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه تشریف فرمای خراسان شدند جاجرم باز از حکومت بجنورد موضوع بود مثل اینکه اداره کرد و مراجعت از آن سفر برای والد نگارنده قرار دادند و در سفرنامه مبارکه خراسان نگاشته شده جاجرم و نردین و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان بود پس معلوم میشود جاجرم از بجنورد موضوع بوده اما حالا جزو بجنورد است و از اینجا که بجنورد از بلاد قدیمه نیست چنانکه یاقوت حموی و سایر مصنفین جغرافی در مسالک و ممالک و کتب خود از بجنورد اسمی نبرده اند ولیکن قدمت جاجرم معین است و از آثار معلوم میشود و احتمال قریب بیقین است که بجنورد و متعلقات آن جزو جاجرم بوده است

اما علی بن مهزیار الاهوازی که مشهد موجود در ظاهر جاجرم منسوب باوست ترجمهٔ احوال او از قرار ذیل است

ترجمهٔ احوال علی بن مهزیار الاهوازی بجمع و تنمیق و تتبع و تلفیق جناب صدر الافاضل و بحر الاماثل الشیخ محمد المشتهر بالمهدی العبد الرابادی خصه الله بجلائل النعم و تمام عطائه الائمه

ابو الحسن علی بن مهزیار از اعاظم اصحاب ائمهٔ اطهار است سلام الله علیهم حضور پر نور ثامن الائمه و ضامن الامه ابو الحسن علی بن موسی و حضرت ابو جعفر الثانی محمد بن علی و امام همام ابو الحسن الثالث علی بن محمد علیهم الصلوة و السلام دریافته شرح احوال و ترجمهٔ اخبار وی از خلاصهٔ علامه حلی و منتهی المقال ابو علی اصفهانی و منهج محدث استرابادی و رجال ابو العباس احمد نجاشی و مجالس قاضی شهید تستری و غیر ذلک بنظر رسیده وثاقت و عدالت و صحت عقیدت و صدق لهجت این بزرگوار مورد اتفاقست و معقد اجماع اصلا از تخمهٔ عجم و مردم ایران بشمار میاید پدرش مهزیار کیش ترسا داشته و در بلدهٔ دورق می نشسته از توابع ملک اهواز او را توفیق الهی نصیب افتاد و بشرف اسلام فایز گشت بعضی گفته اند پسرش علی نیز باصغر سن و حداثت عمر مسلمان شد و بحق اهل البیت معرفت بهم رسانید و تحصیل فقاهت کرد احمد بن علی نجاشی میفرماید و روی عن الرضا و ابی جعفر الثانی و توکل له و عظم محله منه و کذلک ابو الحسن الثالث و توکل له فی بعض النواحی و خرجت الی الشیعة فیه توقیعات بکل خیر و کان ثقة فی روایته لا یطعن علیه صحیحا اعتقاده جمال الدین حسن بن یوسف بن المطهر الحلی العلامه اعلی الله مقامه نیز بهمین عبارت در حق ابن مهزیار تصریح او ورده است و هیچ استبعاد ندارد که مراد ایشان از بعض النواحی همین حدود جاجرم و اینقطعه خراسان

از جاجرم بسطام و بجنورد و گرگان تقریبا راه بیک اندازه و معادل است و سخت و باطلسوخ که از رباطات معروف و مذکوران در تواریخ شده در شش فرسخی طرف مغرب جاجرم و در چهارده فرسخی مشرقی بسطام است

بوده باشد و ابن مهزیار در این باب بلوازم وکالت امامین همامین ابو جعفر ثانی و ابو الحسن
ثالث قیام داشته و باخذ حقوق و ابلاغ تکالیف اقدام میکرده حمدویه بن نصیر گفته است که
قبل از علی بن مهزیار وکالت با عبد الله بن جندب بود و چون او درگذشت پسر مهزیار
بحکم امام بجای او نشست و در کتاب مختار مذکور است که علی بن مهزیار در اصل از اهل
هندکان بود که قریه ایست از خاک فارس و ساکن اهواز شد و عادت او چنان بود که چون
از نماز صبح و اوراد آن فارغ شدی و آفتاب طلوع نمودی بسجده میرفت و سر بر نمیداشت
تا از برای هزار کس از برادران مؤمن خود دعا نماید بمثل آنچه از برای خود دعا کرده است
و پیشانی او از کثرت سجود بسان زانوی اشتر بود شیخ ابو علی اصفهانی نقل کرده است که
وفیه ایضاً احادیث کثیرة فی نهایة فضله و جلالته و زیادة محبتهم له و علو منزلته عندهم
از آن توقیعات که در حق علی بن مهزیار از ناحیه قادسه صدور یافته است بعضی از علما
رجال و حدیث بدست آورده اند از جمله این دستخط مبارکست که در خطاب آن بزرگوار
از حضرت تاسع الائمة الاطهار صلوات الله علیه صادر گردیده در جواب اینکه در حق خود
دعائی از آنحضرت التماس نموده بوده واما ما سئلت من الدعا فانك بعد لست تدری
کیف جعلك الله عنده و ربما سمیتك باسمك و نسبك مع کثرة عنایتی بك و محبتی لك و معرفتی بما
انت علیه فادام الله لك افضل ما رزقك من ذلك و رضی عنك برضای عنك و بلغك افضل نیتك و انزلك
الفردوس الاعلی برحمته انه سمیع الدعا حفظك الله و تولاك و دفع السوء عنك برحمته (وکتبت بخطی)
و هم از توقیعات آنحضرت در حق ابن مهزیار است که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی احسن الله
جزاك و اسکنك جنته و منعك من الخزی فی الدنیا و الآخرة و حشرك الله معنا یا علی قد بلوتك و خبرتك فی
النصیحة و الطاعة و الخدمة و التوقیر و القیام بما یجب علیك فلو قلت انی لم ار مثلك لرجوت ان اکون صادقا

فجزاك الله جنات الفردوس نزلا فما خفي على مقامك ولا خدمتك في الحر والبرد والليل والنهار فنسئل الله اذا جمع الخلايق يوم القيمة ان يجمع بيننا وبينك انه سميع الدعا وهم این توقیع در وقتیکه ببغداد بوده است از آن بزرگوار در جواب عرضه او رسیده قد وصل الی کتابك وقد فهمت ما ذكرت فيه وقد ملأتني سرورا فسرك الله وانا ارجو من الكافي الدافع ان يكفي كيد كل كائد ان شاء الله و در توقیعی دیگر باو نوشته است که وقد فهمت ما ذكرت من امر القميين خلصهم الله وفرج عنهم وسررتني بما ذكرت من ذلك ولم تزل تفعل سرك الله بالجنة ورضي الله عنك برضاي عنك علی بن مهزیار گفته است وقتی مکتوبی بخدمت آنحضرت معروض داشتم و توسعه در باب خود از او التماس نمودم و آنکه از مال ایشان که در دست من است اگر بر سبیل سهو تقصیر شود بحل سازند پس در جواب نوشت وسع الله عليك ولمن سألت به التوسعة من اهلك واهل بيتك ولك يا علي عندي من التوسعة وانا اسأل الله ان يصحبك بالعافية علی بن مهزیار کتب بسیار تصنیف کرده است شیخ ابو العباس نجاشی میگوید وهي مثل كتب الحسين بن سعيد وزيادة كتاب الوضوء كتاب الصلوة كتاب الزكوة كتاب الصوم كتاب الحج كتاب الحدود كتاب الديات كتاب العتق والتدبير كتاب التجارات والاجارات كتاب المكاسب كتاب التفسير كتاب الفضائل كتاب المثالب كتاب الدعا كتاب المروه كتاب المزار كتاب الرد على الغلاة كتاب الوصايا كتاب المواريث كتاب الخمس كتاب الشهادات كتاب فضائل المؤمنين وبرهم كتاب الملاحم كتاب التقيه كتاب الصيد والذبايح كتاب الزهد كتاب الاشربه كتاب النذور والايمان والكفارات وزاد على كتب الحسين بن سعيد كتاب الحروف كتاب القائم كتاب البشارات كتاب الانبيا كتاب النوادر

جاجرم دویست ذرع از طهران پست تر است چون از جاجرم عزیمت بجنورد نمایند

منزل یکی از قرای جارده سنخاص است و سنخاص را سنک خواست هم نوشته اند راه
هشت فرسخ و از مغرب بمشرق و در جلگه واقع است که یکفرسخ و نیم الی دو فرسخ عرض
آن میباشد یکفرسخ از جاجرم گذشته در حوالی راه در طرف دست چپ مزرعه
زمان آباد است در سمت شمال جلگه سلسله کوه موسوم بسنگتراشان کشیده شده است ا
واینکوه در محاذی قلعه سفید که بعد ها ذکر آن خواهد شد متصل بکوه معروف ببهار
میگردد در جانب جنوب رشته کوهستان جوین وجغتای و سبزوار و نیشابور امتداد یافته است ا
در همین طرف جلگه معدن نمکی است که چهار پنجفرسخ طول آنست و اهالی جاجرم
از این معدن به ترکمان و مازندران و بجنورد و قوچان بنمک حمل میکنند در وسط راه
یار محمد خان سهام الدوله حکمران حالیه بجنورد تازه قناتی احداث کرده که اسباب قلیل زراعتی شده و برای
قوافل و عابرین نهایت مفید و برای آب خوردن آنها سودمند است یکفرسخ از اینجا
گذشته حوضی است موسوم بحوض جاجرم که آب باران در آن جمع میشود و بکار مترددین
میاید از حوض جاجرم که یکفرسخ طی مسافت نمودند در طرف دست راست دور از خط
راه قلعه موسوم بقلعه سفید است که حالا بایر میباشد و در طرف دست چپ
یکفرسخ دور از خط راه در دامنه کوه بهار قریه جربد است که هفتاد خانوار سکنه و حمام و
مسجد و کاروانسرائی دارد و آبش از قنات است از جربد گذشته در یکفرسخی خراشاد در طرف
دست راست راه در بالای تلی قریه جعفر آباد است که آنرا جعفر قلیخان شادلو ساخته و
حالا زیاده از پنجاه خانوار سکنه دارد و آب آن از نهری است که از رودخانه شوغان باینمحل
جاری نموده اند جلگه جارده سنخاص از جائیکه کوه سنگتراشان بانتها رسیده و ابتدا
بکوه بهار نموده شروع کرده و کوهی که در شمال اینجلگه است موسوم بصعلوک میباشد

و در فصل تابستان در اینکوه برف و یخ موجود است و کوه طرف جنوب همان سلسله جبال جوین و جغتا و اسفراین و سبزوار و نیشابور است و کوه بهار در شمال غربی و مغرب اینجلگه واقع و قریه خراشا نیز در طرف شمال غربی اینجلگه میباشد خراشا را خدا شاه هم مینویسند این دهکده یکی از قرای اربعهٔ چارده سنخاص و آبش از رودخانهٔ شوغان و از قنات و دارای قلعهٔ که مشتمل بر هشت برج است و صد و پنجاه خانوار سکنه دارد که شصت خانوار از سادات حسینی و باقی بومی هستند دو باب مسجد و سه حسینیه و حمامی در اینقریه هست و باغستان معتبری با چهار آسیا دارد در آخر باغستان خراشا بقعهٔ محکمی است از خشت و گل معروف بمقبرهٔ خواجه خاموش در طرف جنوب جلگه چارده قریهٔ سنخاص میباشد که آن نیز یکی از قرای اربعه است سکنهٔ اینقریه تقریباً بقدر خراشا ولی باغستان آن خیلی بیشتر است آبش از رودخانهٔ شوغان و قنات و امامزادهٔ دارد بقول اهالی فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و موسوم بزین العابدین است یکی دیگر از قرای اربعه چارده اندغانست در سمت مغرب سنخاص دارای شصت خانوار آبادی و قلعهٔ محکمی مشتمل بر شش برج که در بالای تلی واقع است و حمام و حسینیه و مسجدی دارد باغستان آن قلیل و آب آن منحصر بنهری از رود شوغانست یکی دیگر از قرای چارده تندراست آب اینقریه نیز از رود شوغان و سکنهٔ آن بیست خانوار است نیز از قرای این ده قلی است واقع در دامنهٔ کوه موسوم بهمین اسم که قسمتی از صعلوک میباشد اینقریه دارای پنجاه خانوار آبادی و باغستان و آبش از رود شوغان و چشمه و تقریباً در نیم فرسخی اینقریه رباطیست موسوم برباط قلی که سرای معتبری بوده است بنای آن یکجا از سنگ خاره و گچ خالص شده از کتیبهٔ بالای در تقریباً چهار صفحه باقیست در طرف

دست راست از القاب سلطنت این کلمات نوشته شده بالاستحقاق علی الاطلاق
مزین سریر الخلافه و از طرف دست چپ این کلمات العالی شجاع الدنیا والدین و این
کتیبه را بخط ثلث بسیار خوش بر صفحات سنگ سخت کبود نقاری نموده اند ولوح
تاریخ افتاده است ولی جودت خط کتیبه شهادت میدهد که تاریخ بنا از اواسط
عهد گورکانیه انطرف نمیگذرد بالای کتیبه در پیشانی سر در خطوطی گچ بری
کرده اند ولیکن از تواتر تقاطر امطار ضایع شده قرائت نمیشود شکل رباط مربع
مستطیل است وطول دیوار از خارج بقدم مرد متوسط القامه شصت و دو قدم
میشود وعرض پنجاه و دو سه قدم طول بنا از مشرق بمغرب است و در اطراف دیوار
شش برج بوده چهار در چهار زاویه بوده و در وسط دیوارهای جنوبی و شمالی از در
رباط که داخل میشود راست در طاق عالی عظیمی است و از دو سمت یمین و یسار
داخل از چهار راه منتهی بدو اصطبل طولانی میشود که در دو سمت جنوب و شمال
رباط ساخته شده وطول هر یک پنجاه قدم میشود و در صحن رباط سه ایوان ساخته است
یکی رو بمشرق محاذی طاق بزرگ دالان و در هر طرف این ایوان یک حجره واقع شده و دو
ایوان دیگر در دو سمت جنوب و شمال و در هر سمت ایند و ایوان دو حجره واقع شده
کلیة این رباط را خیلی باستحکام و اهتمام ساخته اند و استادان چنان مهارت
داشته است که سنگ را مثل آجر کار برده است روی کار از هر جا مثل بنا آجری
در کمال صافی و استواء است و کف دالان و حجرات و صحن بحکم تناسب از یکذرع
الی یکذرع و نیم پر شده و بالا آمده است این رباط باسم قریه قلی مشهور شده و انقریه که
سابقاً در نزدیکی این رباط بوده است باسم کوه قلی معروف گردیده و باید در اینکوه گاهی

برویدکه شبیه بوده باشد بوچنانکه گاه دیگر براینهمین تقریب تو کلیچه میگویند ومورا
بترکی قیل مینامند کما قیل بالترکیه

کانچه تار زلفین وصفنی مین تیلین سولر دکل قولی ضعیف اتوا گرچه قیلین سولر

بالجمله رباط قلی یکی از رباطات بین راه گرگان ومشهد است باینمعنی که از گرگان بمشهد
شارع وشاهراه معتبری بوده ودراین شاهراه از قرار ذیل رباطات ساخته بوده اند
اول رباط شهر گرگان دویم رباط فرس سیم رباط دهنه گرگان چهارم رباط دهنه
دشت پنجم رباط فره پیل ششم رباط عشق هفتم رباط قلی هشتم فرهجه رباط
نهم رباط نصیراباد دهم رباط سلطانمیدان یازدهم رباط حسن اباد چکنه
دوازدهم رباط چنبر غربال سیزدهم رباط سیداباد چهاردهم رباط شانقله که از
این رباط بشهر مشهد مقدس میرفته اند
شاهراهی که این رباطات دران واقع بوده الان محو وناپدید است وازدشت موسوم
به ارمو تلو (دشت گلابی) که وصل بکالپوش است میگذشته ودشت ارموت لو دنباله
دشت شوغانست که دشت شوغان منتهی میشده است بدشت رباطات ودشت
رباطات محدود بوده است بدشت شغان ورباطات مزبوره از قرار مذکوراز بناهای
امیر علیشیر بوده بهر حال بادهائی که در چارده سنخاص ودر جاجرم بلکه در بجنورد
میوزد از طرف مغرب مایل بشمالست وباختلاف زمین وهیئت کوهها که در این سمت
واقع شده در بعضی اماکن بادهای تند میوزد ودر برخی از نقاط چندان سخت نیست
این بادها از دریای خزر نیست چه اماکن مزبوره دور از دریای مذکور است ووجود این
بادها از اینست که مواضع مسطوره محاذی با فراقوم اترک که صحرای شن زار بی بادیست

لتیا
سمرقندی در ذیل ترجمه
حسان العجم حسن بن اسحق بن
شرفشاه فردوسی میگوید اما
(اسپهبد) پسر خال امیر
شمس المعالی قابوس است و
(رباط عشق) که در جنب
دربند شقانست وبر سر
راهی واقع است که از خراسان
بجرجان واستراباد میروند از
بناهای اوست دیوار او چون
عهد خوبان ستمکار درهم
شکسته وسقفان چون
محنت عاشقان برهم نشسته
امروز از آن جز رسوم وطللی
باقی نبوده معمار لطف امیر کبیر
عالم عادل مؤید مفضل
نظام الحق والدین (علیشیر)
خلد الله تعالی ایام دولته بعمارت
ان رباط مسافر پناه اشارت فرمود
وبا اندک مایه روزگار دیوار ان
چون سد سکندر محکم وسقف
ان چون طاق فلک معظم شده
امروز در این اقلیم مثل ان عمارتی
نشان نمیدهند پناه مسافران
وشکوه مجاوران این بند بلواست
حقتعالی ذات ملک صفات این
حضرت سالهای بسیار مستدام دارد

میباشد هوا وقتیکه گرم میشود تابش افتاب در گرما بشن زار بنا براینکه حرارت
هوا را متخلخل و منبسط میسازد و برودت بر خلاف متکاثف میکند هوا را منبسط
ساخته امواج هوای منبسط شده هر قدر دورتر میروند قوت انها بیشتر میشود
و خنکی باد وقتیکه بصحرای جاجرم و چارده و بجنورد میرسد از اینست که از کوههای
جنگلی عبور کرده و از اراضی که بالنسبه مرتفع است گذشته چنانکه النسمت
اثرك در اخال مثل کوك تپه و عشق اباد و غیره این باد در کمال گرمی میوزد و مؤید
اینمطلب انکه صبح تا نزدیك ظهر بهیچوجه باد نیست زیرا که برودت هوای شب
هنوز باقیست و هوای قراقوم را هنوز متخلخل نکرده است و از ظهر ببعد باد
بشدت هرچه تمامتر میوزد دلیل دیگر انکه اهالی جاجرم و چارده گویند این باد را
در شش ماه از سال بیشتر نداریم از ماه دویم بهار تا ماه دویم پائیز و این ماههائیست
که گرمست در ماههای سرد هیچ باد نیست بالجمله قریهٔ خراشاد و پست نوع از طهراب
پست تر است از خراشاد حرکت کردند بچار بید میروند و تقریبا چهار فرسخ مسافت
دارد راه ابتدا از شمال بجنوبست و پس از طی مسافتی قلیل در طرف دست چپ
راه قلعه خرابه ایست که انرا قلعهٔ نومینامند بعد از ان داخل دهنهٔ میشوند که از کوه
صعلوك و کوه بهار تشکیل یافته از دهنه که خارج شدند قریهٔ کرف با جرف در دامنهٔ
کوه بهار دیده میشود اب انقریه از چشمه و سکنهٔ ان دویست خانوار و رود شوغان
نیز از اراضی مزروعهٔ انقریه میگذرد قدری که از اینجا گذشتند باز کوه صعلوك
و کوه بهار بهم نزدیك شده و قریهٔ در دامنهٔ کوه صعلوك بنظر میاید که انرا دربند
میگویند سکنهٔ اینقلعه تقریبا چهل خانوار و باغستان کمی دارد از دربند گذشته

راه از مغرب بمشرق مایل و ممتد میگردد و پس از طی مسافتی در طرف دست چپ
بقعه ایست که بعقیدهٔ مردم این ناحیه امامزاده ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام
در این بقعه مدفونست در پهلوی امامزاده تپهٔ مرتفعیست و آثار قلعهٔ خرابهٔ در
روی تپه نمودار میباشد در طرف غربی تل مذکور چشمه ایست که هشت نه سنك
اب از آن جاری و بدرهٔ مابین کوه صعلوك و کوه بهار میریزد و بسطحهٔ جرف میرود اینجا
ابتدای جلگهٔ شوغانست که از جنوب بکوه صعلوك و از شمال بکوه آلاداغ محدود و دشت
در اینجا که چند آبادیست یکی قریهٔ جوشقان که در دست چپ راه در دامنهٔ آلاداغ
واقعشده دیگر قریهٔ پشتوان که آن نیز در همین طرفست پس از آن قریهٔ دوبرجی و قریهٔ بام
و قریهٔ جغدار و قریهٔ تورك در طرف یمین راه و در دامنهٔ کوه صعلوك است دیگر
قریهٔ شوغان که در طرف یسار راه واقع و باسم جلگه معروفست و از اینجا جلگه تنك و
بمثل دره شده و منتهی بقریهٔ محمد اباد میگردد که آن نیز در طرف دست چپ راه است
قریهٔ چهاربید چهل خانوار سکنه دارد که از اکراد شادلو میباشند قلعهٔ قدیمی نیز دارد
و در بیرون قلعه هم خانهها و انبارها ساختهاند ارتفاع چاربید از طهران دویست و
پنجاه ذرعست از چاربید بقریهٔ فیروزه میروند و راه پنجفرسخ است بعضی اوقات
قوافل یکسره ببجنورد میروند در هر حال شخص بعد از انکه از مزارع چاربید خارج
شد از میان تنگه که از تلال کوه صعلوك و کوه آلاداغ تشکیل یافته میگذرد و در نزدیکی
تنگه سه مزرعه است موسوم بحصار و کلی و کلاته شیرین و در اینجاها انسرن برای
دیده میشود و کوهها درخت اورس دارد و چون نیمفرسخ از دهنهٔ تنگه مسطور گذشتند
بگردنهٔ صعود مینمایند که موسوم بخشك رو میباشد (رو بمعنی دره است) همینکه

نیم فرسخ بالا رفتند بسطحه میرسند که معروف بتخت خانست و تخته باشقوی و چشمه
در اینجاست که انرا چشمه خان میگویند قدری که از اینجاها گذشتند بعضی ابادیهای
دامنه کوه صعلوک که در طرف دست راست راه است از دور دیده میشود وان ابادیها
موسوم به گریوان و حصار شاهوردیخان و رختیان و نیستانه است واب این قراء از چشمه
عین اللطف است که از پایه کوه صعلوک جاری و تقریباً در ابتدای جریان چهار سنگ
اب دارد واز جنوب بطرف شمال شرقی روانست بعضی گویند عین اللطف در اصل عین اللطیف بوده
از کثرت استعمال عین اللطف شده است این اب بفیروزه امده و بطرف بجنورد میرود
قدری دیگر که طی مسافت شد بدره تنگی میرسند که عرض ان باختلاف امکنه از چهار
ذرع الی ده ذرع است و زیاده از صد پیچ و خم دارد تا بقریه فیروزه میرسد فیروزه
دهکده ایست اباد دارای باغات زیاد و دویست خانوار سکنه و مسجد و حسینیه و
اهالی کرد شادلو هستند که زبان انها ترکیست ابریشم کمی در اینجا بعمل میاید تقریباً یکصد
ذرع فیروزه پست تر از طهرانست و کمتر از دو فرسخ که از اینجا طی مسافت نمایند ببجنورد
میرسند و خط راه در طرف شمالی جلگه واقع و رشته کوه صعلوک در طرف جنوب
جلگه و سلسله کوه الاداغ در طرف شمالست در طرفین راه بعضی قرا و قلاع است که
اسامی انها از اینقرار است قلعه کچلانی قلعه محمدخان قریه منزانلو قلعه قلیجانلو
کلاته هلاخان قلعه تپه قلعه قنبرانلو قلعه قراباشلو قریه شاه پسند قلعه
الله وردیخان حصار شیرعلی بیک قلعه عزیز و کلیه اینقرا و قلاع دارای باغستان
واب انها از رودخانه ایست که از چشمه عین اللطف جاری شده است اما شهر بجنورد که
در نوشتجات و کتب بزنجرد مینویسند در جلگه واقع شده که طول ان از شمال غربی بمشرق

تقریباً دو فرسخ و عرض ان قریب بیکفرسخ جمعیت ان کمتر از ده هزار نفر و دارای پانصد و
شصت باب دکان و شش مسجد و هفت حمام و یازده محله و چهار دروازه است
جلگه که بجنورد دران واقعشده طول ان از مغرب و شمال غربی بطرف مشرق امتداد
یافته است و مسافت ان تقریباً دو فرسخ میشود عرض جلگه از نیم فرسخ الی یکفرسخست
و اینعرض و طول بملاحظهٔ تلالست و اگر جبال ملحوظ باشد طول جلگه از جنوب
بشمال و سه فرسخست و عرض از مشرق بمغرب و دو فرسخ میباشد کوه الاداغ و
صعلوك در جنوب جلگه و کوه سیاه خانه در جنوب شرقی و کوه پلمیس در مشرق مایل
بجنوب و کوه اق مشهد در طرف مشرق و مشرق مایل بشمال و کوه باباموسی در سمت
شمالست که هم بجانب مشرق و هم بطرف مغرب مایلست کوه اخر و کله دار در مغرب
مایل بشمال و کوه خان بلاغ یا خان یالغ طرف مغرب و مغرب مایل بجنوب میباشد شهر
بجنورد در طرف شمال و شمال غربی جلگه واقعشده و قرای عدیده در ظاهر اینجلگه
در اطراف شهر بنظر میرسد که ذکر انها بیاید زراعت جلگهٔ بجنورد از اب رودخانه
عین اللطف سیراب میگردد باینمعنی که رود عین اللطف محاذی قریهٔ شاه پسند
دو قسمت شده قسمتی بطرف شمالی دره میل نموده بقلعهٔ الهویردیخان امده از انجا
بحصار رفیع اقا و از انجا باسیاهای معروف بحلقه سنك و از قلعهٔ حلقه سنك که
پنج شش خانوار ابادی دارد عبور کرده باسیاهای ملکش و قازمه و حصار شیر علی بیك
جاریشده داخل جلگه میشود پیشتر مجرای این اب نهر بیژن بوده لیکن چند سال است که
نهر جدیدی حفر کرده اند که مجرای حالیه قسمتی از اب عین اللطف است و باغستان
جنوبی و مزارع اطراف انرا با مزارع جانب جنوب غربی و سمت مغرب و شمال جلگه را

سیراب میکند بعبارة اخری تمام این اب در اینجا که بمصرف زراعت میرسد قسمت دیگر اب عین اللطف از قریهٔ شاه پسند بطرف مشرق جریان یافته از دهنهٔ جنوب شرقی جلگهٔ بجنورد داخل اینجلگه شده و از طرف شرقی جلگه جاری گشته از دهنهٔ مشرق شمالی از کنار قلعهٔ حسنعلیخان که خط راه قریهٔ بابا امانست میگذرد و از محاذی بابا امان بسمت شمال غربی میل نموده از دهنهٔ قارلق وارد جلگهٔ جرمخوان که عوام انرا کرمخوان گویند میشود و آب قریهٔ سمنان که فیمابین فیروزه و بجنورد و از خط راه دور است داخل رودخانهٔ عین اللطف میگردد نیز از میاه بجنورد اب سملقانست و قریهٔ سملقان از قرای بجنورد و در مغرب ان واقع شده سرچشمهٔ اب مذکور در کوه درکش است و بعد از انکه اراضی سملقانرا سیراب نمود تا اواسط جلگهٔ سملقان جاری میگردد و در اینجا بابی که از کوه شاه اباد که از شعب کوه الاداغست میاید یکی شده و رودخانهٔ تشکیل یافته و چشمه سارها حوالی رودخانه نیز بر اب ان افزوده در انتهای جلگهٔ سملقان از دربندی گذشته داخل جلگهٔ مانه که حد غربی جلگهٔ بجنورد است میشود و انجلگه را سیراب کرده بقیهٔ ان از مقابل کوه دوچنلی که اخر حد سملقانست جاری گشته در پهلوی قلعهٔ معروف به قریهٔ پیش قلعه داخل رود اترك و شمار میشود

اب دیگر که تقریبا در تابستان یك سنك میشود اب جرمقانست و از بیش قرداش که یکی از دامنه های کوه الاداغست جاری شده باسیای دمرخان امده مزارع جرمقانرا که عبارت از اراضی قلعهٔ عزیز و امامزاده سلطان سید عباس باشد سیراب کرده بعد ازان بمصرف زراعت بعضی اراضی جنوب شرقی جلگهٔ بجنورد رسیده اگر چیزی ازان زیاد امد داخل رودخانهٔ عین اللطف میگردد

آب دیگر که باب بازخانه موسوم است از کوه آق مشهد که در سمت مشرق جلگه بجنورد است آ
از چندین چشمه جاری شده مزارع قلعه جات واقعه در کوه مزبور را سیراب نموده بقیه
آن آب باآب معروف باب چشمه قلعه یکی شده بمصرف زراعت مزارع بازخانه که داخل در
جلگه بجنورد و در طرف مشرق آنست میرسد سه رشته قنات نیز در جلگه بجنورد
جاریست یکی مخصوص یار محمد خان سهام الدوله حکمران حالیه بجنورد و یکی از صفر (علیخان)
ترکان از ملازمان معزی الیه و قنات دیگر فیض آباد است که از طرف جنوب شرقی از
دامنه کوه سیاه خانه جاری شده در پانصد قدمی شهر در طرف ضلع شرقی آفتابی میگردد
اینقنات را مرحوم حیدر قلیخان شادلو ایلخانی بجنورد احداث نموده است

شهر بجنورد را تقریباً دویست سال قبل تولیخان دویم از اجداد یار محمد خان سهام الدوله
که ذکر نسب او بیاید بنا کرده و اولاد و نبایر تولیخان تا یار محمد خان بر بنا و آبادی اینشهر
افزوده اند در فتنه حسن خان سالار بجنورد خراب شده باز بمرمت و عمارت آن پرداختند
اینشهر که تقریباً مربعست دوازده برج در ضلع شرقی دارد و دوازده برج در ضلع جنوبی
با دو برج طرفین دروازه قبلی و بروج طرف شمالی برجهای ارک است که ذکر آن بیاید
و ضلع غربی برج ندارد و یار محمد خان سهام الدوله در این اواخر پنجاه و شش ذرع بر تمام
طول اینضلع افزوده و ابنیه و عمارات ساخته شده است تمام دوره شهر پنجهزار و
هفتصد و دوازده ذرع میباشد و خندق نیز دور باروی شهر حفر کرده اند بازار
شهر که پیش بدان اشاره نمودیم عبارتست از یک خیابان وسیع طولانی که تقریباً در وسط
شهر و از شمال بجنوب امتداد یافته است شش باب مسجد معروف در بجنورد هست
مسجد جامع مسجد بالا مسجد دروازه قوچان مسجد میان بازار مسجد دروازه گرگان

مسجد محلهٔ کلانتر وهفت باب حمام که حمام مرحوم حکومتی وحمام ازادخان وحمام شهر جدید وحمام فراشباشی وحمام کلانتر وحمام میان بازار وحمام حاجی اقا باشد نیز اینشهر را یازده محله است محلهٔ شهر تازه محلهٔ وسط محلهٔ دروازه گرکان محلهٔ مسجد حاجی محمد خان محلهٔ سلطان ساربان محله سر محله محلهٔ دروازه قوچان محلهٔ شیخ محمد تقی محلهٔ حاجی ملا نبی محلهٔ حاجی ملا ابراهیم وچهار دروازه که دروازهٔ مشهد ودروازه قوچان ودروازهٔ گرکان ودروازهٔ مبله باشد

قلعهٔ ارک بجنورد که حالا اینقدر ازان باقیست از اثار برج وباره معلوم میشود که شکلا مربع مستطیل بوده دو طرف طول شش برج ودو طرف عرض چهار برج داشته سوای دو برج طرفین دو دروازه که یکی رو بجنوب ودیگری رو بشمال است وهمان دروازهٔ جنوبی دروازهٔ قوچانست که ذکر شد طول ارک از مغرب بمشرق وعرض از جنوب بشمال ومسافت هر برج با برج دیگر پنجاه قدم ومحیط هر برجی سی وسه قدمست عمارات حکومتی که مسکن ابا و اجداد یار محمد خان سهام الدوله بوده اغلب در ارک وبعضی ازان رفیع وعالی واز اثار باقیه استحکام وجلوهٔ پیش از پیش از ابنیه بنظر میاید اما این اواخر یار محمد خان سهام الدوله در ابتدای ضلع غربی شهر که بطرف شمالست در محلی که باغ مرحوم یزدانقلی خان پدر معزی الیه بوده عمارتی عالی بنا کرده وخیابانی وسیع با چهار جدول ساخته که از در باغ مزبور شروع کرده وتقریبا هزار وپانصد قدم امتداد یافته وفی الحقیقه از مواضع متنزهه وتفرجگاه اهالی بجنورد است عرض خیابان دوازده ذرع ودر کنار جداول ان انواع اشجار سایه دار از قبیل بید وسفیدار وچنار غرس کرده اند بعضی باغات دیگر نیز در حوالی شهر میباشد از جمله باغ دلگشاست در

طرف شمال شرقی جلگه و شهر که مرحوم جعفرقلیخان ایلخانی احداث نموده و چند باغ در عرض یکدیگر در سمت جنوب شهر است از جمله یکی باغ امیر گونه خان است که حالا از سلیمانخان پسر یار محمد خان سهام الدوله میباشد و یکی باغ حیدرقلیخان سهام الدوله و باغ علیمردانخان پسر نجفعلی خان و باغ قهار قلیخان پسر نجفعلیخان و باغ محمد رحیمخان و باغ ازادخان و باغ فرح افزا و علاوه بر باغات مزبوره باغستانی در سمت مشرق جلگه واقع شده که معروف بباغستان حاجی عبدالله است در جنوب بجنورد در بدماغه تل عظیمی مشهد بیست معتبر در میان باغی مشتمل بر اشجار عظیمه قدیمه بسیار این مشهد باسم سلطان سید عباس است بقعه و بارگاهی دارد که تقریباً در از منه و قرون متاخره بنا شده است بنای بقعه مربعست و مشتمل بر دو ایوان از دو سمت عرض هر طرف و قسمتی نه قدم وارتفاع بقعه که منتهی بگنبد میشود تقریباً ده ذرع نسبت قبر این بقعه بفضای بقعه مثل نسبت قبر مقدس حضرت رضا علیه السلام بفضای حرم محترم که در خارج مرکز واقع شده نه در وسط حقیقی و بر بالای صورت قبر صندوق چوبی مشبک ساخته و نصب کرده شده است و کلیته در بنائی این بقعه و نجاری صندوق چندان تکلف و تصنعی نشده است در زیر در صندوق لوحی از سنک منصوبست که باین عبارت در وسط سنک نوشته شده (هذا مرقد مرحمت و غفران پناه سلطان سید عباس بن موسی الکاظم فی ثلاث مائه) و در حاشیه سنک نوشته شده اللهم صل علی النبی المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول فاطمه و السبطین الحسن و الحسین و صل علی زین العابدین) و چند لوح زیارتنامه از برنج و غیره در این بقعه هست و در حوالی مرقد در فضای بقعه بعضی قبور است این بقعه را در دولت خاقان مغفور

در سال هزار و دویست و بیست و سه تعمیر یا بنا کرده اند در بیرون بقعه از اطراف قبور زیاد است در طرف مغرب بقعه متصل بقعه بجای ایوان عمارت سه قسمتی است که در ان قبور معارف اینمحل است در طرف جنوب هم سه قسمتی است که مقبره معاریف است تواریخ قبور قدمتی ندارد ظن غالب انکه مدفون در بقعه یکی از علمای این ناحیه است که سید موسوی بوده چند خانه دهقانی در طرف مغرب بقعه وصل بباغ است که سکنه ان سادات اند و این اباد را هم امامزاده گویند

و از اماکن مشهوره اینجا بیژن یورت است قصبهٔ معتبری بوده است در شمال غربی بجنورد و الان ویرانست و از اثار ابنیه ان چیزی بجز خرابهٔ تاریخ قلعه باقی نیست خود اینقلعه بر بالای تلی مصنوعی ساخته شده بشکل مربع مستطیل که امتداد ان از مشرق بمغرب بیست طول بقدم شخص مستوی الخلقه صد و پنجاه قدم عرض هشتاد قدم بارهٔ قلعه در کمال استحکام و استواری بوده است قاعدهٔ دیوارش تقریبا سه ذرع میشود و فعلا از اطراف بقدر یکذرع از دیوار باقیست و قطر همینقدر باقی دو ذرع نیم میشود اثار هشت برج در انجا مشاهده شد دو در طرفین در قلعه که رو بمشرقست و چهار در اضلاع اربعه و دو در وسط دیوارهای جنوبی و شمالی و ارتفاع تلی که این تاریخ قلعه بر بالای ان ساخته شده از سطح زمین جلگه تقریبا هفت ذرع میشود و خندقی بعرض ده ذرع بر خاکریز باره و بروج محیطست و حالا از سمت مشرق و جنوب بکجا اکنده شده و زراعت میشود و از دو سمت دیگر بقدر یکذرع از عمق ان باقیست از استقامت خط جدران اربعه قلعهٔ مزبوره و تساوی دهنهٔ مقدار باقی از خندق و اثار دیگر محقق میشود که طرح بنا انجا بدست مهندسی ماهر شده و ا ز

قبیل مبانی اهل بلوکات وابادیهای دهاقین وامثال ایشان نیست وازچهار طرف
ان بیوتات وعمارات سکنه سایر اهالی اینقصبه بوده است ازاثار خانه های ایشان
تلال محفره مختصره فعلا بنظر میرسد حتی اثار دو برج هم که غالبا در طرفین دروازه ها
قصبه جات بزرک وشهرهای مسور ساخته میشود حالا در اینجا موجود است که باانکه
بمضی اعوام وشهور وانقضا ازمان ودهور برای زراعت ان تلال را تسطیح وتسویه
کرده اند هنوز باقیست که دلیلی بر کیفیت احاطه بیوتات بر حصار نارین قلعه وتعیین
محل دروازه وبرجین یمین ویسار ازانها میتوان انتزاع نمود علامت نهری خراب نیز در
سمت جنوب موجود است الحاصل بیژن یورت ازابنیه عتیقه اینسر زمین است و
موافق حدس انکه بعد از ویرانی این ابادانی بجنورد ساخته شده واسلاف سکنه اینجاها
بجنورد میشاید که در اینجا می نشسته اند واینجارا در اینعهد کهنه کند میکویند یعنی
قریه کهنه وازافواه مردم این نواحی چنین مسموع میشود که ابادی این بزلزله خراب شده
ازجوهر لفظ مضاف وتاخر ان از مضاف الیه استنباط میکردد که این بیژن غیر بیژن
سیستانیست

اما قرائیکه در ظاهر جلکه بجنورد واطراف شهر دیده میشود ازاینقرار است علی اباد در
شمال جلکه دارای پنجاه خانوار باغچق که در شمال شهر وجلکه ادر دامنه کوه بابا موسی
چهل خانوار لنکر فیمابین شمال ومغرب وامامزاده یا پیری در انجا مدفونست که بقعه
دارد قشلاق بغانلو که در مغرب جلکه واقع واهالی بیدك در زمستان در اینجا بقشلاق
ایند وبیدك قلعه ایست فیمابین جنوب ومغرب حصارچه معروف بزاق قلعه
کلاته میرزا محمد حصار شیرعلی بیك واقع در جنوب غربی جلکه امامزاده سلطان

سید عباس سابق الذکر قلعه عزیز که صد خانوار جمعیت دارد قریه حمزانلو و اینسه ابادی در جنوب جلگه واقع شده قریه بازخانه که صد خانوار سکنه دارد و در جنوب شرقی جلگه است قریه رسمانلو برج الانلو ینکی قلعه و اینسه قریه در مشرق جلگه واقع است قلعه حسنعلی خان که در کنار راه بابا امان و دهنه الییت که رود عین اللطف از ان از جلگه بجنورد خارج میشود حسنعلی خان بانی این قلعه از خانزادها طایفه شادلو بوده است کلاته معصوم اباد قلعه باقراباد که در طرف شمال شرقی جلگه و کنار چمنی است که در دامنه کوه باباموسی است

و سایر قرای بجنورد که بعضی جزو سملقان و برخی از مانه و غیره است از قرار ذیل میباشد

شاه اباد بیار اشخانه کرک دربند قلعه ملا حسن قرامصلی قلعه نجف قلعه خان مهمانک کسانک گلزار قاضی شهراباد درکش کیکانلو پیش قلعه برج زنکلانلو الله داد خرکی محمداباد حصه کاه چشمه گاو اسفیدان کلاته بازاره سمندره کشک اباد قلعه اقچه ها قلعه استادها کلائین قلعه چائی قلعه اخلو قلعه دنکل جرمخوان قارلق قلعه مصر قلعه سیب قلعه حقو قوچ قلعه بند بغور اقویه عبدل اباد قراخان بندی سوروک نجف اباد قلعه قربانلو

طرف جنوب و جنوب غربی بجنورد جاجرم و چارده سنخاص و سمت جنوب شرقی اسفراین وجوین وجغتا طرف مشرق و شمال شرقی قوچان و سمت شمال و شمال غربی اتک واخال و مغرب ان محدود و منتهی بکرگان واترک و یموت میگردد

اهالی بجنورد گویند در محلی که قلعه عزنو و امامزاده سلطان سید عباس واقع شده شهری بوده موسوم به جرمقان در کمال آبادی اینشهر را مغول در غلبه بر خراسان خراب کرده اند و در اراضی آن حالا مسکوکات کهنه و خرده فلز و شکسته ظروف یافت میشود هوای بجنورد در کمال خوبی و اعتدال و اراضی آن حاصلخیز و میوه های درختی و زمینی ممتاز دارد از جمله یك قسم سیبی است که در اصفهان انرا سیب گلاب گویند و گویا بعد از اصفهان اینقسم سیب مخصوص بجنورد باشد و اگر در اماکن و بلاد دیگر یافت شود باز بند رتست

در این نواحی یعنی بجنورد و شیروان و قوچان و مضافات حیوانی وجود دارد قدری از مورچه بزرگتر کمران باریك و سفید و دو طرف آن کلفت و سیاه اینحیوان تماماً استخوان و موسوم به دلمك (سوراخ کننده) اینحیوان گزنده است و در جاهای خشك یافت میشود هر کسرا اگزید درد عصبانی پیدا میکند و سخت است اما مهلك نیست

ذکر نسب ایلخانیها و حکمرانان بجنورد

جد اعلای اینسلسله قورچی یوسف بوده که شاه عباس او را حاکم اکراد طایفه شادلو کرد بعد از او پسرش نجفعلی بیك بجای پدر برقرار شد و بعد از او پسرش امیرگونه بیك بعد تولیخان بن امیرگونه بیك بعد جعفرقلی بیك بن تولیخان بعد نجفعلی بیك بن جعفرقلی بیك پس از آن ابراهیم بیك بن نجفعلی بیك بعد از آن جعفرقلیخان پسر ابراهیم بیك پس از او نجفعلی خان بن جعفرقلیخان بعد تولیخان بن نجفعلی خان پس از آن ابراهیم خان پسر تولیخان بعد از آن نجفعلی خان ایلخانی پسر ابراهیم خان که خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه او را ملقب بایلخانی فرمودند و بعد از او جعفرقلیخان پسرش

این لقب را با حکمرانی بجنورد یافت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه منصب میرپنجی با و عطا فرمودند و در آنوقت حکومت استراباد جزو بجنورد بود بعد از جعفرقلیخان حیدرقلیخان سهام الدوله بن نجفعلیخان حکومت یافت و حیدرقلیخان و جعفرقلیخان و یزدانقلی خان برادر بودند بعد از حیدرقلیخان یار محمد خان سهام الدوله بن یزدانقلی خان حکمران حالیهٔ بجنورد که جامع صفات حسنه و مکارم اخلاق میباشد جای عم خود بگرفت خوانین مذکوره همه در زمان خود بر شادت و شهامت و بزرگی معروف بوده و خدمات نمایان بدولت جاوید شوکت علیه نموده اند

علمای حالیهٔ بجنورد

یکی از فحول علمای بجنورد جناب آقا شیخ محمد تقی مجتهد میباشند که در مشهد مقدس ساکن و در علم و فضل و زهد و ورع یگانه و منفرد هستند جناب حاجی ملا تقی که قریب الاجتهاد و محل وثوق اهالی میباشند جناب آقا میرزا بابای سبزواری که عالمی معمر و پیشنماز است جناب آقا سید رضای مجتهد که منصب قضاوت دارد جناب آقا میرزا حبیب الله که عالمی فاضل و معمر و محل رجوع امور شرعیه است آقا آخوند ملا علی اکبر منجم باشی که در فنون ریاضی خاصه در نجوم یدی طولی دارد آقا آخوند ملا عبدالله ملاباشی

بجنورد قدری پست تر از فیروزه است از بجنورد که بطرف قوچان حرکت کنند منزل اول نوده میباشد و راه تقریباً از مغرب بمشرق و چهار فرسخست و تا یکفرسخ از سر رود خانه عبور میکنند رود عبداللطف و رود جرمغان و رود بارخانه که زیادتی

آب بندوربد خانه چنانکه پیش ذکر شد بآب عین اللطف ملحق شده از دهنهٔ موسوم
به بابا امان بجلگهٔ گرمخوان (جرمخوان) رفته از انجا باب سمار داخل میگردد پس از طی
قدری مسافت در طرف دست راست جاده قریهٔ هموت باهیمد است که چهل
خانوار گرایلی و شادلو در انجا سکنی دارند قدری که از اینجا گذشتند درهٔ چناران است
که تقریبا هزار ذرع عرض ان میباشد در این دره در دامنهٔ کوه غربی قریه ایست
موسوم به قشلاق که سکنهٔ ان نیز شادلو و گرایلی و هشتاد خانوار میباشند قدری
از قشلاق گذشته در طرف شمال دره و در دست چپ راه قریهٔ کوک کمر است که
باغستان معتبری با هر قسم میوه حتی پسته در اینجا دیده میشود بعد از ان چشمهٔ
کاالنگست و در نزدیکی ان چمنی است معروف به النگ یورت پس از ان در طرف
یمین راه دره طویلی است که در انتهای ان قریهٔ بیغو میباشد اینقریه در دامنهٔ
کوه سختی است که مشجر باشجار اورس میباشد و چشمهٔ از دامنهٔ کوه مزبور جاریست
که اینقریه و دره را سیراب میسازد و در بالای کوه امامزاده ایست موسوم بشاهزاده
سلطان ابراهیم از محاذی این دره گذشته درهٔ که خط راه در ان واقع است وسعت
یافته در طرف دست راست راه در اخر دره روی تلی سنگی قریهٔ چناران
بجنورد است که باغستان ان تا کنار راه منبسط میباشد این دهکده دارای هشتاد
خانوار سکنه شادلو و گرایلی و حمام و مسجد و حسینیه است و در جنب قریه از زیر
سنگ در امتداد پنج شش ذرع شش هفت سنگ اب سرد گوارا خارج میشود
چنار عظیمی که از غرس ان تا کنون بیش از دویست سال است بر سر چشمه دیده
میشود و چنار دیگر نیز در نزدیکی است که بهمین جهة اینچشمه و دهکده را چشمه و قریهٔ

چناران میگویند آب چشمهٔ چناران با آب نوده که بعد ها ذکر میشود یکی شده
چنانکه اشاره نمودیم بگرمخوان رفته بسیار ملحق میشود در چناران سلسلهٔ کوه شمالی
موسوم بآجان و سلسلهٔ جبال جنوبی اق مشهد است که چون از چناران گذشت
دامنهٔ انوا قرای مینامند و پشت قرای اسفراین است نیم فرسخ از چناران گذشته
قریهٔ نوده است که یکی از قرای اربعهٔ بلوک چناران میباشد و زیاده از دویست
خانوار آبادی و یکباب حمام و دو مسجد و دو حسینیه دارد رود خانهٔ نوده از سه
چشمه تشکیل مییابد که این چشمه ها از دامنهٔ اق مشهد جاری میباشد ارتفاع نوده
مثل بجنورد است

از نوده که حرکت کردند غالباً بشیروان میروند گاه هم در یکی از اماکن و قرای بین
راه منزل میکنند چنانکه در این سفر منزل زوارم بود راه دو فرسخ و از مغرب بمشرق
و در جلگه واقع پس از طی یکفرسخ راه کوه قراقیه واقع در شمال که در دست چپ راه است
بانتها رسیده و رشتهٔ کوه دیگر موسوم به آقری داغی بدان میپیوندد قدری که
از اینجا گذشتند دامنهٔ کوه طرف مقابل معروف به قرای که در سمت جنوب و
همین راه است نیز بانتها رسیده دامنهٔ دیگر از کوه اق مشهد مشهور بتخت میرزا شروع
میشود باز قدری که راه پیمودند میرسند بقریهٔ کوچك شورك که در دست چپ راه
واقع و تقریباً ده خانوار سکنه دارد و این قریه حد و فاصل خاك بجنورد و قوچان است
و جز این دهکده امروز در طرفین راه هیچ قسم آبادی نیست اما زوارم که بمعنی دره
ارم است دهکده ایست معتبر که از غربیه و بومی چهارصد خانوار سکنه دارد بومیها
ترك قری و از فارسی قزی مروامده اند و اصلاً ترکمن میباشند دو باب مسجد و

یک حمام و دو کاروانسرای قافله اند از در این ابادی هست و در میان ان تپه ایست
مصنوعی که در قدیم بالکان قلعه بوده و اثار ان الان موجود است و خانه های ابادی
حالیه دور تپه ساخته شده است اب اینجا از چشمه سار است و یکفقره حاصل عمده
اینصفحات ابریشم میباشد ارتفاع زوارم مثل طهرانست و هوای ان در کمال
خوبی میباشد

از زوارم که عزیمت شیروان نمایند خط راه از مغرب بمشرق و فیمابین دو کوه است
که اغلب از هزار ذرع الی دو هزار ذرع فاصله بین جبلین میباشد نیم فرسخ از زوارم
گذشته دو طرف یسار راه بقعه معروف بمشهد سلطان محمد رضا میباشد و ان
بنائیست از اجر و گچ و خاک مشتمل بر ایوان و دو اطاق که در جنبین ایوانست و بالای
اطاق طرف یمین بالاخانه اباد و قرینه ان بالاخانه خرابه ایست و در بیرون بقعه ایوانچه ها
برای مسکن عابرین قرار داده اند اصل بقعه مربع متساوی الاضلاع و ارتفاع بقعه که
منتهی بگنبدی میشود هشت ذرع است بالای قبر صندوق چوبی مشبکی استکه
در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار ساخته شده و دور صندوق سلام و
صلوات و اشعار چهارده معصوم منسوب بشیخ بهائی علیه الرحمه تا اخر کتیبه شده است
در نزدیکی امامزاده بعضی انبار و خانه سید متولی است از قرار مذکور قریه مشهدرفی
که در اصل مشهد طرحی بوده در بالای سر این امامزاده در طرف شمال بقعه بوده
و مؤید اینقول اثار شهر یا قصبه ایست که در محل مزبور دیده میشود بعدها از بابت
اب و مکان این ابادی نقل بپشت تپه که در طرف جنوب غربی بقعه واقع است
نموده و ابادی اینجا رو بانهدام گذاشته است و مشهدرفی حالیه دارای شصت هفتاد

شهر
با قصبه خرابی که
در بالای سر بقعه
مشهد طرحی دیده میشود
که از شهر بجنورد بوده و
طوری خراب شده که میتوان
گفت زیاده از دویست سیصد
سالست که رو بانهدام گذاشته
و چیزیکه باقیست بقیه و
اثار مختصریست از دیوارها
ابادی که باز بیوتات با
ان حصار شهر بالای سر این شهر
در طرف شمال شرقی بالای تپه
[illegible] قلعه ایست که
در بنای ان [illegible] حالت
و یک تپه [illegible] شده
لهذا شکل معینی ندارد و وسعت
این قلعه تقریبا مساویست
با دو هزار و پانصد ذرع
مضروب و زمین ان مسطح نیست
[illegible]
با [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
در وسط قلعه دیوارهای ان
[illegible]
مثل سایر دیوارها باقی است
و در بنا [illegible]
سطح زمین [illegible] کرده اند
اثار بعض خانه شهر [illegible]
ان که [illegible]
موجود [illegible]
[illegible] میگویند اثار
حمام نیز موجود است [illegible]
[illegible]
[illegible]
که موسوم بمشهد طرحی بوده
در زمان نادرشاه [illegible]
خانوار بوده و بعضی خانوار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مشهد [illegible] موجود است
از قرار [illegible]
[illegible]
بوده

خانوار

خانوار سکنه و باغستان زیاد است و امامزادهٔ مذکور بقول مشهور برادر حضرت
امام رضا سلام الله علیه است ولی سندی الی الان در اینباب بدست نیامده است
نیم فرسخ که از امامزاده گذشتند جلگه وسیع شده در طرف دست راست دور
از خط راه قریهٔ رزمقانست که زیر جلیان واقع شده و جلیان چون از اماکن معتبرهٔ مشهوره
بوده لزوماً در اینمحل ذکری از آن باید نمود

آنها الی گویند سلطان محمود خوارزمی (بخارائی) خواب دید که امامزاده در اینجا مدفون است بعضی علامات محل را معلوم کرده و این بقعه را ساخته و املاک زیاد بران وقف نموده و فرمان آن پادشاه و فرامین سلاطین صفویه در باب بقعه و موقوفات آن و تولیت آن موجود است

پوشیده نباشد که جلیان معرب کلیان و از اعمال شیروان من محال قوچانست و در
درهٔ سختی واقع شده که معقل و محکمهٔ طبیعی با استحکامیست بمین و یسار دره که طرف
مشرق و مغرب میباشد جبال شامخهٔ سنگی است و بخط عمودی مشابه دیوارهای
که از یك تخته سنك ساخته باشند بلند شده انسان بلکه هیچ حیوانی جز پرنده
نمیتواند از کوه دو طرف بالا رود سمت جنوب اینده ر بقلعه چار برجی بنا کرده اند
و معروف بقلعهٔ موسی خانست اینقلعه دهنه را که از سمت کوه و اسفراین میآمده
حفظ و نگهبانی میکرده بالای دو کوه مشرق و مغرب از هر طرف بفاصلهٔ هزار الی
هزار و پانصد ذرع سه برج ساخته شده دهنهٔ طرف شمال اینده ره که منتهای
باغاتست معلوم نیست که بچه واسطه محفوظ بوده قلعهٔ داشته یا سنگر می بسته است
شاید اسباب حراستی داشته و بمرور آثاران محو و نابود شده بمکن بتفحص چیزی
بدست آید منتها عرض اینده ره پانصد ذرع و منتها طول تا بدهنه که انتهای
مزارع و باغاتست ربع فرسخ میباشد و دارای دو آبادیست یکی از آن دو آبادی
در انتهای جنوب در زیر قلعهٔ موسی خانست و اکراد پهلوانلو که یکی از قبایل زعفرانلو
میباشند در آن سکنی دارند و تقریباً پنجاه خانوار ند و اغلب خانه های انها

چشمه های کوچك است که آب صاف گوارا دارد آبادی دیگر بفاصلهٔ پانصد قدم
و در طرف شمال دره است و زیاده از صد خانوار سکنه دارد یك حمام دایر و دو
مسجد تکیه و یك مدرسه در این آبادی هست اهالی و سکنهٔ اینجا فارسند این
دو آبادی موسوم بجلبانست بعبارهٔ اخری یکی جلبان علیا و دیگری جلبان سفلی میباشد
آب رودخانهٔ که از جلبان جاریست و بطرف شیروان روان میباشد و در زمستان ا
سیراب میسازد منبعش قریهٔ اصطخریست که مسافت آن تا جلبان یکفرسخ و در طرف
جنوب شرقی آن واقع است یکصد خانوار ترك فارسی قزنی در اصطخری سکنی دارند
تمام آب رودخانهٔ جلبان در اواسط تابستان ده سنك است آنچه اهالی این نواحی
گویند جلبان شهر بزرگی بوده و هفت حمام داشته و آثاری از آن حمامها باقیست
در بعضی قبالهها و اسناد قدیمه بجنورد و مانه و سملقان حتی اسفراین را از توابع
جلبان مینوشتهاند و جلبا ان حاکم نشین پائین ولایت و قوچان حاکم نشین با لا
ولایت بوده است در جلبان سفلی مقبره و بقعهٔ معتبریست معروف بمقبرهٔ بابا توکل
وسعت بقعه شش متر در شش متر و ارتفاع آن تا زیر طاق هشت ذرع بنا بدن عمارت
از سنك و گچ بوده و قبه از آجر و صندوق چوبی منبتی داشته که در یکی از زلازل خرد
شده است صورت قبر با ارتفاع سه چارك باقیست از قرار معلوم بابا توکل از مشایخ عرفا
و مرتاضین بوده رباعی مسطوره در ذیل در توصیف او در این نواحی مخصوصا
معروفست

هم کان مروتی و هم برهانی — هم دست ولایتی و هم سلطانی
مشهورتری ز آفتاب ثانی — قطب دو جهان توکل جلبانی

گویند این رباعی در خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی مسطور بوده است در شمال قبر باباتوکل امیر شمس الدین محمد بن امیر نظام الدین ولی بیك مدفون بوده سنك قبر او را اهالی از زیر او ارقبهٔ بقعه خرابه بیرون آورده شسته و پاك کرده بر فراز قبر باباتوکل نصب کرده اند سنك مزبوره سیاه برنك شبه و شکلا مربع مستطیل وطول آن کمتر از یکذرع وعرض نیمذرع ویك سطح فوقانی وچهار سطح اطراف وچهار سطح دامنه دارد ومیانش مجوفست ودر حجاری ونقاری وجودت خط نهایت ممتاز است.

در پهلوی سمت مغرب سنك وپهلوی طرف مشرق اینعبارت کتیبه شده است (هذا المرقد میرزاده المرحوم المبرور الواصل الی جوار الله الملك الصمد شمس الملة والدین محمد بن عالیجناب امارتمآب عزت شجاعت اقتدار امیر نظام الدین ولی بیك طول عمره) روی سنك بخط ثلث خوش نوشته (اللهم صل علی محمد المصطفی وصل علی علی المرتضی وصل علی الحسن الرضا وصل علی الحسین الشهید بکربلا وصل علی زین العابدین وصل علی محمد الباقر وصل علی جعفر الصادق وصل علی موسی الکاظم وصل علی علی بن موسی الرضا وصل علی محمد التقی وصل علی علی النقی وصل علی الحسن العسکری وصل علی محمد المهدی صلوات الله علیهم) در وسط نوشته (الحکم لله تعالی) رباعی مزبور در ذیل در پهلوی شمالی

وجنوبی سنك نوشته شده است

ای خاك که در دفینه گوهر داری — در سینه نهان مهر منور داری
زنهار که همچو جان عزیزش میدار — کاینجان جهانست که در بر داری

اشعار ذیل نیز در حاشیهٔ دامنهٔ سنك مسطور است

تاریخ سال نهصد وسی بود کز قضا — شد نور چشم عالی از دیده ها نهان
شمعی که بود بزم شرف روشن از رخش — در پیرهن کشید سر خویش ناگهان

در کتب خبر و دفاتر سیر از احوال امیر ولی بیك تفحص اکید و تصفح شدید بعمل آمد تا مگر برادر خدیو انجمن که شمس الدین محمد است بدست آید وحاصل تتبع وتفتیش اینکه در حدود نهصد هجری که زمان سقوط وفتور دولت آل تیمور است امیر ولی سلطان یکی از امرای بزرك ملازم سلطان حسین میرزای بایقرا بوده واز بدایت استیلای سلطان محمد خان الی تغلب محمد خان بملك خراسان خدمتهای شایان نموده واز جمهور امرای ملك خراسان بمزید شوکت وفرط بهت امتیاز داشته همانا از مفاخرت والقاب امارت که در سنك نقر شده وانتساب جلیلان بملك خراسان چنین استظهار میرود که این شمس الدین محمد پسر همان سردار مشهور وامیر مذکور بوده باشد اگرچه نقلهٔ اخبار آنعهد امیر ولی بیك مزبور را بلقب مبارز الدین یاد میکنند واینجا نظام الدین نوشته شده وبخصوص علوی میرصد زیاده از بیست موضع امیر نظام الدین ولی بیك تعبیر کرده ولی چون امثال این القاب در ازمنهٔ اخیره وقرون آنفیه غالبا باختیار اهل انشا وارباب تواریخ اختلاف هم میرسانیده وآن فیمابین القاب دوئی نیست از اینجهه قادح آن استظهار واستنباط نخواهد بود والله العالم

عالیجناب میر محمد که رفت پاک — مانند قدسیان ز جهان جانب جنان
در آخر الزمان چو در آمد بگنج غیب — از غیب گشت ماده آش آخر الزمان

اما رزمقان که بدان اشاره نمودیم بعقیدهٔ اهالی در اصل رزم مکان بوده یعنی جای رزم و در هر حال اینقریه بیست خانوار سکنه دارد و خط راه از اینجا بطرف شمال منحرف میگردد و پس از ربع فرسخ در طرف یمین راه قریهٔ تنسوانست که پنج شش سنگ اب از چشمه دارد و قلیل ابی هم از رودخانهٔ جلیان به تنسوان امده بجانب شیروان میرود صد خانوار از ایل کرد سیوانلو در تنسوان اماکن ییلاقی و قشلاقی دارند اما شهر شیروان قصبهٔ بزرگیست که تقریباً هزار و پانصد خانوار سکنه و قلعهٔ دارد مشتمل بر چهل برج که فاصلهٔ بروج مختلفست یعنی از شصت ذرع الی صد ذرع میباشد و دورهٔ بروج از چهل ذرع الی هفده ذرع و ارتفاع بروج از شش الی هشت ذرع است دور حصار خندقی بوده که حال الاثار ان پدیدار میباشد شهر شیروان دو دروازه دارد دروازهٔ قوچان که رو بمشرقست و دروازه ارک که رو بقبله باز میشود دو حمام اباد و یک حمام خراب در شیروان هست با چهار مسجد و یک حسینیه که حال الاخرابست یک یخچال دیوانی و سه یخچال رعیتی و صد و پنجاه باب دکان برازی و عطاری و بقالی و صباغی و نعلبندی و کفشدوزی و خیاطی دارد در طرف مغرب شهر در داخلهٔ بلد تپه ایست مصنوعی که نارین قلعه بلد بوده ارتفاع ان از سطح شهر بیست و پنج ذرع و قطر تپه از بالا از طرفی صد قدم و از طرف دیگر هشتاد قدم میباشد از عجایب انکه در هر ابادی که از اینقبیل تپه یافت شود در انتهای مغربی ابادیست کوه طرف جنوب شهر موسوم بقراول

چنکه بلیش قارداش و پهلوی قراول چنکه در طرف مشرق کوهیست پست که انرا
اغرقیوقلی مینامند پائینتر از کوه اغرقیوقلی کوه چقماق و پشت اغرقیوقلی
کوه بلند موسوم بشاه جهانست کوه طرف شمال شیروان معروف بکوه پیغی است که
قرای سنکه و بغرکه در اصل باغاتست و قریه پیغی در زیر این کوه میباشد در طرف
شمال مایل بجنوب سر کوه مختصر است موسوم براوچ قارداش که بالای ان امامزاده است
و در زیر انچشمه معروف بقرقزان میباشد رودخانه شیروان که از سمت جنوب
شهر میگذرد سرچشمه ان از نزدیکی درکزورادکان از پهلوی قلعه اتک و تبرک است
و در فصل بهار تقریبا بیست سنک اب دارد و در پائیز کمتر و در تابستان غالبا
سه ماه خشکست و در زمستان بعضی از سالها طوری یخ می بندد که از روی ان
عبور میکنند این رودخانه داخل رودخانه اترك میشود و بدریای خزر میریزد از قرای
معتبر شیروان الله اباد است که چهارصد خانوار سکنه و باغات زیاد دارد و در
وسط قلعه الله اباد بقعه ایست که معروف بشیخ مقدم میباشد ابتدا اسم الله اباد
کلاهون بوده چون اللهویردیخان زعفرانلو عموی امیر حسینخان شجاع الدوله حکمران
قوچان بتجدید عمارت ان پرداخته انرا الله اباد نام داده است یکی دیگر از قراء سکنه است
که در سمت شمال و تقریبا در دامنه کوه واقع و صد خانوار سکنه دارد قریه دیگر
بغرکه ان نیز دارای صد خانوار رعیت و باغات زیاد است دو دهکده دیگر
موسوم بقلعه چه و قلندراباد است دیگر هستمالکه قریه قدیمی و از قرار تقریر اهالی
گبرنشین بوده این قریه در دره واقع و رودخانه از ان جاریست که اب ان از بالای سر
قلندراباد جریان یافته بکار زراعت میرود دیگر قلجق است که ان نیز میان دره واقع

ورود خانه ازان دره جاری شده یک ثلث ابان در جنب شیروان در زمین موسوم
به یک بکار و مصرف زراعت میرسد و دو سهم ازان اب بقلعهٔ زیارت میرود و
قلعهٔ زیارت قلعه ایست معمور مشتمل بر چند حصار یعنی قلعهٔ کوچک که هر یک
پنجاه شصت خانوار سکنه دارد امامزاده در زیارت مدفونست مشهور بحمزة بن
موسی الرضا علیه السلام که بقعهٔ چوبی دارد باد و سه طاق اجری زیارت هزار و
پانصد الی دو هزار باغ دارد و مسافت ان تا شهر نیم فرسخ و ما بین شمال و مغرب
واقع است قرای طرف مغرب شیروان یکی حسین اباد است دیگر بوده دیگر عبد اباد
که هر یک صد خانوار سکنه دارد و رضا اباد که دارای سی خانوار رعیت است دهات
طرف مشرق شیروان تابع قوچانست و اب دهات مزبوره اکثر از رودخانه و بعضی
از قنات و قلیلی از چشمه است قنوات شیروان منحصر بسه رشته است که هر سه از
شمال بجنوب جاریست نهری از میان شهر شیروان جریان دارد که اصل ان از قنات
میباشد وضع شهر ابتدا مربع مستطیل بوده و اسطالزان از مشرق بمغرب و بعدها
دو طرف شمال در نصف کمتر از طول شهر قدری افزوده شده است و اینک شهر
بدین شکل است … در حوالی شهر میلی است که در فصل
بارندگی از ان مسیل سیل جاری شده اکثر باغات شهر را سیراب مینماید بعضی گویند
شهر شیروان خیلی قدیمی بوده بعد از انکه قبایل و طوایف کرد که زعفرانلو و شادلو و
کاوانلو و خورده اویماق باشند تقریباً دویست سال قبل خبوشان را مجدداً اباد کردند
مدنیت بیشتر باینطرف میل کرد و شیروان تابع خبوشان شد ولی ظاهراً این قول
ضعیف باشد حاصل ابریشم در اینجا وفور داشته حالا کمشده ارتفاعات شیروان

غله و حاصل باغات و صیفی کاری از خربزه و هندوانه و پنبه و غیرها میباشد
آثار قدیمه از الواح و غیره در این شهر نیست و بیوتات این شهر اکثر اسب است دور ارک
شیروان قبرستان بوده و آثار قبر گبری دیده شد علمای حالیه شیروان حاجی ملا
عبدالله قوچانی الاصل و حاجی ملا محمد و حاجی محمد علی

(طایفه ملانلوی کرد که هزار خانوار ایل میباشند در کوهستان شاه جهان سکنی
دارند و چند قلعه این طایفه راست که اسامی این قلاع دولت آباد و قاسم آباد و پیرتاق و
عباس آباد و نوشیروان و اردقان و سید واز است و این و قلعه اخری در دره واقع است
و از میان این دره رودخانه از قلعه سرچشمه جاری و بطرف میان اباد اسفراین میرود
ولی طایفه ملانلو و مساکن اینها متعلق بقوچانست دخلی بشیروان ندارد) ارتفاع
شیروان مثل طهرانست و راه از زوارم تا شیروان سه فرسخ میباشد

از شیروان که بطرف قوچان حرکت نمایند غالبا بزل آباد میروند راه سه فرسخ و از
مغرب بمشرق و در جلگه ایست که یکفرسخ عرض زمین میباشد تقریبا بعد از طی یک
فرسخ راه در طرف دست چپ جاده قریه امیر آباد شجاع الدوله است که پانزده خانوار
سکنه دارد و آبش از قناتست از این قریه گذشته در این طرف راه ابادی دیده نمیشود
مگر بعضی قرای شیروان که در دامنه کوه شمالیست و ذکر اینها در شرح شیروان
شده است و در سمت دست راست دور از راه قریه دوبر است که تابع قوچان
میباشد و صد و پنجاه خانوار سکنه دارد آبش از چشمه و تپه مصنوعی در این
دهکده است قریب باستداره و اضیه و قدری کوچکتر از تل مصنوعی شیروان و
بالای تل مثل تل شیروان مسطح است و دور آن سطح چند سال قبل دیواری کشیده اند

برزل‌آباد صد خانوار جمعیت دارد آبش از قنات و از رودخانه‌ایست که از قوچان میآید
در مقابل آبادی برزل‌آباد آثار قلعه بزرگ مربعیست که اهالی آنرا گرتپه میگویند
علائم بروج در آن هست و آثار آبادی یافت میشود ارتفاع اینجا نیز با طهران
مساویست

از برزل‌آباد که حرکت کردند منزل قوچانست و راه پنج فرسخ و از مغرب بمشرق
و در جلگه وسیعی میباشد که زیاده از یکفرسخ عرض دارد و طول آن زیاد چنانکه
قوچان هم در همان امتداد خواهد بود بعد از نیم فرسخ راه در طرف دست راست
قدری دور از جاده قریه فیض‌آباد است که تقریباً سی خانوار آبادی دارد و آبش از
رودخانه‌ایست که از قوچان میآید کوه شاهجهان در طرف دست راست راه و
زیاده از نیم فرسخ از جاده دور است و زیر کوه شاهجهان قرای میوان و سکلی و خیرآبادی
و سیاه‌دشت و چهره و داغیان از دور دیده میشود نیز در همین طرف در نزدیکی راه
قریه برگر است که دارای پنجاه خانوار سکنه و آبش از قنات میباشد در طرف دست
چپ راه که سمت شمال باشد یک رشته کوه تا محاذی برگر کشیده است که آنرا امروتلو
گویند و اصل آن امرودلو میباشد بعد از آن رشته کوه دیگر است موسوم بشاه‌داغی
و چند قریه در زیر این کوه است از جمله نجف‌آباد که زیاده از صد خانوار سکنه دارد
و سعدآباد و خواجه‌آباد و جهان‌آباد که تازه آباد شده و گل بادام و حصار که پنجاه
خانوار سکنه دارد و آق باغ که آبادی آن نیز بقدر حصار است و خبوشان کهنه که
آن نیز ده‌کده‌ایست با صد خانوار رعیت و آب آبادیهای مزبوره از قناتست
نیم فرسخ از برگر گذشته در طرف یسار و متصل براه قلعه خرابه‌ایست که از هر طرف

سه برج دارد باینمعنی که هشت برج در دوره قلعه هست و خندق معتبری
دور دیوار قلعه میباشد اینجارا علی آباد خرابه گویند از بناهای رضاقلیخان پدر
امیرحسینخان شجاع الدوله که باسم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
بنا کرده و وقف آنحضرت نموده چون اینقلعه قناتش سد شده خراب گردیده است
قدری از علی آباد گذشته قریه یام است که وصل بچمن لیلی میباشد سکنه آن تقریبا
پنجاه خانوار و در نزدیکی آن تپه مصنوعیست معروف بیام تپه اهالی گویند در یام تپه
چاهی است معروف بچاه سعد وقاص که سعد وقاص زاد را او ان جنگ در انچاه انداخته
اینحرف بنظر معقول نمیاید از یام تپه گذشته چمن لیلی است که در این نواحی النگ لیلی
میگویند و چمن بسیار وسیعی است نیز در اوایل همین چمن دهکده کوچکی است
موسوم بغرقاب که بعضی باغ و بساتین دارد در این نواحی کمتر دهکده ایست که
باغ و بستان نداشته باشد

یام
بروزن لام
اسبی را گویند که در
هر منزلی بگذارند تا
قاصدی که بسرعت
رود بران سوار شود
تا منزل دیگر (برهان قاطع)
از فرهنگ وصاف الحضره
معلوم میشود که یام تپه
از عهد مغول باین اسم
موسوم شده میگویند
یام بمغولی اسب چاپار
و چاپارخانه را
گویند

از چمن لیلی که حرکت کردند بعضی تپه های مصنوعی دور از خط راه دیده میشود قریب
بیک فرسخ که از چمن لیلی دور میشوند قریه در خط راه است موسوم بمرغزار بالای سکنه
آن چهل خانوار و آبش از قنات است قدری از آن گذشته در طرف یسار راه آثار قلعه
خرابه نمودار است که تپه مصنوعی در وسط آن دیده میشود و آثار سی برج در اطراف
آن تپه هست و اینقلعه را حکم آباد میگویند باز قدری که طی مسافت نمودند
قریه اترآباد است که خط راه از میان آن میگذرد و قریب پنجاه خانوار سکنه دارد
از اینجا گذشته باغستان قوچانست که اغلب رزستان میباشد
قوچان که در اصل خبوشان بوده و مغول انرا قوچان گفته اند از شهرهای معتبر کردستان

خراسانست پنج شش هزار خانوار سکنه دارد از اهالی بلاد و قبایل مختلف مردم این
شهر را تازیك گفتن انسب است تاکرد ریزه‌های ایل زعفرانلو که ایلخانی ایشان در قوچان
می‌نشیند همه در دهات و قصبات اطراف میباشند الا قلیلا که در شهر مخلوط سکنه
شده‌اند لغة هم بکردی محاوره میکنند و هم بترکی این شهر را تقریبا بچهار قسمت فرض
کنیم سه ربع ان مسکون و فعلا بقوچان موسوم است و یکربع دیگر که در سمت جنوب
واقع شده خراب و محل زراعت شده و این ربع را کرد محله و قوچان خرابه میخوانند
اینجا را مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه در محاصره ویران ساخته است
و باره آن سه ربع دیگر را هم بتوپ و غیره بکجا انداخته و باقی مانده بروج و باره را با اکثر
بیوتات زلزله عظیمه یکهزار و دویست و شصت و هفت از هم ریخته و در این زلزله فزون
از دو هزار نفس در زیر او ار هلاک شده تاریخ این داهیه را (قوچان خراب شد)
یافتند و بعد از اینجا شد دیگر باره خانه‌ها را عمارت کرده‌اند و در حقیقت شهری
تازه ساخته‌اند در هزار و دویست و هشتاد و هشت زلزله دیگر امده و خرابی
فاحش وارد اورده است تاریخ ان (قوچان جدید خراب شد) تمام قوچان مسکون
و کرد محله خراب یك خندق و یك سور محاط بوده است و یك دیوار و خندقی
نیز ما بین کرد محله و شهر ساخته بوده‌اند قوچان مسکون را چهل برج است و ما بین
برجین از هفتاد ذرع الی صد ذرع فاصله است دو دروازه دارد جنوبی موسوم
بدروازه بجنورد شمالی موسوم بدروازه مشهد و در میان قوچان مسکون تپه
متوسط واقع شده مشهور بتپه ارك سابقا عمارت حکومتی اینجا بوده است و این زمان
محل خانها های جمعی از ایل قبوج میباشد و از اینجهت حالا این بنام فرشمال محله خوانده

میشود محلات قوچان بهشت قسم و هشت اسم مشهور است صندلسوز
باباخنجر قره النك نیخراس پاچنار ساربان محله نیباغ محله
شاهوردیخان قرب بیست مسجد مابین عامر و غامر موجود است بدین تفصیل
مسجد ترناسب قرب امامزاده مسجد سورانجی مسجد بالاده مسجد صفاران
مسجد جامع که در جنب مدرسه واقع و متصل بدانست مسماة بعوضیه بنا و وقف
حاجی عوض ویردی که در چهار الف ۱۱۱۱ درگذشته قبر خود و دخترش در یکی
از حجرات مدرسه است و بعد از خراب شدن بزلزله از حاصل موقوفات و مدد
بعضی از اهل ثروت قوچان اصلاح و مرمتی نزدیك از سر ساخته باشند
کرده اند مسجد فخریجان مسجد کراوغلیخان مسجد محمد دوردی بیك
مسجد علاقه بندان مسجد حاجی آقا رضا مسجد سادات مسجد کربلائی رمضان
مسجد پاچنار بنا و وقف مسجد ملا سلیم مسجد کربلائی علی اکبر مسجد کربلائی
ادینه مسجد درویش بیرم مسجد حاجی حسنخان و غیر ذلك در این تاریخ
ده گرمابه دائر موجود است باین اسامی حمام آقا حاجی در بالاده حمام میرزا تقی
ایضا حمام حاجی نقد علیخان ایضا حمام خان قرب عمارت شجاع الدوله حمام
مخصوص شجاع الدوله امیر حسینخان حکمران حالیه قوچان حمام میدان وقف
مدرسه حمام پاچنار وقف مسجد انجا حمام حاجی صادق واقع در قره النك
حمام کوچك نزدیك مسجد پائین حمام نوکر بفرمایش تاجلی بی بی متعلقه شجاع
الدوله میسازند در قوچان بساتین رز بحد افراط است و میوجات سردرختی
در حد تفریط و شهر تقریبا با باغات محفوف میباشد بازار قوچان با سایر آبادی

متناسب ومعمور ودارای دکاکین بسیار واز صناعات وحرف در اینخطه پوستین دوزی ومسکری والبجه باقی بر نحو کمالست

از ائمهٔ جماعت ومشایخ در این بلد جماعتی هستند واسامی ایشان از اینقرار است آقا شیخ حسین مجتهد شیخ الاسلام که در حکمت ید طولی دارد حاجی میرزا بابا علوی که در مسجد جامع امامت دارند شیخ علی اکبر که در تر ناسب امامت میکند ملا آقا بزرگ ملا عبد الوهاب حکمی حاجی شیخ باقر که در مسجد میان بازار امامت دارد ملا ادینهٔ یوسف آبادی که در مسجد کرد او غلیخان امام است حاجی ملا حسن پیشنماز مسجد ملا سلیم ملا محمد نقی ملا محمد رضا که در مسجد قره النک امامت دارد آقا سید باقر امام مسجد پاچنار ملا رمضان امام مسجد صفاران اطبا مشهور ومعتبر آقا میرزا صادق حکیم باشی آقا سید هاشم محمد علی بیک مشهورترین رجل اینشهر فقیر محمد علی است خلف حاجی ملا نقی کلاه دوز ابن حاجی محمد علی مجتهد که صحبتش ادراک شد بیست سال تمام است که در صومعهٔ تاریک خشت وگلی محقری در خارج شهر میان باغات انزوا واعتزال اختیار کرده است ریاضات کشیده واربعینها بسر برده ودر ایام اشتغال احیانا ذهول واستغراقی در حواس دست میداده که طبیعت از اقتضا لوازم عادیه غفلت مینموده وتا سه چهار روز باکل وشرب وغیره نمیپرداخته ونماز گذارده نمیشده واز اینجا اشتهار یافته است که چیزی نمیخورد وگرنه در حالت صحو ورجوع حواس که قوی بسر کار خویشتن باز میکشیده اند اشتها طعام علی العاده البشریه بر جا بوده است وبمقتضیات آن میپرداخته گویند در اوایل اعتزال در حواس ظاهره او لطافتی

صاحب معجم البلدان گوید خبوشان شهر کوچکی است که قاعده ودار الحکومهٔ رستاق استوا میباشد از خاک نیشابور واز علما منسوب باینمحل ابو الحارث محمد بن عبد الرحیم بن حسن الحافظ الاستوائی است که در سال چهار صد وسی ودو در گذشت حمد الله مستوفی در نزهت القلوب گوید خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم وتوابع بسیار دارد ودر دفتر دیوان انولایت را استوا نویسند گویا بجههٔ اینست که در بلندی واقع شده در عهد مغول هلاکو خان تجدید عمارت آن کرد ونبیره اش ارغونخان بر آن عمارت افزود آب وهوای خوش دارد حاصلش غله وپنبه وانگور ومیوه فراوان باشد

پدید آمد که الم فاحش میرسانید حاسهٔ سمع بحدی رقت و لطف پیدا کرده
بود که چون کسی از حوالی صومعه میگذشت گوش متألم میشد و بدن را صدمه
میرسانید و حاسهٔ بصر بحدی حدت یافته بود که اصلا در بعضی رنگها و روشنیها
نظر امکان نداشت و هکذا قوت شم و غیره لاجرم ببعضی تدابیر طبیه کثافت و غلظتی
در آلات قوای مذکوره ایجاد کرده شد تا از رقت و لطافت آنها مبلغی کاسته
بسر حد اعتدال متعارف رسید مشار الیه به نیل مراتب عالیه معروفست و
از قرار مذکور صحبت بعضی ارباب مکاشفات و اصحاب کرامات را دریافته که از
جمله مرحوم آقا عبد الحسین نجار مرید مرحوم حاجی محمد جعفر کبودر اهنگی باشد
باری فقیر معزی الیه هرگاه محاوره مینماید از خویشتن بحقیر تعبیر میکند اگرچه
تحصیل علمی بر حسب اظهار آنجناب نکرده است و درس بجز کتابهای فارسی و انحاء آنها
نخوانده لیکن در تکلم و محاورت نهایت زیرکی و هوشمندی را دارد فعلا از علاقه‌هم
عائقه مستخلص است تاکنون زن اختیار نکرده و اولاد نیافته است برادرش میرزا
رحیم منشی که در خراسان از مشاهیر ارباب قلم بوده در سنهٔ ماضیه که سال
هزار و سیصد هجری باشد رحلت نموده فقیر محمد علی از حطام دنیوی باغی و
زمینی و آسیائی و دکاکین چند دارد بعضی از اهل خبرت نقل کردند که سالی
یکصد تومان اجارهٔ باغ و زمین اوست و صومعه مشار الیه مابین باغ و این زمین
واقع شده و مایهٔ معیشت فقیر همین وجوه است و این املاک میگویند بارث باو
رسیده از کسی هدیه و نیاز قبول نمینماید یکدو نفر خادم دارد محی الدین بن العربی را
خوب میداند و احیانا از شعر مثنوی رومی استشهاد مینماید و با هر کس موافق

مذاق او در مجاورت همراهی میکند و پیش از این بیست سال دو سال هم در گرمابی واقع
در شمال غربی قوچان بهمین حال اعتزال داشته است سن فقیر بر حسب تقریر
خود او در سال ناقصه سنه هزار و سیصد هجری چهل و چهار است و این اوقات
از رنج ریاضات اسوده است و حسب الاقرار جز نماز و تعقیب کاری ندارد و
اصل هم از اهل قوچان است پدرش نیز از عرفان دم میزده و با مدعیان حال امیزش
مینموده است

از مشاهد معظم در قوچان مزار سلطان ابراهیم است که میگویند پسر حضرت رضا علیه
السلام میباشد بقعه و بارگاه و ایوان و صحن و مسجد دارد همه با عظمت کامل و
شکوه تمام بر سبیل استفاضه بلکه تواتر بلسان واحد از اهالی مسموع افتاد که اصل
بنیاد اولین را سلطان محمد خوارزمشاه نهاده و چون قبه را باتمام رسانیده قبل از عمارت
ایوان و صحن و سایر ملحقات خبر هجوم تتار اشتهار یافته خوارزمشاه با چنگیز دوچار
شده است و از اینجهة مقصود و منوی خود را نتوانست باتمام رساند پس در قرون متلاحقه
امرا و حکام و رؤسا قبایل و ارباب مکنت که در اینخاک بوده اند اضافات کرده اند و
عمارات افزوده است در زلزله هزار و دویست و شصت و هشت گنبد و دیوار چهار
بدن حرم خراب شده ایلخانی وقت که از قبیله زعفرانلو بوده ساخته است و بنیاد
او بر روی ریشه و اساس همان عمارت قدیم است و در زلزله اخیره شکستی فاحش در ان
بهم رسیده لهذا قبه را برچیده اند و این ایام مشغول ساختن میباشند مخارج عمارت
گنبد از موقوفات امامزاده است ایلخانی نیز وعده پرداختن کسر مخارج نموده است و
در سال هشتاد و شش بحکم والده ایلخانی ایوان را که شکسته شده بوده برچیده اند

و از نو تجدید عمارت نموده اند و نقاشی پیچی بعمل آورده اند و کتیبه باسم مشار الیها از نتایج افکار حاجی علیرضای متخلص بصباح که اصلاً قوچانیست و فعلاً در مشهد الرضا علیه السلام میباشد در خشتهای کاشی بخط متوسط نوشته اند اشعار

بعینها نقل میشود

در زمان دولت خاقان اسکندر نشان   ناصر الدین شاه غازی خسرو گیتی ستان
وارث اورنگ جم شاه عجم شیر اجم   قیصر دارا خدم دارای قیصر پاسبان
تیغ او هنگام کوشش آفت چیپال هند   دست او درگاه بخشش غیرت دریا و کان
زاحتساب شحنهٔ عدلش وطن بگرفته اند   صعوه و شاهین و کبک و باز در یک آشیان
در چنین فرخنده عهدی کامد از اقبال و بخت   ایلخان پنجمین اندر خبوشان حکمران
منبع غیرت شجاع الدوله دریای کرم   میر نومان ایلخانی افتخار دودمان
هم نیاکان بر نیاکان کامجوی و پاکخوی   هم سراسر ایلخان و حکمران و پاکجان
روضهٔ رضوان اگر شد مضجع آنان ولیک   نام نیکو مانده در گیتی از ایشان جاودان
پهلو کیوان درن چون پهلو سهراب یک   گر بگیرد آن تهمتن تن بکف خطی سنان
در صف هیجا گهی برق و گهی الوند کوه   چون گران سازد رکاب و چون سبک سازد عنان
چاکر درگاه این سلطان شد از روی نیاز   تا بهار دولتش آسوده گردد از خزان
این همایون بارگاه ار اگر باشد از شرف   آسمانش آستان و آستانش آسمان
روضهٔ شهزاده ابراهیم باشد گر ازان   پایهٔ ایوان وی آمد فراز لامکان
زادهٔ شاه خراسان قرة العین بتول   نور حیدر پارهٔ قلب رسول انس و جان
آنکه گوید آستانش را ملک دار السرور   آنکه جوید بارگاهش را فلک دار الامان

از ظهور مرقدش ملک خبوشان را سزد / گر نماید فخر تا محشر بفردوس جنان

مام پاک ایلخانی بانوی کیوان خدم / آنکه بی شبه و نظیر آمد ز ابنای زمان

ساره فرخنده عهد و مریم بلقیس مهد / آفتاب عصمت و عفت . . . .

اختر رخشنده و مهر سپهر سروری / کز جلالت پای نگذارد بفرق فرقدان

تا بماند در جهان باقی از او نام نکو / تا نماید خدمتی در این مبارک آستان

خواست از هر ملک بنایان و نقاشان خاص / بهر این گلدسته و ایوان برای امتحان

سیم و زر چندان بپا شد از پی بنیاد وی / کز جهان برکنده شد بنیاد گنج شایگان

بسکه شد نغز و بدیع و محکم و خوب و رفیع / عاجز آمد از خیالش طایر وهم و گمان

زیبد این ایوان کیوان رتبه را گویند عرش / و اندرین گلدسته‌ها جبریل بسراید اذان

چون شد این عالی بنا از همت سرور اناث / از حضیض خاک بالاتر ز اوج کهکشان

کلک سیاح از پی تاریخ اتمامش نوشت

این بنا از نو بپا فرمود مام ایلخان

این امامزاده را اوقاف لا یحصی است در خبوشان و حوالی آن که بعضی بوجه مرمت اختصاص دارد و بعضی بوجه استضائه و بعضی بمخارج خدام باین شرح

(دو قریه بند و برای روشنائی حرم یک زوج) (در مزرعه معروفه بشمس آباد واقع در جنب دروازه بالا برای تعمیر بقعه یک زوج) (ایضا در شمس آباد برای تعمیر آستانه سی پشنه باغ معنب) (در باغستان قوچان باغ معنب برای روشنائی حرم بیست پشنه) (دکاکین متصله بدیوار شمالی صحن امامزاده وقف آستانه بیست باب) (دو قریه کوران سه فرسخی قوچان یک قطعه باغچه) اوقاف خدام (در مزرعه موبه

یکفرسخی قوچان چهار زوج) (در شمس آباد چهار زوج) (در یوسف آباد چهار زوج)
در خدمت آستانه دوده از سادات مهاجرین مدینة الرسول علی الاشتراک المتوارث
ذی حق‌اند و بچهار شعبه منقسم میشوند که بچهار برادر منتهی میگردند
(اولاد متولی) (اولاد قاضی) (اولاد خطیب) (اولاد نقیب) بعضی از اوراق قرآن کریم
بخط میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ گورکانی در این امامزاده دیده شد که باید از عجایب
و نفایس عالم شمرد (خطی چنانکه اگر ابن مقله زنده شود تراشهٔ قلمش را بمقله بر دارد)
صفا و استحکام خط این قرآن زیاده از حد وصف است طول صفحه دو ذرع و نیم و عرض
یکذرع و ده گره طول سطر یکذرع عرض سطر پنج گره بین السطور یکچارک اندازهٔ قلم
صد یک ذرع طول جدول یکذرع و سه چارک و هر صفحه هفت سطر است

گویند چون نادرشاه شهر سبزوار فتح کرد مردی چند از همراهان اوراق قرآن خط میرزا بایسنقر را که بر سر قبر امیر تیمور بود برداشته اوراق انرا متلاشی کردند نادرشاه شنیده حکم کرد اجزاء انرا از دست مردم گرفته جلد کنند و نیز اکراد که این بشنیدند اوراق را برهم پیچیده و در هم شکسته میان جهاز اشتران مستور ساخت و باینجا آوردند این است که ورقها غالباً پاره است معروف است میر تیمور این مصحف کریم را بر روی عراده حمل و در جلو اردوی خود میکشانید است

ذکر نسب ایلخانیها و حکمرانان قوچان

پوشیده نباشد که قبل از حرکت قبایل و طوایف اکراد زعفرانلو و شادلو از اخال این ندره
خراسان که قوچان در ان واقع است تا بجنورد و جاجرم و کالپوش مسکن طایفهٔ گرایلی که
در اصل گرائیت ایلی میباشند بوده چون اینطوایف باینحدود و نواحی امدند گرایلیها را
متفرق ساختند اما گرایلیها بنا بر مسطورات تواریخ صحیحه طوایف مغول از قبایل
بزرگ معتبر و با مغول همسایه بوده بلکه مذهباً و نژاداً و لساناً با انها نسبتی داشته‌اند
لیکن از جهة تمدن بر مغولهای چنگیزخانی تقدم داشته چرا که شهر قراقرم پایه
تخت اونک خان پادشاه گرایلی بود و قبل از انکه مغولها انجا را متصرف شوند وضع
شهری و مدنیت داشت بعد از انکه پدر چنگیزخان در گذشت و ایل و الوس او
شوریدند خود نزد اونک خان امده باو ملتجی شد و بمصاهرت او نایل گردید چند

سال در کنف رعایت و حمایت او زندگانی میکرد تا آنکه پسران اونک خان باو رشک
برده نزد پدر از او سعایت کردند اونک خان قصد قتل چنگیز خان که آنوقت معروف
به تمرچین بود نمود او فرار کرده مجددا بمیان طایفه خود بازگشت و بمرور دهور
بواسطه کفایت و تدبیر و عقل مادر خود بدرجات عالیه رسید و با اونک خان
که پیر شده بود طرح جنگ ریخت و او را مقهور بلکه مقتول ساخته مملکت او را
متصرف و از آن پس قراقرم فی الواقع مرکز دولت و مقر سلطنت چنگیز خان و اولاد او
گردید اما طوایف کرایلی ساکن ایران باید بعد از چنگیز خان یعنی با هلاکو خان که از
هر ده خانوار از طوایف مغول یک خانوار بالخود حرکت داده عزیمت یورش نمود
باین مملکت آمده باشند طوایف دیگر تاتار و مغول با هلاکو خان تا شامات و بلاد
روم و آناطولی و عراق عرب رفته مأمور شدند و در آنجاها توقف کردند لکن
طایفه کرایلی از خراسان تجاوز نکرده در آنجا ماندند تا ابن والخوفراخان آنها را
متفرق ساخت تبیین آنکه اول جد ایلخانیهای زعفرانلو که در قوچان حکمرانی
داشته و دارند شاهقلی سلطان بوده پس از آنکه شاه عباس اول هرات و مرو و
چچه و مهنه و باورد و نسا و درون که درخط آخال است از تصرف اوزبک خارج
ساخت شاهقلی سلطان لقب امیر الامرائی داد و درخط آخال گذاشت و چهل هزار
(خانوار) نفر از اکراد چشکزک را که دو سه سالی در ورامین الکا داشتند کوچانیده در ناحیه
مزبوره سکنی داد که جلو اوزبک را داشته باشند در سلطنت شاه سلطان حسین که
امور دولت مختل گردید اکراد آخال نشین از تلخته و تازار گنجی و بخارائی شوریده
رو بکوه و معقلهای سخت گذاشتند و در آن زمان ولایت قوچان و شیروان و بجنورد

یملقان مسکن طایفهٔ کرایلی بود اکراد برای اینکه یورتی بجهة خود بدست آرند بنای زد و خورد با طایفهٔ کرایلی گذاشتند و در اندك زمانی انها را از محالات مزبوره خارج ساخته قراخان پسر مهراب بیك بن شاقلی سلطان که وکیل اکراد چمشکزك و در معنی ایلخانی این طایفه بود براین نواحی استیلا یافت و شیروان را یورت قرار داده تمام چهل هزار خانوار اکراد چمشکزك را که زعفرانلو و شادلو و کاوانلو (کیوانلو) و عمارلو و قراچورلو باشند در بیرونهای قوچان و شیروان و بجنورد و مضافات ساکن ساخت چنانکه از چناران علیا تا چناران سفلی که در حوالی بجنورد است بزعفرانلو اختصاص یافت و از چناران سفلی الی اسملقان یورت شادلو شد کاوانلو را بسمت مشهد مقدس انداختند باینمعنی که از اول خاك چلای خانه که در شمال مشهد واقع و تا قلعهٔ یوسفخان که در چهار فرسخی سمت شمال قوچانست امتداد دارد یورت طایفهٔ جانی قربانی باشد و کوه شمال چشمهٔ گل اسب معروف بچشمه کلاس که کوه عمارت نام دارد و یکسمت ان کلات و درگز است و سمت دیگر جلگه که خط راه قوچان بمشهد در ان واقع مسکن کاوانلو شود (کوه عمارت قلعه ها و ابها و مرتعهای زیاد دارد) خلاصه طوایف مزبوره در محالات مذکوره بماندند و بعد از قراخان پسرش سام بیك وکیل ریاست داشت پس از او پسرش محمد حسینخان از دولت ایلخانی لقب یافت بعد از ان پسرش امیرگونه خان ایلخانی شد و پس از او رضاقلیخان بن امیرگونه خان ایلخانی بعد از او سام خان بن رضاقلیخان ایلخانی و بعد از سام خان امیر حسینخان برادرش ایلخانی طایفهٔ زعفرانلو و ملقب بشجاع الدوله گردیده که هم اکنون حکمران قوچان و شیروانست و از طایفهٔ کرایلی در اصقاع خراسان جماعت بغایره

حالا در بام وصفی اباد سکنی دارند

دره گز قوچان در آن واقع است از دره های حاصلخیز معروف خراسان و بکثرت میاه و استعداد اراضی موصوف میباشد در قریه سکنه از توابع خبوشان سادات از عهد سلاطین صفویه بچهارصد سال از این پیش سکنی داشته اند و مالک کلاته طاهراباد و جمال اباد بوده اند و هستند در این سال هزار و سیصد و بیست و شش ثمانیه خانوار ند اینجا عشر انژاد بموجب ملفوفه نسب نامه که در نهصد و بیست وانند نگاشته شده است بشیخ نجم الدین کبری میرسد و از آن سید بزرگوار و پیر عالیمقدار بامامزاده علی اصغر بن علی بن الحسین سلام الله علیهما می پیوندند پادشاهان صفویه در حق این سلسله رعایتی مخصوص مبذول داشته اند نقد و جنس کلانات ثلثه را که مالک بوده اند تخفیف داده اند و فرمانی که در این باب از شاه عباس اول بود دیگری از شاه سلیمان بن شاه عباس داشتند بنظر رسید و علی عزهما منقول افتاد بر نهجیکه در ذیل اینصفحه ثبت گردیده است

صورت فرمان شاه عباس رضی الله عنه انار الله برهانه است که در باب تخفیف مالیات بلوکات میرزا جمال الدین سادات کسکی بوده است (بخط شکسته نستعلیق متوسط)

بسم الله تعالی شأنه العزیز (بقلم شکسته لطیف در بالای ورق باب طلا نوشته)

(بقلم شکسته لطیف) (آب طلا نوشته) (نستعلیق درشت) (بر سر احمر مختصر)

حکم جهان مطاع شد (محل مهر) حکم محکم اقدس شاهنشاهی شد انکه عالیجاهان شوکت و جلالت دستگاهان فخامت و مناعت اکتناه مجدت و نجدت همراهان مقربان اعلیحضرت قدر قدرت خاقان والیان خراسان بالتفات بلانهایات شاهنشاهی مفتخر و سرافراز بوده بدانند که شجرة السیاده میرزا عبد المقدم بن میرزا جمال الدین العلوی الحسینی

ساکن سکه از توابع صفحهٔ ملك خبوشان ملحوظ و مقبول نظر مبارك اقدس شاهنشاهی
گردیده در باب ملك موروثی او که عبارت از چهار سهم از مدار هشت سهم
قنات طاهراباد و چهار سهم از مدار هشت سهم قنات جمال اباد و دو سهم از
مدار شش سهم قنات بی بی حنیفه بوده باشد همگی و تمامی را رقم قضا شیم تخفیفی
ابدی برای خشنودی خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی التفات فرمودیم البته
عالیجاهان مستوفیان ممالك خراسان مضمون کرامات مرحمت مشحون فرمان
قضا توامان مبارك را در دفاتر خلود اثر خود ثبت و ضبط نموده و سهامات قنوات
ثلثهٔ مرقومه را من سنة الحال الی سنوات الاستقبال علی الدوام از اخراجات نقد
و جنس دیوان اقدس شاهنشاهی خارج و معاف دانسته و از نصرت خیر الناصرین
هر سلطانی از سلاطین که در اوج سریر فلك رفعت ایرانی فرمان فرمائی و کامرانی
فرمایند برانها هم لازم و واجبست که برای خشنودی خدا و رسول خدا و ائمهٔ
طاهرین از مصدر عنایات بیغایات اقدس ارفع همایون شاهنشاهی برنتایج
اولاد سلالة الاطیاب والانجاب رقم تخفیفی التفات فرموده باشند هر اینه
باعث ازدیاد عمر و اقتدار سلطانی خواهد بود البته حسب المقرر معمول و مرتب
داشته و در عهده شناسند تحریرا بتاریخ شهر رمضان المبارك هزار و هیجده
شکل مهر مسدس است باینصورت سجع مهر اینست السلطنة لله
از عنایات کرامات لطیف لطف گره
کرد نصب کنا عباس تاج خسروانی را بسر
در نوشتن اینفرمان هر جا که باسم سلطان رسیده همان قلم را که در دست داشته است

باب طلازده در رنگ کلماتی که از پادشاه تعبیر میکنند سواد مداد و صفرت ذهب باهم امیخته و معلوم است

صورت فرمان تخفیف که شاه سلیمان صفوی انار الله برهانه بمیرزا محمد شریف داده است

بسم الله تعالی شانه العزیز (بخط نستعلیق خالص باب طلا بقلم ششدانگ)

فرمان اقدس همایون شاهنشاهی شد (محل مهر) انکه عالیجاهان رفیعجایگاهان عظمت وجلالت دستگاهان شهامت و مناعت اکتناهان مجدت و نجدت همراهان مقربان اعلیحضرت خاقان و والیان خراسان بالتفات بلانهایات شاهنشاهی مفتخر و سرافراز بوده بدانند که شجرة السیاده میرزا محمد شریف بن میرزا علینقی العلوی الحسینی ساکن سبکه ملحوظ و مقبول نظر مبارک اقدس شاهنشاهی گردیده که در باب ملک موروثی ان که عبارت از چهار سهم از مدار هشت سهم قنات طاهراباد و چهار سهم از مدار هشت سهم قنات جمال اباد و دو سهم از مدار شش سهم قنات بی بی حنیفه که واقع در توابع صفحهٔ ملک خبوشان خراسان میباشد همگی و تمامیرا از مصدر عنایات شاهنشاهی فرمان قضا توامان تخفیفی ابدی برقراری التفات فرمودیم البته عالیجاهان مستوفیان ممالک خراسان مضامین مرحمت مشحون رقم قضا توام را در دفاتر خلود بخود ثبت و ضبط نموده و سهمات قنوات ثلثهٔ مرقومه را مر بسنة الحال الی سنوات الاستقبال از اخراجات نقد و جنس دیوان اقدس شاهنشاهی خارج و معاف دانسته و هر انکسی که از قرار حکم محکم شاهنشاهی تخلف و انحراف نموده باشند بلعنت حضرت اقدس

سبحانی و نفرین رسول رب العالمین و الائمة الطاهرین گرفتار گردیده باشند و از عنایات و کرامات خیر الناصرین هر سلطانی از سلاطین من بعد الایام که در سریر فلک رفعت ایران فرمانفرمای کامران گردیده باشند لازم و واجبست برای رضامندی خداوند رب العالمین و برای حق شفاعت جناب اشرف المرسلین و ائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین رقم تخفیفی بر اولاد و نتایج ائمه سلالة الاطیاب الانجاب التفات و مرحمت فرمایند تحریراً فی غرة شهر رجب المرجب هزار و صد و شانزده

شکل مهر　　　سجع مهر الحکمة لله

بسر بنهاده تاج خسروانی　　　سلیمان بن شاه عباس ثانی

در اینفرمان هم کلمات حاکیه از شخص سلطنت را بمدادر زریاب ممیز نگاشته‌اند فرمانها هر دو بخط متعارفه سلطانی و خطگذاری مستوفیان دیوانی است از ملاحظه عبارت و انشاء اینفرمانها و سجع مهرها و خط نگارنده و صنعت حکاک آنها محقق میگردد که اینفضایل و صنایع در انعهد نقصان کاملی داشته است و از موازات دو خط فرمانها و حک مهرها و ملاحظه تفاوت شعرهای آنها مستفاد میشود که در انقریب یکصد سال متخلل مابین صد و اینده و فرمان ترقی بینی حاصل نشده و در سلیقه و صنعت و فضایل تکمیلی چندان بهم نرسیده

تواریخ متعلقه بخبوشان (قوچان)

صاحب تذکرهٔ دولتشاهی گوید سلطان اتسز خوارزمشاه در سال پانصد و پنجاه و یك در خرم درهٔ خبوشان بمرك مفاجاة درگذشت رشید وطواط که در موکب ان پادشاه بود بر سر تابوت اتسز امده میگریست و این رباعی میخواند

رباعی

شاها فلک از سپاست میلرزید   پیش تو بطبع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست تا در نگرد   تا اینهمه سلطنت بدین می ارزید

صاحب تاریخ حبیب السیر مینویسد چنگیزخان در ظاهر سمرقند استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با معدودی از راه خراسان بطرف عراق گریخته جته نویان وسوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد روان نمود وایشان در ربیع الآخر سنه ششصد و هفده از آب امویه عبور کرده بصوب هرات رفتند وهریک راهی پیش گرفتند از جمله سوبدای بطوس و از طوس برادکان شتافته چون مرغزار و جریان انهار رادکان او را خوش آمد متعرض اینولایت نشد آمادر خبوشان واسفراین بقتل و غارت پرداخت

در کتاب مطلع السعدین در وقایع سنه هشتصد و نه مسطور است که در هنگام نهضت خاقان سعید (میرزا شاهرخ گورکانی) بجانب طوس و مشهد مقدس ایالت طوس وخبوشان وکلات وسبزوار ونیشابور بمغیث الدولة والدین میرزا الغ بیک گورکان تفویض شد

نیز صاحب مطلع السعدین در حوادث سنه هشتصد و هفده گوید خاقان سعید (میرزا شاهرخ) ایالت ولایت طوس ومشهد وخبوشان وغیره را بفرزند خود میرزا بایسنقر مرحمت فرمود

هم در اینکتابست که میرزا علاء الدوله گورکانی ومیرزا ابو القاسم بابر در نواحی خبوشان صفوف قتال آراستند اما ارکان دولت بمیانه افتاده کار بصلح انجامید وقرار شد که

خبوشان در میان فاصله باشد و این در سال هشتصد و پنجاه و یک بود
صاحب حبیب السیر گوید میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنهٔ سبع و خمسین و
ثمانمائه بار دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده از هرات حرکت و بلغز اغاج خبوشانرا
معسکر نمود

نیز در همین کتابست که میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن
میرزا شاهرخ چون از اذربایجان بقصد تسخیر خراسان حرکت کرده بنواحی اسفراین
امد سلطانحسین میرزای بایقرا در ربیع الاول سنهٔ سبعین و ثمانمائه از هرات
بمشهد مقدس امد و از انجا نیز نهضت کرده بر النک رادکان عبور فرمود و در
جلگاه خبوشان و بلغز اغاج بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین
حایل است نزول نمود

در سال هزار و صد و سی و نه شاه طهماسب صفوی حکومت خبوشانرا به
الله قلیخان قاجار تفویض نمود

در هنگامیکه نادر شاه افشار موسوم به ندر قلی بیک و در ملازمت ملک محمود
سیستانی بود رایت مخالفت بر افراشته ملک محمود سیستانی بدفع او بخبوشان
رفته انجارا متصرف شد و ندر قلی بیک فرار نمود و در وقتیکه رضا قلیخان سردار
ازجانب دولت صفویه بدفع ملک محمود سیستانی مامور بود ندر قلی بیک با وی
موافقت کرده بدولت صفویه اظهار انقیاد نمود بعد از شکست رضا قلیخان بجانب
خبوشان رفتند

بعد از انتزاع مشهد مقدس از تصرف ملک محمود سیستانی ندر قلی بیک که

ملقب بطهماسبقلیخان بود بفکر دختر سام بیک خبوشانی افتاد شاه طهماسب منع اینکار کرد و طهماسبقلیخان بر نجید و بمحاصرهٔ خبوشان پرداخت و تفنگچیان خود را با شاه طهماسب اشکار کرد و اخر بزور کسان دختر سام بیک را باینمواصلت راضی نمود

در سال هزار و صد و شصت که نادر شاه از فرط غرور بنیان احکام و اوامر را بر ضیم و زور نهاده بود و بزرگان مملکت بمجبور بطغیان شده بودند اکراد خبوشان نیز طغیان ورزیدند و ایلخیان نادر را که در قوروق رادکان بود غارت کردند نادر شاه با قهر و غضب بخبوشان امد اعاظم دولت که از سفاکی او بجان امده بودند با علیقلی خان برادر زادهٔ نادر متفق شده شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانیهٔ سنهٔ مذکوره در فتح اباد خبوشان پا در سراپردهٔ او گذاشته سر شرا از بدن جدا ساختند و معتبرین اعاظم دولت که باینکار پرداختند محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار اورومی کشیکچی باشی بودند

در سال هزار و دویست و چهل و هشت نایب السلطنهٔ رضوان جایگاه عباس میرزا طاب ثراه خبوشانرا بغلبه فتح نمودند

در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار که موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) ایده الله تعالی بنصره از سفر خراسان بدار الخلافهٔ باهره مراجعت میفرمود روز بیست و پنجم ربیع الاول بظاهر خبوشان نزول اجلال فرموده تا روز بیست و هشتم اردوی معلی در اینمحل اقامت داشت

در سال هزار و سیصد هجری که بندگان اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و سلطانه عزیمت ارض اقدس و زیارت مشهد مقدس فرموده بودند روز دوشنبه دوم شوال بظاهر خبوشان نزول اجلال نموده روز پنجشنبه پنجم موکب مسعود همایون از اینجا بطرف شهر مشهد انتهاض فرمود ارتفاع قوچان با طهران مساویست

چون از قوچان بسمت رادکان حرکت نمایند منزل اول قریه علی اباد است راه چهار فرسخ و از مغرب بمشرق و در جلگه وسیعی میباشد کوه طرف شمال که در یسار راه است موسوم بقراول میباشد و چندان ارتفاعی ندارد در پشت کوه قراول بهمان امتداد کوه دولتخانه است کوه طرف جنوب را که در یمین راه است محمد بیک مینامند و عرض و فاصله فیمابین دو کوه تقریباً یکفرسخ است دهاتی که از دور در دامنه کوه محمد بیک دیده میشود موسوم به تیت و جند اباد و یزدان اباد و نوروزی و کلوخی و کیکجه و مساراج و کفری و سرو میباشد و ابادی دامنه کوه دولتخانه که بنظر میرسد مجریك است نیز در دامنه دولتخانه مقبره ایست که اهالی انرا پیغمبر میگویند یکفرسخ که از قوچان دور میشوند در طرف دست چپ راه قدری دور از جاده قریه فتح اباد مقتل نادرشاه است که تقریباً سی خانوار سکنه دارد و آبش از قنات میباشد اینقریه بر روی تپه واقع و بزعم بعضی در واقعه نادر اینجا ابادی نبوده در عهد شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه (تقریباً چهل و پنجسال قبل) اقاسی بیك نامی از کماشتگان اللهیارخان اصف الدوله قلعه بر روی تپه بنا کرده که هنوز معروف بقلعه اقاسی میباشد فیمابین فتح اباد و قریه هی

که ذکر آن بشاید تپهٔ ایست مدوّر و مصنوعی مخروطی شکل که دور تپه از پائین
سیصد قدم و ارتفاع آن پنجاه قدم و دایرهٔ سطح فوقانی آن صد و بیست قدم و قطر
این دایره چهل قدم است این تپه را خالصه تپه و تپهٔ نادری و مروارید تپه می‌نامند
و عقیدهٔ بعضی اینست که در روی این تپه نادرشاه تخت و تاج سلطنت را بدرود
گفته است اما این اقوال بنظر ضعیف است چه مورخین ضبط کرده‌اند که نادرشاه
در قریهٔ فتح‌آباد خبوشان مقتول شده پس معلوم میشود که همانوقت فتح‌آباد آبادی
داشته و چون از مثل نادرشاه پادشاهی دور است که بر روی تپهٔ که از هر طرف
نمودار است سراپرده زند ممکن که سراپردهٔ نادرشاه فیما بین تپهٔ فتح‌آباد و
خالصه تپه بوده است بهر حال رودخانهٔ موسوم برودخانهٔ قوچان که در اینجا دیده
میشود و بطرف قوچان جاریست در اواسط اسد چهار سنگ آب دارد و سرچشمهٔ
آن در میان کوه کماس در نزدیکی قریهٔ بیبی میباشد و کوه کماس در شمال کوه عمارت
و در شمال همین جلگه که خط راه در آنست واقع و رودخانهٔ مزبور وقتیکه بمحاذی
قریهٔ توزک و کردکالی میرسد بواسطهٔ بعضی نهرها بها افزوده میشود این رودخانه بأترک
میرود و خود رودخانه را اهالی اینصفحات سولاخان میگویند پائینتر از فتح‌آباد در یسار
راه و دور از جادّه قریهٔ هی‌هی است که شصت خانوار سکنه دارد و در عرض قریهٔ
هی‌هی بفاصلهٔ یکمیدان قریهٔ ندرآباد است و زیر هی‌هی قریهٔ حسن‌آباد قدری
دیگر که طی مسافت نمودند در دو طرف راه دو قریه است که هر دو موسوم بفرخان
میباشند و هر یک سی چهل خانوار سکنه دارند در اینجا نیز تپهٔ مصنوعی دیده میشود
از فرخان گذشته علی‌آباد است که دارای شصت خانوار سکنه و حمام و مسجد است

در حوالی
این رودخانه جمعی سیاه
چادرنشین دیده شدند
از ایل قوچقانلو و صل
اینکه قوچ قوسیلو
میباشد یعنی قوچ دارای
گوسفند دارا و ممکن است
بواسطهٔ سکنه داشتن
اینجماعت در حوالی
قوچان این شهر موسوم
باین اسم شده
باشد

واب ان از رود خانهٔ قوچان و رعایای اینجا ترک جانی قربانی هستند ارتفاع علی اباد از طهران یکصد ذرع است در عرض علی اباد در طرف شمال بفاصلهٔ ربع فرسخ در دره دهکده نوقاست که صد خانوار کرد زعفرانلو دارد کوه طرف جنوب علی اباد قشقه‌ئی نام دارد دهنهٔ راه نشابور که مابین اینکوه و کوه دلبه میباشد در همین امتداد واقع شده کوه طرف شمال علی اباد محاذی قشقه‌ئی موسوم بعمارتست در قنوات علی اباد ماهیهای بزرک بوزن یکچارک یافت میشود و از جنس ماهی سفید است

منزل بعد از علی اباد سوهانست و راه هفت فرسخ و از مغرب بمشرق و همه جا در جلکه هموار و سیعی است مکر در نزدیکی منزل که قدری پستی و بلندی دارد تقریبا یکمیدان اسب از علی اباد کذشته قریهٔ دیزه بان در خط راه است و پس از یکفرسخ قریهٔ جعفراباد که ان نیز در خط راه میباشد و دارای صد خانوار سکنه وابش از قناتست در دامنهٔ کوه طرف جنوب که در یمین راه است قلاع و قرای کبراباد و قلعه دولو و قلعهٔ عباس اباد و قلعهٔ دقی میباشد در طرف دست چپ راه قدری دور از جاده قریهٔ داودی است که سکنهٔ ان صد خانوار و ابش از قناتست قدری از جعفراباد کذشته در طرف دست راست بفاصلهٔ یکمیدان از جاده قلعهٔ خرابه ایست موسوم بحسین اباد از اینجا که قدری طی مسافت نمودند در همین طرف راه وصل بجاده قریهٔ دوست اباد است که شصت خانوار سکنه و مسجد و حمامی دارد تقریبا در سه فرسخی راه قریهٔ یاساقی است که خط راه از وسط ان میکذرد و خاک قوچان باینقریه منتهی میشود و بعد از اینقریه دیکر ابادیها

جزو خاك راد كان واز اعمال اینولایت است سكنه باساقی تقریبا سی خانوار و قلعه
صنوعی دارد كوه طرف شمال باساقی موسوم بكوانلو است كه اهالی كاوانلو
تلفظ میكنند و كوه طرف جنوب كه دولتخانه باشد بعضی ابراز عمرانلو نیز میگویند
قریب بكفرسخ بمنزل مانده در طرف دست چپ راه تقریبا یكمیدان دور از جاده
قریه موچنا است كه قریب چهل خانوار سكنه و باغستانی دارد و حوضی موسوم
به بهشتی حوض اینحوض را از سنك ساخته بوده اند ولی حالا خرابست نزدیك بسوهان
طرف یسار راه روی كوه تپه مانند مقبره ایست كه اهالی ان نواحی را بدان حسن
اعتقادیست مخصوصا در طلب اولاد و مدفون در اینمقبره را شاهزاده ثانی
گویند بعضی قبور نیز در حوالی اینمقبره دیده میشود قریه سوهان چهل خانوار
سكنه دارد كه در قلعه كهنه ساكنند و مسجد و حمامی دارند اب سوهان از دو
كاریز است یكی موسوم بسوهان دیگری معروف به بزاغلان كوهی كه سوهان
در زیران واقع است در طرف شمال ابادی و موسوم بعمارت میباشد و پشت
اینكوه رشته كوه معتبر هزار مسجد است و اسم اینكوه را كلنل استوارد انگلیسی در
نقشه خود هزار مسجد ریخ ضبط كرده ماخذ معلوم نیست بهرحال گویند در این
كوه خانقاههای عدیده معتبر بوده و اقسام گیاهها دارد كه سیاحان ممالك
طلب ان گیاهها بانیصفحات میایند درخت اورس در اینكوه بسیار است و رشته
ان تا زیر رادكان كشیده و كوه طرف مقابل چنانكه ذكر شد موسوم است بدولتخانه
و هر قطعه از ان نیز اسم مخصوصی دارد از جمله انیقطعه را كه مقابل سوهان است
بنیادلو گویند و كوه شاه جهان كه در شرح شیروان ذكر شد وصل بهمین كوه است

گویند در بالای کوه شاه جهان دو مقبره است معروف بشاه جهان و جهان
ارغیان لهذا دامنهٔ اینطرف را که در جنوب خط راه است شاه جهان گویند و پشت
اینکوه را جهان ارغیان نامیده اند باعتبار اینکه مقبرهٔ شاه جهان مایل باینطرف
و مقبره جهان ارغیان بانطرف مایل است ارتفاع سوهان مثل طهران است
از سوهان تا رادکان راه کمتر از دو فرسخ و از مغرب بمشرق است و در خط راه ابادی
نیست و بهمین جهة در بین راه حوضی از سنگ ساخته اند که مسقف بوده ولی سقف
ان حالا خراب است اینحوض برای انستکه اب باران در ان جمع شود و بکار عابرین اید
یکمیدان از سوهان گذشته در طرف دست چپ راه قدری دور از جاده قریهٔ
گورسکان است که چهل خانوار سکنه و حمام و مسجدی دارد و ابش از کاریز و چشمه
بعد از ان بقلیل فاصله در همین طرف وصل براه قریهٔ بهمنکان است که حالا خراب
و بایر میباشد و قریهٔ خریج نیز در همین طرف از دور نمایان است و امامزادهٔ دارد
موسوم بشاهزاده امام حسن قدری بالاتر در همین طرف کاریز خانقلی است و ان
مزرعه بلاسکنه میباشد و بعد از ان بفاصلهٔ کمی مزرعهٔ کلچین یا کلچی است و بعضی
مزارع و قرای دیگر از دور دیده میشود که در ضمن رادکان مذکور خواهد شد
بلدهٔ رادکان از قراریکه معلوم میشود چند فقره تغییر مکان داده چنانکه در طرف
جنوب مایل بمشرق قصبهٔ حالیه اثار خرابهٔ رادکان قدیم دیده میشود و پیش از ان
ابادی در طرف مشرق مایل بجنوب در محلی که حالا میل رادکان است و ذکر
ان بیاید بوده است رادکان حالیه از قراریکه تقریر عموم اهالی بنای رضاقلی میرزا
بن نادرشاه است و او ارکی در طرف مشرق شهر وصل بدروازه بنا نموده که مربع

مستطیل و مشتمل بر پانزده برج است که دو برج ان مخصوص دروازه بوده در ضلع طرف شمال شرقی ارک برج بزرگیست خراب که محکمهٔ ارک محسوب میشده و در حوادث و اتفاقات جمیع اجزای حکومتی دران جمع میشده و لوازم انها از اطاق و حمام و حوض و اب انبار و غیره در برج و حیاط و صل برج موجود بوده و این برج تا کمرپر و سه طبقه عمارت داشته هر طبقه مشتمل بر پانزده اطاق که مجموعا چهل و سه اطاق میشده حمام رضاقلی میرزا در ارک والان اباد و حمام بسیار خوبی است برخلاف اغلب بیوتات و عمارات ارک منهدم میباشد الا قلیلی که مسکن حاکم است در بیرون دروازه فیما بین اثار خرابه رادکان قدیم و رادکان حالیه نیز رضاقلی میرزا طویلهٔ معتبری بنا کرده است اما بلدهٔ رادکان قلعه ایست که شانزده برج دارد فاصلهٔ فیما بین هر برج با برج دیگر هفتاد ذرع و دو و هر برجی بیست ذرع و ارتفاع بروج از پنج ذرع تا هفت ذرع است بیرون حصار فیما بین خندق و دیوار حصار خانه ساخته اند عرض خندق پنج ذرع و چهار ذرع و عمق ان متفاوت و شهر را دو دروازه است یکی رو بمشرق موسوم بدروازه مشهد و دروازهٔ دیگر رو بمغرب معروف بدروازهٔ قوچان است رودخانهٔ رادکان از درهٔ که در شمال غربی واقعست بطرف رادکان جاری و سرچشمهٔ ان از دو دره است درهٔ دلی و درهٔ گوری که مسافت انها تا رادکان سه فرسخ است این اب در جلگهٔ رادکان بمصرف زراعت میرسد و هر وقت اب این رودخانه فاضلی بهم رساند یا از اب سیلاب فاضلی بهم رسد برودخانهٔ کشف رود میریزد در رادکان قنوات و اب چشمه نیز هست و اراضی مزروعه به بیست و چهار صحرا منقسم میشود اباديهاى طرف مشرق رادکان

صاحب معجم البلدان گوید رادکان قصبه ایست از خاک طوس گویند نظام الملک وزیر معروف اصلا رادکانی میباشد علمای چند در رادکان وجود یافته اند از جمله ابو محمد عبدالله بن هاشم الطوسی است که عالمی ثقه بوده و در نیشابور تدریس مینموده یکی دیگر حسن بن احمد بن محمد ابو الازهر الطوسی است که در ظاهر ان قاعدهٔ طوس سکنی داشت و یکی از معلمین ابو سعد بود در چهارصد و هفتاد و دو متولد شد و در پانصد سی و ... در گذشت

قلعهٔ چمچم است که تقریباً چهل خانوار سکنه دارد و قلعهٔ مغان که آن نیز سی چهل
خانوار رعیت دارد بعد از آن کاریز بیست باسم کسوار مشهور بعلی اباد و در عرض
کسوار قریه قزل حصار است با سی خانوار رعیت و قرای جنوبی یکی موسوم به
کاریز کربلا نوروز علی که سی خانوار سکنه دارد و کلاته مشهور بغریب زادها
که آن نیز سی خانوار سکنه دارد و قلعهٔ زنگوکه دور شته کاریز و صد و پنجاه خانوار
سکنه دارد سکنهٔ رادکان از خوانین و غیره کرد کیوانلو هستند و بفارسی و ترکی
هر دو حرف میزنند حاصل رادکان غله و سردرختی و انگور فراوان و ابریشم است
و زردالوهای بسیار خوب دارد که نوری و شمسی و شکرپاره میگویند اما میل
رادکان که در نیم فرسنگی شهر در طرف مشرق مایل بجنوبست از بناهای
قدیم و تقریباً از زمان دیالمه میتوان نسبت داد دورهٔ میل از بیرون چهل متر
و از داخل بیست و هشت متر و ارتفاع ان که هم بشماره اجر و هم بقیاس تحدید سایه
شاخص بدقت معین شد بیست و پنج ذرع و قطر دیوار از پائین دو ذرع و وضع
میل از داخل مثمن و از بیرون از سطح زمین تا دو ذرع و نیم مدور ساخته شده بعد
از ان مشتملست برسی و شش ترک که هر ترکی بشکل نیمستون مدور بیست تا زیر
گنبد و در زیر گنبد دورهٔ از کاشی و اجر منبت شده کتیبهٔ بخط کوفی بوده است که
محو شده و ریخته و مشکوک است که ایا خط بکاشی بوده و متن اجر منبت یا بعکس
بعد از ان گنبد است بشکل مخروطی این برج دو طاق بالای هم داشته طاق زیرین
خراب شده و در طرف رو بجنوب مایل بشرق هم بواسطهٔ زلزله شکاف و خرابی
اجمالی دست داده است و با وجود این شکاف که خیلی از استحکام ان کاسته باز

در
سال هزار و
دویست و هشتاد و
چهار که موکب منصور
شاهنشاهی (ناصر الدین
شاه ادام الله ملکه) تشریف
فرمای خراسان بود در روز
بهاران بارندگی زیاد
شده سیلی عظیم روان
گردید و زمین اطراف
مسیل اکثر نزدیک قصبه
حالیه رادکان شسته
استخوان فیل پشم دار
موی ابلجثه که از حیوانات
قبل از طوفانست و فرنگیها
از اماموت گویند در سه
چهار ذرعی زیر زمین
در کنار مسیل پیدا شد
سر بسیار بزرگی داشت
و تمام استخوانش بحال
خود بود بعض رسیدن
هوای خارج بان استخوانها
پوسید و خاک شد سوای
دندانهائی ان که در جوف
دهان داشته نه دندانهائی
بزرگ که از دهان میل
خارج و علج است ان
دندانها را بحضور مبارک
شاهنشاهی خلد الله
ملکه و سلطانه اوردند
و بجناب دکتر طولوزان
فرانسوی حکیمباشی مخصوص
اعلیحضرت همایون اعطا
شد که الان در کتابخانه
دکتر معزی الیه
موجود
است

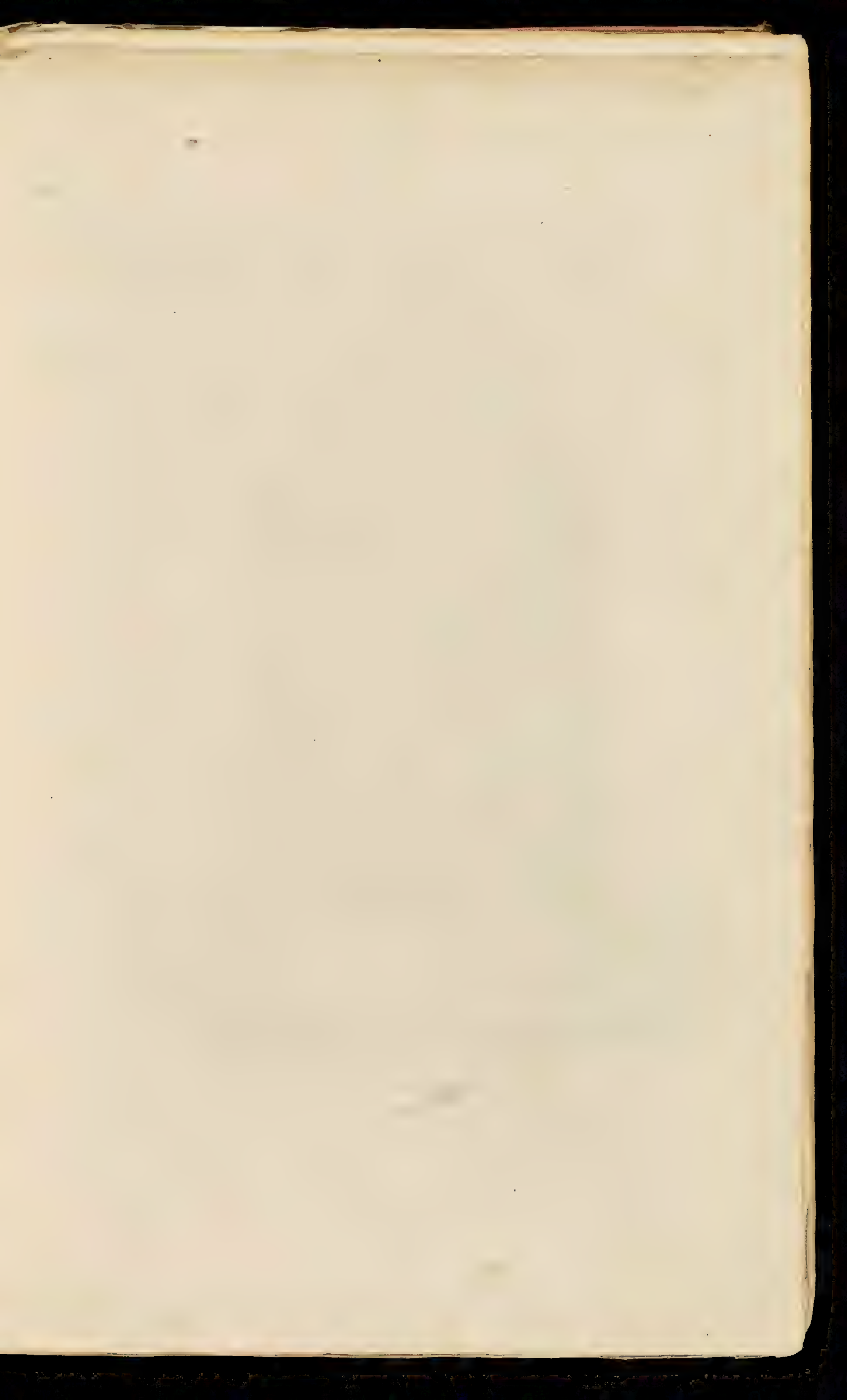
قرنها آثار این بنا باقی خواهد بود بالجمله این برج با میل رادود راست یکی رو بمشرق
مایل بجنوب که در قلیل مسافتی در مقابل این تپه بنظر میاید که فی الحقیقه تپه
نیست بلکه این تپه از خراب شدن یک عمارت مربعی حاصل شده و ممکن است که بگویم
این عمارت مسجد جامع شهر بوده است بالجمله دودیگر این برج راست در مقابل در
مزبور که رو بمغرب مایل بجنوبست بنای برج از ابتدا ناتمام مانده یعنی بتزیینات
داخله نپرداخته اند این برج بنابر ظن قریب بیقین مقبرهٔ یکی از سلاطین یا رجال
بسیار معتبر معظم دنیا بوده و سوای این حدسها زده اند که هیچیک را مأخذ علمی
نیست و ذکر آن موجب اطنابست درحوالی میل رادکان قلعه ایست معروف
بقلیس آباد که صد و پنجاه خانوار سکنه دارد در یکفرسخی رادکان چمنی است
مشهور و یکو باغ که تقریباً یکفرسخ طول و عرض عریضی دارد و این همان النک معروف
بالنک رادکانست که در وسعت و خضرت مشهور میباشد و چه بسیار از
سلاطین و سرداران لشگرکش مشرق زمین در النک رادکان اردو زده و بجهة
استراحت و آسایش قشون و دواب و مواشی در اینجا اقامت نموده اند و تواریخ
متعلقهٔ برادکان و النک از بسیار است از جمله صاحب تذکرهٔ دولتشاهی نقل از
از تاریخ آل سلجوق کرده و مورخ آن تاریخ گوید من در رادکان در ملازمت سلطان
سنجر بودم و معاینه مشاهده کردم که گنجشکی بر سایبان سلطانی آشیان کرده
و بیضه نهاد چون وقت رحلت از آن منزل رسید سلطان فراشی را متعهد
آشیانه گذاشت تا آنوقت که گنجشک بپرواز آید که پریشانی گنجشک روا نداشت لاجرم
ذکر خیر او باقی مانده و خواهد ماند

مسیو فرزر سیاح انگلیسی در عبور از اینجا صحبت از دو میل رادکان را دیده و در سفرنامهٔ خود مینویسد پس از گذشتن از رادکان از دو از دو میلی بواسطهٔ دوربین برج یا ستون قطور برا دیدم که از سنگ یا آجر ساخته شده و بالای آن مخروطیست و شبیه بمقبره هائی میباشد که در دامغان و جاهای دیگر دیده ام ارتفاع تقریباً پنجاه فوت انگلیسی است این برج را میل رادکان گویند گمان میکنم مقبرهٔ یکی از اعراب باشد و نظیر آن در این مملکت بسیار است

وقلیس کردهای کیوانلو که عمدهٔ سکنهٔ رادکان میباشند و حاکم حالیهٔ آن [illegible] خان بن [illegible] بن محمد رضا خان است



صورت میل رادکان است



صاحب کتاب مطلع السعدین گوید در وقعهٔ اول که حضرت صاحبقران (امیر تیمور گورکان) بجانب مازندران توجه فرمود بعد از فتح قلعهٔ ترشیز عزیمت مازندران کرده و در جلگاو سبع رادکان فرود امد واین در سال هفتصد وهشتاد وچهار بود

وقتیکه خواجه سلطانعلی سبزواری برحضرت صاحبقرانی یاغی شد امیر سید خواجه با سپاه ملازم خود عزیمت دفع او کرده در فصل بهار سال هفتصد و نود و نه در مرغزار رادکان فرود امد

هنگام عزیمت حضرت صاحبقران بجانب مازندران در وقعهٔ ثانی در سنهٔ هشتصد و ده رایات ان پادشاه بعد از زیارت قبهٔ منورهٔ حضرت رضوی سلام الله علیه برادکان فرود امد

چون میرزا الغ بیك در سال هشتصد و بیست و پنج عزیمت مشهد مقدس وفتح سایر ممالك وبلاد خراسان نمود رایات ظفر ایات از هرات حرکت کرده بمشهد امد و بعد از زیارت عازم تسخیر قلعهٔ عماد شد چون دانست تسخیر قلعهٔ مزبوره بتدبیر نیست وبسنهٔ بتقدیر است ازان عزم برگشته نهضت بجانب رادکان جزم فرمود و در چهار باغ رادکان لوا استعلا و رایت نصرت ایت باوج ثریا رسانید و در انمقام ایلچی میرزا ابو القاسم بابر امده وهدایا وتحف گذرانید و قبول سکه و خطبه موجب استرضا خاطر میرزا الغ بیك گردید

در سال هشتصد وهفتاد و دو که سلطان ابو سعید گورکان بصوب عراق و اذربایجان توجه نمود بمشهد مقدس امده استعداد بزیارت عتبهٔ منوره حاصل

سلطان
نکش در رادکان
طوس در هیجدهم
شهر جمادی الاولی سنهٔ
خمس وثمانین وخمسمائه
بر تخت سلطنت نشست
شعرا در تهنیت جلوس او
قصاید گفته اند
مجد الشعرا زمین رادکان غیرت عالم
بشمشیر شاه جهان شد مسلم
سپهدار اعظم شهنشاه دنیا
نگین بخش شاهان خداوند عالم
تکش ابن ایل ارسلان ابن اتسز
پدر بر پدر پادشه تا بادم

کرده عازم رادکان گشت و چند روز آن منزل مستقر موکب همایون بود

چون مادر طی وقایع سایر اماکن بسیاری از تواریخ رادکان ذکر کرده ایم در اینجا

بهمین اکتفا و اقتصار مینمائیم رادکان تقریبا دویست ذرع از طهران پست تر است

بعضی خواجه نظام الملک وزیر ملکشاه سلجوقی را رادکانی دانند

از رادکان که حرکت نمودند منزل چشمه گل اسب میباشد که حالا معروف بچشمه

گیلاس است راه شش فرسخ و از مغرب بمشرق ولی قدری بطرف جنوب مایلست

یکفرسخ از شهر رادکان گنبد النک رادکانست که شرح آن مذکور شد بعد از آن

در طرف جنوب شرقی رادکان در دو فرسخی این بلده چناران است و قلعه امیرآباد

رضا قلیخان زعفرانلو که حضرت نایب السلطنه مغفور عباس میرزا طاب ثراه

آنرا خراب کرده در یکمیدانی چناران است و چناران رودخانه ایست که سرچشمه آن

در سعیدآباد است در کوه اخلمد از کوه دولتخانه در طرف جنوب غربی رادکان که

ملحق بکشف رود میشود و سرچشمه رود کشف رود از چمن کوباغ و حوالی انست قرا

و مزارعی که در دو طرف از دو رود دیده میشود بسیار است آنچه اقرب بجاده است

دست چپ قیس آباد و مغان و چه چه و علی آباد و قزل حصار و نهرآباد و خون آوا

و سید آباد دست راست زینگر و شتر پا و شیخ کالو و میلی و گل خواتون و

خوشانه و نوروزآباد و صفی آباد و نومهن و کلاته حاجی اسمعیل و درخت سنجد و

جوپائین و در خط راه قلعه رضا و در شتر پا بقعه خشتی محقر است که سنگ

سیاه باریکی دارد بعضی اشعار فارسی در آن نوشته که اغلب کلمات محو است .

تاریخ قبر سال نهصد و دو و مدفون خان بیگی باجان بیگی بوده است فی الحقیقه

از اینجا تا مشهد مقدّس قُرا و قلاع و مزارع بیکدیگر وصل است و نادر صحیح ایست که اینطور ابادی در ان امتداد و اتصال یافته باشد

اما چشمهٔ گلاس که در اصل چشمهٔ گلسب بوده و بطول زمان تلفظ ان تغییر کرده و تحریف و تصحیف شده از توابع طوس است چنانکه صاحب برهان قاطع گوید چشمهٔ گُلسب بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون سین بی نقطه و بای ابجد چشمه ایست در خراسان از توابع طوس نیز صاحب برهان مینویسد یزدجرد پدر بهرام گور که از فرط ظلم و جور بیزدجرد اثیم معروف شده در کنار چشمهٔ گلسب که از اعمال طوس میباشد اسپی بروی لگدی کوفت و بهمان ضربت کشته شد

نگارنده گوید اینواقعه را سایر مورخین نیز نگاشته و تصریح کرده اند که یزدجرد اثیم در طوس در کنار چشمهٔ بلگد اسپی هلاک شد اما چشمه را باسم دیگر خوانده و از ین برمیاید که پس از لگد خوردن یزدجرد در کنار اینچشمه بچشمهٔ یزدجرد بن فیروز بعد معروف و موسوم بگُلسب شده حالا معنی اینکلمه چیست و مفرد است یا مرکب از گل و اسب و مناسبتی با واقعهٔ لگد خوردن یزدجرد داشته باشد یا نه معلوم نیست انچه محقق است گُلسب بمرور زمان گلاس شده در هر حال اب اینچشمه از زیر کوهی که در طرف شمال جلگه موسوم بهمین اسم خارج شده بطرف جنوب مایل بشرق جاری و بمشهد مقدس میرود باینمعنی که ابتدا ابادی موسوم بچشمهٔ گلاس را سیراب میسازد بعد قریهٔ قراجنگل را پس از ان کلاته کلب عبدل خان را بعد از راه دروازهٔ بالاخیابان داخل شهر مشهد مقدس میشود و تقریباً از وسط شهر میگذرد در قدیم الایام نهری در پهلوی چشمهٔ گُلسب حفر کرده و اب چشمه را بواسطهٔ این نهر بطرف مغرب میبرده اند گویند در زمان

خلیفه مأمون عباسی آب از نهر مزبور جریان یافته در سمت پائین بمصرف زراعت میرسیده زیرا بنهر بلافاصله آثار خرابه قلعه و قریه که حمام داشته مشاهده میشود بالجمله بعدها آب ترک مجرای غیر طبیعی خود را نموده و در راه طبیعی خود یعنی بطرف جنوب شرقی جاری گردیده است نیز در اینجا آثار نهر دیگری هست که بواسطه آن آب بشهر طوس میرفته گویند حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه را قصد این بوده که بعد از دریافت صله شاهنامه از سلطان محمود غزنوی آبی از نواحی طوس بشهر آرد و وقف عام نماید و آب این چشمه را مناسب یافته پس از خیبت چون صله منظور عاید دختر حکیم ابو القاسم شد باجرای قصد پدر پرداخت و آب چشمه آنوقت از زیر سنگی خارج میشده و تقریباً سطح آن بیست ذرع از سطح اصطخر حالیه پست تر بوده دختر حکیم بدستیاری مهندسین و ارباب خبرت ابتدا آب چشمه را هیجده ذرع بالا آورده که آب بتواند بمحل منظور جاری شود و بعد نهر مذکور را حفر کرده آب را بطوس برده است بعد از خرابی شهر طوس آب بصحرای بیزکی و میان ولایت میرفته است

در ترجمه احوال فردوسی بعضی نوشته اند قصد حکیم رحمة الله علیه این بود که از عطیه و صله شاهنامه بند محکمی برآب طوس ببندد و چون آنعطیه را بعد از فوت فردوسی نزد دخترش آوردند بدان التفاتی ننمود اما خواهرش گفت همیشه برادرم در دل داشت که بند آب طوس را ببندد حال این نقود را باید بدانمصرف رسانید و چنان کردند لکن از اینکه این بند بر کدام آب طوس بسته شد تصریح ننموده اند ظن قوی آنکه همین آب باشد چه آب کشف رود که عمده آب طوس است ظاهراً احتیاج

بچنین بندی نبوده است چیزیکه محقق است جاری ساختن آب چشمهٔ گلسب بمشهد مقدس میباشد که اینکار خیر را امیر علیشیر وزیر صاحب تدبیر سلطان حسین بایقرا که از اکابر وزرا و اماجد بزرگان عالم و مالك ازمهٔ معالی و همم بوده نموده و بواسطهٔ این اثر بزرك و سایر آثار خیریه نام نیك خود را در صفحات ابود و خلود درج و ثبت کرده است

صاحب تذکرهٔ دولتشاهی در ضمن ذکر مآثر کثیرهٔ امیر علیشیر طیب الله مضجعه گوید وبعنایت الهی چند وقتست تا همت عالی بر خیری گماشته که آب چشمهٔ گلسب را که از مشاهیر عیون خراسانست و از متنزهات جهان و در اعلی ولایت طوس واقع است بمشهد مقدس رضویه آورده و مجاوران و مقیمان مشهد مقدس را از جور بی آبی خلاص سازد و در اینکار مدد همت اهل الله شامل حال این امیر کبیر است چه این احسانیست که جباران و سلاطین در اینکار عاجزند و قریب دو فرسخ شرعیست منبع این آب که بمجموع در ناهمواریها و سنگها آب میباید آورد و اینخیر بر جمیع خیرات شریفه‌اش شرف دارد مشهد مقدس از این جوی رشك بهشت برین و غیرت نگارخانهٔ چین خواهد شد انشاءالله قال النبی علیه السلام افضل الاعمال سقی الماء انتهی

آب چشمهٔ گلسب در اغلب فصول ده سنك است و نادراً کم و زیاد میشود و از سر چشمه که جاری گردد چون بخط مستقیم جریان ندارد پس از طی دوازده فرسخ راه بمشهد مقدس رسد بالای چشمه گیلاس بلافاصله و صل بکوه رو بجنوب آثار عمارتی دیده میشود که پایه‌ها از سنك و آهك و بنا از خشت و گل و مندرس و منهدم و بنا

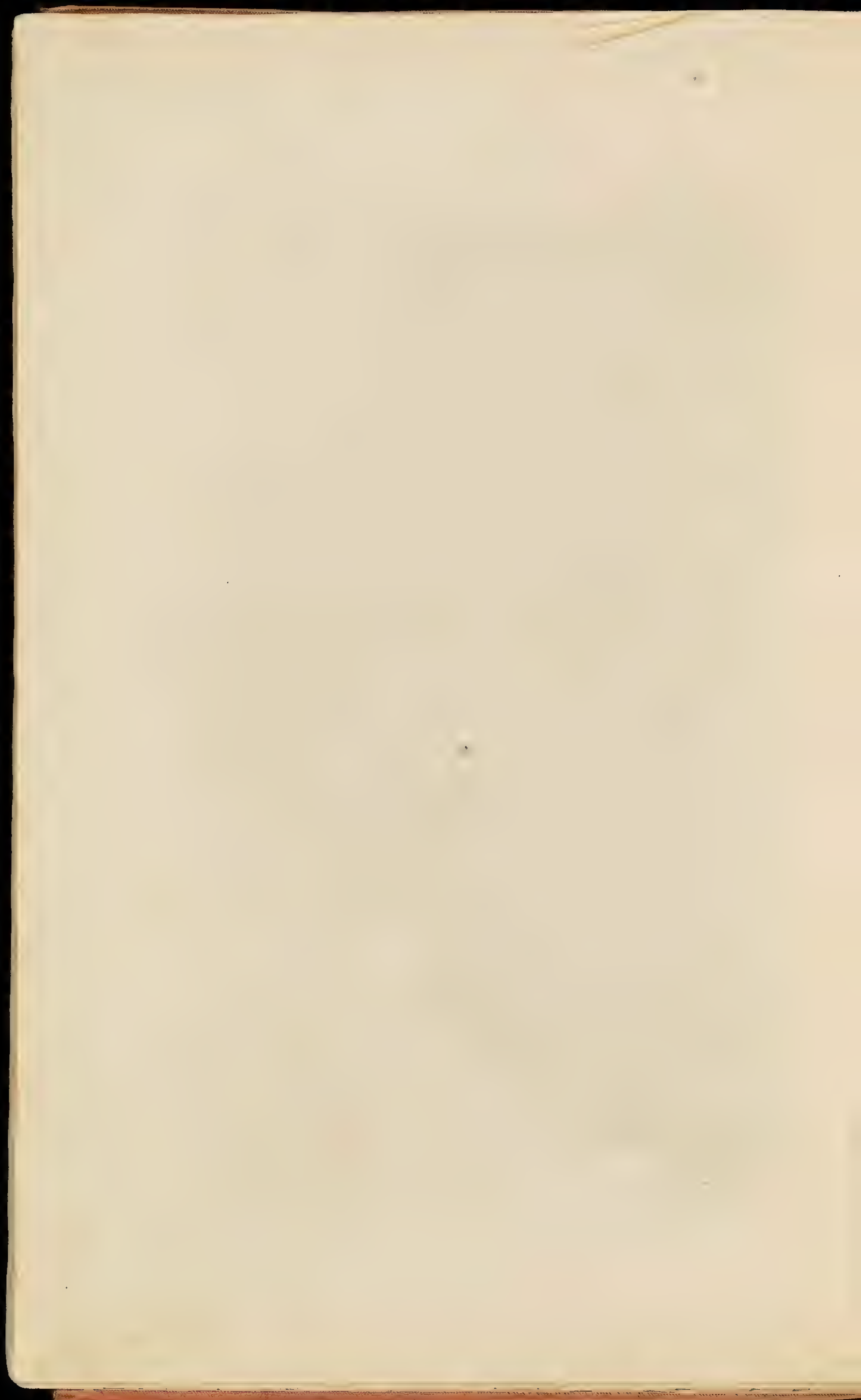
و کوشکی عالی بوده است عمیق بودن چشمه بواسطهٔ اثار سدیست که از قدیم بسته
شده و بواسطهٔ این سد ابرا از نهر ماهونی بطرف مشرق یا از نهر غربی بسمت طوس
میبرده اند در اینچشمه ماهی وجود دارد کوه مقابل چشمهٔ گلسب که در طرف
جنوب چشمه واقع است دنبالهٔ کوه دولتخانه میباشد و در اینجا معروف بکوه
نیشابور است اهالی چشمه گلسب کرد بیزکی و از طایفهٔ زعفرانلو هستند و تقریبا
سی خانوار میباشند قلعهٔ وکیل خان در طرف جنوب چشمهٔ گلسب بر روی تپهٔ
مصنوعی واقع و موسوم بمهراباد است و چهل خانوار سکنه دارد اراضی اینجا ها
حاصل خیز و خربزه و هندوانه خوب و افرا بعمل میاید چشمهٔ گلسب دویست ذرع
از طهران پست تر است بادهائی که از بجنورد تا مشهد میوزد غالبا بادیست که
از شمال غربی میوزد و رطوبت دارد و احداث باران مینماید بادی که از سمت
قوچان بطرف چشمهٔ گلسب میاید مه دارد و در پر خطر راه باران میاورد و
بادی که از هرات میاید گرمست از چشمهٔ گلسب تا شهر مشهد مقدس شش فرسخ
راه است و همه تقریبا ابادی و قراو مزارع بهم وصل میباشد و انها که نزدیکتر
براه است دست راست شهر حصار و دست چپ پری اباد و قزل حصار و تخم
انجیر و کانگران و مهراباد و جغنه میباشد قدری از اینجا گذشته خرابهٔ شهر
طوس است و قریب باثار شهر در طرف دست راست قریهٔ کوچک سراسیاست
از سراسیا که گذشتند داخل شهر طوس میشوند و تقریبا از وسط ان میگذرند

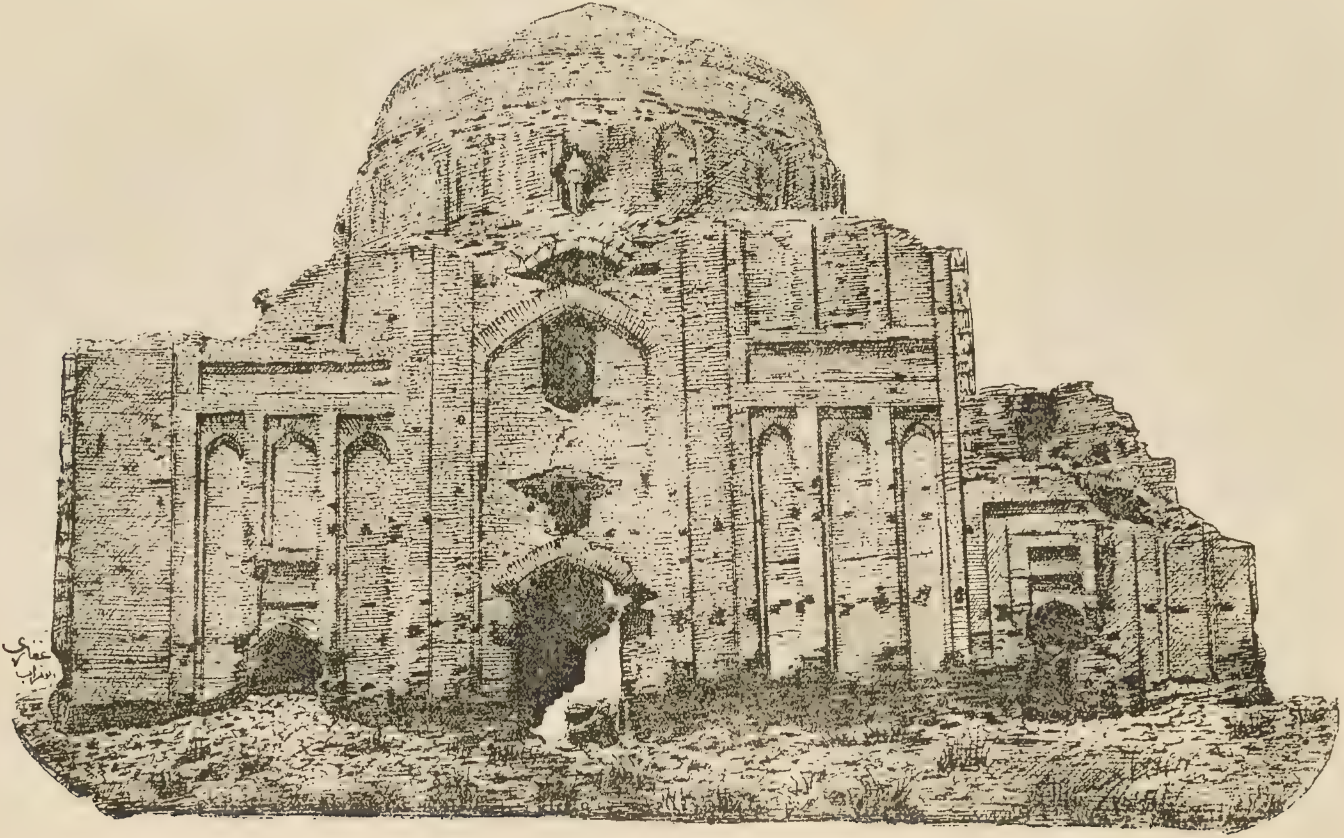
شهر طوس که از بلاد معتبرهٔ خراسان و در کتب تواریخ و جغرافی قدیم
ذکر از ان بسیار شده اینک جز اثاری از ان باقی نیست و از انیست که بارهٔ دو و اینشهر در

بعضی مواضع بدرستی برپا و در برخی اماکن از سر باره قدری خراب شده و در هر حال
نمودار است که حصن از حصانتی بکمال داشته است چه ثخن دیوار باره در پائین
پنج ذرع بوده است و دور شهر که این باره از آن تعیین مینماید تقریباً یک فرسخ است و
از آنجا که علایم بروج بخوبی نمودار بلکه بعضی از آنها بحال خود مانده یکصد و شش برج
بر دیوار باره بشماره میاید و در نه محل مینماید که اینجا دروازه بوده از ابنیهٔ قدیمه و
زمان آبادی شهر طوس که باقی مانده عمارت و بنائیست بقعه مانند تقریباً در
وسط شهر واقع و از پائین مربع متساوی الاضلاع که از هر طرف دوازده ذرع است
ارتفاع دیوار عمارت تا زیر گنبد هیجده ذرع که از سطح زمین تا پنج ذرع مربع و بعد از آن
مثمن میشود در چهار سمت چهار طاقست که با گچ مقرنس شده و دهنهٔ هر طاقی
تقریباً چهار ذرع میباشد و بالای این چهار طاق چهار طاق گوشوار مانند ساخته اند
و در زوایا بعبارة اخری فیما بین چهار طاق اخری چهار طاق کوچکتر نیز بنا نموده اند و
چهار راه پله از چهار گوشهٔ عمارت بچهار طاق زاویه است و از بالا راه دور میگردد
گنبد این بقعه دو پوش بوده است و پوش بالائی خراب شده پوش زیرین تماماً بحالت
خود باقیست مدخل عمارت رو بجنوب و در مقابل مدخل در پشت طاق و گنبد
عمارتی سه قسمتی است و سقف اطاق وسطی آنرا با گچ مقرنس کرده اند و شباهت
بعمارات سرپوشیدهٔ معمول اینزمان دارد یعنی در سقف مقرنس از هر طرف
دریچه مانند روزنه بخارج گنبد و داخل آن قرار داده اند جنبین این عمارت وسطی
دو اطاق مربع مسقف است که اطاق طرف مشرق شش ذرع و نیم ارتفاع دارد و تقریباً
عرض و طول آن چهار ذرع است در این اطاق صورت محرابی دیده میشود و اطاق

دیوار طرف شرقی بارهٔ طوس و بروج آنرا مرمت کرده اند و با سایر بروج و دیوارهای جهات دیگر فرق کلی دارد

طرف مغرب سه ذرع در سه ذرع و سقف آن مدوّر و گنبد مانند بوده بارتفاع
پنج ذرع و حالا بکلّی خراب است پشت این عمارت سه قسمتی شکل محرابیست مقرنس با
گچ کار و دود سیاه شده و در چند محل از مقرنس بخط خوشی فیما بین نسخ و رقاع از گچ
در آورده اند (الدنیا ساعة) والعجب که در یکی از کلاه خودهای قدیم هم بخط طلا
کتیبه شده است (الدنیا ساعة فاجعلها طاعة) معلوم میشود در آن ایام در تحریض
بر ترك دنیا و عبادت و جهاد فی سبیل الله این عبارت مصطلح و شایع بوده است
خلاصه جز این عبارت در این عمارت خط و کتابتی یافت نمیشود دور عمارت و گنبد از
خارج نما است و طول بنا من حیث المجموع بیست و پنج ذرع و عرض هفده ذرع و ایوانی
در جلو مدخل است که دهنهٔ آن ده ذرع میباشد و غیر از این مدخل که اصلی است
از سر طاق دیگر هم راه خروج و دخول ببقعه بوده است در زیر بقعه دو سنگ قبر
دیده میشود که هر دو مجوف است و مسلّم که از خارج باین بقعه آورده اند یعنی قبور یکه
این سنگها برای آنها ساخته و حجاری شده در بیرون بقعه بوده و سنگها نصب نیست
بر روی یکی علاوه بر آیة الکرسی و صلوات نوشته اند (هذه مرقد علیا حضرت مکرّمه مخدّره
مستوره مهوش خانم بنت عالیجاه) و بقیهٔ عبارت در طرف پائین سنگ بوده و
اکنون شکسته است در سنگ دیگر بعلاوه ناد علی نوشته شده است (هذا مرقد
عالیجاه سیادت و نجابت پناه معاد دستگاه المرحوم المغفور) باقی عبارت در طرف مقابل
بوده که شکسته و جز لفظ (امیر سیّد) چیزی از آن مفهوم نمیشود در این عمارت که ظنّ
غالب اینست که محض بقعه ساخته شده و عمارت آن تمام نشده کاشی مطلقا بکار
نرفته و همین دلیل است که این بنا ناتمام مانده است نه اینکه تمام شده و بعد منهدم گشته است





صورت بنای شهر طوس روبقبله

اشکال طاقهای عمارت تماماً مانند نیست در دور عمارت بفاصلهٔ دوازده ذرع
اثار قلعهٔ چهار برجی دیده میشود که بنای ان غیر عالی و با ابنیهٔ دهقانی شبیه و از گل
و سنگ و اجر بوده است و مطلقا تناسبی با اصل عمارت ندارد اغلب اوقات
زاغهای بسیار بر دور گنبد پرواز کرده و در هر طرف ان نشسته و حالت انها و خرابی
اینشهر بخاطر میاورد رباعی منسوب بحکیم عمر خیام را که گوید

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس　　در پیش نهاده کلهٔ کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس　　کو بانگ جرسها و چه شد نالهٔ کوس

تمام سطح زمین اینشهر حتی اماکنی که سالهاست دران زراعت میکنند مستور
در خرده اجر است و بعضی قطعات سنگ و غیره بر روی انها دیده میشود که الان
پل ان نهرها میباشد اثار قلعهٔ ارکی در طرف شمال شهر نزدیک بباره دیده میشود
که قلعهٔ ان تقریباً مربع متساوی الاضلاع است و هشتصد ذرع دورهٔ ان میباشد
و خندق معتبری بعرض پانزده ذرع اینقلعه را احاطه نموده است مدخل قلعه
رو بمغرب و در وسط قلعه بر روی تپهٔ مصنوعی قلعه هشت برجی مربع مستطیلی
ساخته بوده اند و حالا نصف کمتر از دیواران خرابست و این دیوار اگرچه در ظاهر
بنظر گلی میاید اما پارهٔ اجر و سنگ در ان بسیار بکار رفته است طول اینقلعه که
دران برج است هشتاد قدم و عرض پنجاه قدم و مدخل ان نیز رو بمغربست دور
اینقلعه از سه طرف احتمال و اثار خندق هست ولی در جلو مدخل یقیناً حفره
و خندقی نبوده است در نزدیکی مدخل قلعهٔ ارک تقریباً در زاویه چاهی است که
دورهٔ انرا با سنگ بالا اورده اند و عمق ان حالا سه ذرعست و قطر دهنه تقریباً

یک ذرع بوده ولی الآن از بالا بیشتر است از قرار تقریر اهالی در تک اینجاه از سر طرف
سه صفه بوده اکنون چیزی ظاهر نیست قلعهٔ ارک دوازده برج دارد و بعضی از
بروج ان خراب کرده اجر بسیاری ازان برده اند و مبلغی اجر هم حالا در پای بروج
ریخته و موجود است در جلو ارک جلوخان وسیعی بوده و در دور ان نیز اثار خندق
دیده میشود در داخلهٔ شهر طوس دو ابادی و مزرعه میباشد که هر دو موسوم
بشهر طوس است و هر یک تقریباً بیست و پنج خانوار ابادی دارد دو مزرعه نیز
در پهلوی باره باسم اسلامیه میباشد یکی طرف مشرق و یکی طرف مغرب و
ازاین دو اسلامیه یکیرا اسلامیهٔ سادات گویند در حوالی شهر طوس نیز
بعضی مزارع هست باسم سر باغان و سر اسیا و غیره و قرای این نواحی بعضی جزو
میان ولایت است و برخی جزو گوار شک دروازهٔ شهر طوس که ازان بمشهد مقدس
میروند رو بجنوب شرقی میباشد ازین دروازه که بیرون میایند در یکصد و سی
قدمی پلی است از اجر و اهک ساخته شده و این پل دارای هشت چشمه و طاقست
و دهنهٔ هر طاقی چهار ذرع و نیم و پایهٔ طاقها دو ذرع و یکچارک و نه پایه است و فیما
بین هر دو طاق درگاه دالان مانندیست که برای نشستن عابرین بکار میاید
عرض این درگاهها یک متر و ارتفاع انها تقریباً دو ذرع از سر طاقها تا زمین و
کف رودخانه در طاقهای وسط چهار ذرع و نیم و دو ذرع هم بالای ان دیواره است
این پل بر روی رودخانهٔ کشف رود بسته شده و سرچشمهٔ رودخانهٔ کشف رود
الندرادکان است و تا پل خاتون هفت فرسخی سرخس جریان یافته در اینجا
ملحق بهری رود میشود و در این امتداد تقریباً دو هزار قریه را سیراب میسازد

چه این رودخانه اگرچه در تابستان در اینمحل بیشتر از دو سنگ آب ندارد اما بواسطهٔ زهابهای بسیار که در مجرای آنست همه جا رو بفزایش دارد دم دروازهٔ طوس نهریست که از رودخانهٔ مذکور سوا شده اراضی شهر را که حالا زراعتگاه است سیراب میسازد

این بود حالت حالیهٔ طوس اما وضع قدیم آن از مسطورات علمای جغرافی قدیم انچه بدست آمده بدون وانگاشته بعد بتحقیق آن میپردازد صاحب معجم البلدان گوید طوس شهریست از خراسان از اقلیم چهارم طول آن هشتاد و یکدرجه و عرض سی و هفت درجه در ده فرسخی نیشابور واقع و مشتمل بر دو شهر است یکی طابران و دیگری نوقان و زیاده از هزار قریه و آبادی در خاک طوس است در عهد خلافت عثمان طوس مفتوح عساکر اسلام گردید قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس است همچنین قبر خلیفهٔ هرون الرشید پسر مهدی مسعر بن مهلهل گوید طوس عبارت از چهار شهر است که دو شهر آن بالنسبه عظمتی دارد ابنیهٔ معتبره در طوس در دولت اسلام ساخته شده و خانهٔ حمید بن قحطبه در طوس است و مساحت آن یکمیل مربعست و مشهد علی بن موسی الرضا سلام الله علیه و قبر هرون الرشید در باغی از باغات خانهٔ حمید بن قحطبه است فیما بین طوس و نیشابور کوشکیست عالی با دیوارهای محکم بلند که در استحکام و علو نظیر آنرا ندیده ام در داخلهٔ این کوشک مقصورهاست که عقل در حسن آنها حیران میماند و رواقها و طاقهای غریب و عجیب و گنجینه ها و خلوتخانه های متعدد دارد از اهالی مملکت بانی این بنا را جویا شدم و استفسار نمودم همه میگفتند اینعمارت را یکی از تبابعه

وسلاطین جمیر ساخته یابمعنی که ان پادشاه بقصد تسخیر چین ازمین حرکت کرده و
در بیمحل اقامت نموده واین کوشک را در اینجا بنا فرموده که حرم و اخایر و ذخایر خود را
در ان گذارد و خود جریده و سبکبار برود و رود خانه در اینجا جاری کرده که بجرای
ان هنوز هست پس از ان سفر خود را امتداد داده و بمقصود نایل گردیده در مراجعت
پاره از مخزونات خود را با خود برد و بعد قسمتی از ان ذخایر دیر گاهی در اینجا بوده و
قوافل و عابرین که در بیمکان منزل مینموده اند خبری از ان نداشته چه بانی کوشک
شرح سرداب و زیر زمینی که نفایس اموال خود را در ان پنهان و دفن کرده بود
نوشته و با خود برده و مطلب مجهول ماند تا این ایام که اسعد بن ابی یعفر پادشاه
صاحب کهلان برا این سر واقف شده مامورین بدین ناحیه فرستاد جستجو کردند
وانچه یافتند بیمن بردند

جمعی کثیر از علما و فضلا و ائمه علوم طوسی بوده اند و من اقتصار مینمایم بذکر
چند تن که یکی از انها امام ابو حامد صاحب مصنفات جلیله کثیره است و
کتب و تصانیف او در اقطار عالم منتشر میباشد ابو حامد نزد ابو المعالی جوینی درس
خوانده و در مدرسه نظامیه بغداد بعد از ابو اسحق تدریس نموده با انکه ثروت و
مکنتی بکمال داشت ترک دنیا گفته عزلت اختیار کرد ابتدا بحج شتافت و بسیاحت
شام پرداخت و چندگاهی در بیت المقدس بماند گویند باسکندریه نیز امده در
حوالی مناره انشهر اقامت نمود بعد از مراجعت از اسکندریه بطوس بحالت اعتزال
میزیست فخر الملک وزیر پسر نظام الملک از او درخواست کرد که در مدرسه که در
نیشابور ساخته مشغول تدریس شود او مدتی انکار داشت تا فخر الملک باو اظهار

نمودکه شایسته وانصاف نیست که شما خلفی را از علومی که خالق بشما عطا فرموده محروم دارید وایشان را از مردم ومسلمانان دریغ نمائید پس ازاین گفته ابو حامد قبول کرد وچندگاهی در مدرسهٔ فخر الملك مدرس بود بعد ازان بطوس بازامد ودر خانهٔ خود منزوی شد وبیرون نیامد تا در چهاردهم جمادی الثانیه چهارصد وپنج در طابران در گذشت ودر خارج ان مدفون شد ادیب ابیوردی اشعاری در رثای او گفته که بعضی ازان این است

بکی علی حجة الاسلام حین ثوی ❊ من کل حی عظیم القدر اشرفه ❊

تلك الرزیة تستوهی قوی جلدی ❊ والطرف تسهره والدمع ینزفه ❊

فما له خلة فی الزهد منکرة ❊ وما له شبه فی الخلق تعرفه ❊

مضی واعظم مفقود فجعت به ❊ من لا نظیر له فی الخلق یخلفه ❊

یکی دیگر تمیم بن محمد طمغاج ابو عبد الرحمن الطوسی است صاحب مسند الکبیر حاکم ابن البیع در حق او گفته که تمیم بن محمد محدثی موثق بود وکثیر الحدیث مدتی بسفر وسیاحت اشتغال داشته ومؤلفات جلیله بیادگار گذاشته من او را در نیشابور ملاقات کردم

اهالی خراسان سکنهٔ طوس را گاو گویند وجهت را نمیدانم چیست ودو شعر مسطور در ذیل که در هجو نظام الملك طوسی گفته شده اشعار بر نمط طیبی بیتا

لقد نحس الطوسی بلدة غزنة ❊ فصب علیه الله مقلوب بلدة ❊

هو الثور قرن الثور فی حر امه ❊ ومقلوب اسم الثور فی روح لحیته ❊

نگارنده گوید روایت ضعیفی است که فحل امجد بزرگوار ویگانهٔ اعصار حکیم کامل عیار

خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه کتابی تصنیف کرده نزد مستعصم اخرین خلیفهٔ
عباسی برد خلیفه از او پرسید از مردم کدام شهری گفت از طوس گفت از گاوهای
طوسی یا از خرهای ان حکیم گفت از گاوهای طوسم خلیفه گفت شاخهای تو کو
حکیم گفت در خراسانست و مقصود هلاکوخان بود چنانکه حکیم ان پادشاه را
برانگیخت و بنیاد خلافت عباسیین را براند اخت اگر اینحکایت راست باشد
معلوم میشود که انچه صاحب معجم البلدان گفته صحیح است و اهالی طوس را گاو
میگفته اند و یکی از مورخین فرنك نیز اشعار باینمطلب نموده و گوید اهالی طوس
شایسته و سزاوار این لقب میباشند چه رسم انها بوده است که نسوان خود را با
بیگانگان و غربا همخوابه مینموده اند چنانکه حالا هم اهالی انصاریه از فرای مازندران
بهمین عمل شنیع مشغولند

حمد الله مستوفی در نزهت القلوب گوید طوس از اقلیم چهارم است و جمشید
پیشدادی انرا ساخته بعد از خرابی طوس نوذر تجدید عمارتش کرد و بنام خود
منسوب گردانید از مزار عظما قبر امام معصوم مظلوم شهید مسموم امیر المؤمنین
علی بن موسی الرضا در دیه سناباد بچهار فرسنگی طوس است و قبر هرون الرشید
در پس پشت ان معصوم است و از مشاهیر مزاراتست و اکنون شهری شده در
جانب قبلی طوس دروازه ایست که مقبره هزار ابوبکر نام در انجاست و در جانب
شرقی قبر محمد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم انجاست مردم
طوس نیکوسیرت و پاك اعتقاد و غریب دوست باشند از میوه های انجا انگور
و انجیر بسیار و شیرین باشد در حوالی طوس مرغزار رادکانست طولش دوازده

فرسنگ و عرض پنج فرسنگ از مشاهیر اماکن جهانست

شریف ادریسی در کتاب نزهت المشتاق فی اختراق الآفاق که برای روژ پادشاه
سیسیل (جزیرهٔ صقلیه) نوشته و تالیف آن در روز آخر ماه شوال سال پانصد و
چهل و هشت هجری باتمام رسیده گوید طوس شهر بزرگیست بنای آن خوب و
جمعیت آن زیاد بازارهای متعدد دارد و همه چیز در بازار آن یافت میشود اطراف
طوس شهرهای دیگر هست که از انجمله رادکان و طابران و بزدغور است اول که
رادکان باشد شهر کوچکی است دارای بازار پرجمعیت که در آن تجارت رواجی دارد
و خرید و فروش زیاد میشود از شهرهای دیگر که در حوالی و نواحی طوس است
دودان میباشد اینشهر نیز پرجمعیت است و اقسام محصولات معتبره را دارد و
ابنیهٔ آن عالی و کوچه های آن وسیع و بناها غالباً محکم است شهر دیگر مهرجان است
که خانها و بازارهای آن نهایت خوب و هر قسم محصول مفید که در جاهای دیگر
کمیابست در اینجا وجود دارد دور دور اینشهر دیواری از گل ساخته اند و در بیرون
از این دیوار نیز محلات پرجمعیت هست آب خوردن اینشهر را از خارج میآورند
دَنَوادِه نیز شهر آبادیست و دور آن دیواری کشیده اند و خارج از دیوار محلاتست و
غالب بیوتات از گل و مجصص میباشد آب خوردن اهالی از چاه است از دنوادِه
تا مهرجان دو روز راه میباشد موقان یکی از شهرهای طوس و بواسطهٔ بازار یکه
دارد خیلی معتبر است دیوار و قلعهٔ آنرا با گل ساخته اند آبادی موقان زیاد و تجارت
و صناعت آن رواج کلی است ارک معتبری دارد قبر مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام
در اینجاست در کوهستان موقان معدن سنگی است که از آن دیگ میسازند و بتمام

خراسان میبرند معادن نقره و مس و آهن نیز در کوهستان مزبور هست بعلاوه
معدن فیروزه و یکقسم زمردی که معروف به دهنج است و بلور و معدنی یعنی
دُر موقان در زمان طاهریه پای تخت خراسان بود بعد از ان طایفه‌ی نیشابور قاعده
و دار الملک خراسان گردید و عظمت موقان را مضمحل ساخت

ابو الفدا نقل از ابن حوقل کرده گوید قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در ربع
فرسخی طوس است و قبر هرون الرشید در قریه میباشد موسوم بسناباد و طوس
دار الاماره‌ی خراسان بوده بعد نیشابور دار الاماره گردیده و در جای دیگر گوید

ممکن است ابن حوقل اربع گفته باشد یعنی چهار و بتحریف کاتب ربع شده باشد

طوس اسم ناحیه ایست و ان از ایالت خراسانست در لباب گوید طوس بلده ایست
بخراسان مشتمل بر دو شهر طابران و نوقان و زیاده از هزار قریه متعلق باین دو شهر است
هم در اینکتاب گوید طوس نیز قریه ایست بخارا

در لغت طابران ابو الفدا نقل از لباب کرده گوید طابران یکی از دو شهر طوس است
یاقوت حموی در مشترک مینویسد طوس ایالتی است و قصبه‌ی ان طابران و نوقانست
و زیاده از هزار دهکده تعلق باین ایالت دارد و شایسته است اسم طابران و طوس
ذکر شود در عزیزی مسطور است که طوس ناحیه‌ی وسیع بزرگیست و دو شهران
طابران و نوقانست و مسافت مابین این دو شهر شش فرسخ میباشد و این دو شهر
از سایر بلاد خراسان بزرگتر است

ابن خردابه میگوید جبایت و خراج طوس هفتصد و چهل هزار و هشتصد و شصت درهم است

قاضی شمس الدین محمد بن بطوطه‌ی طنجی در سفرنامه خود موسوم به تحفة النظار
میگوید انگاه از جام بشهر طوس رفتم و ان از بلاد کبیره‌ی خراسانست شهر امام
مشهور ابو حامد غزالی رضی الله عنه که مزار وی نیز در اینجا میباشد و از شهر

طوس بشهر مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم
میرزا حسن زنوزی در ریاض الجنة گوید طوس را جمشید پیشدادی بساخت و
بعد از خرابیش طوس بن نوذر تجدید عمارتش کرد و بنام خود خواند قبر منور
امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة در دیه سناباد بچهار فرسنگی طوس است
لله الحمد از برکت قبر منور آنحضرت از اعاظم بلاد خراسانست و شهر طوس منسوخ
بلکه مندرس و مطموس گردیده است و قبر هرون الرشید در مشهد آنحضرت
در پشت سر آنجناب و در جانب جنوب طوس دروازه ایست که قبر سه هزار ولی
در مزارات آن دروازه است و در جانب شرقی مزار حجة الاسلام محمد غزالی و احمد غزالی
و مزار فردوسی و معشوق طوسی است گویند مردم طوس نیکو سیرت و غریب دوست اند
و در حوالی مرغزاریست رادکان نام بطول دوازده فرسنگ و بعرض پنج فرسنگ
از مشاهیر جهانست و طوس از شهرهای قدیم خراسانست و توابع بسیار دارد
انواع اثمار آنجا باشد کان فیروزه در کوه طوس و نیشابور است و ظروف سنگی همه
روی دنیا از کوه طوس برند در احادیث مدح آن سنگ وارد است و از مشاهیر آنجا
حکیم فردوسی است و مال وافری که سلطان محمود بفردوسی در صله شاهنامه
داد وقتی رسید که فردوسی وفات یافته بود دختری داشت آن مال قبول نکرد
سلطان فرمود تا بان مال بثواب روح فردوسی در راه طوس و سرخس رباطی ساختند
نزدیک چاهه و آنرا رباط چاهه خوانند از رباط سنگ بست تا آنجا پنج فرسنگست
سر راه سرخس و اینحال در عشرة و اربعمائة بود و دیگر از مشاهیر آنجا حسن بن علی بن
اسحق است که لقب او نظام الملک است و او وزیر سلاطین آل سلجوق بود و مسجد جامع

ابو العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی شهیر بقرمانی در اخبار الدول و آثار الاول گوید طوس شهر مشهوریست بخراسان دارای قری و بساتین و در کوههای آن معدن فیروزه هست بعضی گفته اند خداوند تعالی سنگ را برای اهالی طوس نرم کرده چنانکه آهن را برای ابراهیم حضرت داود بنا بر این از سنگ دیگها و آلات دیگر میسازند و قبر هرون الرشید نیز در طوس است

صاحب عجایب المخلوقات گوید از عجایب سواد طوس غاریست بشکل دهلیز عظیمی از دهلیز غار که تاریک چون گذشتند بعمارت تالار مانندی میرسند که چهار طبقه است و چشمه آبی از آن بیرون میشود هرچه در آب آن چشمه ریزند منجمد میشود بعد از این راه دهلیز مانند بسته است باد زیاد تندی در آن میوزد و بدینواسطه نمیتوانند داخل آن شوند و معلوم کنند که بکجا منتهی میشود

طوس از عمارات اوست ومسجد جامع نوقان نیز او ساخته واول کسی که بنای مدرسه
ساختن گذاشت واین سنت حسنه نهاد اوست ودیگر از مشاهیر طوس امام محمد
غزالی است ودیگر از مشاهیر انجا شیخ طوسی رحمه الله است صاحب تهذیب واستبصار
وغیره ودیگر سلطان الحکما خواجه نصیر الدین محمد است

حبذا اب وخاک بقعهٔ طوس — که شد ارامگاه اهل هنر
معدن ومنبع حقیقت وفضل — مرتع ومربع صفا ونظر
اب او چون سپهر مهر نمای — خاک او چون صدف گهر پرور
هر بزرگی که بود اندر طوس — اندکست از جهانیان برتر
همچو غزالی ونظام الملک — همچو فردوسی وابوجعفر
وندرین روزگار خواجه نصیر — اعلم عصر ومقتدای بشر
گر افاضل زمبدء فطرت — تا باکنون چو او نخاست دگر
اینچنین بقعه با چنین فضلا — سزد ار بر فلک فرازد سر

در مدح این بقعه متبرکه مفاد حدیث بین جبلی طوس روضة من ریاض الجنة کافی ووافیست
واحادیث در مدح این ملک بسیار است

کاتب چلبی در کتاب جهان نما گوید طوس ناحیه ایست دارای چند قصبه ودر نود و
یک درجه طول وسی وشش درجه عرض واقع وقصبهٔ که دار الملک طوس است
طابران مینامند قصبهٔ دیگران نوقان است که فیمابین این هر دو قصبه شش فرسنگ است
یکی از دوازده امام که علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد در سال دویست وسه
هجری در طوس وفات کرده انحضرت در قریهٔ سناباد من توابع طوس مدفون

گردید بعد قریهٔ مذکوره معروف بمشهد گشت بعد ازان صاحبان مکنت و اوباب ثروت و ریاست در نواحی مرقد مطهر علی بن موسی الرضا سلام الله علیه برای خود مراقد و مقابر ساخته و ابنیهٔ مکلفه و عالی مزین و آراسته نمودند لهذا قصبه معتبری شد علی الخصوص در زمان پادشاهان عجم یعنی سلاطین صفویه انار الله برهانهم مرقد مبارک مذکور از حیثیت زینت بمرتبهٔ رسید که قنادیل و شمعدانهای سیم و زر دران روشن کردند و ازان تاریخ اسم طوس فراموش گردید و باسم مشهد معروف شد

نیز کاتب چلبی گوید بنابر مسطورات سمعانی طوس ناحیه ایست هزار و عدد قریه را مشتمل در زمان عثمان بن عفان در سال بیست و نه هجری این ناحیه مفتوح گردید قبر هرون الرشید در طوس است در طوس یک نوع سنگ سفید یافت میشود که ازان اوانی میسازند معادن برام و فیروزه و دهنج (ملخیت) در نوقان است

در سال هزار و هشتصد و بیست و یک عیسوی که تقریباً شصت و پنج سال قبل باشد دکتر جوکنز از جانب کمپانی هندوستان مأمور شده بایران ملاً و مسیو فرزر که با او همراه بود سفری بخراسان رفته و شرح مسافرت خود را در کتابی انگلیسی بطبع رسانده شرح مسطور در ذیل را در باب طوس مینگارد

روز بیست و سیم ماه فوریه بطرف طوس رفتم که خرابهٔ اینشهر را تماشا و بازدید کنم طوس تقریباً در هفده میلی مشهد مقدس و در سمت شمال شرقی آن واقع شده در ساحل مشرقی رودخانهٔ کوچکی که شعبهٔ عمده ایست از شعب رودخانهٔ مشهد و در این فصل بواسطهٔ برف و بادی که در اطراف باریده آبان زیاد است

ازین راه که میرفتیم تا طوس در بین راه از مزارع آباد گذشتیم اراضی اینجاها حاصلخیز است
و اینرود خانه کوچك در زمینی بسیار پر قوت که خاك سیاه رنك دارد جاریست
از قریه خوش مهدی که در وسط راه است عبور نمودیم بعضی قراء دیگر نیز در
کنار و حوالی جاده دیده شد که همه آباد بودند اما شهر طوس دیوارهای ان در نهایت
خوبی مرئیست و شهر در محوطه واقع شده که در دامنه دره شرقی میباشد دیوارهای
شهر از گل ساخته شده با بروجی که باهم فاصله دارد (بنابر سبك بنائی معمول
در ایران) تمام دیوارها خرابست و با وجود خرابی باز نمایان و پدیدار میباشد
این دیوارها یك شکل مربعی که محیطان سه الی چهار میلست تشکیل داده و
بنظر مینماید که اینشهر در قدیم الایام دارای عظمت کلی بوده زارعین قرای حوالی
جلگه وسط شهر را زراعت میکنند و گندم و جو در جای بیوتات قدیمه بعمل
میآورند در این اراضی مصالح کهنه از آجر و غیره دیده میشود دو سه چیز در اینجا
اهمیت داشت و جلب نظر دقت مرا نمود اعظم انها بنای مربعیست که از آجر ساخته
شده و بالای ان گنبدی است این بنا تقریبا در وسط محوطه و بسیار بلند و با عظمت است
و شبیه بمقابر سلاطین پاتان که در حوالی دهلی هندوستان میباشد خارج
گنبد بمرور خراب شده اما داخله ان در نهایت خوبی مانده در هر طرف این بنا سوراخ
بوده اما برای چه و چه وقت این سوراخها را قرار داده اند معلوم نیست در یکطرف
از درها و مدخلهای گنبد فقط قبری دیده میشود و بر روی سنك این قبر خطوط
محکوك شده که هیچ خوانده نمیشود مگر کلمه (اللهم) و این دلیلست که صاحب
قبر مسلمان بوده قدری دورتر از این بنا سنك قبر دیگر هست که یقینا انرا از جای

دیگر

دیگر باینمحل آورده اند من نتوانستم اطلاع درستی از اینقبر حاصل نمایم میرزا عبد الجواد
از اهالی این نواحی گفت در اینجاها چنین شهرت دارد که یکی از اینها و قبر از شاهزاده
محروق است دیگری از بورقاسود شاهزاده محروق امامزاده شهید بوده و محروق
بمعنی سوخته شده است اگر اینخبر یعنی اینشهرت مقرون بصحت باشد اینقبر
مضجع یکی از اعاظم عرب میباشد که در مبادی اسلام ممالک خراسان بوده است
و پس از وفات در اینجا دفن شده اما بورقاسود هیچ ندانستم که کیست آنچه در این نواحی
معروف و مشهور است اینست که اینشخص غلام سیاهی بوده از پیروان و معتقدین
حضرت عیسی علیه السلام که بعد از مصلوب شدن آنحضرت فرار کرده و باینجاها
آمده و در گذشته و مدفون گشته است و اهالی کمال احترام را نسبت باو منظور
داشته اند زیاده بر این چیزی نتوانستم بفهمم
در حوالی گنبد مزبور بقیه مناره دیده میشود که بنائی عالی دارد آنچه از آن باقی
مانده بارتفاع پانزده الی بیست پا میباشد و آثار و علامتی در آن نیست که بتوان
معلوم کرد که در چه زمان بنا شده در نزدیکی مدخل گنبد بزرگ گنبد بسیار
کوچک دیگر است که روی گنبد را کاشی کرده اند اما از بس کوچک است ابداً بنظر
نمیاید که مقبرهٔ شخص ذیشانی باشد بلکه گمان میکنند که اطاق و یورتی از خانههای
اطراف بوده پس از تحقیق دانستیم که مقبرهٔ فردوسی شاعر معروفست و بعد از
بدرفتاری سلطان محمود با فردوسی او در اینجا عزلت اختیار کرده بنزدیک برج
کوچک آجری که بقیهٔ منارهٔ از منارهای اطراف درهای مدخل بنای بزرگ
باشد معین میکرد که درب اصلی کجا بوده و معلوم میشد که مدخل حقیقی در کنار

همان رود خانه کوچکی که بطرف مشهد جریان دارد واقع و بر روی این رود خانه
پلی هشت چشمه ساخته بودند که حالا خرابست از شارع عام از طرف مشهد مقدس
وقتیکه میخواسته اند داخل این بقعه شوند از این پل بالسمت عبور میکرده اند
تلال زیاد در داخله حصار قدیم شهر دیده میشود بر روی یکی از تلال قریه واقعشده است
از علایم خارجی معلوم میشود که اینشهر هرگز جمعیت زیادی نبوده است اینشهر را
مثل ساير شهرهای ایران از گل ساخته بوده اند سنگی که من در اینجا دیدم فقط
قطعه ایست شبیه بستون که در بنائی پل بکار رفته است چیزیکه باید دانست
اینست که دیوارهای حالیهٔ اینشهر همه دیوارهای قدیم شهر طوس است یا تغییر کرده
و تجدید عمارت نموده اند از قرار کمی وسعت محوطهٔ حالیهٔ شهر و تازگی دیوارها گمان
میکنم بعد از خرابی شهر قدیم محوطهٔ کوچکتر را بجهة حفظ بقیهٔ سکنه دیوار کشیده
باشند اما چون در خارج حصار اثار و علایم ابادی قدیم دیده نمیشود اعتماد به
این گمان خود نمینمایم بلکه تصور میکنم دیوار حالیه را بجای همان دیوار قدیم بنا
کرده اند در خارج حصار بعضی تپه هاست که از خرابه خانه ها وجود یافته اما این
خانه ها بالنسبه جدید البنا بوده دخلی ببیوتات و ابنیهٔ قدیمه ندارد علایم
جویها و نهرهای زیاد که از رود خانه سوا شده بنظر میاید و معلوم مینماید که
سابق اینجاها زراعت زیاد میشموده اند در هفت یا هشت میلی شهر مشهد
مقدس یعنی فیمابین طوس و مشهد محوطهٔ مربع خیلی بزرگی با اثار خرابه دیده
میشود که شاید در قدمت مانند دیوار خرابه های طوس باشد و احتمال میرود
باغ ییلاقی سلطنتی باشد چرا که اینحصار برای شهر کوچك و برای باغ شخص غیر از

پادشاه برگشت (حدس مسیو فرزرد در اینباب صائب نیست وسعت این محل زیاده از باغ است و بشهر قهقهه معروف و تحقیقاتی که در اینباب بعمل امده بعدها ذکر خواهد شد) قدمت شهر طوس یقیناً زیاد است در قدیم کمال عظمت را داشته ولی در قرون متوسطه چندان اهمیت نداشته است انتهی

این بود اختلاف اقوال در باب طوس و نگارنده محض ایضاح فصلی در تحقیق مصداق کلمهٔ طوس مینگارد تا مطلب بدرستی واضح و معلوم شود

فصلی در تحقیق مصداق کلمهٔ طوس

بر متتبع حاذق و متصفح ماهر مخفی نیست که عبارت علمای فن جغرافی در تعریف مصداق لفظ طوس اختلافی دارد تارةً طوس را ناحیه مینگارند و اخری مدینه وثالثةً بلدتین در عرض یکدیگر و رابعةً مدینهٔ مشتمله بر بلدتین و خامسةً مدینهٔ مشتمله بر محلّتین و سادسةً اربع مدن و کثیرا مشهد مقدس رضوی را صریحا بطوس ملحق میشمارند و احیاناً خاصه در کلمات متاخرین مورخین مشهد را بطوس عطف میدهند تدافع این عبارات با یکدیگر ظاهر است چنانکه بعضی از رحالین و علمای جغرافیا از اهل فرنگ نیز بدین خلط و مزج تفرس جسته و تفطن یافته

تکریر تقریر بسیار مستانف انکه ابن حوقل در طی تعداد نواحی مملکت خراسان میگوید واما اعظم هذه النّواحی منزلةً و اکثرها جیشاً و شحنةً و اجلّها منزلةً وجبايةً نیسابور و مرو وهرات و بلخ و بخراسان و ماوراء النّهر کور دون هذه في الصّغر فمنها قوهستان و طوس الخ صراحت این عبارت در ناحیه بودن طوس ظاهر و هویدا است و هکذا عبارت دیگر

ابن حوقل که میگوید فمن مدنها الرادکان والطابران ونوقان الخ وکذلك عبارت کاتب چلبی که

میگوید (طوس ناحیة دن)

وعبارت علامه سمعانی که میگوید طوس ناحیة بخراسان فیها الف قریة وقاضی
شمس الدین محمد بن عبد الله الطنجی در تحفة النظار میگوید ثم سافرنا من الجام الی مدینة
طوس وهی اکبر بلاد خراسان واعظمها بلد الامام الشهیر ابی حامد الغزالی وبها قبره ورحلنا منها الی
مدینة مشهد الرضا علیه السلام وشهاب الدین یاقوت میگوید هی مدینة بخراسان بینها وبین نیسابور نحو
عشرة فراسخ تشتمل علی بلدتین یقال لاحدهما الطابران وللاخری نوقان ولهما اکثر من الف قریة فتحت فی ایام
عثمان بن عفان

زکریا بن محمود قزوینی در آثار البلاد واخبار العباد میگوید طوس مدینة بخراسان بقرب
نیسابور مشهورة ذات قری ومیاه واشجار والقد تشتمل علی محلتین یقال لاحدهما طابران وللاخری نوقان
ومسعر بن المهلهل میگوید وطوس اربع مدن منها اثنتان کبیرتان واثنتان صغیرتان وخواند میر در
حبیب السیر در شرح احوال یکی از معاصرین شاه اسمعیل که امیر محمد موسوی است
میگوید وی در سلك اعاظم نقباء روضه رضویه انتظام داشت ودر این اوقات بمنصب
قضاء ولایت طوس ومشهد مقدسه برقرار گشت از اینقبیل ایراد مشهد در مقابل
طوس علی السبیل التعاطف در تواریخ گورکانیان وصفویه بسیار بنظر رسیده
اینها کلمات متخالف وعبارات متدافع قوم است در موضوع طوس همانا کارل ریتر
افرنجی نیز این تنافیات صوریه وتضادات ظاهریه را در کتب علمای اینفن و
غیرهم دیده است که میگوید آنچه در باب طوس ذکر کرده اند درست
روشن نیست

و توضیح صحیح و تحقیق رشیق که جمع مابین عبائر نیز بدان حاصل میشود آنستکه
جمشید پیشدادی در اینقطعه مخصوصه از صفحهٔ خراسان شهری ساخته بود و
چون آنشهر روی در انهدام نهاد و یا بکلی انعدام یافت توس بن نوذر پسر نوذر
در آن از نو بلدی اختطاط نمود و بنام بانی مشهور شد آنگاه اسم توس علی سبیل
التجوز و الاتساع بر کلیهٔ اینقطعه مشتمله بر رساتیق و مزارع و مروج و مراتع اطلاق
رفت از قبیل اطلاق لفظ ری که اصلا اسم شهر است بر کل قطعهٔ مشتملهٔ بر بلوک
معینه و اعمال مشخصه و اطلاق لفظ کرازکرا اسم قصبه است بر قطعهٔ حاویهٔ معهوده
و قرای معدوده الی غیر ذلک من الاشباه و النظایر و بعد از ظهور نور اسلام و وقوع
تحریفات در اسامی بلدان و غیرها عرب این نام را تعریب کرده بطا مشاله تنطق نمودند
بعد از آن چون بنا طوس نیز مطموس گشت این اسم بر اینقطعه ماند چنانکه خاک پشاویه
و شهریار و قصران و خوار و غیره را خاک ری میدانند و بهمین اسم میخوانند با آنکه
خود شهر موسوم بری مدروس و معدوم شده و از آن چیزی برجا نمانده است
لا العین و لا الاثر و بعد ذلک دو قصبه از اراضی ممتازه و یا از قرای عامرهٔ آن بدو اسم
مخصوص صورت عمران پذیرفته و رفته رفته هر کدام از فرط اهمیت شهری
شده است یکی طابران که بزرگتر بوده چنانکه کاتب چلبی میگوید که (باش
قصبه سنه طابران دیرلر)
و دیگر نوقان که کمتر بوده و مسافت میان این دو بلده بتصریح جماعتی از قوم تا
شش فرسنگ میرسیده و از این دو بلده کبیره گذشته دو قصبهٔ دیگر بالنسبه از
سایر آبادانیهای کشور طوس بزرگتر بوده و با بتدریج اهمیت بهمرسانیده مصداق

شهر طوس را طوس بن نوذر بنا کرده چنانکه در شاهنامه مسطور است (من هفت اقلیم)

بلده شده اند وسناباد قریه بوده است غیر از دیک بلده نوقان چه دروازه نوقان در
همین زمان بمشهد مقدس نیز موجود و مذکور میباشد و چون حضرت امام
ابو الحسن علی بن موسی سلام الله علیه در قبه هارونیه که در میان باغ بسیار
بزرگی بوده است از حمید بن قحطبه از باغات قریه مزبوره بخاک رفت وسناباد را
این شرف عظیم و مکرمت خطیر نصیب افتاد بتدریج بر عماریت ان بیفزودند
فترات متعاقبه شهر طابران و نوقان بل و غیرهما مورد تطاول عساکر طوایف
مختلف کردیده درانها اکثار هاشد و تاراجها رفت و هرچند ملوک در اوقات
سکون بممالک بدفعات همان بلد مخصوص را عمارت کردند و یا شهری جداگانه
بنیاد نهادند لکن بشیاع تشیع در خراسان ولو مع التقیه فی بعض الاحیان بتدریج
چنان اسباب عمارت مشهد مقدس شد که در قطعه طوس مصری جامع بجا
قائم نماند و اهالی قصبات بائده و بلاد عامره خود را بان ارض مبارک رسانیدند
و مجاور ابدی شدند بتخصیص از اواسط کورکانیان تا اینعهد سعادت نشان علی

هذا التحقیق الرشیق

پس هر کس که میگوید طوس را پسر نوذر ساخت مثل خواجه حمد الله مستوفی
و غیره نظر وی بر وضع اولست و شهر قدیم و اطلاق طوس بر بلوک و اعمال دران
از منه بر سبیل مجاز بوده است لاشک مثل اینکه اطراف و نواحی قزوین را نیز قزوین
میگویند علی التجوز و شهر ابن نوذر که اول شهر طوس بوده شاید همان باشد که در
النك فهمه اثاران نمودار است و ذکر ان بیاید چنانکه اخر شهر موسوم بطوس
همانست که شرح ان از ایش نگاشتیم و از خرابی ان بر ابادی مشهد مقدس افزوده شده
است

نگارنده
در المسالك والممالك
ابن حوقل نیز مسطور است
که ناحیه طوس چند
شهر است مثل رادکان
و طابران و نوقان و
بزدغور و قبر علی
بن موسی الرضا در ناحیه
شهر نوقان میباشد
[illegible]

وهر کس که صریحا طوس را ناحیه و یا قطعه و یا قسمتی از خراسان مینویسد و یا عباراتی
میگوید که مستلزم این معنی است مثل انکه مورخون بدا واحده مینگارند که هرون
الرشید در طوس مرد بر لب همین کوری که در ان مدفونست با انکه اینجا باغی
بوده است از قریه سناباد نظر بحقیقه ثانویه است از سنخ اطلاق رازی بر طهرانی
فیروزابادی و صاحب کتاب لباب میگویند والطابران احدی بلدتی طوس وهکذا
ابو الفدا و یاقوت حموی میگوید طوس کورة وقصبتها طابران و نوقان وغیرهم صریحا
مینویسد که طوس ناحیة جلیلة ومدینتاها طابران و نوقان وبینهما ستة فراسخ
وکسانیکه طوس را دو شهر مینویسند و یا چهار بر سبیل تجوز است بحذف المضاف
بقرینة المقام واستعمال اسم موضوع از برای کل کشور در قصبه عظمی و کرسی کبیران
شایع است هرچند از قصبه را اسمی مخصوص نیز بوده است مثلا کسی که از خارج
داخل عبدالله اباد ساوه شود جایز است بگوید که بساوه در امدم اگرچه غالبا اهالی
عبدالله اباد میگویند وازین قبیل است اطلاق مصر بر قاهره پس بر لفظ طوس
نسبت ببلده و ناحیه ان دو حالت متقابل طاری شده است نخست در بلده حقیقة
بوده و در ناحیه مجاز و ثانیا که بنای ابن نوذر از میان رفته است و این اسم بر این کشور
مانده در ناحیه بوضع تعیینی حقیقت شده و در بلدتین و یا بلاد اربع مجاز وهر کس که
میگوید طوس شهریست مشتمل بر دو محله یکی طابران و دیگری نوقان بخطا رفته
وکلمات قوم را فهم نکرده چه ما بین این دو شهر موافق عبارات صحیحه قوم شش
فرسنگ فاصله است پس کلام زکریا بن محمود در اثار البلاد محمل صحیح ندارد الا
بتکلف بعید وهکذا صاحب معجم البلدان میگوید طوس مدینة بخراسان بینها وبین

نیشابور نحو عشره فراسخ یشتمل علی البلدتین یقال لاحدیهما الطابران والاخری
نوقان هم عبارتیست علیل وهرچا بنویسند مثلا که حکومت ویا قضا طوس و
مشهد بفلان یا بفلان تعلق گرفت عطف جزبلیست بملاحظه که در کریمهٔ مبارکه
واگر طوس را بر مشهد مقدس عطف داده باشند غالب انکه از روی تسامح است
در تعبیر فاحتفظ علی ما قلنا فلا ینبئک مثل خبیر

خانیکف از دانشمندان روس که تقریبا بیست و شش سال قبل سفری بخراسان
کرده وخرابهٔ شهر طوس را باز دید نموده وطوس را از شهرهای با عظمت مشرق
زمین دانسته بعضی تحقیقات مینماید از جمله بنای بقعه وسط شهر طوس را
مسجد دانسته و گوید در قدیم اینمسجد خیلی معتبر بوده است نیز از اثار برج خرابی
سخن نموده و انرا از اولخانه میشمارد ومیگوید قبر فردوسی معلوم نیست و گنبد
مسجد را که مسیو فرزر انگلیسی در سفرنامهٔ خود مقبرهٔ فردوسی نوشته حالا خراب
وبجای ان زراعت گندم میشود اخرالامر خانیکف گوید در طوس سنگ قبریست که
تاریخ ان نهصد و هشتاد و سه است و در اسطرلابیکه در سال هزار و صد هجری
ساخته و رسم شده اسم مشهد و طوس هم در ضمن اسامی بلاد عظیمه دران ترسیم
شده و از انجا که طوس از اماکن مقدسه محسوب نمیشود که حمل اجساد اموات را بدان
نمایند از سنگ قبر مزبور چنین برمیاید که شخص متوفی و صاحب قبر از اهالی خود
طوس بوده و اینفقره و رسم بودن اسم طوس در اسطرلاب مبرهن مینماید که
شهر طوس در سال نهصد و هشتاد و سه بلکه در سال هزار و صد هجری
اباد بوده است

نگارنده گوید هر دو دلیل خانیکف ضعیف است چه ممکن است متوفی مزبور از اهالی
قرا و مزارع طوس بوده باشد نه از اهالی شهر و رسم اسم طوس با مشهد مقدس در
اسطرلاب علی سبیل الترادف باشد نه تحقق وجود شهر و این در نوشتجات شایع است
و چون محقق است که در ششصد سال قبل طوس رو بخرابی و مشهد مقدس رو
بآبادی داشته احتمال میرود که در سال نهصد و هشتاد و سه دیگر چیزی از آبادی
شهر طوس مانده باشد تا چه رسد بسال هزار و صد هجری

تواریخ متعلقه بطوس

در خلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعید بن عاص را بامارت خراسان
فرستاد و عبدالله عامر کریز را معاون او قرار داد چون سعید بن عاص بکومس رسید
خبر یافت که عبدالله بخراسان رفته لهذا از عقب او روانشد چون سعید بنیشابور
رسید عبدالله بمرو رفته بود بسرخس نشست و سپاهی بطوس فرستاد و آن نواحی را
تا ابیورد و نسا بعضی بصلح و بعضی بحرب بگشاد

صاحب تجارب السلف گوید بعد از زوال برامکه رافع بن نصر سیار عاصی شده بود و سمرقند فرو گرفته رشید از برای محاربه او بخراسان رفت و چون بطوس رسید وفات یافت و در همانجا او را دفن کردند در سنه ثلاث و تسعین و مائه

خواندمیر در حبیب السیر مینویسد در سال صد و سی هجری که نصر سیار
از ابو مسلم مروزی خائف شده فراراً از مرو بسرخس آمد و از آنجا بطوس و از طوس
بری شتافت

و در همین سال قحطبه از جانب ابو مسلم مروزی مأمور شده رایت مملکت ستانی
برافراست و نخست بضرب شمشیر ولایت طوس را از اتباع نصر سیار بگرفت پس از آن
بطرف جرجان حرکت کرد

بموجب بعضی تواریخ دیگر در سال دویست و هشتاد و سه هجری در ماه رمضان

عمرو لیث در نیشابور با رافع بر هرثمه جنك کرده او را منهزم ساخت رافع بطوس امد ولشکر عمرو لیث او را تعاقب کرده بار دیکر او را شکست دادند واو بخوارزم رفت

بنا بر مسطورات عتبی در تاریخ یمینی بترجمه ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرفادقانی بعد از انکه ملك نوح بن منصور سامانی بمظاهرت امیر ناصر الدین سبکتکین در سال سیصد وهشتاد وپنج هجری ابو علی سیمجور را منهزم ساخت وامیر ناصر الدین وسیف الدوله محمود پسرش در نیشابور بماندند شنیدند که عبد الله عزیر وزیر نوح سعایتی از ایشان در پیشگاه سلطنت مینماید وچون این کفته شایع شد برای صفا ذات البین امیر ناصر الدین وعبد الله عزیر نوح بطوس امد وسیف الدوله محمود بخدمت نوح شتافت وغبار کدورت مرتفع کردید

هم درین کتاب کوید بعد از انکه ابو علی سیمجور وفایق در نیشابور با سیف الدوله محمود جنك کرده اینشهر را باز متصرف شدند فایق بطوس رفت وبا ابو علی راه نفاق پیش کرفت وبوسایط نفاق انها باز بوفاق مبدل شد ابو علی نیز بطوس امد ودر نزدیکی اندرخ از قرای طوس جای کرفتند وامیر ناصر الدین بالشکر جرار بطوس وثایره جنك فیمابین مشتعل شد واخر الامر امیر ناصر الدین وسیف الدوله محمود دشمن را مقهور کرده ابو علی وفایق فرار نموده بکلات رفتند واین در سال سیصد وهشتاد ونه بود وابو الفتح بستی کفته است

ألم تر ما أتاه ابو علي — وكنت اراه ذا لب وكيس
عصى السلطان فابتدرت اليه — رجال يقلعون ابا قبيس

وصیر طوس معقلا فاضحی علیه طوس لشام طوکیس

هم درین کتاب گوید پس از انکه سیف الدوله محمود فائق و بکتوزون و عبد الملک بن نوح و ابو القاسم بن سیمجور را در مرو شکست داد و عبد الملک و فائق بنجارا رفتند و بکتوزون بنیشابور امد و ابو القاسم بن سیمجور بقهستان شد سیف الدوله روی بطوس اورد تا بکتوزون و ابو القاسم بن سیمجور بهم نپیوندند بکتوزون از خوف راه جرجان گرفت سیف الدوله ارسلان جاذب را بر عقب او فرستاد تا او را از حدود خراسان بیرون کرد و روی بخدمت نهاد و سیف الدوله طوس را بدو داد و او را با جمعی از طبقات لشکر بطوس گذاشت و بهرات رفت

نیز درین کتابست که چون سلطان محمود اهنگ غزو غور کرد التونتاش حاجب والی هرات و ارسلان جاذب والی طوس را بر سبیل مقدمه بدان ناحیت فرستاد

بموجب مسطورات سایر مورخین در اخر دولت یمین الدوله سلطان محمود طایفه سلاجقه اجازت خواستند که از اب جیحون بگذرند و در اینطرف اب مقام کنند محمود ایشانرا رخصت داد اما ارسلان جاذب والی طوس که بانی رباط سنک بست میباشد و مرقد او نیز در همان رباطست سلطانرا گفت راه دادن ایشان بخراسان صواب نباشد زیرا که بسیارند و ساز و عدتی دارند نباید که از ایشان فسادی متولد شود سلطان بسخن او التفات نکرد و رخصت داد تا از اب بگذشتند و در حدود طوس و ابیورد و نسا مقام کردند

در سال چهارصد و بیست و نه ابو بکر طوغرل محمد بن میکائیل بن سلجوق شهر نیشابور را بگرفت چون این خبر بسلطان مسعود رسید سبا شی را با سی هزار مرد از غزنه بخراسان

فرستاد تا اطراف خراسانرا از سلجوقیان پاك كند چون بخراسان رسیدند پراكنده شدند تنهایی در حوالی سرخس با طغرل بیك مصاف داد و منهزم شد بعد از ان سلطان مسعود متوجه ایشان شده انهارا باطراف خراسان متفرق گردانید بعضی در بیابان خوارزم بمیان ریك رفتند و برخی بكوه طوس پناه جستند و بدان معاقل متحصن شدند

در سلجوقنامه گوید مرتبه اخر كه سلطان مسعود بخراسان امد دران ایام طغرل بیك بطوس بود و برادرش جغر بیك از وی جدا شده مسعود خواست طوری كند كه تا برادران بهم نپیوستنر انهارا مقهور سازد اما در موقع كار خود بر پشت پیل خواب رفت و كسی جرئت بیدار كردن او ننمود و مقصود از دست رفت

صاحب حبیب السیر گوید در سال چهارصد و شصت و سه الب ارسلان بعد از مراجعت از غزای روم بجانب اصفهان رفت پس از وصول بان بلده شنید برادرش قاورد در كرمان داعیه مخالفت دارد سلطان عنان عزیمت بدانجانب معطوف گردانید قاورد بمحض استماع خبر توجه سلطان مضطرب گشت رسولان سخندان باستدعای معدلت شعار فرستاد تا بمعاذیر دلپذیر نایره غضب صاحب تاج و سریر را منطفی ساختند سلطان از بین راه بصوب نیشابور كه دار الملك او بود رایت مراجعت افراشت و دران بلده طوی سنگین داده ولد ارشد خود سلطان ملكشاه را ولیعهد گرداند در اینحال خاضع نام در حدود خوارزم لوای مخالفت مرتفع ساخت سلطان از نیشابور بعزم رزم حركت كرد و براه مرو طی مسافت نموده خاضع در نواحی خوارزم در برابر امده بین الجانبین محاربتی واقع شد و سلطان بفتح

وظفر اختصاص یافت خاضع رواز معرکه بر تافت انگاه خوارزم را بولد خود ارسلانشاه
تفویض کرد و بجانب خراسان بازگشت چون بولایت طوس رسید بشرف
طواف مزار فایض الانوار مشرف شد واز انجا بموضع راد کان شتافت
در سال پانصد و یازده در طوس فتنهٔ عظیمی برپا شد و سبب ان بود که علوی
مشهور در روز عاشورا با بعضی از فقها نزاع کرد و کار بطعن و ضرب کشید و
از هر طرف جمعی بتعصب جمع شدند و فتنه بالا گرفت و اهالی دهات بمشهد
امده شهر را احاطه نمودند و خانهٔ مشهد یانرا غارت کرده متفرق شدند و چندگاه
اهل مشهد خطبهٔ روز جمعه را ترک کردند
بموجب بعضی تواریخ در سنهٔ ششصد و شانزده سُنتای (سردار چنگیزخان)
از راه جام بطوس رسید و هر کجا ایلی پیش مے امدند ابقا میکرد و هر کجا سرکشی
مینمودند مستاصل میساخت قرای شرقی طوس از قبیل نوقان وغیره ایل شدند
وخلاصی یافتند از انجا رسولی بشهر طوس فرستاد در خراج جواب دادند لهذا
در دیهها که در جوار شهر طوس بود قتلی بافراط کردند
بعد از غلبهٔ مغول بر طوس در سال ششصد و شانزده شحنه برانجا بگماشتند
در سنهٔ ششصد و هفده اخبار اراجیف شایع شد که سلطان محمد خوارزمشاه
بر مغولان غلبه کرده لهذا سراج الدین نام با بعضی از اجامره شحنهٔ مغول را مقتول
کردند و سر او را بنیشابور نزد مجیر الملک فرستادند سید ابوتراب نام که خیل
طوس باو سپرده شده بود پنهان از اهالی طوس باستو رفت و تیمور را باد سنهٔ
از مغول که در انجا بودند از قتل شحنه خبر داد تیمور برای اعلان کس نزد نوئینان فرستاد

ومتوجه طوس شد و با سیصد سوار در و سراج الدین را که با سه هزار مرد در طوس
بود و بپارگاه امارت نشسته مغافصة فرو گرفت و لشکر او را اکثر بکشت و تا
رسیدن لشکر بزرگ حصارهای طوس را خراب میکرد   در سال
ششصد و نود و پنج در سلطنت غازان خان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان
امده تا مازندران برفت و اکثر بلاد خراسان بکند و بسوخت علی الخصوص نیشابور
وطوس و مشهد جمله را تاراج نمود

در سال هفتصد و هیجده در سلطنت سلطان ابو سعید مغول شاهزاده یساور
از جلکه هرات بکذشت و بقصد تسخیر خراسان و مازندران بجام رسید و از انجا
حرکت کرده امرای سلطان ابو سعید که در طوس بودند و همه بعشرت مشغول
و لشکرها پراکنده ناکاه شاهزاده یساور خود را بر ایشان زد و تمام خیل و خانهای
ایشانرا غارت کرد و حواشی و مواشی و خواتین و خزاین و خیام و خرگاه و نوبت خانه و
گله و رمه ایشان بگرفت

بعد از فوت سلطان ابو سعید که خراسان در میان امرای مغول تقسیم شد از
جمله طرف شرقی و غربی خراسان چون طوس و مشهد و قوچان و ابیورد و نسا تا
حدود دهستان را پسران امیر ارغونشاه امیر محمد بیک و بعد از ان برادرش علی بیک
ضبط نمودند

در سال هفتصد و هشتاد و سه که امیر تیمور گورکان بر تمام بلاد خراسان استیلا
یافت بطوس ورود نمود حاجی بیک جانی قربانی از امرای امیر تیمور که بعد از قتل
اصفهان بحکومت انجا منصوب شده بود دفاین و ذخایر بسیار بدست اورده

چون طغاجار گورکان داماد چنگیز خان در محاصرهٔ نیشابور کشته شد لشکر مغول برخی بسبزوار و بعضی بطوس رفتند و درین دو ولا جمعی کثیر را بکشتند در سنهٔ ششصد و پنجاه و سه در ماه ذیحجه هلاکوخان از جیحون عبور نموده بطوس امد و در طوس امیر ارغون هلاکوی را طوی داد در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد امیر ناصر الدین محتشم از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعهٔ سر تخت بود رفت در سال ششصد و پنجاه و چهار حکومت خراسان از طرف منکوقاان بارغون محول شد شرف الدین خوارزمی را که نویسندهٔ بود و در کار شهرت نفس جهت حصول اموال ولایت مصاحب ارغون ساخت شرف الدین در بلادی که در تحت حکومت ارغون بود نهب و [illegible] [illegible]

در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان بوی تعلق داشت در طوس بیمار شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت

بواسطهٔ اخبار اراجیف که از سمرقند شنیده بود که تغتمش خان سمرقند را محاصره
کرده و امیر تیمور در ارک محصور است سودای سلطنت خراسان بالاستقلال
در دماغ او متمکن شد شهر طوس را عمارت کرد و اظهار عصیان نمود و برد شمنی
دوست یکجهت شد تغییر خطبه و سکه و القاب همایون امیر بزرک کرده شعار
تغتمش خان ظاهر نمود و یوسف خواجه پسر فخرالدین را که در طوس بموجب حکم
صاحبقران محبوس بود از بند بیرون آورده بامارت بنشاند امیر آقبوقا که از این خبر
مطلع شد او را سرزنش نمود او ابداً اعتنا نکرد امیر اقبوقا از هرات بسمت طوس
شد این خبر چون بامیر تیمور رسید میرزا میرانشاه پسر خود را در ماه جمادی الاولی
سنهٔ هفتصد و نود و یک بجهت ضبط خراسان مأمور کرد امیر اقبوقا در طوس
جنگهای سخت با حاجی بیک کرد مدتی مدید چنان بود که حاجی بیک هر روز از
شهر بیرون میآمد و جنگ میکرد امیر اقبوقا چند زخم خورد تا آخر الامر اقبوقا حصاری را
شد و بر یکطرف شهر فرود آمد و شیخ محمد از طرف دیگر و پیش خود جوی بزرک
کندند و حصار و خندق ساختند با وجود این ایمن نبودند حاجی بیک شبیخون
میفرستاد گاه گاه نیز از دروازه بیرون میآمد و جنگ میکردند چون این قاعده
امتداد یافت امیر اقبوقا پیش حاجی بیک فرستاد که سه ماه است بر در طوس بدست
راست تکیه کردم و خسبیده و سه ماه دیگر بر دست چپ خواهم خسبید و سه ماه
دیگر بستان بخسبم و بعد از آن بینی که تو در روی من بخسبی یا من اقبوقا ایلچیهای
متواتر نزد میرانشاه فرستاده او را بعجله بسمت طوس خواست تا وقتیکه میرانشاه
بحوالی طوس رسید اهالی شهر طوس از زندگی خود ناامید شدند و از انطرف

لشکر اردوی انبوه قوی دل شدند در میان امرای حاجی بیک نفاقی افتاد من جمله
یونس خان جانی قربانی از و جدا شده باردوی میرانشاه امد چون نگاه داشتن
شهر بر حاجی بیک مشکل بود مصمم فرار شد ولی فکر کرد اگر در ظاهر بگریزد اهالی
طوس شاید او را بگیرند و نگذارند که بیرون رود بهانه شبیخون مردم را مستعد
گردانید خواست که بیرون رود و از میانه فراری شود چون بیرون امد از همه طرف
مردم بیدار و هوشیار بودند و اتشها با مشعل میسوخت جماعت را گفت شما در
دروازه باشید تا من از ان طرف خبر گیرم بدان گوشه رفت و دیوار را رخنه کرد
زن و فرزند خود را با سیری انداخت و خود از میان بدر شد میرانشاه خبردار گشت
خود سوار شده مسرعان بتعجیل در عقب او فرستاد اما هیچکس بدو نرسید میرانشاه
روی بشهر و حصار اورد اول حرمها و خویشان و فرزندان او را ضبط کرد و لشکر
او بسیاری که در طوس نشسته بودند و جنگ کرده بعضی خسته گشته بخون
طوسیان تشنه بودند دست بغارت و تاراج براوردند شهر طوس را که از رنگ
و نگار چون پر طاوس و بزم کاوس بود مانند بیابان قفر کردند و زنان و دختران را که
جز رنگ افتاب و سایه شب زلف و رخسار ایشان ندیده بود موی کشان از شهر
بیرون کشیدند و پرده ستر و صلاح از ایشان برداشتند و بدست هر کس و ناکس
افتادند و از ابادی در ان نواحی اثر نماند و این واقعه در رجب سنه هفتصد و نود و
یک بود بعد از ان قتل و غارت که در طوس رفت و قریب ده هزار ادم بتیغ یاسا
مقتول گشت و از سر کشتگان در دم دروازه ها منارها براوردند و از طوس
اثری نماند میرانشاه برادکان رفت و فتحنامه ها باطراف نوشت

بعد از فوت امیر تیمور که میرزا شاهرخ در خراسان جلوس نمود در سال هشتصد و هفت امیر سید خواجه را بطوس فرستاد که قلعهٔ این بلده را تعمیر نماید در غرهٔ ذیحجه هشتصد و هشت امیر سید خواجه با میرزا شاهرخ بنای خلاف را گذاشته میرزا شاهرخ محض تدمیر او از هرات عازم طوس گشت

در سنهٔ هشتصد و نه میرزا شاهرخ بعد از فتح مازندران و استراباد حکومت آنجا را بمیرزا عمر ولد خود عنایت کرده رایت اجلال بصوب دار السلطنهٔ هرات برافراشت در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات وغیره را بمیرزا الغ بیك تفویض کرد

صاحب تاریخ حبیب السیر در وقایع سال هشتصد و شصت و دو مینویسد در خراسان درینوقت چند پادشاه مستقل بودند که اطاعت یکدیگر را نمینمودند میرزا جهانشاه در استراباد میرزا سلطان ابو سعید در بلخ میرزا سلطان ابراهیم در هرات میرزا سلطان سنجر در مرو و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال مینگاشت

در سنهٔ نهصد و پنج میرزا محمد حسین که با سلطان حسین بایقرا پدر خود مخالفت داشت بعد از میانجی گری جمعی از امرا میرزا محمد حسین را بخلاع طلا دوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و نسا نامزد کرد

در سنهٔ نهصد و هیجده جانی بیك سلطان و عبید الله خان از سلاطین ماوراء النهر از جیحون گذشته متوجه خراسان شدند و هرات را محاصره کردند

بعد از دو ماه محاصره میان جانی بیک سلطان و عبید الله خان مخالفی روی نمود صباح روز سیم محرم سال نهصد و نوزده که موافق اول روز نوروز بود این دو سردار دست از محاصره کشیده متوجه دیار خود شدند اما در همان ایام محمد تیمور سلطان در حدود مرغاب بعبید الله خان پیوست و این دو سردار باتفاق یکدیگر عنان بکران بطرف طوس و مشهد مقدس انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین را بتحت تصرف در آوردند لیکن بعد از چندی منقلای لشکر شاه اسمعیل بخراسان نزدیک و اوزبکها بصوب ماوراء النهر شتافتند

در سال نهصد و بیست و هفت که امیر خان قورچی که از جانب شاه اسمعیل امیر الامراء خراسان و بجهة چند از حکمرانی آن ایالت مأیوس و متزلزل بود بهانه شورش قندهار کرده میخواست از هرات حرکت کند والی طوس و مشهد مقدس امیر سلطان افشار که تاز ین الدین سلطان و برون سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکای خود آورد

صاحب حبیب السیر در ذیل احوال معاصرین شاه اسمعیل گوید یکی از معاصرین این پادشاه امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقباء روضه رضویه انتظام داشت و در ین اوقات بمنصب قضا و لایت طوس و مشهد مقدس منصوب گشت

در سنه هزار و صد و پنجاه و دو یکی از اعاظم هندوستان بعد از فتح اینمملکت بدست عساکر نادر شاه با اردوی نادری از دهلی حرکت کرده بقصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً مسافرت نموده در روزنامه سفر خود نوشته است

رماد در نوزدهم ذیقعدهٔ سنهٔ هزار وصد وپنجاه وسه باردوی نادری وارد مشهد شدیم (بعد از تعریف مختصر از مشهد مقدس گوید) بنای شهر مشهد وعظمت از سبب شد که شهر طوس که در چهار فرسخی مشهد واقعست واز شهرهای معظمهٔ خراسان میباشد خراب گردد

این بود تواریخ طوس اما رجال معتبران از علمای بزرگوار واکابر وزرای نامدار و شعرا وحکمای عالیمقدار که چون آفتاب در هر شهر ودیار سمت اشتهار دارند ترجمت احوال ایشان از اینقرار است

شرح احوال وتراجم اخبار مشاهیر رجال مملکت طوس بجمع وتنمیق وتتبع وتلفیق جناب صدر الافاضل وحجة الاماثل الشیخ محمد المشتهر بالمهدی العبد الرب ابادی

حصه الله بجلائل النعم وعظایم الایادی

از قطر طوس رجالی برخاسته اند واز این ناحیت فحولی برامده که مادر دهر از زادن امثال واشباه ایشان عقیم است وهریك در گنجینهٔ نوادر عالم جوهری فرد بوده ودری یتیم از انجمله است شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی از محمدین ثلاث اصحاب کتب اربعه رضوان الله علیه ودیگر سلطان الحکما خواجه نصیر الدین طوسی صاحب الآثار العظیمه والمآثر الکریمه طیب الله ثراه ودیگر حجة الاسلام ابوحامد غزالی محمد بن محمد بن محمد الغزالی الطوسی ودیگر عماد الدین ابوجعفر الشهیر بابن حمزه صاحب الوسیله ودیگر خواجه نظام الملك حسن طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی اول من بنی المدارس فی الاسلام ودیگر حسان العجم حکیم فردوسی صاحب شاهنامه که شهرت ان هر دو صفحهٔ کرهٔ خاك را فرو گرفته ودیگر احمد غزالی واعظ طوسی صاحب السوانح

وشیخ الصوفیه فی زمانه ودیگر حکیم اسدی طوسی ودیگر محمد بن اسلم طوسی
ودیگر شهاب الاسلام وزیر طوسی ودیگر معشوق طوسی صاحب الاشعار الرائقه
الی غیر ذلك من افراد العالم واحاد بنی ادم وچون بر حسب التزام مشاهیر رجال
اسلام که بهر نقطه از خطهٔ ذهاب وایاب منسوب بوده باشد درین کتاب
حافل وتصنیف کامل معرفی خواهد شد وشرح احوال هر کدام بقدر اقتضای کتاب
ومساعدت اسباب نگارش خواهد یافت تراجم عشرهٔ کاملهٔ مذکورین خطهٔ طوس
درینمقام انتساق وانتظام گرفت

شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی

ویرا ابو جعفر ثالث میگویند چه کنیت کلینی صاحب کافی وشیخ صدوق جامع
کتاب من لا یحضره الفقیه نیز ابو جعفر است چنانکه نام هر سه بزرگوار هم محمد است
وابو جعفر صاحب اینعنوان از کتب اربعه که مذهب جعفری برایمهٔ ثابته ارکان
چهارگانه میباشد استبصار وتهذیب را تصنیف نموده واو پسر حسن بن علی
طوسیست قدس الله سره القدوسی ولادتش در ماه رمضان سال سیصد و
هشتاد وپنج بخاك طوس روی داد ودر سن بیست وسه سال بدار السلام بغداد
وارد شد ودر انوقت محدثی فاضل وفقیهی کامل بود پس درخدمت شیخ اجل
ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المعروف بالمفید اغاز تلمذ نمود وتا پنجسال دیگر
که شیخ مفید حیات داشت از حوزهٔ او پای نکشید وچون مفید در چهارصد و
سیزده درگذشت شیخ بخدمت علم الهدی نقیب اجل سید مرتضی رفته شاگردی
وی همیکرد ومرتضی ماهی دوازده دینار بصیغهٔ شهریه از خود برای او وجایه مقرر

ساخت چنانکه سایر شاگردان خود را نیز کل علی حسبه موظف میداشت و قتیکه شیخ در چهارصد و هشت وارد بغداد گشت سن سید پنجاه و سه سال بود پس مرتضی بیست سال بزرگتر از شیخ بوده است و شیخ تا بیست و هشت سال در عراق سمت معاصرت مرتضی را داشت و بعد از فوت سید مرتضی در چهارصد و سی و شش بیست و چهار سال دیگر زنده میبود دوازده سال در بغداد و دوازده سال دیگر در نجف پس عمر شریف شیخ الطایفه هفتاد و پنج سال امتداد یافته و از اینجا معلوم میشود که وی تمام طبقهٔ تاسعه را دریافته است با پانزده سال از طبقهٔ ثامنه و ده سال از عاشره چنانکه علامهٔ طباطبائی بحر العلوم در فواید رجالیه تصریح فرموده است کسانیکه شیخ در خدمت ایشان تلمذ نموده سوای مفید و مرتضی جمعی کثیرند از شیعه و اهل سنت و جماعت از ایشانست احمد بن ابراهیم قزوینی و احمد بن عبدون قزاز و احمد بن محمد بن موسی اهوازی و جعفر بن حسین قمی و حسن بن قاسم علوی و حسین بن ابراهیم قزوینی و حسین بن عبید الله غضایری و علی بن احمد بن ابی جید و علی بن شبل بن راشد و محمد بن سلیمان حمدانی و هلال بن محمد حفار و ابو طالب بن غرور و ابو علی بن شاذان که از شعبه شیعه هستند و مثل ابو محمد فحام و علی بن محمد بن خنیس و ابو القاسم بن الوکیل و فجیع عقیلی و ابو عمر بن المهدی و غیر ایشان از مردمی که خود در کتاب مجالس و غیره باسما و صفات ایشان تصریح فرموده است که از اهل سنت و جماعت هستند شیخ در مراتب علمیه و فضایل نفسانیه ما بین الفریقین مشار الیه بوده است از مورخین و رجالیین شیعه و سنی مدایح عالیه در حق او دیده شده صاحب تاریخ مصر در ذیل ترجمت آن بزرگوار میگوید فقیه

الامامیه و عالمهم و هو صاحب التفسیر الذی هو فی عشرین مجلدا و له تصانیف اخر و کان مجاورا بمشهد النجف و توفی بها و کان رافضیا قوی التشیع ابن اثیر جزری میگوید و فی المحرم ایضا توفی ابو جعفر الطوسی فقیه الامامیه بمشهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خواجه حمد الله مستوفی نیز در تاریخ گزیده و ابن جوزی واعظ در منتظم او را بسیاق پسندیده مذکور داشته اند و از علما خاصه علامه در کتاب خلاصه میفرماید شیخ الامامیه و رئیس الطایفه جلیل القدر عظیم المنزله ثقه عین صدوق عارف بالاخبار و الرجال و الفقه و الاصول و الکلام و الادب و جمیع الفضایل تنسب الیه صنف فی کل فنون الاسلام و هو المهذب للعقاید فی الاصول و الفروع الجامع لکمالات النفس فی العلم و العمل سید اجل علامه طباطبائی در فواید رجالیه شرحی در صفت شیخ ابو جعفر طوسی مثل آورده خلاصه عبارتش اینست محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو جعفر شیخ الطایفه و رافع اعلام الشریعه امام الفرقه بعد الائمه المعصومین علیهم السلام و عماد الشیعه فی کل ما یتعلق بالمذهب و الدین صنف فی جمیع علوم الاسلام اما التفسیر فله فیه کتاب التبیان الجامع لعلوم القران و هو کتاب جلیل کبیر عدیم النظیر فی التفاسیر و شیخنا الطبرسی امام المفسرین فی کتبه الیه یزدلف و من بحره یغترف و فی صدر کتابه الکبیر بذلک یعترف و الشیخ المحقق المدقق محمد بن ادریس العجلی مع کثره وقایعه مع الشیخ فی اکثر کتبه یقف عند تبیانه و اما الحدیث فالیه تشد الرحال و به یبلغ رجاله منتهی الامال و له فیه من الکتب الاربعه التی هی اعظم کتب الحدیث منزله و اکثرها منفعه کتاب التهذیب و کتاب الاستبصار و لهما المزیه الظاهره باستقصاء ما یتعلق بالفروع من الاخبار

خصوصا التهذیب فانه کاف للفقیه فیما یبتغیه من روایات الاحکام عما سواه فی الغالب ولا یغنی عنه غیره مضافا الی ما اشتمل علیه الکتابان من الفقه والاستدلال والتنبیه علی الاصول والرجال والتوفیق بین الاخبار والجمع بینها بشاهد النقل والاعتبار واما الفقه فهو خریت بهذه الصناعة والملقی الیه زمام الانقیاد والطاعة وکل من تاخر عنه من الفقهاء الاعیان فقد تفقه علی کتبه واستفاد منها نهایة اربه وله فی هذا العلم کتاب النهایة الذی ضمنها متون الاخبار وکتاب المبسوط الذی وسع فیه التفاریع واودع فیه دقایق الانظار وکتاب الخلاف الذی ناظر فیه المخالفین وذکر فیه ما اجمعت علیه الفرقة من مسائل الدین واما علم الاصول والرجال فله فی الاول کتاب العدة وهو احسن کتاب صنف فی الاصول وفی الثانی کتاب الفهرست الذی ذکر فیه اصول الاصحاب ومصنفاتهم وکتاب الابواب المرتب علی الطبقات من اصحاب رسول الله الی العلماء الذین لم یدرکوا احدا من الائمة علیهم السلام وکتاب الاختیار وهو تهذیب کتاب معرفة الرجال للکشی الخ

شیخ ابو جعفر در بغداد استادی راد بود ودر غالب علوم تدریس میکرد وشاگردان بسیار داشت بعضی تصریح کرده اند که سیصد مجتهد از شیعه خاصه در مدرس شیخ حاضر میشد واز عامه الی غیر النهایه وشیخ از ریاست وجلالت وشان وشکوه نصیبی کامل وحظی عظیم بهم رسانیده بود واز کثرت تلامیذ ورجال افادت وافاضت برکرسی می نشست بعضی میگویند خلفا بر ئیس اعظم علما کرسی تدریس میداده اند وکرسی حضرت شیخ از جانب خلیفه وقت بود در ان سنوات میانه شیعه واهل سنت در بغداد جنگهای بزرگ روی میداد وقتالهای سخت اتفاق میافتاد تا دیاله

قوتی و قدرتی داشتند از شیعه حمایت کلی و تقویت تمام میکردند و در اواخر نیز
ارسلان بساسیری بجانبداری ایشان برخواسته بود و در یکی از حروب که در سال
چهارصد و چهل و هشت واقع شد اهل سنت در محلهٔ کرخ بخانهٔ ابو جعفر طوسی
که رئیس مذهب و شیخ طایفه بود ریختند تمام خانه و کرسی تدریس او را با هرچه
یافتند از کتب شریفه بآتش سوختند شیخ رضوان الله علیه از آنوقت در بغداد
نشستن روا نداشت لاجرم بجوار امیر المؤمنین علی سلام الله علیه کوچ داده تا آخر
عمر آنجا میبود جوابی که آن بزرگوار بر سبیل ارتجال از عبارت دعای اللهم خص ابن
اول ظالم الخ در افواه مشهور است و در اجازات و کتب رجال مسطور و صورت
منامی که علماء العصر درباره کتاب نهایه شیخ دیده اند در کتاب روضات الجنات
ماثور و در هیچ معجمی و تاریخی و کتاب ترجمتی شرح احوال شیخ ابو جعفر طوسی را
مثل روضات الجنات بتالیف میر معاصر وفقه الله لمراضیه ندیده ایم عنوان شیخ
از عیون تراجم آن تالیف شریفست هر که نهایت استبصار در شرح اخبار این
بزرگوار بخواهد بی خلاف باید آن کتاب مبسوط را بگشاید وفات وی در ماه محرم
الحرام از سال چهارصد و شصت هجری در نجف اشرف روی داد و ابن شهرآشوب
در معالم العلماء وفات او را بچهارصد و پنجاه و هشت مورخ ساخته و صحیح قول
اولست و همین مکان که فعلا در ارض مبارکهٔ غریین مدفن شیخ ابو جعفر است خانهٔ
وی بوده چه علماء بالاتفاق نوشته اند که او را در خانهٔ خویش بخاک سپردند و
مسجد طوسی در نجف بهمین شیخ جلیل القدر منسوبست و آن مسجد سابقاً اهمیتی
نداشته و در تاریخ یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری مرحوم بحر العلوم یکی

ازموفقین اهل صلاح رافرمود از تجدید نمود و از انوقت یکی از جوامع معتبره نجف
مقدسه گردید اسامی تصنیفات حضرت شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی در کتاب
فهرست که هم از اثار نفیسهٔ کلک همایون اوست ثبت فتاده اول تصانیفش در فقه
کتاب نهایه است واخر انها کتاب مبسوط در کتب حدیثیه شیخ الطایفه بتخصیص
در کتاب مستطاب تهذیب سهو و غفلت و تحریف و نقصان در اسناد و متون
اخبار بسیار اتفاق افتاده است بلکه محدث بحرینی صاحب الحدائق میگوید کم است
خبریکه بلا علت بنظر بیاید ولی علامة المحدثین سید هاشم بحرانی رنجی عظیم برده
و ریاضتی شدید کشیده تا تهذیب را اصلاح و تصحیح فرموده است وکتابی در این
باب ساخته موسوم بتنبیهات الاریب نسخهٔ اینکتاب بسیار کم بدست میاید واینزمان
یك نسخه بفضل الله بحرز جناب جلالتماب رئیس اجل فیلسوف المخصوص صنیع الدوله
وفقه الله لمراضیه در امد و بر پشت ان نسخه خط و خاتم شیخ خلف برادرزاده شیخ
یوسف موجود است و مراد بقرة العینین که لؤلؤتی البحرین در اجازهٔ ایشان نوشته
اوست و برادرش

اما از شاگردان شیخ طوسی اسامی جمعی بتتبع کتب بدست امده از مشاهیر ایشانست
فرزند جلیل وی ابو علی حسن بن محمد بن الحسن صاحب کتاب المجالس وغیره
دیگر ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن الحسن بن بابویه القمی و برادر وی ابو طالب
اسحق بن محمد و دیگر ادم بن یونس بن المهاجر النسفی و ابو الخیر برکة بن محمد بن البرکة
الاسدی و ابو الصلاح الحلبی و ابو ابراهیم جعفر بن علی بن جعفر حسینی و شیخ
الاسلام حسن بن حسین بن بابویه القمی و محیی الدین ابو عبد الله حسن بن المظفر

الهمدانی وابو محمد الحسن عبد العزیز الجبهانی وحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی وابو محمد زید بن علی بن الحسین الحسنی وابو الصمصام ذو الفقار بن معبد الحسینی وسلمان بن حسن بن سلمان صهرشتی وعبد الرحمن احمد نیسابوری وعبد الجبار بن علی المقری الرازی وعلی بن عبد الصمد السبزواری وعبد الله بن الحسن بن بابویه القمی وغازی بن احمد بن ابی منصور سامانی وکردی بن عکبری بن کردی الفارسی ومطهر بن ابی القاسم الدیباجی وابو عبد الله محمد بن هبة الله الوراق وابو جعفر محمد بن علی بن محسن الحلبی وابو سعید منصور بن الحسین الآبی وجمال الدین محمد بن ابی القاسم الطبری وناصر الدین رضی بن محمد الحسینی ومحمد بن الحسن بن الفتال وغیرهم

سلطان الحکما خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه

سلطان الحکما خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اصلا بتصریح جمعی کثیر از ارباب معجمات از جهرود ساوه است وچون تولدش روز شنبه پانزدهم ماه جمادی نخستین از سال پانصد ونود وهفت هجری مقارن طلوع آفتاب بطالع حوت در مشهد طوس اتفاق افتاد ودر طوس نشو ونما نمود وا وایل تحصیل نیز در انجا میبود لاجرم بطوسی اشتهار یافت وی فنون منقوله نزد پدرش محمد بن الحسن که شاگرد فضل الله راوندیست واو شاگرد سید مرتضی قدس الله سره قرائت کرد ودر معقولات بر خال خویش وفرید الدین داماد در نیشابور وقطب الدین مصری وغیرهم تلمذ نمود ودر حضرت کمال الدین یونس مصری ومعین الدین سالم بن بدران معتزلی تکمیل تحصیل کرد واز ابن بدران مجاز شد

وصورت اجازت وی در لؤلؤتی البحرین موجود است ودیگر در مدرس ابو السعادات
اصفهانی حضور یافت وانجا با سید علی بن طاوس حسنی حلی وشیخ میثم بن علی
بن میثم بحرانی هم شاگرد بود بعضی گفته اند خواجه علیه الرحمه در فقه شاگرد وی
ابن میثم کرده است وابن میثم در حکمت شاگردی خواجه وازمشایخ روایت وی
شیخ برهان الدین همدانی را شمرده اندکه ازشیخ منتجب الدین قمی صاحب فهرست
مشهور روایت میکند تلامیذ خواجه بسیارند ازمشاهیر ایشانست سید غیاث
الدین عبد الکریم بن طاوس صاحب فرحة الغری وقطب الدین محمود بن مسعود
شیرازی مصنف درة التاج وغیرهما من التالیف الشهیره فی المنقول والمعقول
وجمال الدین حسن بن یوسف بن المطهر الملقب بالعلامة الحلی چنانکه او خود در
طی اجازهٔ کبیرهٔ بنی زهره تصریح فرموده است مورخون وعلمای رجال آورده اندکه
چون خواجه نصیر الدین درکافهٔ علوم عقلانیه ونقلانیه بدرجات عالیه نایل
شد وصیت اشتهارش درتمام بلاد اسلام انتشار یافت رئیس ناصر الدین محتشم
حاکم قوهستان که از افاضل امرای اسمعیلیه بود بدیدار حضرت خواجه شایق شد
وبهر وسیلت که بود او را بقاین که قصبهٔ قوهستانست کشانید ومقدم ان
بزرگوار بسیار مغتنم داشت واز حضورش استفاضات میکرد خواجه در انجا
کتاب الطهاره را بنام ناصر الدین ترجمت نمود واصل ان کتاب از حکیم اعظم ابو علی
احمد بن محمد بن مسکویه است که از تصانیف فلاسفهٔ هند در حکمت عملی فراهم
اورده فلذا بر اداب بجرع شراب اشتمال یافته ترجمهٔ خواجه که باخلاق ناصری مشهور است
بطبع رسیده ولی اصل کتاب الطهاره که از ابن مسکویه بزبان عربی ساخته بسیار کم یاب است

واین ایام یك نسخه نفیس ازین تصنیف منیف بتصرف مالکانه رئیس اجل فیلسوف
الحضرة جناب جلالتماب صنیع الدوله ایده الله تعالی درامد بخط عالم عامل فقیه
فاضل السید حسین بن السید ابی القاسم الخوانساری صاحب الحواشی علی
اللمعتین جد السید بن السید بن الفقیه بن المجتهد بن الامیر محمد هاشم والامیر
محمد باقر الاصفهانیین مد الله فی بقائهما خواجه نصیر الدین در اوان توقف قهستان
قصیدهٔ غرا بالعربیه در مدیح مستعصم خلیفه بنظم کشیده و با مکتوبی بوزیر مؤید
الدین محمد بن العلقمی بدار السلام فرستاد تا وی قصیده را بگذراند و خواجه علی
ما صرح غیر واحد من اصحاب المعجمات از تقرب خلیفه قصد ترویج مذهب میداشت
ولی ابن العلقمی چون مراتب نصیر الدین را در انواع فضایل و فنون کمالات شنیده
و دانسته بود تعرفهٔ او را در حضرت خلافت مظنهٔ زوال اقبال خویش میپنداشت
لاجرم در پشت مکتوب خواجه بناصر الدین محتشم بنوشت که نصیر الدین طوسی را
دوری درگاه تو در خاطر خلیده است فلذا مدحی در حق خلیفه عصر سروده
و نامهٔ بمن رقم نموده تا منظوم او را در پیشگاه خلافت پناه متمشی سازم و از
انجا که انجام این معنی منافی مقام یکجهتی و دوستداری بود لازم نمود که اعلام کنم
تا غافل نباشی چون مکتوب ابن العلقمی بناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود
و زمانیکه از قهستان بقزوین میرفت و یرا نزد پادشاه اسمعیلیه علاء الدین
محمد برد و همی در قلاع صباحیان با باطنیه محشور بود و بتصنیف اشتغال
میداشت تا انکه در سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه هلاکو خان بن تولی خان بن
چنگیز خان بفرمان برادرش منکوقاآن بالتماس قاضی شمس الدین احمد قزوینی

بقصد استیصال اسمعیلیان بایران امد و قلاع ایشانرا در حصار گرفت خواجه
نصیر الدین خورشاه را که دران تاریخ پادشاه انفرقه بود بمسالمت واطاعت هلاکو
اشارت کرد واو برحسب صوابدید خواجه از قلعه میمون دز برامده نزد هلاکو
رفت خواجه در تاریخ این واقعه این دو شعر بنظم کشیده

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد ‌ ‌ یکشنبه روز اول ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت ‌ ‌ برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد

هلاکوخان چون مراتب فضل و کمال خواجه نصیر الدین را شنیده بود وهم دانسته
بود که خورشاه بصلاح بینی و خیر اندیشی وی از سر پرخواشجوئی و ستیزه گری
برخاسته از در رضاجوئی و خاطر نوازی درامد لاجرم خواجه را بحضور خواست
و مراحم ملکانه بظهور رسانید و بالتزام موکب خویش مامور داشت و ازان پس
در امور مهمه براثین دستوران بزرك با خواجه کنکاج میکرد و از رای و اشارت
وی تخطی نمی جست چنانکه فخر الدین کشی در ترجمه احوال او میگوید وکان بعمل
الوزاره لهولاکو من غیر ان یدخل یده فی الاموال واحتوی علی عقله حتی انه لا یرکب
ولا یسافر الا فی وقت یامره به و وقتیکه هلاکوخان برحسب مواضعه ابن العلقمی و
تصویب بلکه ترغیب خواجه نصیر الدین برسر بغداد لشکر کشید و دولت عباسیان
منقرض ساخت و خواست تا مستعصم را حرارت حدید بچشاند جماعتی بمنع
ایلخان برخواستند و گفتند شمشیر سفاح را بخون مستعصم رنگین نتوان کرد که
خوف انقلاب جهانست و هلاك عالمیان خواجه معروض داشت که عادة الله در
اینعالم چنین قرار گرفته که امور بر مجاری طبیعت عالم باشد مستعصم در شرف

وجود و قرب حق نه بیحیی بن زکریا میرسد و نه بحسین بن علی و این هر دو را اعادی
بتیغ بیدریغ سر بریدند و جهان همچنان برقرار است و چنانکه با این شبهه ناچار
عنایتی باید او ورد باری حکم باید داد تا فراشان غضب شخص خلافت پناه را در
نمدی بپیچند و از در احتیاط اندک اندک بپای سپردن و بدست فشردن آغاز
کنند اگر در این اثنا شنیدند که آسمان نغرید و یا دیدند که زمین بلرزید در حال
از کار باز ایستند وگرنه خاطر ایلخان را از تشویش حیات وی آسوده سازند هلاکو
بر این رای تحسین کرد و بفرمود تا بدستور اندستور اجل مستعصم را هلاك
ساختند و دولت عباسیان برانداختند از مآثر کریمه خواجه نصیر الدین در
زمان قتل عام دار السلام استخلاص عز الدین بن ابی الحدید شارح نهج البلاغه و برادرش
موفق الدین ابن ابی الحدید است بشرحی که هندوشاه کیرانی در تجارب السلف
آورده و خواجه بعد از فتح بغداد بدست لشکر ترك بحله اسدیه مزیدیه رفت که
مجمع فقهای شیعه بود و در مجلس درس با محقق اول شیخ نجم الدین ابو القاسم جعفر
بن محمد بن الحسن بن سعید صاحب شرایع الاسلام ملاقات فرمود و محقق در
مسئله استحباب تیاسر برای اهل عراق تدریس میکرد خواجه ایراد نمود که مراد
اگر تیاسر از قبله است حرام خواهد بود و اگر بقبله واجب پس وجه استحباب چیست
محقق فرمود من القبلة الی القبلة و خواجه را این جواب پسند خاطر افتاد و تحسین
کرد و از مراتب علما و مجتهدین که حاضر بودند سؤال فرمود محقق گفت از
ایشان اگر یکی در علمی ممتاز است دیگری در علم دیگر بی انباز خواجه گفت کدام یك
در اصولین (علم کلام و فن اصول فقه) اعلم است محقق بشیخ سدید الدین یوسف

پدر علامهٔ حلی و سعید الدین محمد بن الجهم اشارت نمود و فرمود هذان اعلم الجماعة بعلم الکلام و اصول الفقه اینمعنی بر فقیه فاضل یحیی بن سعید گران آمد و بعد از انقضاء مجلس مکتوبی بپسر عم خویش نوشت باین صورت که

لا تهن من عظیم قدر و ان کنت مشار الیه بالتعظیم   فاللبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللبیب الکریم

و لع الخمر بالعقول رمی الخمر بتنجیسها و بالتحریم

کیف ذکرت ابن المطهر و ابن جهم و لم تذکرنی محقق در جواب نوشت که لو سئلک الخواجه مسئلة فی الاصولین لما وقفت و حصل لنا الحیا و پس از مراجعت خواجه از حله حضرت محقق در مسئلهٔ استحباب تیاسر و رفع اشکال رسالهٔ لطیف نوشت و نزد آن بزرگوار فرستاد خواجه از وقوف بر آن رساله بر تبحر و تضلع محقق اذعان آورد و بسیار تحسین فرمود آن رساله را احمد بن فهد در مهذب بارع و شیخ ابراهیم قطیفی در حاشیهٔ ارشاد و قطب الدین اشکوری در محبوب القلوب و غیرهم فی غیرها بتمامها درج کرده اند در افواه است که خواجه نصیر در واقعهٔ بغداد ابن الحاجب را بوسیلهٔ بعضی از علوم غریبه بدست آورد و بهلاک رسانید بشرحی مبسوط و شیخ مصلح الدین سعدی را برای آنکه خلفا را مدیح گفته و در زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین رثائی فصیح سروده بوده است بچوب بست و صد مه بر آن شیخ رسید و درگذشت این هر دو قصه از مشهورات بلا اصل است و از مجاعیل بیدلیل و هیچیک را با تواریخ صحیحه توفیق و تطبیق نمیتوان داد بالجمله خواجه نصیر الدین پس از چندگاه از جانب هلاکو خان بر بستن رصد مأمور گشت و در سبب اقدام باین مهم عظیم بعضی از مورخین مینویسند که منکوقاان از میان سلاطین

مغول بحدت ذهن وشدت ذکا امتیاز تمام داشت چنانکه پاره از اشکال اقلیدسی
حل میکرد وهمواره در صدد بستن رصد میبود ونوبتی جلال الدین محمد بن طاهر
راوندی را مامور اینکار بزرك ساخت واو نتوانست از عهده بر اید لاجرم در وقت
وداع با برادر گفت که چون قلاع ملاحده را مستخلص گردانی خواجه نصیر را برای انجام
خیالی خطیر نیز در من فرست وهلاکو خان خواست کاریکه از خواجه ساخته میشود
بنام وی مذکور شود از اینرا خود دستور بستن رصد داد وگروهی از اهل خبره که
از انجمله است عبد الله بن فضل الله صاحب وصاف الحضره مینویسند که خواجه
خود ایلخان را بدین امر جلیل دعوت کرد وایلخان اوقاف کل ممالك محروسه را بتصرف
خواجه در اورد تا اعشار انرا بالغا ما بلغ در وجه مخارج رصد مصروف دارد و
علاوه بر خزینه وعمال چندان مال حوالت کرد که از اندازهٔ حساب بیرون رفت
سوای انچه بصیغهٔ جامگی وراتبه برای حکما معاونین وقیمان برقرار ساخت وبحکم
ایلخان جمعی از اساتید ومشاهیر علوم ریاضیه ونجوم را از همه جا احضار فرمود واز انجمله است
علامهٔ شیرازی قطب الدین محمود که سمت تلمذ خواجه علیه الرحمه را نیز داشته و
دیگر مؤید الدین العرضی الدمشقی وفخر الدین اخلاطی ونجم الدین قزوینی ومحیی الدین
مغربی وفخر الدین مراغی وغیرهم پس برای محل رصد پشته رفیع از شمال شهر مراغه
اختیار کرده بمعاونت اینجماعت بتاریخ سال ششصد وپنجاه وهفت هجری رصد
خانه بنیاد نهاد بنهایت دقت واتقان وکمال تأمل وامعان وزیج خانی بنام هلاکو
تصنیف کرد وچند جدول که در دیگر زیجات متقدمان مانند کوشیار وفاخر و
علائی وشاهی وغیرها نبود بیفزود وکتابخانه برای رصد ساخت ووسیع الانحا فسیح

الارجا

الارجا وانرا از کتب منهوبه بغداد و شام و جزیره مشحون فرمود حتی انکه بروایت صاحب فوات الوفیات فزون از چهارصد هزار نسخه در انجا مخزون بود خواجه نصیر الدین در سال ششصد و هفتاد و دو با جماعتی از تلامید و اصحاب از مراغه ببغداد امد و در ماه ذیحجة الحرام از همانسال بدار السلام درگذشت چنانکه حمدالله در تاریخ

فوتش اورده که

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل ... یگانهٔ که چنو مادر زمانه نزاد

بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه ... بروز هیجدهم درگذشت در بغداد

پس جمهور اکابر وقت از قبیل وزیر صاحبدیوان و غیره جنازهٔ او را تشییع کردند و بازدحامی عام شخص شریفش را بمشهد کاظمین علیهما السلام حمل دادند و در پایین پای ان دو بزرگوار حفر قبر میکردند که ناگاه سردابی ساخته و بکاشیهای اعلی پرداخته ظاهر شد و معلوم گردید که برای ناصر خلیفه عباسی حاضر نموده بوده اند ولی وی در رصافه بخاک رفته پس کالبد مقدس حضرت خواجه را در ان سرداب نهادند و من العجب که تمامی ان سردابه موافق تاریخی که بدست افتاد مطابق بوده است با روز ولادت خواجه نصیر الدین طوسی طیب الله سره القدوسی و بنام ان بزرگوار جمله از اشعار عربیه و فارسیه در تذکرات و سفاین نوشته شده و

نمونهٔ از ان در ذیل بیاید

پس از هلاک هلاکو پسر بزرگش اباقاخان از تحمل اعبا سلطنت ابا داشت و ان منصب خطیر را بدیگر برادران حوالت میکرد خواجه نصیر الدین در نصیحت و پند او کلماتی نگاشت و در حضور معروض داشت سواد ان سند نامه در تاریخ روضة الصفا مسطور است هر که خواهد انجا رجوع نماید

اما تصانیف شریفه و کتب منیفهٔ حضرت خواجه بسیار است ما بین مطولات و مختصرات بالعربیة والفارسیة همه نامی و گرامی از انجمله است تجرید العقاید در فن کلام که شیخ شمس الدین اصفهانی و جمال الدین علامهٔ حلی و نور الدین علی القوشجی

بران شروح نوشته اند و دیگر تذکرهٔ نصیریه در علم هیئت که نظام الدین حسن
نیشابوری صاحب تفسیر انرا شرح نموده و دیگر شرح اشارات شیخ ابو علی و
او را درین تصنیف عالی ردود و تعرضات بسیار است بر فخر الدین رازی که
پیش از وی شرح اشارات کرده و فرموده است بینکه فخر رازی نوشته است
جرح است نه شرح و من اینشرح را در بیست سال تحریر کرده ام و دیگر تحریر
اقلیدس و تحریر مجسطی و کتاب المتوسطات بین الهندسه والهیئه و نقد المحصل
درین تصنیف محصل امام فخر الدین رازیرا تهذیب نموده و اضافات او ورده است
و دیگر کتاب التجرید فی المنطق و اوصاف الاشراف و قواعد العقاید و التخلیص فی
علم الکلام و رساله عروض بفارسی و شرح ثمرهٔ بطلمیوس و الفصول النصیریه
صاحب روضات میگوید این کتاب را خواجه بپارسی تصنیف نموده است
مثل اکثر مصنفاتش و انرا شیخ محقق رکن الدین محمد بن علی فارسی جرجانی که با خواجه
قریب العصر بوده تعریب فرموده چنانکه از شرحی که شیخ مقداد بن عبد الله
السیوری الحلی بنام رئیس ارشد و ملک اسعد جلال الدین ابو المعالی علی بن
شرف الدین العلوی الحسینی الآوی بران نوشته است موسوم بالانوار الجلالیه
للفصول النصیریه استفادت کرده ایم و دیگر اخلاق ناصریست و اداب المتعلمین
و رساله در صفات جواهر و خواص احجار و نقد التنزیل و کتاب الزبده و خلافت
نامه و رسالهٔ معینیه و شرح ان که هر دو در علم هیئت است بپارسی و رسالهٔ
خلق الاعمال و شرح رسالهٔ العلم و این رساله را مصنفش شیخ جمال الدین علی بن
سلیمان بحرانی استاد کمال الدین میثم خود بنزد خواجه فرستاد که بران شرح

بنگارد چنانکه شیخ یوسف بحرینی در لؤلؤتی البحرین آورده و دیگر رسالة الزجر و
اختیار فخر الدین کتبی بعد از سر داسامی کتبی چند از آن استاد دانشمند در مقام
تعداد باقی میگوید و جامع الحساب فی التخت والتراب والکرة والاسطرلاب و
المعطیات والظاهرات والمناظر واللیل والنهار والکرة المتحرکة والطلوع والغروب
وتسطیح الکرة والمطالع وتربیع الدائرة والمخروطات والشکل المعروف بالقطاع و
الجواهر والاسطوانة والفرائض النصیریة علی مذهب اهل البیت وتعدیل المعیار
فی بعض تنزیل الافکار وبقاء النفس بعد بوار البدن والجبر والمقابلة واثبات
العقل ورسالة الامامة ورسالة الی نجم الدین الکاتبی فی اثبات واجب الوجود
والحواشی علی کلیات القانون والزیج الایلخانی ورسالة ثلثون فصلا فی معرفة التقویم
وکتاب کرمان الاوس والثریا وتوسیوس وله شعر کثیر بالفارسیة واز مآثر عظیمه
و آثار کریمهٔ حضرت خواجه نصیر الدین طوسی رضوان الله علیه انشاء تسلیمات
وتصلیات مأثورهٔ مشهوره بدوازده امام است که از اوراد و وظائف فرقهٔ
امامیه میباشد و در انجاح مطالب و نیل حاجات و تفریج هموم و کشف ملمات
بقرائت و مداومت آن توسل میکنند و ختمها بسر میبرند تا بمقاصد خویش
فایز میگردند و در اینباب بسی تجارب نموده اند در بعضی از کتب مؤلفه در عزائم
وادعیات و اوراد و تعقیبات شرحی در شان انشاء این فصول مقدسه
بنظر رسیده است
اما اشعار این رباعی از خواجه علیه الرحمه در کتاب نگارستان و تاریخ گزیده
دیده شد که

موجود بحق واحد اول باشد | باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت | نقش دومین چشم احول باشد

در مجمع الفصحا بتالیف امیر بحر بی معاصر صاحب التصانیف والمآثر رضا قلیخان المتخلص بالهدایة این شعرها بنام نامی خواجه نصیر الدین طوسی طیب الله سره القدوسی ایراد شده است که

منم آنکه خدمت تو کنم و نمیتوانم | توئی آنکه چارهٔ من نکنی و میتوانی
دل من نمی پذیرد بدل تو یار گیرد | بتو دیگری چه ماند تو بدیگری چه مانی

ودیگر

جز حق حکمی که حکم را شاید نیست | حکمی که ز حکم حق فزون آید نیست
هر چیز که هست آنچنان میباید | آنچیز که آنچنان نمیباید نیست

ودیگر

آنجیز اینشکل موهم هیچ است | ابعاد و سطح بجسم هیچ است
خوشباش که در نشیمن کون و فساد | وابستهٔ یکدمی و آنهم هیچ است

ودیگر

گر زانکه براستخوان نماند رگ و پی | از خانهٔ تسلیم منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال | منت مکش ار دوست بود حاتم طی

ودیگر

چون در سفر همای لسر هیچ مگوی | احوال حضر در اینسفر هیچ مگوی
ماهیچ و جهان هیچ و غم و شادی هیچ | میدان که نه هیچ دگر هیچ مگوی

هم این قطعه را در مجمع الفصحا بخواجه منسوب داشته

نظام بی نظام ار کافرم خواند — چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود — مکافات دروغی جز دروغی

میر معاصر صاحب روضات الجنات این شعر ها را در ترجمه خواجه از نتایج طبع همیون او آورده است که

نبود مهتری بدست رسد — روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن — یا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود — گر توانی ز من نیوشیدن
همگنان از غم رهانیدن — در مراعات خلق کوشیدن

وهم در روضاتست که خواجه در علم قرائت فرموده علی ما هو المشهور که

تنوین و نون ساکنه حکمش بدان ای هوشمند — کز حکم آن زینت بود اندر کلام کردگار
اظهار کن در حرف حلق ادغام کن در یرملون — مقلوب کن در حرف با در ما بقی اخفا بیار

فقیه فاضل کرمانشهانی آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی در کتاب مقامع الفضل میگوید در جواب این شبهه حکیم خیام که

می خوردن من حق از ازل میدانست — مر گر نخورم علم خدا جهل بود

خواجه نصیر الدین فرموده است که

علم ازلی علت عصیان کردن — نزد عقلا ز غایت جهل بود

و از نسل خواجه نصیر الدین جماعتی در دولت صفویه بدرجات عالیه نایل شده مرجع مهام امور و مصدر حل و عقد جمهور بوده الله و ایشان در موضع اردوباد

از خواجه نصیر الدین سه پسر مخلف شد صدر الدین علی و اصیل الدین حسن و فخر الدین احمد بعد از خواجه صدر الدین علی غالب مناصب پدر بزرگوار را حیازت کرد چون او نیز درگذشت اصیل الدین حسن بجای او نشست و با غازان خان بشام رفت و در آن ایام حکومت او مهمات شام بر عهده وی موکول بود و مبلغی از آنها تصرف کرد و اخذ نمود وهم با غازان بازگشت و نیابت بغداد یافت و در این شغل سرنج تا سنوی پیش گرفت لاجرم معزول شد و مورد مصادره گردید و اهانتها یافت و بر این حال درگذشت و اما فخر الدین احمد را غازان خان بقتل آورد چه او قاف مردم را خورده و ظلم کرده بود

اذربایجان سکنی داشته اند شهر ایشان حاتم بیک اردوبادیست که در سلطنت شاه عباس بزرگ لقب اعتماد الدوله داشت که بعرف انزمان مرادف صدر اعظم است دراین اوان واخبار واثار ومآثر او را اسکندربیک منشی در عالم ارا بتفصیل باز نموده ودر رفتن حاتم بیک اردوباد برای صلهٔ ارحام وتجدید عهد سلسله واقوام خود صاحب عالم ارا نیز همراه بوده وروزنامه مسافرت او را بروجه اجمال ثبت کرده است باری اسامی جمعی کثیر از اولاد خواجه نصیر در تواریخ بنظر رسیده است ودر اینعهد جاوید مهد نیز بعضی از ایشان نوکر دیوان میباشند وبخواجه خواجه نصیری نقش مینمایند از مشاهیر ایشان عبد الله خان است تفنکدار خاصهٔ همیونی

حجة الاسلام زین الدین ابو حامد الغزالی

محمد بن محمد بن احمد الغزالی الاشعری الشافعی از رجال دنیا واحاد عالم است کتابهای رایق ساخته وتصانیف خارق پرداخته مردم درحق او نیز مانند محیی الدین ابن العربی بردو عقیدهٔ متضاد اند گروهی از اکابر اولیاء الله میشمارند وبعضی مطالعهٔ کتابهایش جایز نمیدارند وی درچهارصد وپنجاه و یا پنجاه ویک بطوس متولد شد وچون بسن اشتغال وتحصیل رسید نخست در طوس بخدمت امام احمد رادکانی مراودت اغاز کرد انگاه بنیشابور امد وحضور امام الحرمین ابو المعالی جوینی دریافت ومشغول کسب علوم شد وسعی وافر وجد تمام مبذول داشت تا در زمانی اندک بر اقران تقدم جست ومشار الیه کردید وباجیازت استادش باشتهار اسم وانتشار صیت نایل شد وبتصنیف کتب شروع نمود و

امام الحرمین بوجود وی اظهار خشنودی میفرمود و ابوحامد همی بنیشابور در
محضر ابوالمعالی شرف ملازمت داشت تا او درگذشت پس از نیشابور برامد
و باردوی سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی رفت و باوزیر بی نظیر او خواجه
نظام الملک طوسی ملاقات کرد و خواجه مقام فضیلت و فقاهت و رتبه نبالت
و نباهت ابوحامد را شنیده بود لاجرم فراخور شان ان فقیه فرزانه و عالم یگانه
احترامات بظهور رسانید و انواع مردمی و دلنمودگی در حق او مصروف ساخت
و در گاه خواجه نظام الملک محط رحال رجال عصر بود چه علماء عظام و افاضل فخام
از هرجا ببارگاه او تقرب میجستند ابوحامد را در ان ایام با مشاهیر انگروه مناظرات
افتاد و مجادلات فقهیه و مباحثات علمیه روی داد در حضور خواجه نظام الملک
که خود نیز از علماء شافعیه محسوب بود بر همگان غالب امد و جمله را در هر عنوان
مجاب و ملزم ساخت و از اینجا درجه اعتبار و اشتهارش بالا گرفت و خواجه تدریس
مدرسه نظامیه بغداد باوی تفویض فرمود و او در ماه جمادی اولی از سال
چهارصد و هشتاد و چهار هجری بر حسب مقرر بدار السلام بغداد امده در مدرسه
نظامیه مباشر التدریس گردید مردم بغداد بلکه تمامت عراق شیفته و فریفته
او شدند و حشمت و جلال ابوحامد از همه ائمه بغداد بلکه ارکان دولت و اعیان خلافت
بگذشت چنانکه عبدالله بن اسعد یافعی در تاریخ مرآت الجنان و عبرة الیقظان
میگوید و علت حشمته و درجته فی بغداد حتی کان یغلب حشمة الاکابر و الامراء
فی دار الخلافه انگاه در عین اقبال دنیا و شباب حصول جاه و جلال دغدغه قطع علایق
و سلوک الی الله از ضمیر منیرش سر زد و بر منصب و مال و جاه و جلال استغنا افشاند

وبلطائف حیل و دقایق تدابیر از دست اهالی دار السلام تفصی جسته بتاریخ ذی
القعده چهار صد و هشتاد و هشت ارجاف عزیمت حج بیت الله افکنده بقصد
عزلت و انزوا راه شام پیش گرفت قاضی شمس الدین بن خلکان میگوید نخست
بحج رفت و از حجاز بشام توجه کرد و در شهر دمشق مقیم گردید ولی خود از کلام غزالی
در کتاب المنقذ من الضلال مستفاد میشود که از عراق بشام رفته و بعد از دو سال
نیز بزیارت خانه خدا دریافته میفرماید چون از علوم فارغ شدم بتمام همت
خویش بطریقه صوفیه روی آوردم و بر من ظاهر گردید که در سعادت
اخرت طمعی نمیتوان کرد الا بتقوی و کف نفس از هوی و جان اینکار بقطع علاقه
قلب از دنیا و تجافی از دار غرور و رجوع بعالم جاوید و اقبال بحقیقت الی الله تعالی
حاصل میشود و اینها صورت تحقق نمی پذیرد الا باعراض از جاه و مال و تخلص از
شواغل و علائق و چون نگریستم خویشتن را در اغلال و قیود گرفتار فرو رفته دیدم و نیکوترین
اعمال که اشتغال داشتم تدریس بنظر رسید وقتیکه دقت نمودم و امعان نظر کردم
دیدم این تدریس اقبالی است بعلوم غیر مهمه که در بازار اخرت اینکالا را اصلا رواج
نیست و نیت تدریس را تفتیش نمودم دیدم مشوب است و محرک اینکار نیست مگر طلب جاه
و انتشار صیت پس بیقین دانستم که من برکنار جهنم ایستاده و بر لب آتش پای نهاده ام
و اگر تدارک ما سبق و تلافی ما مضی نکنم در عذاب الیم مقیم خواهم بود از اینجا خیال
قوت گرفت هر روز فکری می انگیختم که بچه تدبیر خود را برهانم پس مدتی گذشت تا
همه در میان سلطان عقل و شیطان شهوت حرب قائم بود لذائذ نعم و شئون جاه
پای عزیمت بزنجیر اقامت می بست و منادی ایمان و داعی فوز رشته علائق میگسیخت

شیطان

شیطان میگفت اینحالت عارضه ایست بر تو طاری شده عنقریب زایل میگردد بهمان
تا اینخاطر بیارمد واین بیماری مالیخولیا بهبود یابد واگر پند من نپذیری واز
سر این تمول وتجمل برخیزی شاید نفس قاهر و عقل غالب امد ودر صدد مطالب
اینمراتب ومناصب شد وتو از دست داده باشی ودیگر معاودت امکان
نپذیرد باری شش ماه طول کشید که این تجاذب درمیان بود واو اول امر در خویشتن
اختیاری میدیدم که هر طرف بگزینم میتوانم اما اواخر حال کار باضطرار کشید حتی
بر لسان تکلم من جانب الله قفل گنگی زده شد نمیتوانستم شرط تدریس بکذارم
رفته رفته اینعقد لسانی مورث اندوهی عظیم در دل شد واینعارضه قلبیه
بقوای بدنیه سرایت نمود قوت هضم از کار رفت نه طعامی در مزاج گوارنده بود و نه
شرابی پس قوی سخت ضعیف گردید اطبا از علاج باز ماندند وگفتند هذا امر
نزل بالقلب وسری الی المزاج فلا سبیل الیه للعلاج الا بان یتروح القلب عن الهم
الملم وچون خویشتن را از اختیار خارج وباضطرار والجا دیدم بدرگاه ایزد تعالی
نالیدم که مرا نجات بخشد وکار اعراض از جاه ومال واهل واولاد بر من اسان سازد
پس عزیمت خروج بمکه ظاهر کردم ودر دل تدبیر سفر شام مینمودم از بیم انکه خلیفه
واصحاب وخواجه واحباب مبادا از قصد اقامت من بشام مطلع شوند ومانع
گردند الغرض حیلههای لطیف بکار بستم تا از بغداد برامدم وائمه عراق درچون
من از انخروج بغداد زبان طنز دراز کردند چه از ایشان احدی نبود که انخروج مرا
بسببی دینی مستند بداند چرا که همان حالت تدریس نظامیه وافاضت فضایل و
اشتغال بعلوم رسمیه را منصب اعلی در دین میدانستند وغیر ان نزویجی دی

شرع وتقویتی از اسلام در حق علما قائل نبودند وذلک مبلغهم من العلم انگاه ترک
وتاجیک از دور ونزدیک در استنباطات فروشدند آنانکه دور بودند خروج
مرا بتحمل مینمودند که امرا واعیان وجود او را مکروه داشته اند وولات وارکان
سیرت وحال او را نپسندیده اند وآنانکه نزدیک بودند والحاح بزرگان بغداد و
التماس اکابر عراق را با ابرام تمام بر ترک خروج می نگریستند میگفتند اینکار را هیچ
سبب نیست مگر امری سماوی همانا اهل اسلام را چشم زخمی مقدر بوده است
الغرض از بغداد مهاجرت کردم وانچه با خود داشتم از مال پراکنده ساختم الا بقدر
کفاف وقوت اطفال پس داخل شام شدم وقریب دو سال در انملک مقیم بودم و
بخلوت وریاضت برای تزکیه نفس وتهذیب اخلاق وتصفیه قلب برای ذکر الله
میگذرانیدم بدستوریکه از علم صوفیه واقف شده بودم ودر مسجد دمشق اعتکاف
بجای میاوردم بمناره مسجد بالا میرفتم وتمام روز انجا بودم ودر مناره می بستم انگاه
از دمشق بسوی بیت المقدس رحلت جستم ودر انمحل شریف هر روز بصخره مقدسه
داخل میشدم ودر می بستم انگاه داعیه فریضه حج بیت الله از خاطرم سر بر زد تا
از برکات مکه ومدینه ورسول الله بعد از فراغت از زیارت خلیل استمداد
نموده باشم پس بحجاز رفتم واز انجا دعوتهای اطفال مرا بوطنم طوس کشانید بمولد
مالوف باز گشتم بعد از آنکه ابعد خلق الله بودم از رجوع بطوس ودر طوس نیز
عزلت برگزیدم واز شوق وحرصی که بخلوت وتصفیه قلب برای یاد خدا داشتم از
مردم انزوا گرفتم وحوادث زمانه ومهمات عیال وضرورت معیشت روی
سلوت دیگرگون میکرد وصفای خلوت الوده میساخت پس ده سال بر اینمنوال

بوده‌ام و در اثنا این خلوتها اموری بر من منکشف شد که احصا و استقصا آنها ممکن نیست و یقین کردم که سالکان طریق حق صوفیه اند خاصةً و سیر ایشان بهترین سیرهاست و راه ایشان راست‌ترین راهها و اخلاق ایشان پاکیزه‌ترین خلقهای خلق تا اینجا ترجمه خلاصه عبارت ابو حامد غزالی بود از کتاب المنقذ من الضلال پس خود از کلام امام غزالی مستفاد و معلوم میگردد که از عراق بشام رفته و از آنجا بحجاز و از حجاز بخراسان باز آمده اما ابن خلکان در وفیات الاعیان چنین آورده که ابو حامد در ذی قعده چهارصد و هشتاد و هشت هجری بقصد سلوک طریق زهد و انقطاع عزیمت حج نمود و چون مراجعت کرد بشام متوجه شد و در مدینه دمشق مدتی مقیم گردید و در آنوقت بزاویه جامع در جانب غربی از چند درس میگفت و از دمشق به بیت المقدس انتقال جست و در عبادت و زیارت مشاهد و مواضع معظمه اجتهاد و سعی بجای آورد آنگاه آهنگ مصر نمود و بشهر اسکندریه مدتی اقامت جست و میگویند که میخواست از اسکندریه بکشتی نشسته برای اجتماع با امیر یوسف بن تاشفین صاحب مراکش ببلاد مغرب رود ولی در اثناء اینحال خبر فوت ابن تاشفین باسکندریه رسید ابو حامد بوطنی که در طوس داشت عزیمت کماشت اینکلام ابن خلکان زیاده بر تقدیم امر حج بیت الله از جهت رفتن ابو حامد بمصر و اقامت اسکندریه نیز منافات با عبارت المنقذ من الضلال دارد علی الظاهر و عبد الله بن اسعد یافعی میگوید قصد رفتن مغرب برای اجتماع با امیر المسلمین یوسف بن تاشفین با زهد و ترک دنیای و عیسا ازدوی از ملک و جلالت میکرد و در بغداد جاه وسیع و مقام رفیع او را کسر نداشت

همه را گذاشت و گذشت مع هذا چگونه میشود که بصوب مراکش باسکندریه در آمده باشد پس این زیادهٔ دخول مصر و اقامت اسکندریه و قصد رکوب بحر صحیح نیست چنانکه خود نیز در کتاب المنقذ من الضلال جز اقامت بیت المقدس و دمشق انگاه حج و رجوع وطن چیزی مذکور نداشته است و کلام ابن عساکر نیز که از اجلهٔ ائمهٔ تاریخ است این اضافه را ندارد و کیفکان غزالی بعد از مراجعت بطوس بتصنیف کتب نافعه در علوم عدیده اشتغال جست و فخر الملک وزیر پسر خواجه نظام الملک او را بتدریس مدرسهٔ نظامیهٔ نیشابور دعوت کرد و او دعوت فخر الملک رد نمود و فخر الملک ابرام کرد و مکاتبات و معاودات روی داد تا ابو حامد خواهی نخواهی بنیشابور آمد و چندگاه در نظامیهٔ انجا تدریس نمود و باز ترک انمشغله و اختلاط کرده بوطن خویش در طوس عود فرمود گویند در زمان انعزال غزالی بطوس مؤید الملک وزیر او را بعود بغداد و تدریس نظامیهٔ انجا دعوت کرد و او نپذیرفت و چون مؤید الملک اصرار داشت غزالی جوابی مشتمل بامتناع صریح نگاشت و صورت جواب نامهٔ دعوت وی بتدریس نظامیهٔ بغداد در تاریخ استظهاری ثبت است صاحب ان تاریخ مینویسد مؤید الملک وزیر امام محمد غزالی را در ایام عزلت بجهة تدریس بغداد طلب کرد وی در جواب نوشت الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین اما بعد خدمت خواجه و ملجأ جهانیان متع الله المسلمین بطول بقائه این ضعیف را از حضیض خرابهٔ طوس باوج دار السلم بغداد عمرها الله میخوانند کرم و بزرگی مینمایند بدین تحقیر واجبست که خواجه را از حضیض بشری باوج مراتب ملکی دعوت نماید ای عزیز از طوس و بغداد

راه بخداوند یکسانست اما از اوج انسانی تا حضیض حیوانی مسافت فراوان والتماس
حضور این فقیر فرموده اند لاشك این فقیر را وقت فراق است نه وقت سفر عراق
فرض کن که غزالی ببغداد رسید و متعاقب فرمان در رسید پس فکر مدرسی
باید کرد امروز راه همان روز انگار و دست از این بیچاره بدار والسلام علی من اتبع الهدی
و بقول شیخنا بهاء الدین محمد عاملی خود خواجه نظام الملك بغزالی بعد از انعزال
وظهور انقطاعش مکتوبی فرستاده است و بعود بغداد و تدریس و تربیت
فقهاء نظامیه ان دعوت نموده و امام غزالی جوابی بحضرت خواجه نظام الملك
فرستاده و اعتذار نموده شیخ در یکی از دفاتر کتاب کشکول ترجمه ابو حامد را بر
سبیل اختصار ایراد فرموده است و آنفقره مکاتبه نظام الملك را باوی در اینجا
متعرض شده میفرماید حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی هو تلمیذ امام الحرمین
اشتغل علیه فی نیسابور مدة وخرج منها بعد موته وقد صار ممن یعقد علیه
الخناصر ثم ورد بغداد فاعجب به فضلاء العراق واشتهر بها وفوض الیه تدریس
النظامیه وکان یحضر مجلس درسه ثلثمائه من الاعیان المدرسین فی بغداد
ومن ابناء الامراء اکثر من مائه ثم ترك جمیع ذلك وتزهد واثر العزله واشتغل بالعباده
واقام بدمشق مدة وبها صنف الاحیاء ثم انتقل الی القدس ثم الی مصر واقام بالاسکندریه
ثم القی عصاه بوطنه الاصلی طوس واثر الخلوة وصنف الکتب المفیده ونسبته الی
غزاله قریة من قری طوس حکی بعض الفضلا قال رایت الغزالی بالبریه وعلیه مرقعة
وبیده رکوة وعصا فقلت ایها الامام الیس تدریس العلم ببغداد خیرا من هذا فنظر
الی نظر الازدراء وقال

لما بزغ بدر السعادة من فلك الاسرار * وقربت شمس الاصول الى مغارب الوصول

تركت هوى ليلى وسعدى بمنزل   وعدت الى مصحوب اول منزل

ونادتني الاشواق مهلا فهذه *   منازل من تهوى رويدك فانزل

وبعد اعتزاله كتب اليه الوزير نظام الملك يستدعيه الى بغداد فابى وكتب اليه
جوابا شافيا بماند كره هنا انگاه حضرت شيخ اجل در جاى ديگر از كتاب كشكول
مينويسد كه صورت ماكتبه الغزالي من طوس الى الوزير السعيد نظام الملك
جوابا عن كتابه الذي استدعاه فيه الى بغداد بعده فيه بتفويض المناصب
الجليلة اليه وذلك بعد تزهد الغزالي وتركه تدريس النظاميه بسم الله الرحمن الرحيم ولكل
وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات اعلم ان الخلق في توجههم الى ماهو قبلتهم
ثلاث طوائف احداها العوام الذين قصروا نظرهم على العاجل من الدنيا فمنعهم
الرسول بقوله ماذئبان ضاريان في زريبة غنم باكثر فسادا من حب المال والشرف
في دين المسلم وثانيها الخواص وهم المرجحون للاخرة العالمون بانها خير وابقى العاملون
لها الاعمال الصالحه فنسب اليهم التقصير بقوله الدنيا حرام على اهل الاخرة والاخرة
حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى وثالثها الاخص وهم الذين
علموا ان كل شيئ فوقه شيئ اخر فهو من الافلين والعاقل لايحب الافلين وتحققوا
ان الدنيا والاخره من بعض مخلوقات الله واعظم امورهما الاجوف المطعم والمنكح قد
شاركهم في ذلك كل البهائم والدواب فليستا مرتبة سنية فاعرضوا عنهما وتعرضوا
لخالقهما وموجدهما ومالكهما وكشف عليهم معنى والله خير وابقى وتحقق عندهم
حقيقة لا اله الا الله وان كل من توجه الى ماسواه فهو غير خال من شرك خفى فصار

جمیع الموجودات عندهم قسمین الله وماسواه واتخذ واذلك كفتی میزان وقلبهم
لسان المیزان فکلما رأوا قلوبهم مائلة الی الكفة الشریفة حکموا بثقل كفة الحسنات
وكلما رأوها مائلة الی الكفة الخسیسة حکموا بثقل كفة السیئات وكما ان الطبقة
الاولی عوام بالنسبة الی الطبقة الثانیة كذلك الطبقة الثانیة عوام بالنسبة الی
الطبقة الثالثة فرجعت الطبقات الثلاث الی طبقتین فحینئذ اقول قد دعانی
صدر الوزراء من المرتبة العلیا التی هی اعلی علیین الی المرتبة الدنیا التی هی اسفل
السافلین والطریق الی الله من بغداد وطوس ومن كل المواضع واحد لیس
بعضها اقرب من بعض فاسئل الله ان یوقظه عن نومة الغفلة لینظر فی یومه
لغده قبل ان یخرج الامر من یده والسلام بالجملة ابو حامد از ریاست عظمی وحظوت
كبری در حضرت خلافت وقرب ملكشاه وخواجه نظام الملك ومقبولیت عامه و
وشهرت تامه بگذشت ودر طوس منزوی گشت ودر جوار خویش خانقاهی برای
صوفیه ومدرسة برای طلبه بنیاد نهاد وخود اوقات عزیز را بوظایف عبادت
وشرایط ریاضت وتلاوت كلام الله ومجالس تدریس وافاضت توزیع كرد وجز این
امور ومجالست اهل قلوب وتصنیف در انواع فنون بكاری نمیپرداخت مولانا
قطب الدین اشكوری در محبوب القلوب میگوید محمد بن ابی القاسم طوسی كه از
شاگردان غزالیست در رسالهٔ محاكمات آورده كه حجة الاسلام ابو حامد در راه
حج بصحبت سید مرتضی رضوان الله علیه رسید در میان ایشان در عقاید
كلامیه ومسئلهٔ امامت مناظره افتاد ومرتضی غزالی را ببراهین باهره واصول
محكمه ودلایل حقه وحجتهای ساطعه مجاب ساخت واو عقیدت خویش بگردانید

ومذهب امامیه گرفت واین شعر انشا نمود که

یار با ما عرض ایمان کرد و رفت — پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

قاضی سعید نور الله شهید این حکایت را از محاکمات بمزیدی روایت کرده است
میفرماید مولانا سائل همدانی در بعضی از رسایل که در بیان احوال و مقالات
اهل سلوک نوشته در اثنا ذکر احمد غزالی گفته که محققین اهل ایمان را در اعتقاد
برادرش و غلبه محبت اهل البیت قدحی و طعنی نیست مشایخ شیعه الغزالی منا
گفته اند و محمد بن ابی القاسم طوسی که از تلامذه غزالی است در رساله محاکمات
آورده که غزالی در راه حج بخدمت شریف مرتضی رسید و جهت تحقیق مذهب
حق بعضی از مشکلات مذهب را بخدمت میر مطارحه نمود و حضرت میر اصول
عقاید امامیه را بدلائل قاطعه و براهین ساطعه بر او تمام گردانید و غزالی از مذهب
اهل سنت برگردیده بمذهب امامیه داخل شد و چون از مکه معظمه مراجعت نمود
برادر او احمد غزالی متصوف با او ملاقات نمود و گفت شنیده ام که با شریف مرتضی
صحبت داشته و بقول او مذهب شیعه اختیار کرده این معنی از تو بغایت عجب است
محمد در جواب گفت آنکه در این مدت اختیار مذهبی دیگر نموده بودم از من عجب
بود و این بیت بر او خواند

دوست با ما عرض ایمان کرد و رفت — پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

آنگاه در میان برادران مباحثه منعقد شد و تا دو روز امتداد یافت و احمد در روز
سیم بمرتبه مغاجات مرد و از شیخ محقق شهید ابو عبدالله بن مکی قدس الله سره که
از اعاظم متاخران مجتهدان امامیه است منقولست که ایشان حکم بکذب ملاقات

غزالی با حضرت میر مرتضی علم الهدی میمنوده اند زیرا که وفات مرتضی در سنهٔ ثلاثین واربعمائه بوده و تولد غزالی در سنهٔ خمسین واربعمائه

علما در تصحیح قول صاحب رسالهٔ محاکمات که از تلامیذ امام حجة الاسلام ابوحامد بوده است بعضی گفته اند همانا مراد سید مرتضی براد و سید مجتبی پسران داعی رازیست که از مشاهیر اهل حدیث بوده و تبصرة العوام را در تفصیل مذاهب مطلبین او ساخته شیخ منتجب الدین فی صاحب فهرست معروف صحبت وی و برادرش مجتبی را دریافته و نزد ایشان تلمذ نموده است واینقول فقیه فاضل کرمانشهانی خلف وحید بهبهانی است در مقامع الفضل وبعضی گفته اند همانا شریف ابواحمد پسر سید رضی این ملاقات روی داده واینقول قاضی سعید نورالله شهید است و طبقهٔ حجة الاسلام با اینهر دو شریف موافق میاید میگویند حجة الاسلام بعد از قبول مذهب امامیه در اواخر عمر کتاب سر العالمین را تصنیف نمود و بر موجب اینعقیده است که در انکتاب علی ما نقله سبط ابن الجوزی البغدادی میگوید واجمع الجماهیر علی قوله العلی یوم الغدیر من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة فهذا نص وتسلیم ورضی وتحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی لحب الریاسه وحمل عمود الخلافة وعقد البنود و خفقان الهوا (کذا) وقعقعة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الامصار والامر والنهی فسقاهم کاس الهوی فعادوا الی الملة الاولی فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون وهم در انکتاب علی ما نقله الشیخ فخر الدین الطریحی النجفی میگوید ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول الله اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم افقال

هذا هزؤا او جدا او امتحانا فان کان هزؤا فالخلفاء لا یلیق بهم الهزل و العجب من منازعة معویة
بن ابی سفیان علیا فی الخلافة واین هو من ابن الیس رسول الله قطع طمع من طمع فیهما بقوله
اذا ولی الخلیفتان فاقتلوا الاخیر منهما والعجب من حق واحد کیف ینقسم بین اثنین و
الخلافة لیست بجسم ولا عرض فتجزی ازینجاست که محقق ثانی علی بن عبد العال
میفرموده است الغزالی منا و علامه ربانی مولانا فیض کاشانی نیز مانند قاضی
شهید و شیخ طریحی ابو حامد را از متبصران شمرده و از بازگشتگان بمذهب
امامیه نام برده اند و بعضی خود اسناد کتاب سر العالمین را بغزالی مسلم نمیدارند
و با مقاله مذکوره را ملحق میشمارند در سر دفتر تصانیف ابو الحسن علی بن الحسین
المسعودی صاحب مروج الذهب و اخبار الزمان و الاوسط و غیرها کتابی بنظر
رسیده است مترجم بسر العالمین میشاید که اینعبارت از انجا باشد چه مسعودی
از شعبه شیعه است بلا ریب اما با آنکه مثل علامه قزاغلی سبط ابن الجوزی
صریحا اینعبارت را از سر العالمین بتصنیف امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی
نقل نموده باشد هیچ مجال برای این احتمال نمیماند علی هذا پس تصنیف کتاب
المنقذ من الضلال که بر رد امامیه در قول بعصمت ائمه علیهم السلام مشتملست
قبل از تصنیف سر العالمین و کشف حقیقة الدارین بوده با آنکه در حق کتاب
المنقذ نیز گفته اند که آنرا در آخر عمر ساخته و هم فتوی وی بعدم جواز لعن یزید
بن معویه قبل از استبصار او بوده است چه اینقول نیز در حق ابو حامد اشتهار
دارد در اینباب سؤالی از غزالی کرده اند و او در جواب آن استفتا شرحی
مینویسد صریح در عدم جواز لعن یزید صورت جواب استفتاء مذکور را

قاضی احمد بن خلکان در ترجمه ابو الحسن علی الکیا الهراسی از وفیات الاعیان بجنسه
ثبت نموده است کتابی مذکور و ابن جوزی واعظ و جمعی از علما اهل سنت و جماعت
بر خلاف این عقیدت رفته اند ابن جوزی در این مسئله بالخصوص کتابی نوشته
موسوم بالرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید و ابن حجر در صواعق از غزالی
نقل نموده که حرامست بر واعظ و غیره آنکه مقتل حسین بن علی نقل نماید و آنچه
مابین صحابه رسول رفته است از تشاجر و تخاصم حکایت کند که اینها مهیج عداوت
و بغض بعض صحابه و طعن و لعن ایشان خواهد شد باری حجة الاسلام غزالی
در بزرگی و دانشوری مسلم اهل اسلام است اهل سنت که در ترویج و تجدید مذهب
بر رؤس مأت از پیغمبر صلعم حدیث ان الله یبعث علی راس کل مائة سنة لهذه
الامة من یجدد لها دینها بر سر مائه خامسه از حجة الاسلام نام میبرند (روایت میکنند) کما نص بذلک
الحافظ ابن عساکر المورخ و در وجه تلقب او بغزالی چند قول دیده شده است یکی
آنکه غزاله بتخفیف زای دهی است از خطه طوس ابوحامد اصلاً از آن قریه بوده اینقول
سمعانی صاحب انساب است و پسر ابو حامد نیز بهمین معنی تصریح نموده و گفته است
غلط کرده و بخطا رفته اند کسانی که نام پدر مرا بتشدید زای معجمه میخوانند و دیگر
غزالی بتشدید زای بوزن بقالی که نسبت باشد بحرفه معروفه و الحاق یا بر عادت
اهل خوارزم و جرجان و آن نواحیست که مثلا قصار و قصاری و براز و برازی میخوانند
اینقول مشهور و ضبط ابن خلکان و علامه اسنویست و دیگر غزالی بتشدید و لکن نه
بتقریب انتساب بحرفه غزل بالمباشره چنانکه نظر در وجه سابق بر آنست بلکه بر این
تقریب که هندو شاکری ابی در وجه تلقب ابو سلمه وزیر آل محمد بخلال گفته است

انکه سرای وی در کوفه بمحله سرکه فروشان بوذ و او با ایشان بسیار نشستی و او را خلال
کفتندی باین سبب همچنانکه امام غزالی را بجهة مجالست او با غزالان غزالی کفتندی
و بعضی کویند مشاهده کردی که زنان پیر و ضعیف ریسمان ببازار آورندی
تا بفروشند و آن ریسمان باندک چیزی خریدندی او را بر ایشان رحم آمدی ایشان را
صدقه دادی و دیکران را هم فرمودی تا ایشان را صدقه دهند او را باین سبب
غزالی کفتندی انتهی کلام الکبرانی و فیه ما فیه و اما مصنفات امام حجة الاسلام
ابو حامد محمد غزالی اعظم و اشرف و افخم آنها کتاب احیاء علوم الدین میباشد این
تصنیف منیف از عجایب آثار اقلام علماء اعلام ملت اسلام است مولانا العلامة
الربانی محسن الفیض الکاشانی اینکتاب را از برخی فضول پیراسته و بجواهر زواهر
کلمات اهل عصمت آراسته است و نام مهذب خویش المحجة البیضاء فی احیاء
الاحیاء کذاشته بعضی از علماء ظاهر بر اینکتاب هم بعهد مصنف قدحی نوشته
و مصنف رساله بالخصوص در دفع تعرضات او ساخته است و ابو العباس اقلیشی
صوفی را در مدح احیاء العلوم اشعاریست و دیکر لب الاحیاء و دیکر منهاج العابدین
و دیکر منهاج المسترشدین و دیکر قواعد العقاید و متصوفة اهل سنت و جماعت
در حق اینکتاب خوابی از شیخ ابو الفتح عامر ساوی حکایت میکنند و آن در نفحات
و آثار البلاد مسطور است و دیکر زاد الاخرة و دیکر بسیط و وسیط و وجیز
و خلاصه این چهار کتاب را در فقه نوشته است و دیکر فتوح القرآن و خواص القرآن
و جواهر القرآن و تفسیر سورهٔ یوسف و یاقوت التاویل فی تفسیر التنزیل که بنص صاحب
سلم السموات در چهل مجلد است این پنج مجلد را در تفسیر نکاشته و دیکر مستصفی

ومنخول ومأخذ ومقتصر وشفاء العلیل فی القیاس والتعلیل واساس القیاس
این شش جلد در علم اصولست ودیگر الجام العوام وبدایة الهدایة والاقتصاد
والاعتقاد وکتاب التفرقة بین الاسلام والزندقة والاربعین فی اصول الدین
والمضنون علی اهله والمضنون علی غیر اهله واین هفت کتاب را در فن کلام
وعقاید ساخته و پرداخته است ودیگر کتاب الذریعة الی مکارم الشریعة
واخلاق الابرار ونصیحة الملوک وآفات اللسان وکسر الشهوتین ورياضة النفس
والانیس فی الوحدة والقربة الی الله عز وجل اینها را که بدون احیاء العلوم وکیمیا هشت جلد
میشود در علم اخلاق وحکمت عملیه پرداخته است ودیگر نوادر الاخبار وشرح
اسماء الله الحسنی والقسطاس المستقیم والدرة الفاخرة فی کشف علوم الآخرة
والرسالة القدسیة والامالی ومیزان العمل واسرار علوم الدین واین نه مجلد را
در علم حدیث نوشته ودیگر المنتحل فی علم الجدل واثبات النظر والمبادی
والغایات والرد علی من غیر الانجیل ومشکوة الانوار ومعیار العلم ومحک النظر
وتهافت الفلاسفة والنفخ والتسویة وحقیقة القولین این ده مجلد در معانی
شتی وسایر علوم است اهل سنت میگویند کتاب المنقذ من الضلال را در اواخر
عمر ساخته علمای شیعه میگویند کتاب سر العالمین وکشف حقیقة الدارین را
در پایان امر پرداخته صاحب آثار البلاد میگوید گویند تصانیف ابو حامد را
بایام عمرش توزیع کردند مقابل هر روزی یک جزو بیفتاد این دو شعر را حافظ
ابو سعد سمعانی در ذیل بوی منسوب داشته که

حلت عقارب صدغه فی خده ۞ قمرا فجل بها عن التشبیه

ولقد عهدناه بجال بربها — نشر العجائب کیف حلت فیه

عماد کاتب اصفهانی این دو بیت را بوی اسناد کرده

هيهات صبوتك آثر وبن عمكم — وحظيت منه بلثم خد ازهر

انى اعتزلت فلا تلوموا انه — اضحى يقابلنى بوجه اشعر

بیت از اشعار فارسی نیز بابو حامد منسوب ساخته اند

مع الجمله وی در روز دوشنبه چهاردهم ماه جمادی الاخره سال پانصد و پنج در
بلده طابران از این سرای سپنج درگذشت چنانکه بفارسی گفته اند

نصیب حجة الاسلام ازاین سرای سپنج — حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج

وبظاهر طابران بخاک رفت و ادیب ابو المظفر محمد ابیوردی شاعر مشهور او را مرثیه
گفت بقصیده فائیه — از انجمله است این یک بیت

مضى واعظم مفقود فجعت به — من لا نظير له فى الناس يخلفه

گویند چون خبر فوت وی بامام اسمعیل حاکمی رسید باین دو شعر ابو تمام از
قصیده مشهوره اش تمثل جست که

عجبت لصبرى بعده وهو ميت — وكنت امرأ ابكى دما وهو غائب

على انها الايام قد صرن كلها — عجائب حتى ليس فيها عجائب

ملک الابدال مجد الدین ابو الفتوح احمد غزالی

برادر حجة الاسلام است در فقاهت تالی برادر بود و باجماع مورخین و ارباب
معجمات چون حجة الاسلام ترک تدریس نظامیه گفت وی بجای برادر نشست و
بنظامیه شرایط تدریس و افاضت بجای می آورد لکن شوق وعظ بر او غالب شد و
سایر فضایل و کمالاتش گمنام ساخت و در ملاحت وعظ و فصاحت لفظ بمقامی

عالی رسید عبد الله بن اسعد یافعی میگوید نوبتی احمد در محضر سلطان محمد
سلجوقی موعظه کرد سلطان را چندان وعظ وی دلنشین افتاد که ده هزار دینار
باو عطا داد عماد الدین زکریا بن محمد بن محمود قزوینی گوید حکایت کنند که سلطان
ملکشاه مرید شیخ احمد بود وقتی پسرش سنجر در عین صباحت منظر بزیارت شیخ
رفت شیخ بیک سمت صورت سنجر بوسه داد حاضران را اینمعنی خوش نیامد و
نزد سلطان ملکشاه نقل کردند ملکشاه با سنجر گفت شیخ احمد روی تو ببوسید
گفت آری گفت خوش باش که یک نیمه زمین را پادشاه شدی واگر هر دو
سمت صورت ترا ببوسیدی تمام زمین در سلطنت تو میآمد و همین شد که
ملکشاه گفت صوفیه از شیخ احمد کرامات روایت کرده اند نور الدین عبد الرحمن
الجامی میگوید روزی کسی از وی حال برادرش حجة الاسلام پرسید که وی کجاست
گفت در میان خون سائل وی را طلب کرد در مسجد یافت از قول شیخ احمد تعجب
نمود و قصه را با حجة الاسلام بگفت گفت راست گفت در مسئله از مسائل مستحاضه
فکر میکردم عماد الدین زکریا القزوینی میگوید روزی شیخ محمد حجة الاسلام نماز
میگذارد و شیخ احمد حاضر بود همینکه نماز محمد بسر رسید احمد باو گفت ای برادر
فریضه از سر گیر که تو حساب بقال میکردی و هم او میگوید که حکی ان رجلا راد
ان یاخذ امرئة خاطئة لیلة باجرة معلومة فالشیخ زاد فی اجرتها واخذها الی بیته
واقعدها فی زاویة من البیت واشتغل هو بالصلاة الی الصباح فلما کان النهار
اعطاها اجرتها وقال قومی واذهبی الی حیث شئت وغرضه دفع الزنا عنهما
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان میگوید احمد که صاحب کرامات واشارات بود

کتاب احیا برادرش ابو حامد را مختصر ساخت در یک مجلد و انرا الباب الاحیاء
موسوم نمود واورا تصنیف دیگریست مترجم بکتاب الذخیره فی علم البصیره
واو در بلاد سیاحت کرده و صوفیه را بنفسه خدمت نموده و بسیار بانقطاع و
عزلت مایل بوده ملا عبد الرحمن جامی میگوید وی از اصحاب شیخ ابو بکر نساج است
تصنیفات و تالیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد یکی از انها رساله سوانح است
که لمعات شیخ فخر الدین عراقی بر سنن ان واقع است چنانکه در دیباچه لمعات تصریح
فرموده ابن نجار در تاریخ بغداد اورده است که وقتی در مسمع ابو الفتوح احمد غزالی
قاری این کریمه تلاوت کرد که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الایه احمد گفت
شرفهم بیا الاضافه الی نفسه بقوله یا عبادی انگاه این شعر انشا نمود که

وهان علی اللوم فی جنب حبها ... وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی ... اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

ابن خلکان میگوید هم درین معنی است این بیت که

لا تدعنی الا بیا عبدها ... فانها اشرف اسمائی

از احمد غزالی شعر فارسی در سفاین و تذکرات وکتب تراجم و غیرها اورده اند از جمله
این سه شعر بنص خواجه حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده دیده شد که

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد ... با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
عرمان ملک نخشم گوئی که خام ام ... خاموش وانگویم گوئی که دفترم
تا یافت جان من خبر از ملک نیمشب ... صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم

جمال الدین بن جوزی واعظ و شمس الدین ذهبی حافظ در حق احمد غزالی عقاید

عجیب نوشته اند از قبیل انکه بشطار معتقد بود واو وا رئیس هر مؤحد مسند اشت امام یافعی مورخ میگوید التفانی بمطاعن ذهبی نیست امین احمد رازی میگوید که در شرح دیوان امده که با امام احمد گفتند که تو خود راد رویش پنداری وچند طویله اسب واستر داری گفت اری اما میخ طویله را بر گل زده ام نه در دل عبد الرحمن جامی میگوید وقتی که احمد محتضر بود چهار پایان وی گشاده شدند ورم کردند پیش وی گفتند و یا بفراست دانست گفت چون ما فرود امدیم هر که خواهد گو سوار شود بالجمله وی بعهد مسترشد خلیفه در سال پانصد وهفده چنانکه حمد الله ریاحی وعبد الرحمن جامی ضبط کرده اند و یا پانصد وبیست چنانکه امام یافعی واحمد بن خلکان اربلی ثبت نموده اند علی الاختلاف بشهر قزوین بالاتفاق وفات یافت مزار او را بعضی از علماء عصر مزاری مشتمل بر بقعه وصندوق دانسته اند که در حوالی مشهد سید اسمعیل نزدیک الاقاپو واقع است و با مامزاده احمد اشتهار داشت و یکی از اکابر فقهاء دولت پادشاه مرحوم مغفور محمد الپسر الله حلل النور حکم داد تا مردم ان مزار را ویران ساختند وصندوق وضریحش درهم شکستند قریب پانزده سال از این پیش دیده شد که خراب بیاب گردیده وغام برابر افتاده بود

خواجه نظام الملک طوسی علیه الرحمه

خواجه نظام الملک قوام الدین ابو علی حسن بن علی بن اسحق بن العباس الطوسی قاضی احمد بن خلکان در وفیات الاعیان میگوید علامه سمعانی در ترجمه رادکان از کتاب انساب چنین اورده که رادکان بلده ایست خورد بنواحی طوس گویند که نظام الملک

اصلا از نوابع ان بلده است واو دهقان زاده بود چون بسن تحصیل کمالات رسید بعلم حدیث و فن فقه اشتغال جست ودر کسب اندوصناعت شریف جهد موفور مبذول داشت هندوشاکرانی در تجارب السلف میکوید مولد او روز ادینه پانزدهم ذی القعده است سنه ثمان وار بعمائه بنوقان طوس پدرش خدمت کردی اما حاصل خدمت بخرج او وفا نمودی وخواجه پیوسته صحبت با اهل علم وصلاح داشتی ودر یازده سالکی قران یاد کرفت وبفقه امام اعظم شافعی مشغول شد بعد ازان بغزنه رفت وبا نویسندکان دیوان در امیخت ودر فنون ادب ماهر کشت ومدتی با علی بن شاذان عمید بلخ میبود وکتابت میکرد وابن شاذان هرچند نوبت با خواجه کفتی ای حسن فربه شدی وهرچه داشتی ازاو بستدی واو واکفتی تو کاتی تو را فلی بس باشد وچون این حرکت خسیسانه عمید بلخ مکرر شد از خدمت او ملول کردید وبمرو رفت چغربیک داود پدر الب ارسلان محمد انجا بود خواجه پیش او رفت وحال خود بکفت جغربیک را سخن کفتن او خوش امد وبنور فراستی که ملوک پاک اعتقاد را باشد امارت نجابت واقبال در ناحیه او مشاهده کرد او را پیش پسر خود الب ارسلان فرستاد ومکتوبی بنوشت که باید او محاسب ومشیر ومدبر باشد بجای پدر وعمید بلخ کس فرستاد بمرو وطلب خواجه وبسلطان نامه بنوشت که کاتب بلخ کریخته است وبخدمت امده اکر فرمان باشد تا او را باز کردانند که کارهای بلخ مهمل میماند رای عالی برتر باشد سلطان التفات نکرد وکفت پیش الب ارسلان میباشد تو را با او میباید کفت رسول بی مقصود باز کشت

از امارات حسن جمال و علامات سعادت مآل وی که صاحب دولتان را در اوایل امر
روی میدهد آنکه گویند در مبدأ کار چون خواجه شناخته سلطان شد و
بامانت وکتابت وعقل وتدبیر شهرت یافت اتفاقا سلطانرا عزیمت سفری
افتاد وعمید الملک کندری وزیر را مزاج منحرف بود باسلطان نمیتوانست رفتن
ومیبایست که از اصحاب دیوان یکی در خدمت سلطان باشد باتفاق گفتند
خواجه حسن طوسی مناسبست سلطان باستصحاب او مثال داد وخواجه
دستگاهی چنان نداشت که در آن سفر با ترتیب توانستی رفتن لاجرم بسیار غمناک
شد واز استیلاء اندوه وضو ساخت ودر مسجدی رفت ودر فراز کرد وبنماز
وعرض نیاز مشغول شد ناگاه نابینائی در باز کرد ودر آمد وگفت در این مسجد
کیست خواجه جواب نداد نابینا بعصا گرد مسجد بر آمد واحتیاطی که مقدور
او بود بکرد ودر مسجد محکم ببست پیش محراب رفت وزیلو باز انداخت واندکی بکاوید
ویک سبو پر زر بیرون آورد ودر دامن ریخت وساعتی بآن زر بازی نمود وباز
در سبو کرد وبهمان جای نهاد وبیرون رفت خواجه بفراغ خاطر بی زحمت ومذلت
استقراض آن زر برداشت وتمامت مصالح خویش چنانکه لایق بزرگان ومقربان
سلاطین باشد بساخت ودر خدمت سلطان روان شد وکارش بالا گرفت و
منصب وزارت بذات مبارکش مشرف گشت ونابینا چون باز آمد وزر ندید
هیچ نگفت وبا آفریدهٔ این سخن اظهار نداشت وصبر میکرد خواجه روزی باکوکبهٔ
عظیم در بازار میگذشت نابینا را بدید وبشناخت غلامی را گفت آن نابینا را
بسرای برو ونگاه دار تا من بیایم غلام همچنان کرد چون خواجه باز آمد نابینا را پیش

خواند و بنشاند و بنواخت آنگاه گفت این زر که از تو ضایع شده بود باز یافتی یا نه
نابینا فورا بر جست و دامن خواجه محکم بگرفت و گفت زر من تو برده چرا از آن وقت
باز که زر تلف شده با هیچ آفریده نگفتم خواجه بخندید و بفرمود تا اضعاف آن زر
نقد به نابینا دادند و دهی در ولایت مرو با اولاد وی وقف کرد چنانکه آن ده را
ده نابینا خوانند و آن بیچاره توانگر شد و از مذلت مسئلت برست الغرض چون
سلطان الب ارسلان در ملک متمکن گشت بخواجه وزارت داد در سنه ست و
خمسین و اربعمائه آورده اند که خواجه بعد از آنکه بخدمت سلطان عضد الدوله
الب ارسلان ابو شجاع محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق بیامد و الب ارسلان را
با پسر عم او قتلمش بن اسرائیل (با عم او قتلمش بن میکائیل صاحب گردکوه پدر
سلیمان بن قتلمش جد سلاجقه روم علی ما فی وفیات الاعیان) حرب افتاد
و قتلمش کشته شد و سلطنت بر الب ارسلان مقرر گشت نظام الملک عمید
الملک را با چندان حشمت و مهابت و مال و عظمت بدید سلطان را بر آن داشت
که عمید الملک را از پیش برگیرد و در آن وقت ایشان هر دو بشرکت وزارت میکردند
پس سلطان بفرمود تا عمید الملک را بگرفتند و بمرو آوردند و بعد از مدتی
دو غلام بفرستاد تا او را بکشتند و خواجه از آن وقت در کار وزارت استقلال
یافت میگویند که او در ظاهر و باطن محب خیر و مؤثر عدل و کریم النفس و هوادار
علما و سادات و صوفیان و زاهدان بود نهان و آشکارا بر قانون شرع و بهیچ
حال بمشتهیات نفسانی التفات نمیکرد وی را دوازده پسر کرامت شده بود
بعضی وزارت سلاطین کردند و بعضی وزارت خلیفه مسترشد آورده اند که

پسر او مؤید الملك از بلخ پیش پدر آمد و در آن وقت بیست ساله بود و حسن صورت
بکمال داشت و دختر خواجه ابو القاسم بن رضوان را ببغداد جهت او خواستگاری
کرده بود و پسر را طلبید تا ببغداد فرستد و مصاهرت باتمام رسد مؤید الملک
همینکه روی پدر بدید زمین ببوسید خواجه او را نزدیك خویش خواند دیگر باره
زمین بوسید خواجه او را در کنار گرفت و رویش بوسه داد و بگریست و گفت
اینفرزند همین ساعت ببغداد رو و بعد بزفاف مشغول شو پس پدر را وداع
کرد و بیرون رفت خواجه این بیت بخواند که

افترقنا حولاً فلمّا التقینا	کان تسلیمه علیّ وداعا

چون مؤید الملك بیرون رفت خواجه دیگر باره بگریست و با حاضران گفت بخدا که
زندگانی بقّالان و عیش ایشان از من خوشتر است زیرا که بقّال بامداد بدکان
آید و شبانگاه بخانه خود رود و روزیکه خدا تعالی روزی کرده باشد با
اهل و عیال خود بخورد و فرزندان او نزد او جمع شوند و پدر بدیدار ایشان خرّم
و خوشدل باشد و من باین بسطت جاه و سعهٔ دستگاه اینفرزند را که باین سن
رسیده است چند نوبت معدود دیده ام و عمر عزیز من در تحمّل مشاق و اسفار
و ارتکاب اخطار میگذرد همه شب و روزم مستغرق مصالح سلطان و ممالك
و لشکر و حشم و خدم او است و با اینحال کاشکی از دشمنان و حسودان ایمن بودمی
و چون اوقات بچنین حال بگذرد لذت عیش کی توان یافت و بندگی خدای
عزّ و جلّ که در وجود جهان آمده ایم چگونه توانیم پرداخت گویند خواجه در ایام
وزارت با سلطان از جیحون بگذشت و اجرت کشتیبانان جیحون ده هزار دینار

بر والی انطاکیه نوشت او را گفتند از جیحون تا انطاکیه سه ماه راه است ملاحان
جهة اجرت تا انجا رفتن متعهد نباشد گفت راست میگوئید اما غرض من انستکه
عرض و طول مملکت سلطان را کسانیکه ندانند معلوم کنند و این برات و ا
لشکریان ما از کشتیبانان بخرند و هم اینجا مال بایشان برسد و شخصی حکایت کرد
که من در مجلس خواجه بودم در وقتیکه همه اقطار و ممالك در تصرف داشت و
سلطان مطیع اشارهٔ وی بود در انحال نامه از عراق عجم بیاوردند مشتمل بر
انکه پانصد اسب عربی در موضعی که میان دو کوه است چرا میکردند ناگاه
مرغان بسیار بزرگ مثل نسر و عقاب از میان کوه بریدند اسبان از اواز پر و بال
انان برمیدند و بی اختیار بدویدند و بیکبار در مضیقی عظیم افتادند و از
میان ان ابی بزرگ میرفت و مضیق مذکور بر بلندی بود اسبان بتصادم
یکدیگر از ان بلندی در اب افتادند و بیشتر غرق شدند و اندکی که از اب بیرون
امدند همه با دست و پای شکسته بود خواجه چون نامه بخواند زمانی دراز
خاموش گشت بعد از ان بگریست گریستنی سخت و از مصلحتی که تدبیر میکرد
باز ماند چنانکه حاضران را عجب امد که چنان وزیری باینمقدار زیان چنان
منفعل شد و بتسلیت و تسکین وی اشتغال گرفتند و من جمله شخصی از دیار بکر
انجا حاضر بود گفت در دیار ما شخصی از اکراد اسبی بغایت نیکو داشت چنانکه
بهزار دینار میخریدند و او نمیفروخت و نصیر الدین مروان راضی بود که با هزار
دینار ضیعتی نیز منضم گرداند و ان اسب را بخرد راضی نشد و گفت من فراق
این اسب نتوانم دید روزی امیر شهر سوار بود بصحرا رفته با او گفتند که اسب

فلان شخص سقط شد واو از اینجهة بسیار دلتنگ است بهیچ حال نمی آرامد امیر بفرمود تا او را بخواندند وهرچند تسلیه میکردند آن بیچاره بهیچوجه متسلی نمیشد امیر گفت ای فلان شاید که حق تعالی بهلاک آن اسب از تو بلائی که بر نفس تو آمدی دفع کرده باشد و تو ندانی او گفت ای امیر مصیبت من از آنست که هزار دینار میدادند نگرفتم امیر گفت هزار دینار باو دهید و جزای فوت شدن اسب مرا باشد مرد کردی خوشدل شد و زر بستد و بخانه رفت و روز دیگر چون از خواب برخاست هر دو چشمش رفته بود این خبر بامیر رسید گفت خدای عز و جل آن بلا بهلاک اسب از او دفع میکرد اما چون عوض آن بوی رسید بلا نازل گردید خواجه نظام الملک گفت جزع من بر تلف اسبان نیست و آن مقدار آن محل ندارد که بدان غمناک شوم و بگریم بلکه از این نامه چیزی مرا بیاد افتاد که از تذکر آن رقت مستولی گردید وقتی از غزنه میامدم و بغیر از سه دینار چیزی نداشتم چهار دیگر وام کردم و اسبی بهفت دینار بخریدم و همان روز بمرد و من بشدت اندوهناک شدم و امروز بفضل الله پانصد اسب تازی تلف شد و در مال من اصلا نقصانی بظهور نرسید از شادی آنکه حق تعالی مرا از آنحالت باینحالت رسانید گریه بر من مستولی شد خواجه نظام الملک اول کسی است که مدرسه ساخت و این سنت شریفه تشریع نمود و دیگران باو تاسی کردند و قولی هم دیده شده است که اختراع بنای مدرسه برای طلبه علوم قبل از خواجه نظام الملک شده بوده چنانکه نگارنده در طی وقفنامه مدرسه دستورمیر و سپهسالار اعظم الحاج میرزا حسین خان

تجاوز الله عن سیئاته اشارت کرده است خواجه در چند شهر از امصار جامعهٔ
اسلام مدرسه بساخت مثل بغداد و بصره و اصفهان و نیشابور و هرات بلکه
در اقصی بلاد روم چنانکه در جوامع الحکایات سدید الدین محمد عوفی بخاری
مسطور است مسجد و رباط ساخته و بر آنها اوقاف معین کرده است گویند
وقتیکه نظامیهٔ بغداد را میساخت قیم و معتمد او ابو سعید احمد بن محمد صوفی
نیشابوری بود بخواجه رسانیدند که در اینکار خیانت کرده و بسیار زر عمارت را
تصرف نموده ابو سعید بدانست بگریخت و ببصره رفت آنجا پشیمان شد و
ببغداد آمد و پیش خواجه رفت و خدمت کرد و گفت ای خداوند تو این مدرسه را
خالصاً لوجه الله بنا فرمودی هر که در آن خیانت کرد حساب او را با خدای گذار
تا تو ثواب یابی و خائن وزر و وبال آن بقیامت برد خواجه گفت اندوه من از آن
مال نیست که تو خیانت کردی یا دیگری بلکه اندوه من بر زمانیست که فوت
شده و تدارک آن ممکن نیست و من خواستم که این مدرسه را بنا محکم باشد مانند
بنا جامع منصور و بیمارستان عضد الدوله چه شنیدم که ایشان از برای یک
آجر یک زنبیل گچ میریختند و با من گفتند که تو وجه عمارت را در آجر منقوش صرف
کردی و از آن میترسم که زود خراب شود و با آن خائن بیش از آن خطاب نکرد و نظامیه
که در بصره ساخت نزدیک کوی زبیر عوام است و این نظامیه از آن بغداد نیکوتر و
بزرگتر بوده و در اواخر ایام مستعصم خراب شد و آجر و دیگر آلات را بنفس بصره
نقل کردند و مدرسهٔ دیگر ساختند و نامش نظامیه نهادند و گویند چون
خواجه از ساختن نظامیهٔ بغداد فراغت یافت خازنی دار الکتب بشیخ ابو زکریاء

خطیب تبریزی داد صاحب التصانیف فی الادب واو هر شب شراب خوردی
وشاهد آوردی وامثال این حرکات ارتکاب کردی نواب مدرسه چنانکه رسم است
بخواجه نظام الملک مطالعه نوشت وحال شیخ ابو زکریا بنمود خواجه گفت من
هرگز اینمعنی باور نکنم پس در شبی متنکروار در مدرسه آمد وبر بام دار الکتب
رفت واز روزن فرو نگریست شیخ ابو زکریا بهمان معامله معلوم مشغول بود خواجه
هیچ نگفت وبخانه رفت وبامداد دفتر نظامیه بخواست ومشاهره ومیاومه
شیخ ابو زکریا مضاعف گردانید وبراتها بفرستاد موصل را گفت شیخ را از
من خدمت برسان وبگوی بخدای که من نمیدانستم شیخ را اخراجات بسیار است
وگرنه بدین قدر مشاهره ومیاومه راضی نبودمی شیخ ابو زکریا بدانست که خواجه
بر حال او وقوف یافته است در خجالت افتاد وتوبه نصوح کرد ودیگر بر سر آنکارها
نرفت از مکارم ومآثر خواجه نظام الملک خبر شیخ ابو سعید معمر بن ابی عمامه
واعظ بغدادیست وفصل موسوم بالنصیحة النظامیة از انشاوی انجر وفصل
مزبور طولی دارد هر که بخواهد بمظان خود رجوع نماید نظام الملک را با حسن
صباح ماجریات شگفت افتاده که در کتب سیر وتواریخ وغیرها مسطور است
ومشهور گویند خواجه را بیست ونه سال زمان وزارت امتداد یافته چهارده
سال وزیر الب ارسلان بوده است وپانزده سال وزیر سلطان ملکشاه بعضی
گفته اند وی شصت سال وزارت کرد وقول اول صحیح است بالجمله او را در آخر
عمر عداوتی با خاتون بزرگ ملکشاه در سر ولایت عهد روی داد خاتون
خاطر ملکشاه را نسبت بوی متغیر ساخت درمیان سلطان واو سخنان

خشر گفته امد تا انگاکه ملکشاه از اصفهان ببغداد میرفت بتاریخ سال چهار صد و هشتاد و پنج هجری خواجه را در بروجرد که از شهرهای لر کوچک محسوب میشده یکی از فدائیان حسن صباح و یا یکی از صوفیان بتحریک ملکشاه پیش امد و قصه داد خواجه چون قصه بستد انشخص کاردی براندامش بتوخت و او را از پای دراورد و درانوقت هفتاد و هفت سال داشت غلامان و متعلقان شخص او را باصفهان برده در محله کران بموضعی که جوی اب بزرگ می گذشته بخاك سپردند و انجارا اهل اصفهان تربت نظام میگفته‌اند گویند وی پس از پاس شعری چند از خود در بدرود ولی نعمت و سفارش فرزند بحضور فرستاده و انها در بعضی از سفاین و تذکرجات و تواریخ ثبت است

باینصورت که

بگیچند باقبال تو ای شاه جوان بخت	گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم
طغرای نکونامی و منشور سعادت	پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم
امد قضا مدت عمرم نود و سه	وانداز سفر از ضربك كارد بمردم
بگذاشتم انخدمت دیرینه بفرزند	او را بخدا و بخداوند سپردم

(۲) پیوسته افزود

(۳) تیر قضا را و بنگ بیک کارد بمردم

و از خواجه تألیفی مترجم بنصیحة الملوك مانده و نسخهٔ ازان در نزد خواند میر بوده است

شبل الدوله داماد خواجه ابند و شعر نغز را در مرثیت وی بنظم کشیده که

کان الوزیر نظام الملك لؤلؤة نفیسة صاغها الرحمن من شرف

بدت فلم تعرف الایام قیمتها

فردها غیرة منه الی الصدف

ابن حمزهٔ طوسی علیه الرحمه

الشیخ الفقیه المحدث النبیه ابو جعفر عماد الدین محمد بن علی بن حمزة بن محمد بن علی الطوسی المشهدی از قدماء فقهاء فرقهٔ امامیه و مشاهیر محدثین اثنی عشریه است در کتب استدلالیه مذهب جعفری در فن فقه نام او بسیار ذکر میشود گاهی بعنوان ابن حمزه و گاهی بعنوان ابو جعفر ثانی و احیانا بعنوان ابو جعفر متاخر و قلیلا بعنوان عماد طوسی و کثیرا بعنوان صاحب الوسیله چه تصنیف وی در علم فقه موسوم است بکتاب الوسیله الی نیل الفضیله و تصنیف دیگر دارد مترجم بکتاب الرایع فی الشرایع و دیگر کتاب الواسطه و دیگر مسائل الفقه و مشهورتر از همه کتاب الثاقب فی المناقب و تعبیر از او بابو جعفر ثانی یا متاخر نسبت بشیخ الطایفه است که ابو جعفر طوسی اول و مقدم میباشند محدث فاضل عالم عامل حسن بن علی بن محمد طبرسی در دو تالیف شریفش مناقب الطاهرین و الکامل البهائی ابن حمزه را نام برده و از کتاب ثاقب او در مناقب ائمه علیهم السلام بسی روایات و معجزات بترجمه آورده است باینعنوان که شیخ امام علامه فقیه ناصر الشریعه حجة الاسلام عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن محمد طوسی مشهدی در کتاب الثاقب فی المناقب چنین گفته شیخ حر عاملی در امل الامل از فهرست شیخ منتجب الدین قمی که برای ثبت اسامی مشایخ شیعه بتصانیفهم که از شیخ الطایفه متاخر بوده اند تالیف شده نقل نموده است که در ترجمهٔ ابن حمزه چنین آورده که الشیخ الامام عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن حمزة الطوسی المشهدی فقیه عالم فاضل واعظ له تصانیف منها الوسیله الخ از اینجا معلوم میشود که ابن حمزه

صاحب وسیله و ثاقب طبقه بعد از شیخ الطایفه بوده است و اما تا چه مقدار از زمان مابین ایشان فاصله افتاده انچه از تتبع اجازات و تطبیق تواریخ و نسبت طبقات مستفاد میشود انستکه ابن حمزه با شیخ الطایفه قریب العصر بوده و با بعضی از شاگردان شیخ سمت معاشرت داشته و بینه این دعوی انست که ابن حمزه از شیخ ابو جعفر شوهانی بلا واسطه روایت میکند چنانکه سید رضی الدین بن طاوس حسنی رضی الله عنه حسب النقل در کتاب مشهور خود که موسوم است بغیاث سلطان الوری فرموده که و قد حکی ابن حمزه فی کتابه فی قضاء الصلوة عن الشیخ ابی جعفر محمد بن الحسین الشوهانی انه کان یجوز الاستیجار عن المیت و اینکلام اگرچه زیاده بر ظهور حکایت بلا فاصله دلالتی ندارد الا انکه بقرینه مواضع دیگر محقق است که شیخ شوهانی از مشایخ روایت عماد الدین بن حمزه صاحب وسیله است مثل اینکه خود در کتاب ثاقب در مقام اثبات معجزات انبیا ماضین برای وصی اشرف الانبیا محمد بن عبد الله صلعم میگوید اما الناقة و ما اظهر الله سبحانه و تعالی بها من الایه فقد انال الله تبارک و تعالی اهل البیت علیهم السلام ما یقارب ذلک و یدانیه و یجانسه و یحاکیه و هو ما حدثنی به شیخی ابو جعفر محمد بن الحسین بن جعفر الشوهانی فی داره بمشهد الرضا ع باسناد یرفعه الی عطاء عن ابن عباس الخ پس محقق است که ابن حمزه از شیخ ابو جعفر شوهانی اخذ خبر نموده است بلا واسطه و شیخ شوهانی از مشایخ ابن شهراشوب بوده چنانکه صاحب امل الامل در احوال او تصریح نموده است و گفته کان عالما ورعا من مشایخ ابن شهراشوب و از مسلمات انکه مرتبه مشایخ ابن شهراشوب مازندرانی مرتبه تلامیذ شیخ ابو جعفر طوسی است

شیخ الطایفه پس شوهانی با شاگردان شیخ هم طبقه بوده است و ابن حمزه و ابن
شهراشوب با یکدیگر هم طبقه و معاصر و شاگردان یک شیخ میبوده اند و توطن
شوهانی در مشهد مقدس منتجب الدین قمی نیز ذکر نموده است در ترجمه
او گفته الشیخ العفیف ابو جعفر محمد بن الحسین الشوهانی نزیل مشهد الرضا
فقیه صالح ثقه بالجمله ابن حمزه صاحب این عنوان از مشاهیر متقدمین فقها و
محدثین است صاحب صحیفة الصفا نیز او را مذکور داشته ولی بجای عماد الدین
بغلط جمال الدین دیده میشود میگوید محمد بن علی بن حمزه الامام جمال الدین
ابو جعفر الطوسی المشهدی شیخ امام واعظ فقیه عالم له تصانیف ذکره
منتجب الدین و عنه صاحب الامل و لفظ جمال الدین علی التحقیق از عماد الدین
تصحیف شده است و این اختلافات در سر اسامی مبتنی بر مسامحه شایعه ایست
در اینمقام که کثیراً اسامی بعضی از آباء را مذکور نمیدارند و شخص را بالجداد علیه
منسوب میسازند و گرنه نام ابن حمزه همان بود که در عنوان ثبت شد موافق بحر
میرزا عبد الله افندی در معجم ریاض العلما آورده است شکفتا که محقق ثانی
شیخ نور الدین علی بن عبد العال الکرکی صاحب جامع المقاصد فی شرح القواعد
در بعضی از اجازات مبسوطه خویش فرموده است که ابن حمزه را نام هبة الله بوده
و از فقهای حلب بشمار میآمده و اینهر دو فقره از منفردات کلام آن بزرگوار است
واحدی از اصحاب اجازات و ارباب معجمات و مصنفین رجال و نقله تواریخ علما
و غیرهم این سخنها نگفته و غالب آنست که این اشتباه از روی نام و نسبت سید
هبة الله بن علی بن محمد بن حمزه العلوی الحسینی مصنف امالی علی ما نقل عن

الفهرست المنتجبی روی داده باعتبار انکه کلمهٔ حسنی نیز بجلبی تصحیف یافته باشد
ودر تعداد علماء عظام از فرقهٔ اثنی عشریه دو کس از نیز اصحاب فهارس وارباب تراجم از طوس
مذکور میباشند وبعضی از معاصرین احتمال داده اند که ایشان برحسب دلالت
پاره از امارات از اجداد صاحب اینعنوان باشند یکی الشیخ نصیر الملة والدین علی
بن حمزه بن الحسن الطوسی که صاحب امل الامل در حق او گفته است فاضل
جلیل له مصنفات یرویها علی بن یحیی الخیاط ودیگر الشیخ نصیر الدین ابو طالب
عبد الله بن حمزه الطوسی المشهدی صاحب التصانیف والتألیف که هم شیخ حر
عاملی در کتاب امل نام وی را بهمین سیاق ذکر کرده بالجمله زمان ولادت ووفات
ابن حمزه بدست احدی از متتبعین ومتطلعین بر کتب متعلقهٔ اینمطالب نیامده است
کتاب الوسیله وکتاب الثاقب هر دو از مشهورات نسخ ونفایس مصنفات شیعه
میباشند وبودن وسیله از ابن حمزهٔ طوسی صاحب این ترجمت مسلم است
واز پیشینیان نیز کسی که براینمعنی تصریح کرده وتصریح او فعلا موجود است یحیی
بن سعید الهذلی الحلی عم زادهٔ محقق اول میباشد صاحب کتاب الجامع فی الفقه
والمدخل فی الاصول در مقدمه کتاب دیگرش که موسوم است بنزهة الناظر
فی الجمع بین الاشباه والنظائر میفرماید قال شیخنا السعید ابو جعفر محمد بن الحسن
الطوسی قدس الله روحه عبادات الشرع خمس الصلوة والزکوة والصوم والحج
والجهاد وقال الشیخ ابو جعفر محمد بن علی الطوسی المتاخر رضی الله عنه فی الوسیله
عبادات الشرع عشر اضاف الی هذا الخمس غسل الجنابه والخمس والاعتکاف و
العمرة والرباط وقال الشیخ ابو یعلی سلار العبادات ستة اسقط الجهاد من الخمس

الاول واضاف الیها الطهاره والاعتکاف وقال الشیخ ابو الصلاح العبادات عشر اسقط الجهاد ایضا من الخمس الاول واضاف الیها الوفا بالنذور والعهود والوعود وبراهین الایمان وتادیة الامانة والخروج عن الحقوق والوصایا ولکن در باره کتاب ثاقب فی المناقب مختصر اشتباهی برای برخی از علما اینفن حاصلشده وانرا بدیگری نسبت داده اند صاحب روضات الجنات زید توفیقه در ترجمه بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی صاحب کشف الغمه میگوید صاحب ریاض از سید امیر حسین مجتهد عاملی نقل نموده که او کتاب الثاقب فی المناقب را نیز از مصنفات علی بن عیسی دانسته انگاه نقض عقیدت سید عاملی مذکور کرده فرموده است که وی در اسناد این تالیف بصاحب کشف الغمه بخطا رفته است چه اینکتاب از آن یکی از شاگردان محمد بن حسین شوهانیست واو با شیخ طوسی علیه الرحمه قریب العصر بوده صاحب روضات خود نیز بعد از نقل نقض مسطور میگوید والحق فیه کما ذکره الناقض فان الکتاب المذکور من تالیفات عماد الدین الفقیه الطوسی صاحب الوسیلة والواسطة یقینا

حسان العجم حکیم ابو القاسم فردوسی علیه الرحمه

ترجمه احوال وخبر مبدا ومآل وی وحکیم اسدی طوسی در جمیع تذکرات و سفاین مشروح است وما در اینمقام اکتفا میکنیم بکلام امیر فاضل دولتشاه سمرقندی چه انچه او بتذکره خویش در حالات سخنوران عجم اورده لب اخبار معتبرهٔ مورخین وروات آثار است در ذکر احوال حکیم فردوسی میگوید اکابر وافاضل متفقند که شاعری در مدت روزگار اسلام مثل فردوسی

ازکتم عدم بمعمورهٔ وجود پای ننهاده والحق داد سخنوری وفصاحت داده و
شاهدی عدل برصدق این دعوی کتاب شاهنامه است که درین پانصد
سال گذشته از شاعران وفصیحان روزگار هیچ افریده را یارای جواب شاهنامه
نبوده واینحالت از شاعران وفصیحان روزگار هیچکس را مسلم نیست واینمعنی هدیت ا
خداست درحق فردوسی قال بعض الافاضل

سکه که اندر سخن فردوسی طوسی نشاند　　کافرم گر هیچکس از جملهٔ فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین امد سخن　　او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند

وعزیزی دیگر راست درینمعنی

در شعر سه کس پیمبرانند　　هرچند که لا نبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را　　فردوسی و انوری و سعدی

انصاف انست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی انوار گرفته اند کی کم و
زیاده مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر
اما مثل اوصاف وسخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و میتوانند
بود که شخصی اینسخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را درین باب ید بیضاست
درانیسخن مضایقه نیست وشیخ نظامی بزرگ بوده وسخن او بلند ومتین و
پرمعانیست اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه گویکن و بمتیز بوده حکم براستی
درمیان گوی باور

اما اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است ودر بعضی نسخ ابن شرفشاه
تخلص میکند وازدهاقین طوسی بوده گویند از قریهٔ رزانست من اعمال طوس

وبعضی گویند سوری بن معتز که او را عمید خراسان میگفته اند در روستای طوس کاریزی وچهار باغی داشته فردوسی وپدر فردوسی باغبان ان مزرعه بوده وجه تخلص فردوسی النسب والعهدة علی الراوی ابتدای حال فردوسی انست که عامل طوس براو جوری وبیدادی میکرده بشکایت عامل از طوس بغزنین رفته ومدتی بدرگاه سلطان محمود تردد میکرده مهمی که داشت منمشی نمیشد وبخرج الیوم درماند شاعری پیشه ساخته قطعه و قصاید میگفت واز عام وخاص وجه معاش بدو میرسید ودر سر او را صحبت استاد عنصری میبود واز غایت جاه عنصری او را این ارزو میسر نمیشد تا روزی بحیله خود را در مجلس عنصری گنجانید ودر انمجلس عسجدی وفرخی که هر دو شاگردان عنصریند حاضر بودند استاد عنصری فردوسی را چون مردی روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعر نمیگنجد فردوسی گفت بنده را در اینفن اندك مایه شروعی هست معلوم شود عنصری گفت

چون عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی گفت

مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی گفت

مژگانت گذر کند همی از جوشن

فردوسی گفت

مانند سنان کبود در جنک پشن

همکنان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی را گفت
زیبا گفتی مکر ترا در تاریخ سلاطین وقوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه
دارم عنصری و برادر ابیات و اشعار مشکل امتحان کرد فردوسی را بر شیوهٔ
شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که ما فضل ترا
نشناختیم و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرموده بود که
تاریخ ملوک عجم را بقید نظم در آورد و عنصری از کثرت اشغال بهانها میکرد
و میتواند بود که طبعش بر نظم شاهنامه قادر نبوده باشد و هیچکس را در آن
روزکار نیافته که اهل اینکار بوده باشد القصه فردوسی را پرسید که توانی
نظم شاهنامه کفتن فردوسی گفت بلی ان شاء الله استاد عنصری از این سخن خرم
شد و فی الحال بعرض سلطان رسانید که جوانی خراسانی امده و بسیار خوش
طبع و بر سخنوری قادر است وکمان بنده انست که از عهدهٔ نظم تاریخ عجم بیرون
تواند امد سلطان گفت او را بکوی تا در مدح من چند بیت بکوید عنصری
فردوسی را بمدح سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان
بکفت در بدیهه و این بیت از انجمله است

چو کودک لب از شیر مادر بشست | بکهواره محمود کوید نخست

سلطان از بغایت این بیت خوش امد فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام
نماید کویند او را در سرا بوستان خاص فرمود تا حجره و مسکنی دادند و مشاهره
و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطهٔ غزنین بنظم شهنامه

مشغول بود بعد از ان جازه حاصل کرد که بوطن رود و بنظم شاهنامه مشغول
باشد و مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن بود و باز بغزنین رجوع کرد و
چهار دانك شاهنامه را بنظم اورده بود بعرض سلطان رسانید و مقبول
نظر کیمیا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار مشغول شد و
سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مرتبی و شمس الکفاة خواجه
احمد بن حسن میمندی بود مدح او گفتی و التفات با او کرد از جملهٔ خاصان بود
نمیکرد او باز از اینمعنی تافته شد و از روی معادات در مجلس خاص بعرض
سلطان رسانید که فردوسی رافضی است و سلطان محمود در دین و مذهب
بغایت صلب بوده است و در نظر او هیچ طایفه دشمن تر از رافضیه نبوده
خاطر سلطانی از این سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود و
از روی عتاب با او گفت تو قرمطی بوده بفرمایم تا ترا در زیر پای فیلان هلاك
کنند تا جمیع قرامطه را عبرت باشد فردوسی فی الحال در پای سلطان افتاد
که من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من افترا کرده اند سلطان
فرمود که مجتهدان بزرگ این بدعت از طوس بوده اند اما من ترا بخشیدم
بشرط انکه از اینمذهب رجوع نمائی بعد از ان از سلطان هراسان شد و
سلطان نیز در حق او بدگمان گشت بهر کیفیت که بود نظم کتاب شاهنامه با تمام
رسانید و او را طمع ان بود که سلطان در حق او احسانی بزرك بجای اورد
مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شده بود او را
صلهٔ کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که هر بیتی را درمی

نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام را در حق خود حقیر داشت اما بسند
و ببازار شد و بحمام درآمد بیست هزار دینار را اجرت حمامی بداد و بیست
هزار درم فقاعی خرید و بیست هزار درم باقی بمستحقان قسمت نمود و خود را
در شهر غزنین مخفی ساخت و بعد از آن بحیله کتاب شاهنامه را از کتابدار
سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بر ابیات الحاق

و این ابیات از انجمله است

ایا شاه محمود کشورگشای	زکس گر نترسی بترس از خدای
که سی سال بردم بشهنامه رنج	که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر	بسر بر نهادی مرا تاج زر
چو اندر تبارش بزرگی نبود	نیارست نام بزرگان شنود

و باقی این ابیات شهرتی عظیم دارد نوشتن تمام احتیاج نبود فردوسی مدت
چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بهرات آمد و در خانه ابوالمعالی
صحاف چند گاه سر برد آخر رسولان بتفحص فردوسی میرسیدند و در
شهرها منادی میکردند فردوسی بمشقت تمام خود را بطوس رسانید
و در آنجا نیز نتوانست بودن اهل و عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستمدار
شد و در آن حین اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستمدار
بوده بدو پناه آورد و اسفهبد او را مراعات کرد و از فردوسی ابیات هجو
سلطان را بیکصد و شصت مثقال طلا بخرید که از شاهنامه محو سازد
و او اجابت کرد و دیگر بار بطوس رجوع کرد و پیری بر وی مستولی شده بود

ودر وطن مألوف متواری میبود وقتی سلطان در سفر هند نامهٔ بملک دهلی مینوشت روی بخواجه احمد بن حسن میمندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما اید تدبیر چیست خواجه این بیت از شاهنامه خواند

اگر جز بکام من آید جواب ... من وگرز ومیدان افراسیاب

سلطان از وقتی بیدا شد وگفت در حق فردوسی جفا وکم عنایتی کردم تا احوال او چیست خواجه محل وتقریب یافت بعرض رسانید که فردوسی پیر وعاجز ومستمند شده ودر طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت وشفقت فرمود تا دوازده شتر را نیل بار کرده جهة انعام فردوسی بطوس فرستاد رسیدن شتران ونیل بدروازهٔ رودبار طوس همان بود وبیرون رفتن جنازهٔ فردوسی بدروازهٔ رزان همان بعد از ان جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد واز غایت زهد گفت مرا بمال سلاطین احتیاجی نیست ووفات فردوسی در شهور سنهٔ احدی وعشر واربعمائه بود وقبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسه والیوم مرقد شریفش متعین است و زوار را بدان مرقد التجاست چنین گویند که شیخ ابو القاسم کرگانی رحمة الله علیه بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته آن شب در خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن درجات عالی است از او سؤال کرد که این درجه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفتم

توحید

جهان را بلندی وپستی توئی ... ندانم چهٔ هر چه هستی توئی

انتهی

حکیم اسدی طوسی علیه الرحمه

دولتشاه سمرقندی میگوید که از جملهٔ متقدمان شعراست طبعی مستقیم داشته و فردوسی شاگرد اوست و در روزگار سلطان محمود استاد فرقهٔ شعرای خراسان اسدی بوده است و او را بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند استعفا خواسته و پیری و ضعف را بهانه ساخته حالا دیوان او متعارف نیست اما در مجموعها سخن او منظور است و مناظرها را بغایت نیکو گفته و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرده که اینکار بدست تو درست خواهد شد

حکایت کنند که چون فردوسی از غزنین فرار کرده بطوس آمد و از طوس به رستمدار افتاد بعد از مدتی که از رستمدار و طالقان مراجعت کرده بوطن مالوف آمد دران حین چون وفاتش نزدیک رسید اسدی را طلب کرد و گفت ای استاد وقت رحیل در رسید و از نظم شاهنامه قلیلی مانده است میترسم که چون من رحلت کنم کسی را قوت آن نباشد که باقی را بقید نظم در آورد استاد گفت ای فرزند غمگین مباش اگر حیات باشد بعد از تو من اینشغل باتمام رسانم فردوسی گفت ای استاد تو پیری مشکل که بدست تو براید و کفایت شود اسدی گفت انشاالله شود و از پیش فردوسی بیرون شد و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی نظم شاهنامه بگفت و هنوز فردوسی در حال حیات بود که سواد آن ابیات مطالعه کرد و بر ذهن مستقیم استاد آفرین گفت و آن نظم از اول استیلای عربست بر عجم در آخر شاهنامه و آمدن مغیرة

بن شعبه نزد یزدجرد شهریار و حرب سعد بن وقاص بملوک عجم و ختم کتاب
شاهنامه و فضلا بر انند که انجاکه نظم فردوسی اخر شده و بنظم اسدی رسیده
ظاهرا بهتر است معلوم میتوان کرد انتهی

شیخ محمد بن اسلم طوسی رحمة الله علیه

از مشاهیر رجال منسوبین بطوس است غالبا در ذیل ترجمه طوس از او نام
میبرند و از شرح احوال او بعجالة الوقت مختصری در فصل چهارم از باب پنجم از
تاریخ گزیده بتالیف خواجه حمد الله مستوفی در طی ذکر اسامی مشایخ و غیرهم
یافت شد میگوید محمد بن اسلم طوسی در اصل عرب بود اما چون در طوس
متوطن بشد بطوسی مشهور گشت معاصر علی بن موسی الرضا علیه السلام
بود حاکم خراسان او را دو سال محبوس کرد تا قرآن را مخلوق خواند نخواند انتهی
و اینعبارت اشارتست بمسئله حدوث و قدم کلام الله که در فن شریف کلام
معنون و مبرهن گردیده و ذهبا الی کل طریق فریق وظهور اینمقاله از
اواخر خلافت هارون الرشید شد و در عهد عبد الله مامون که غالبا
بر مذهب عدلیه میرفت قوت گرفت و کار علما اهل سنت سخت سست
شد و برای ایشان انحمنت عامه روی داد که در کتب سیر و دفاتر خبر
مسطور است و تا زمان متوکل علی الله بشدت تمام مبتلا بودند وی بتقویت
اشاعره برخواست و آتش بلوای سنیان فرو نشست و این بنده وقایع و ملجریات
اینمقام را در کتابی که باشارت علیه ملکانه در تراجم فقها اربعه و رؤس مسائل
مذاهب خمسه ساخته است بشرح ها پرداخته و بتقریب عنوان همین مسئله

برای معلی احضار شد و بشرف مشافهه و محاورت نایل گشت و مورد چندین
تحسین آمد اگر در اینجا نیز چیزی ایراد نماید از ناساعدی مقام لامحاله بلا اشباع
خواهد ماند و حمل بر قصور باع خواهد شد پس بهتر همان نصیحت حبر کامل
عالم عامل فقیه فاضل همام باذل ابن نجابة کل فضیلة واخو کل مکرمة جلیلة وابو کل
جد مسعود امین الاسلام الحاج میرزا محمود لا زال مستوعب الاُوفی فی ترویج العلم
بین الفئة او نه شنودن است و در طی تراجم رجال از تحقیق مسائل علمیه خاموش
بودن.

معشوق طوسی علیه الرحمة

خواجه حمد الله نام او واز وعداد جماعتی از عرفا که فقط اسم ایشان معلوم گردیده
ورسمی واثری وخبری بدست نیامده است درج نموده و ما حالات او را از نفحات
الانس وهفت اقلیم بدست آورده‌ایم مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی میگوید نام
وی محمد است از عقلاء مجانین بوده و سخت بزرگوار و صاحب حالتی بکمال در
شهر طوس می‌بوده و قبر وی آنجاست در آن وقت که شیخ ابو سعید ابو الخیر از میهنه
عزیمت نیشابور کرده بود بیکی از دیه‌هائی که در نواحی طوس بود رسید درویشی را
گفت بشهر طوس باید رفت بنزدیک خواجه محمد معشوق که باوی گفت که دستوری است
که بشهر و ولایت تو درآئیم چون آن درویش برفت شیخ بفرمود تا اسب زین کردند
و برأثر وی سوار شدند و همه صوفیان در خدمت شیخ چون بیك فرسنگی شهر
رسید بموضعی که از آنجا شهر را بتوان دید اسب شیخ بایستاد چون آن درویش
پیش معشوق رسید و پیغام شیخ بگذارد معشوق تبسم کرد و گفت برو و بگوی

تا درابد چون اینسخن از اینجا معشوق بگفت شیخ از انجا اسب براند در راه ان درویش
بشیخ رسید وسخن معشوق باز گفت شیخ از راه پیش معشوق امد و وی شیخ را
استقبال کرد و در بر گرفت وگفت فارغ باش که این نوبت کہ اینجا زنند روزی
چند را بر درگاه تو خواهند اورد عین القضات همدانی در بعضی از رسائل
خود نوشته است که محمد معشوق نماز نکردی از خواجه محمد حمویه واز خواجه امام
احمد غزالی شنودم که روز قیامت صدیقان از اهل این تمنا بود که کاشکی خاک
بودندی که روزی محمد معشوق قدم بران خاک نهاده بودی این محمد ترک
بود قبا بسته یک روز در مسجد جامع طوس امد شیخ ابو سعید ابو الخیر رضی الله
عنه مجلس میداشت این محمد بندی بر قبا زد و شیخ ابو سعید را خاموش کرد
وزبانش ببست چون ساعتی بر امد شیخ ابو سعید گفت که السلطان عصر وای
سرور وجود بند قبا واگشای که بند بر هفت اسمان وزمین نهادی امین
احمد رازی نیز در حالات محمد معشوق طوسی بهمین وتیره سخن کرده است
این بود شرح احوال رجال عشرهٔ مشهورهٔ طوس از اصول شتی که هر یک
بتغاریق بر اخباری بلا ترتیب وتلفیق اشتمال داشت فراهم امده بطرزی لایق
واسلوبی فایق نگارش یافت وبجز ایشان گروهی بخطهٔ طوس منسوبند اگر اخبار
وحالات همه فراهم امدی کتاب از موضوع خویش بیرون رفتی از انجمله است
شیخ ابو العباس احمد مسروق طوسی وشیخ عبد الله بن محمد غزالی وشیخ ابو العباس
هرون الطوسی وطاوس الفقرا ابو نصر سراج طوسی وعبد الله بن علی طوسی
ومحمد بن عباس طوسی وعطار طوسی وشیخ ابو بکر بن عبد الله النساج وشیخ

ابو علی فارمدی چه فارمد از توابع طوس است و محمد بن منصور طوسی و بابا محمود طوسی و شیخ نصیر الدین ابو طالب عبد الله بن حمزة الطوسی و شیخ نصیر الدین علی بن حمزة بن الحسن الطوسی و شهاب الاسلام وزیر الی غیر ذلک من جمع کثیر و جم غفیر

نگارنده گوید چون از شهر طوس خارج شدند و عزیمت شهر مشهد مقدس نمودند باید سه فرسخ و نیم راه طی نمایند تا باین شهر شریف رسند در حوالی شهر طوس و جنبین راه الی شهر مشهد قرا و مزارع کثیره از دو رو نزدیک دیده میشود از قرا مذکوره در این قرا و آبادانیها نیز دلمك یافت میشود و این لفظ را اگرچه ما بنا بر عقیده اکراد خوشان و بوزنجرد ترکی فرض کرده بودیم اما پس از تصفح و استقرا معلوم شد که فارسی است چنانکه در برهان قاطع گوید (دلمك بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون کاف دلمه را گویند که پنیر تر باشد و بضم اول و سکون ثانی جانوریست شبیه بعنکبوت گویند زهر او آدمی را هلاک کند و بعربی رتیلا خوانند) در منتهی الارب میگوید (رتیلا بالمد و القصر جانوریست زهردار بفارسی از آن دلمه میگویند و این چند نوع است مشهورش آنست که مثل مگس اطراف چراغ میدود و نوعی از آن سیاه است و سرودست و پا او سفید و نوعی زرد تیره رنگست) در طب یوسفی مینویسد (نیش رتیلا یعنی گزیدن دلمه که مشابه مگس است که گرد شمع و چراغ میگردد) و در همین کتاب در موقع معالجه کسی که دلمك او را گزیده باشد

این رباعی را مینگارد

انرا که گزد دلمه از بهر بهی　　　باید که سفوف گرد شو نیز دهی
انگاه باب گرم اشخار و نمک　　　مرهم کنی و موضع نیشش بنهی

بالجمله چون تقریباً نیم فرسخ از شهر طوس بطرف مشهد مقدس ایند بچمن قهقهه رسند و قرا و مزارعی که فیما بین شهر طوس و چمن قهقهه در طرفین راه در نزدیکی دیده میشود دست چپ مزرعه مرداب کشان و بالاتر ازان دست راست فتح اباد نیز در همین طرف خین و در دست چپ عاشقان است اما چمن قهقهه مرغزاریست بدیع و چمنی بالنسبه وسیع بالخضرت و نضرت و قابل توقف و اقامت مواکب معظم و اردوهای معتبره چنانکه در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار که موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه از مشهد مقدس عزیمت معاودت بدار الخلافه ناصری فرمود منزل اول اردوی همایون چمن قهقهه بود و در سفر سنه ماضیه که سال هزار و سیصد هجری باشد چون موکب اقدس اعلی (اعلیحضرت ناصر الدین شاه ادام الله ملکه) از راه بوزنجرد و خبوشان بارض اقدس و زیارت مشهد مقدس عزم شاهانه جزم فرمودند روز سه شنبه دهم شوال چمن قهقهه را مضرب خیام بالاحتشام شهریاری قرار داده روز چهارشنبه یازدهم تمام بورود شهر مشهد مقدس بورود مسعود مزین و ذات ملکوتی صفات خسروی بتلثیم ان خاک پاک که ملکوتیان را برتبت و سنا و رفعت و ضیا برتر از انجم و افلاک است نایل گردیدند

در حوالی چمن قهقهه قریه ایست موسوم بقریه قهقهه و قلعه خرابه نیز در طرف
مشرق چمن است که طول ان ششصد ذرع و عرض پانصد و هشتاد و پنج ذرع
میباشد اینقلعه را چهار دروازه میباشد که عرض مدخل دروازه پانزده
ذرع است و از ثخن دیوار قلعه شش ذرع باقی مانده خشتهای باجسامت
در بنای دیوار قلعه بکار رفته چنانکه ثخن هر خشتی هفت سانتیمتر و عرض
و طول خشت چهل سانتیمتر است و از اینرو و از کلفتی و قطر دیوار معین
میشود که در بنای دیوار قلعه عمده نقطه مقصود استواری و استحکام ان
بوده است پس حدس مسیو فرزر انگلیسی که پیش ذکر شده و تصورات
سایرین که اینجا را محل باغ فرض نموده اند غیر صائب است چه بنای محکم و
باغ را بهم شباهتی نیست و کسی دیوار باغ را باینوضع نمیسازد پس از دو حال
خارج نیست یا این محوطه معسکری بوده است قلعه دار که بزبان فرانسه انرا
کان رترانشه میگویند و اردوی معظمی از خراسان غالبا در اینقلعه اقامت
داشته است یا شهری بوده است قبل از بنای شهر طوس و پس از خراب شدن
از شهر طوس اباد شده و ارباب وقوف و خبرت که بنظر دقت در این ناحیه
بینند دانند که در هر عصری اینجا دارای مصری جامع بوده است و بنا بر
مجاورت ترکستان و طوایف جنگی شهری که در این نواحی و نقاط ساخته
میشده گزیری از قلعه مستحکم و لوازم و شرایط مدافعه نداشته است و اگر بگویند
داخله قلعه برای یک شهر کوچک است گوئیم در بیرون قلعه نیز محلات بوده و در
مواقع ضرورت و سختی اهالی بیرون احمال و اثقال و نسوان و اطفال خود را بدرون

اخطار
طایفه اربن از طوایف ترکستان که معلوم نیست در چه زمان از صحاری ختا یا دامنه کوه پامیر حرکت کرده بجیحون رسیدند دو فرقه شدند قسمتی بطرف پنجاب و از انجا بهندوستان رفتند چنانکه فرنگیان نکته تدبیه یکی دبنا را معدوم نموده و خود انجا سکنی گرفتند انها هم ساکنین قدیم هندوستان را بمرور زمان تلف کرده اماکن و بومهای انها را متصرف شدند و نژاد حالیه هند را تشکیل دادند قسمت دیگر از طایفه اربن از جیحون عبور کرده بطرف ایران زمین امدند و اول شهری که انها بنا نمودند شهر اریان بود که باسم خود موسوم کردند و رفته رفته اریان اریه و بعد هریه شد که حالا شهر هرات است اینچه مورخین سلف و سیاحان خلف نوشته اند سیر و علما با دقت فهمیده و سنجیده بنای قدیم شهر هرات نیز بعینه مثل بنای حالیه قلعه قهقهه بوده است یعنی خندق را بدوا حفر نموده و خاک او را بطرف داخل خندق تعبیه کرده اند و بالای خندق حصار شهر را استوار نموده اند اگرچه معروف است اسکندر مقدونیه شهر هرات را خراب

۳

قلعه

قلعه برده خود بدفع دشمن مصمم میشده اند و علی کل حال از چمن قهقهه تا شهر مشهد مقدس سه فرسخ است و در طرفین مزارع و قرا تقریباً وصل بیکدیگر و از جمله اماکن مشهوره که در طرف دست چپ راه است مزار خواجه ربیع میباشد که در ضمن نگارش مشهد مقدس شرح آن بیاید و پس از طی مسافت مزبوره زوار و قاصدین این ارض فیض آثار از دروازهٔ بالاخیابان وارد شهر مشهد مقدس شوند و اول وقتیکه چشمها بفروغ و لمعان و شعشعه گنبد مطهر حضرت رضا علیه الاف التحیة و الثنا منور میگردد و نخستین آرزو و مراد خداوندان دانش و بینش حاصل میشود باز تقریباً زیاده از یکفرسخ راه بدروازه مذکوره مانده است چنانکه در صبح چهارشنبهٔ یازدهم شهر شوال سنه هزار و سیصد مقارن طلوع آفتاب نگارنده باین فیض عظیم و من کریم فایز و مستسعد گشت خاک ببوسید و حال بگردید برای تحصیل کیمیای سعادت فرح دل بجوش آمد و انبیق دیده شروع بتقطیر نمود چون عبرات شوق با گرمی و ذوق بر وجنات دوید و دل از دیدن جمال مقصود در آئینهٔ شهود بطپید از هاتف غیبم این ندا در رسید که

هذا الافق المبین قد لاح لدیک — فاسجد متذللاً و عفّر خدیک

ذا طور سینین فاغضض الطرف به — هذا حرم العزة فاخلع نعلیک

بارگاه شاهنشاهست این — کوی جانان بنگر جانست این

روضهٔ قدس و سرای سر حق — دست حق اینجا بگرداند ورق

پای کوب اینجا که دست از کار رفت — اهل سر در پردهٔ اسرار رفت

[حاشیه:] ۳ کرد و دوباره بخاک و اسکندریه نامید اما ظن غالب آنکه بجهة طغیان اهالی حصا بالای خاک برود بواسطهٔ منجنیق و آلات مخصوصه که آنوقت داشته و ملیه مینامید اند ویران کرده چون اهالی مطیع شدند باز از انزا مرمت نموده و بنگر از مبنا منهدم شده است و اخاصل طایفه آرین رسم این بوده که هر جا شهری بنا میکردند مربع شکل میساختند چنانکه قلعهٔ ابرج که در حوالی ورامین است و در کتاب وندیداد که از کتاب دینی زردشتیهاست از او اربنای مربع نوشته اند همین حالت را داشته و کلیه طوایف بدوی قدیم در هر قطعه از اقطار عالم بنا حصارهائی میگذاشتند فقط مقصودشان این بوده که هنگام حملهٔ دشمن سیلجاد رهکلو خود را که در خارج حصار میزیستند بداخل آرند و مال و عیال خود را در آنجا گذارند و خود بیرون در مقابل دشمن ایستادگی و دفاع نمایند و حالا در بنگه بنای جنوبی و شمالی اغلب جنگلها دست نخورده را که برای آبادی میتراشند حصارها نظیر قلعه قهقهه و ابرج نموده میشود بنابراین میتوان گفت قلعهٔ قهقهه خیلی قدیم و از ابنیهٔ طایفه آرین است که ایران را مسکن نموده اند و اسم خود را باین مملکت داده اند

چون

چونکه عاشق شد بخو گفتار راز — چند گاهی گرد باید در فراز

در جواب آن ندای همچو جان — موی مویم گشت در ساعت زبان

نه زبانی در خور گفت و مقال — بل زبانی راز گوی اهل حال

این زبان شد باز و آن خاموش شد — کارفرمای سخن از هوش شد

هل مرا چندی که جا حرف نیست — آنکه اینجا شد برا حرف کیست

هل که چندی باید اینجا بودنم — از خیال غیر شه آسودنم

محو و حیران جمال او شدن — دم فروبستن ز گفتن تن زدن

داستانها ماند دیگر ناتمام — قصه کوته ختم کردم والسلام

گر تو خواهی باقی این گفتگو
ای اخی در دفتر دوّیم بجو

[illegible]

[illegible] خراسان

[illegible] جزیره [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] واقعات [illegible] [illegible]

[illegible] شهد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معلوم است [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] اول [illegible]

منبع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشهد [illegible]

مطلع الشمس تحقیق و مختصر [illegible] [illegible] [illegible]

هوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شفقت معلوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن ساعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا ورود مشهد مقدس [illegible] [illegible] [illegible]

با تحقیقات و ملاحظات [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] گرفته شده [illegible] از سطح [illegible]

ارتفاع تمام اماکن و منازل را که ارتفاع سطح طهران از سطح [illegible]

در بر دارد [illegible] معلوم است که [illegible] سطح محیط [illegible] ذرع [illegible]

لهذا ارتفاع [illegible] موضع [illegible] [illegible] ۱۲۳۰ ذرع [illegible]

[illegible] [illegible] ارتفاع آن از سطح محیط [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملحقات

خلاصهٔ وقایع و سوانح مهمهٔ یکسالهٔ سنهٔ ماضیه که در تمام روی زمین واقع و سانح شده از ابتدای ماه اوریل سنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و سه مسیحی الی ماه مارس سنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و چهار مطابق

قوی ئیل ترکی

اوریل ۳ ۱۸۸

المان فوت فردریك فرانسوای دویم والی ایالت مکلنبورگ
(اطریش) صدراعظم این دولت بوکلای ملت مجارستان اتحاد دول
ثلاثهٔ اطریش والمان وایطالیا را اظهار میکند (دانمارك) بی اعتمادی
نسبت بوزرا (انکلیس) جزیرهٔ نووِل گینه جزو متصرفات انکلیس
میشود پارلمنت انکلیس برامیرال سیمور و ژنرال ولسلی که در مصر خدمت
کرده بودند وظیفه میدهد (نروژ) وزرای دولت متهم بخیانت
نسبت بملت هستند (عثمانی) والی بلغارستان باسلامبول امده
بااحترامات زیاد پذیرفته میشود

۱۸۸۳ مه

بینگی دنیا جنوبی انعقاد عهد مودت مابین شیلی و پرو
(المان) پادشاه و ملکهٔ ساکس ببرلن میایند سفیر ماداگاسکر نیز باینشهر
وارد میشود (اطریش) والی منتنگرو بپای تخت این دولت میاید
(اسپانیا) پادشاه و ملکهٔ پرتوغال باسپانیا میایند اتحاد مابین دولتین
پرتوغال واسپانیا در کمال خوبی واستحکام است (فرانسه) بعضی از
وکلای این ملت اتحاد دول ثلاثهٔ المان واطریش وایطالیا را بنظر خوش
نمینگرند رجال دولت از وکلای ملت اعتبار استقراض تنخواهی بجهة
فرستادن قشون به تنکن چین طلب مینمایند سفاین جنگی فرانسه بربنادر
ماداگاسکر گلوله ریزی مینمایند در تنکن شکست سختی بقشون فرانسه

داده وجمعیت زیادی ازانها تلف میکردد ریویز نام سردار قشون فرانسه کشته شده ودولت فرانسه بعجله لشکر بکمك عساکر خود میفرستد (افلاق بغدان) افتتاح مجلس پارلمنت این مملکت باخطبه که ازطرف پادشاه قرائت میشود (روس) دراواخر اینماه امپراطور روس و خانواده سلطنت باتجمل وشکوه زیادی وارد مسکو شده وروز بیست و هفتم ماه مه مطابق یکشنبه بیستم رجب ۱۳۰۰ تاج سلطنت کل ممالك روس را برسر میگذارند (عثمانی) فوت امیر عبدالقادر الجزایری در دمشق

ژوئن ۱۸۸۳

ینکی دنیا شمالی دوشط بزرك میسوری ومیسیسیپی طغیان کرده وخرابی زیاد بساحل اینده وشط وارد میاید (المان) مسافرت امپراطور بشهر امس برای استحکام دراب معدنی (اطریش) مسافرت امپراطور بشهر ایشل برای استحکام دراب معدنی (انکلیس) کمپیون فرانسوی میخواهد نقبی (تونل) زیر دریای مانش بسازد وخاك انکلیس وفرانسه بواسطه این نقب وراه اهن بهم وصل کند اما دولت انکلیس ازوحشت مخاطرات اتیه قبول اینمسئله نمینماید (ایطالیا) ملت مصمم برپاکردن مجسمه برای گاری بالدی سردار معروف میباشند (عثمانی) بروز وبای سخت در مصر

ژوئیه ۱۸۸۳

فرانسه

فرانسه فتوحات قشون فرانسه در تنکن (آنام از ماچین) فوت تودوک پادشاه این مملکت

اوت ۱۸۸۳

فرانسه فوت کنت دِشامبر از شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت فرانسه که اگر اهالی فرانسه وضع سلطنت اختیار مینمودند او در سلطنت ذیحق بود و شاهزادهٔ مشارالیه در خاک اطریش وفات نمود متصرف شدن عساکر فرانسه قلعهٔ هوّراد را انام و انعقاد عهد مصالحه مابین فرانسه و پادشاه انام موسوم بهیپ هوا (اسپانیول) شورش نظامی در باداژز (اطریش) ملاقات امپراطور المان و اطریش در شهر ایشل بروز فتنه و شورش در اگرام

سپتامبر ۱۸۸۳

فرانسه عساکر فرانسه در تنکن اغلب استحکامات سواحل رودخانهٔ سرخ را متصرف میباشند ورود پادشاه اسپانیا بپاریس و بد پذیرفته شدن او در ین شهر و مورد تمسخر و بی احترامی شدن بجهة اینکه امپراطور المان محض شرافت پادشاه اسپانیول را سرهنگ یکی از افواج خود نامیده بود

اکتبر ۱۸۸۳

فرانسه استنطاق رعیت و زرای دولت را که بخیانت متهم بودند (فرانسه) منصوب شدن ژنرال کامپنن بوزارت جنگ افتتاح مجلس پارلمنت

(اسپانیول) استعفای وزراو برقراری دستهٔ دیگر وزرا بصدارت پزادا

نوامبر ۱۸۸۳

مصر ژنرال هیکس پاشا صاحب منصب انگلیس که در خدمت مصر بود در حوالی العبید بقشون محمد احمد مهدی برخورده خود با ده هزار نفر قشون که همراه داشت مقتول شدند (سربستان) شورش اهالی دور از انتشار (فرانسه) فتوحات عساکر فرانسه در تنکن نایل شدن ژول فری بوزارت امور خارجه (اسپانیا) ورود ولیعهد دولت المان بشهر مادرید

دسامبر ۱۸۸۳

فرانسه دولت فرانسه معادل دو کرور تومان پول ایران برای مخارج تنکن طلب مینماید امیرال کوربه سُنتای از قلاع محکمهٔ تنکن را فتح و مسخر میکند

ژانویه ۱۸۸۴

فرانسه دولت فرانسه قشون زیادی بطرف تنکن میفرستد و بواسطه مابین چین و فرانسه برودت و کدورت بروز میکند و جنگ بین الطرفین قریب بظهور است (روس) رئیس ادارهٔ پلیس را نیهیلیستها در پطرزبورغ مقتول میسازند (مصر) نوبر پاشا بصدارت مملکت منصوب میشود (اسپانیا) وزرای دولت بواسطهٔ مخالفت

با وکلای ملت استعفا میکنند کانواس دِل کاستیِل صدر اعظم میشود (انکلیس) گُردُن پاشا از انکلیس بسمت سودان مأمور شده و حامل صد هزار لیره وجه نقد است که اعراب را بپول تطمیع نماید و بفرسید (عثمانی) فوت مادر سلطان عبد العزیز خان مرحوم

فوریهٔ ۱۸۸۴

انکلیس افتتاح مجلس پارلمنت بواسطهٔ پادشاه انکلستان و امپراطریس هندوستان (مصر) ژنرال بیکر در حوالی توکار شکست سختی از قشون متمهدی میخورد و ششصد نفر قشون مصری که انجا بودند مقتول میشوند گُردُن پاشا وارد بربر میگردد هم در اینماه وکلای ملت بوزرای دولت در عمل مصر لنبت سوئند بیرمید هند قشون انکلیس بطرف سواکِن و توکار حرکت میکند ژنرال گُردُن وارد خرطوم میشود و محمد احمد متمهدی را بسلطنت کردفان میشناسد (فرانسه) دولت فرانسه شصت و پنج کرور وجه نقد از قرار صد سه منفعت باستقراض میطلبد و در یکروز که اینمطلب را اعلان میکند دویست و چهل کرور پول نقد برای دولت حاضر میشود (انام) تنکن بواسطهٔ امتداد سیم تلگراف بسایر اقطار عالم وصل میشود (ایطالیا) جمعی بقصد قتل پادشاه ایطالیا راه آهنی را که پادشاه در ان بود میخواهند بواسطهٔ دینامیت در هوا متلاشی کنند ولی بقصد خود نایل نشده گرفتار میشوند

مارس ۱۸۸۴

فرانسه فتوحات عساکر فرانسه در تنکن (مصر) جنک سخت مابین عثمان دجمه و عساکر انکلیس در حوالی سواکن و مغلوب شدن عثمان دجمه و لشکریان او و متفرق شدن انها (عثمانی) دولت عثمانی تشکی مینماید که مملکت سودان را انکلیسها از دست او خارج ساخته‌اند

وقایع معظمهٔ داخلهٔ مملکت ایران از روز نوروز سال قوی ئیل تخاقوی ئیل خیریت دلیل یکهزار و سیصد و هجری الی روز بیست و یکم شهر جمادی الاولی سنهٔ ۱۳۰۱ هجری که ختم السنه بوده است

شب چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه و چند ثانیه از شب گذشته بمبارکی و میمنت افتاب جهان تاب از برج حوت بحمل تحویل کرد سلام تحویل در عمارت مبارکه موزه تشکیل یافت و روز پنجشنبه دوازدهم سلام عام در تالار تخت مرمر منعقد گردید نواب اشرف والا ظل السلطان حکمران اصفهان و فارس و یزد و عراق و عربستان و لرستان و کرمانشاهان و کردستان و بروجرد و غیرها رخصت معاودت بمقر حکومت یافته و بیك قبضه شمشیر مرصع ممتاز و سرافراز شده نقل مکان بحضرت عبد العظیم فرمودند جناب ناصر الملك حکمران کرمانشاهان و کردستان بیکثوب سرداری شمسه مرصع مخلع و حاجی میرزا محسن خان سرتیپ حاکم کردستان و بروجرد برحسب استدعای نواب اشرف والا

ظل السلطان بلقب مظفر الملکی ملقب شدند بندگان اعلیحضرت همایون
در حضرت عبد العظیم نیز شاهنشاهزاده معظم را سرافراز فرمودند بمحض
اتحاد دولتین علیتین ایران و عثمانی بجهة اشخاص مفصلهٔ ذیل نشان از دولت
عثمانی انفاد شد (امین السلطان وزیر دربار اعظم درجهٔ اول مجیدیه)
(مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن درجهٔ اول مجیدیه) (صنیع الدوله
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ دولتی درجهٔ دویم عثمانی) (مؤید الدوله
حکمران خمسه درجهٔ اول مجیدیه) (مجد الدوله امیر اخور درجهٔ دویم
عثمانی) (امین حضور وزیر بقایا درجهٔ دویم مجیدیه) (وزیر صنایع
درجهٔ دویم مجیدیه) (اجودان مخصوص درجهٔ دویم مجیدیه) (امین
السلطنه درجهٔ سیم عثمانی) (جعفر قلیخان سرتیپ رئیس مدرسهٔ
دولتی درجهٔ دویم عثمانی) (غلامحسین خان زین دار باشی درجهٔ
سیم عثمانی) (امین الملک درجهٔ سیم عثمانی) (محمد حسینخان ناظم
مدرسهٔ دار الفنون درجهٔ سیم مجیدیه) (میرزا حسین مستوفی گیلانی
درجهٔ سیم مجیدیه) (میرزا علیمحمد خان نایب اول وزارت انطباعات و
ناظر کل دار الطباعهٔ ممالک محروسه درجهٔ چهارم مجیدیه) (مسیو شارل
صاحبمنصب تلگرافی درجهٔ چهارم مجیدیه) (دکتر بکر درجهٔ چهارم مجیدیه)
(مسیو هیبنه دندان ساز درجهٔ چهارم مجیدیه)

میرزا مصطفی خان نایب اول وزارت خارجه رئیس کل تذکرهٔ دولت
علیه درجهٔ سیم عثمانی) (میرزا شکر الله نامه نگار نایب دویم وزارت خارجه

درجهٔ سیم مجیدیه) (میرزا نصر الله خان نایب دویم وزارت خارجه درجهٔ چهارم مجیدیه) (میرزا علیخان منشی اسرار درجهٔ چهارم مجیدیه) (فیروزخان اجودان اول وزارت خارجه درجهٔ پنجم مجیدیه)
دکتر سیر ژوزف دیکسون از اطبای حاذق انگلیسی با عطای یك قطعه انفیه دان موشح بتمثال همایون مکلل بالماس از طرف همایون ملوکانه سرافراز شد انوشیروان میرزا ضیاء الدوله بحکمرانی ولایتین بسمنان و دامغان منصوب گردید کتاب پاتولوژی طبی ترجمه و تالیف میرزا ابو الحسنخان حکیمباشی بطبع و انتشار رسید روز بیستم جمادی الثانیه که عید ولادت حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بود نواب علیهٔ عالیه مهد السلطنه والدهٔ نواب مستطاب والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ برسم معمول سنوات ماضیه جشنی کامل گرفته و اطعام عام نمودند دو فروند کشتی بخار یکی بزرك جنگی باتمام استعداد و لوازم حربیه بجهت بحر العجم و دیگری کوچکتر برای شط العرب بجهت حمل متاع و مسافر بتوسط مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن بجهت دولت ابتیاع میشود حاجی میرزا محسنخان معین الملك سفیر کبیر دولت علیه مقیم اسلامبول برتبت وزارت دار الشوری نایل و میرزا محمد مستوفی نظام از طرف نواب والا ظل السلطان بحکومت کردستان مأمور و بلقب اقبال الملکی ملقب شدند میرزا حبیب الله خان مستوفی مخصوص نواب والا ظل السلطان ملقب به بنان الملك گردید میرزا زین العابدین لشکرنویس بمنصب استیفای خاصه

ولقب مستوفی نظامی نایل شد اقا میرزا علی مستوفی خاصه و وزیر دار الشوری
ولد مرحوم قایم مقام بلقب قایم مقامی سرافراز وکنت دومنت فرت رئیس
پلیس واحتساب دار الخلافه باهره برحسب استدعای نواب والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ باعطای یک قطعه نشان از درجه دوم شیر
وخورشید مرصع بجواهر مباهی گردید کتاب ژئولوژی که عبارت از علم
طبقات الارض باشد از ترکی عثمانی بفارسی ترجمه وطبع ومنتشر شد میرزا
ابو الحسنخان پسر مرحوم میرزا ابو القاسم قایم مقام برحسب استدعای جناب
اجل اقا وزیر اعظم داخله بعضویت مجلس شورای کبری نایل شد در حدود
کوکان اذربایجان ضعیفه بیک شکم دو پسر و دو دختر اورد در روز سیزدهم
رجب برای تبریک وتهنیت عید مولود حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام سلام عام در پیشگاه حضور همایون شاهنشاهی منعقد شد
ومراسم جشن بعمل امد نواب عز الدوله عبد الصمد میرزا از طرف شخص
همایون بجهت تبریک تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور روس الکساندر سوم
رسما مامور مسکو که موقع تاجگذاری بود شده روز غرهٔ رجب روانه
گردیدند ودر معیت ایشان مصطفی قلیخان میر پنجه بسمت شخص دویم
سفارت کبری ومیرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه برسم مستشاری
ومیرزا علیخان مترجم بمترجمی ومیرزا حسنخان منشی دوم وزارت خارجه
بمنشی گری مامور گردیدند مسیو کوسکی وزیر مختار دولت اطریش
ومجارستان که مامور باقامت دربار دولت علیه بود در عشر دوم

رجب وارد دار الخلافهٔ طهران شد آقا رضا خان ژنرال اجودان مخصوص بیک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس اختصاص یافت دکتر البو طبیب چندیست از فرنگستان بدار الخلافه آمده مشغول طبابت و هم در دار الفنون مشغول تدریس است امیرزادهٔ مؤید الدوله حکمران ولایات خمسه را بیک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس سرافراز و میرزا هدایت الله پسر میرزا سید کاظم مستوفی دواب را بمنصب استیفا از درجهٔ سوم نایل ساختند مسیو ملینکوف وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیهٔ روس مامور باقامت در دربار دولت علیه سیم شعبان وارد دار الخلافه گردید مسیو بنجمین وزیر مقیم و قونسول جنرال دولت جمهوری اتازونی ینگی دنیا مامور باقامت در دربار دولت علیهٔ ایران نیز سیم شعبان وارد شد روز سه شنبهٔ ششم شعبان المعظم موکب همایون شهریاری عزیمت سفر سعادت اثر خراسان و زیارت مشهد مقدس رضوی علیه السلام را فرموده از دار الخلافه تشریف فرمای دوشان تپه شد شهاب الدوله مرتضی خان قاجار و حسین خان اعتضاد الملک بخطاب جلیل جنابی و وزارت و عضویت دار الشوری نایل و شاهزادهٔ حاجی بهاء الدوله بریاست کل قشون آذربایجان مامور و غلامحسین خان امین خلوت باسندهای اقبال الدوله بریاست تفنگداران خاصهٔ سرکاری منصوب و میرزا عبد الوهاب خان لشکرنویسباشی پسر نظام الملک وزیر لشکر بنشان و حمایل درجهٔ اول سرتیپی مباهی و میرزا حسن منشی مخصوص وزارت اعظم داخله برحسب سندهای جناب آقا بمنصب استیفا از درجهٔ

سیم نایل گردید نواب عزالدوله مأموریت و سفارت خود شانرا باکمال شایستگی بانجام رسانده مراجعت کردند و از قرار تفصیل ذیل از طرف دولت بهیهٔ روس دربارهٔ ایشان و همراهانشان بذل نشان شد

(نواب عزالدوله نشان درجهٔ اول سنت الکساندر نوسکی مکلل بالماس)

(مصطفی قلیخان جهان بیگلو میرپنجه نشان درجهٔ اول سنت انا) (میرزا جوادخان سرتیپ و نایب اول وزارت خارجه نشان درجهٔ دویم سنت استانیس لاس ستاره دار) (میرزا علیخان مترجم مخصوص دارالترجمهٔ دولتی نشان درجهٔ دویم سنت انا) (میرزا حسنخان منشی نشان درجهٔ سیم سنت انا)

(میرزا تقیخان نشان درجهٔ سیم سنت استانیس لاس)

میرزا فتحعلی خان پسر مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک بمنصب پیشخدمتی حضور همایون سرافراز شد نواب دوک دوشارتر پسر دوک دارلئان نوهٔ لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه که از شاهزادگان بزرگ فرانسه است بعزم سیاحت بایران امده در عشر آخر شعبان وارد دارالخلافه شد و از طرف رجال دولت پذیرائی غیر رسمی از معزی الیه شده و تلگرامی بحضور همایون شاهنشاهی کرد در اینوقت تشریف فرمای چشمه علی دامغان بودند نموده وجواب تبریکی از جانب سنی الجوانب بمعزی الیه رسیده پس از دو سه روز اقامت از طرف بندر جز و دریای خزر مراجعت باروپا نمود کتاب مشکول که تالی کشکول است طبع و منتشر شد موکب همایون روز سلخ شعبان تشریف فرمای ظاهر بسطام و هفتم رمضان وارد چمن کالپوش شده یازدهم

بظاهر یزدین و سیزدهم بجاجرم و نوزدهم ببجنورد و دوم شوال بظاهر
قوچان و یازدهم بارض اقدس نزول اجلال و غرهٔ ذی القعده عزیمت رجعت
بدار الخلافه فرموده بیست و یکم وارد شاهرود و پنجشنبه هشتم ذی الحجهٔ
الحرام بدار الخلافهٔ الباهره تشریف ورود ارزانی فرمودند و لدی الورود
سلام عام در حضور همایون شرف انعقاد یافت نیز یار محمد خان سهام الدوله
ایلخانی شادلو حکمران بجنورد باعطای نشان و حمایل امیر تومانی سرافراز
و ژنرال کماروف سردار روس مقیم آخال که در بجنورد شرفیاب شده بود
باعطای یکقطعه نشان تمثال همایون نایل شد آقا ابراهیم خان امین السلطان
وزیر دربار اعظم و خزانه و گمرک و غیره که بواسطهٔ نقاهت مزاج باردوی
بزرگ از شاهرود از راه معمول روانهٔ ارض اقدس شده بود شانزدهم
رمضان داعی حق را لبیک اجابت گفته لقب امین السلطانی با تمام مناصب
و اشغال و اعمال مرحوم بمیرزا علی اصغر خان امین الملک ولد مرحوم مرحمت
و تفویض شد و نعش مرحوم در آستانهٔ حضرت رضویه مدفون گردید
امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان بمنصب امیر تومانی
و خلعت خسروانی سرافراز شد میرزا زین العابدین خان طبیب حضور
مبارک و نایب دکتر طولوزان حکیمباشی بلقب مؤتمن الاطبائی ملقب شد
و در ارض اقدس نواب رکن الدوله حکمران مملکت خراسان و سیستان
بخلعت خاصهٔ همایونی نایل و حاجی مستشار الملک میرزا محمد رضای
مستوفی و وزیر مملکت خراسان بلقب مؤتمن السلطنه ملقب و علما و شا

صاحبمنصبان ومعارف واعیان نیز هم مخلع شدند

از دولت ژاپن یك قطعه نشان مطلع الشمس درجهٔ اول بجهت امین الدوله مدیر دار الشوری و وزیر وظایف واوقاف وغیره اعطا وارسال گردید نظر باتحاد دولتین علیتین ایران وروس چهار عراده توپ تیر پر فولادی که مخصوص سوارهٔ نظام است باتمام لوازم از اعلیحضرت امپراطور روس بجهت اعلیحضرت همایون صاحبقرانی اهدا فرمودند فتح الله خان متخلص بشیبانی بیکوب جبهٔ ترمهٔ ایرانی مخلع شد میرزا محمود خان مستوفی سیم نوادهٔ مرحوم قایم مقام بمنصب استیفا از درجهٔ دویم نایل شد دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی مرکب از مترجمین السنهٔ مختلفهٔ خارجه واجزای متعدده حسب الامر همایون بتوسط صنیع الدوله وزیر انطباعات ودار الترجمه دولتی دایر و برقرار شد یکقطعه نشان درجهٔ دویم ستاره دار فرانسواژوزف از دولت اطریش بمیرزا عبد الله خان سرتیپ ومستشار وزارت خارجه اعطا شد در ششم صفر المظفر جشن مولود همایون کاملا گرفته شد سلام عید در پیشگاه حضور مبارك تشکیل یافت نواب والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنك وحکمران دار الخلافهٔ الباهره وغیرها برسم سنوات ماضیه قیام بتدارك جشن نموده شب وروز عید ضیافت کامل کرده بیك حلقه انکشتری الماس کرانبها از دست همایون نایل شدند

مزسینور از شوك نماس مامور بریاست مذهبی ارامنهٔ کاتولیکی رومیه با نامهٔ حضرت پاپ بحضور همایون شرفیاب شد امین الحضره بیکقطعه

گل کمر مرصع مباهی شد میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعهٔ
دولتی و ناظر دار الترجمهٔ همایونی در صلهٔ مدیحهٔ عید مولود بیك طاقهٔ شال
خلعت همایون سرافراز گردید کتاب درج درر از تالیفات فتح الله خان شیبانی
طبع و انتشار یافت نظام الملك وزیر لشکر بیك حلقه انگشتری الماس
بریلیان بمتاز و صنیع الدوله وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون
بیکثوب جبهٔ ترمهٔ شمسهٔ مرصع مخلع گردیدند در اسلامبول یکی از محلات
بزرك اتش گرفته و سوخته بندگان همایون یکهزار تومان وجه اعانه بجهت
اهالی انمحله اعطا و ارسال فرمودند یکثوب سرداری مفتول دوز شمسهٔ
مرصع بجهت نواب والا ظل السلطان مرحمت و بتوسط ناظر خلوت ارسال
اصفهان شد کتاب شمس المناقب از قصاید مرحوم شمس الشعرا میرزا
محمد علیخان سروش در مناقب حضرت سید المرسلین ص و حضرت
امیر المؤمنین ع و مدایح اعلیحضرت سلطان السلاطین بطبع و انتشار رسید
میرزا مهدیخان نایب وزارت خارجه پسر مرحوم میرزا مصطفی وکیل لشکر
بلقب بدایع نگاری ملقب گردید امین السلطان وزیر دربار اعظم و خزانه
عامره و گمرك ممالك محروسه و غیره و غیره بیکثوب سرداری ترمهٔ شمسهٔ
مرصع مخلع شدند حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه که در رکاب
همایون بدار الخلافه امده جزو وزرای دار الشورای کبری منسلك گردیدند
مرخص شده بسر خدمت وزارت مملکت خراسان مراجعت کردند جناب
حاجی میرزا محمد رفیع نظام العلما از بایجار که عازم زیارت مشهد مقدس

بودند با میرزا اسدالله خان وزیر مختار دولت علیه مقیم پطرزبورغ که
موقتاً اجازهٔ شرفیابی خواسته بود وارد دارالخلافه و شرفیاب حضور همایون
شدند جناب حاجی آقا محمد پسر حاجی آقا محمود کرمانشاهانی در دارالخلافه
برحمت ایزدی پیوست بتصدیق کنت رئیس ادارهٔ پلیس و احتساب میرزا
ابوترابخان سرهنگ نایب ادارهٔ پلیس بنشان و حمایل سرتیپی سیم و میرزا
محمد حسینخان مستشار رئیس محلهٔ دولت بنشان و حمایل سرهنگی و عباسقلی خان
کدخدای محلهٔ عودلاجان و مستشار ادارهٔ پلیس بنشان و حمایل سرهنگی و
جمعی دیگر از صاحبمنصبان آن اداره بنشانها و امتیازات دیگر نایل شدند
نواب والا ظل السلطان حکمران اصفهان و فارس و عربستان و لرستان و
کرمانشاهان و کردستان و یزد و غیره و غیره دهم ربیع الثانی وارد دارالخلافه
و شرفیاب حضور همایون شدند روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی خداوند
تعالی ببندگان اعلیحضرت همایون صاحبقرانی فرزندی از بطن نواب
علیه بدر السلطنه صبیهٔ مرحوم رضاقلی میرزا و نبیرهٔ مرحوم محمد رضا میرزا
ابن خاقان مغفور عطا فرموده مسمی بمحمد رضا میرزا و ملقب برکن السلطنه
گردید مسیو دوسار مامور مخصوص دولت جمهوری و نزولای ینگی دنیا از
طرف جناب گوسمان بلانک رئیس جمهوری آن دولت یکقطعه نشان که
اعظم نشانهای آن دولت است بجهت حضور همایون شهریاری هدیه آورده
تقدیم داشت شاهزادهٔ بهمن میرزا عموی اعلیحضرت همایونی در سن
هفتاد و شش در شهر شیشهٔ قراباغ مرحوم شد میرزا سعید خان مؤتمن الملک

وزیر امور خارجهٔ دولت علیه در سن هفتاد نیز برحمت ایزدی پیوست
ادارهٔ خالصجات دار الخلافه بامین لشکر وزیر فوائد عامه تفویض شد
میرزا اسد الله خان وزیر مختار مقیم پطرزبورغ بلقب وکیل الملکی ملقب شد
میرزا زین العابدین لشکر نویس ایروانی لقب معاون لشکری یافت وزارت جلیلهٔ
امور خارجه بعهدهٔ کفایت محمود خان ناصر الملک تفویض و یکطوب جبهٔ ترمهٔ
شمسهٔ مرصع خلعت بایشان مرحمت شد امیر حضرت بنشان درجهٔ اول
شیر و خورشید و حمایل ان نایل گردید

تقویم هذه السنة میمونه
بیچی ئیل کے مطابق سنه
یکهزار و سیصد و یک
هجری سنه ۱۳۰۱

جمادی الثانی	رجب المرجب	شعبان المعظم
اوریل ماه فرانسه		ولادت امام حسین
	مے ماه فرانسه	اولکاه اول
		ژون ماه فرانسه
عید زهرا [illegible]		
	رجعت عطارد	
	ایام البیض	
		عید مولود حضرت قائم
نیسان ماه رومی		
	ایار ماه رومی	
		حزیران ماه رومی
اولکاه ششم		
اردیبهشت ماه جلالی		
اول ثور	خرداد ماه جلالی	تیر ماه جلالی
آذر ماه قدیم		هفتم حزیران
	اول جوزا دیماه قدیم	بهمن ماه قدیم
		اول سرطان
	یوم المبعث	

بقیه جمادی الاولی
فروردین ماه جلالی
بشارت مریم

ماه رومی	ایام	ایام	ایام	ایام	رمضان المبارک	نصف النهار	بین الطلوعین	ایام	ایام	ایام	ایام	شوال المکرم	نصف النهار	بین الطلوعین		ایام	ایام	ایام	ایام	ذیقعده الحرام	نصف النهار	بین الطلوعین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول سنبله	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تحویل عطارد بمیزان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تحویل مریخ بمیزان	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول ماه دی قدیم	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوج آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوت ماه فرانسه	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سپتمبر ماه فرانسه	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شق القمر	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولادت امام حسن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رجعت عطارد	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تموز ماه رومی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آب ماه رومی	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلوع سهیل [illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایلول ماه رومی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مرداد ماه جلالی			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهریور ماه جلالی	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مهر ماه جلالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسفندارمذ قدیم	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فروردین ماه قدیم	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اردیبهشت ماه قدیم	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
								[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

الایام	القمریہ	الجلالیہ	الفرانسیسیہ	ذی الحجۃ الحرام	نصف النہار	بین الطلوعین
دوشنبہ	غرّہ	٧	٢٢		[illegible]	[illegible]
سہ شنبہ	٢	٨	٢٣	اوّل میزان	[illegible]	
چہارشنبہ	٣	٩	٢٤		[illegible]	
پنجشنبہ	٤	١٠	٢٥		٥٧	
جمعہ	٥	١١	٢٦		٥٦	٣٦
شنبہ	٦	١٢	٢٧		٥٥	٣٧
یکشنبہ	٧	١٣	٢٨		٥٤	
دوشنبہ	٨	١٤	٢٩		٥٣	
سہ شنبہ	٩	١٥	٣٠	یوم العرفہ	٥٣	٣٧
چہارشنبہ	١٠	١٦	١	اکتوبر ماہ فرانسہ	٥١	
پنجشنبہ	١١	١٧	٢	خسوف کلی مرئی	٥٠	
جمعہ	١٢	١٨	٣		٤٩	٣٧
شنبہ	١٣	١٩	٤		٤٨	
یکشنبہ	١٤	٢٠	٥		٤٧	
دوشنبہ	١٥	٢١	٦		٤٤	٣٧
سہ شنبہ	١٦	٢٢	٧	تحویل زحل بسنبلہ	٤٤	
چہارشنبہ	١٧	٢٣	٨		٤٣	
پنجشنبہ	١٨	٢٤	٩		٤٢	
جمعہ	١٩	٢٥	١٠		٤١	٣٧
شنبہ	٢٠	٢٦	١١		٤٠	
یکشنبہ	٢١	٢٧	١٢	تشرین الاوّل رومی	٣٩	
دوشنبہ	٢٢	٢٨	١٣		٣٨	٣٧
سہ شنبہ	٢٣	٢٩	١٤	یوم المباہلہ	٣٧	
چہارشنبہ	٢٤	٣٠	١٥		٣٤	
پنجشنبہ	٢٥	١	١٦	ابان ماہ جلالی	٣٥	٣٧
جمعہ	٢٦	٢	١٧		٣٤	٣٦
شنبہ	٢٧	٣	١٨	خرداد ماہ قدیم	٣٣	
یکشنبہ	٢٨	٤	١٩		٣٦	
دوشنبہ	٢٩	٥	٢٠		٣٥	٣٥

الایام	القمریہ	الجلالیہ	الفرانسیسیہ	محرم الحرام	نصف النہار	بین الطلوعین
سہ شنبہ	غرّہ	٦	٢١		[illegible]	[illegible]
چہارشنبہ	٢	٧	٢٢		٣٦	
پنجشنبہ	٣	٨	٢٣	اوّل عقرب	٣٧	
جمعہ	٤	٩	٢٤		٣٤	٣٦
شنبہ	٥	١٠	٢٥		٣٥	
یکشنبہ	٦	١١	٢٦	تحویل مریخ بقوس	٣٣	
دوشنبہ	٧	١٢	٢٧		٣٢	
سہ شنبہ	٨	١٣	٢٨		٣٢	
چہارشنبہ	٩	١٤	٢٩		٣١	٣٩
پنجشنبہ	١٠	١٥	٣٠		٢٠	
جمعہ	١١	١٦	٣١		١٥	
شنبہ	١٢	١٧	١	نومبر ماہ فرانسہ	١٦	٣٩
یکشنبہ	١٣	١٨	٢		١٧	
دوشنبہ	١٤	١٩	٣		١٧	٢٠
سہ شنبہ	١٥	٢٠	٤	احتراق عطارد	١٤	٢٠
چہارشنبہ	١٦	٢١	٥		١٥	
پنجشنبہ	١٧	٢٢	٦		١٣	٢٠
جمعہ	١٨	٢٣	٧		١٢	
شنبہ	١٩	٢٤	٨		١٢	
یکشنبہ	٢٠	٢٥	٩		١١	٢٠
دوشنبہ	٢١	٢٦	١٠		١٠	
سہ شنبہ	٢٢	٢٧	١١		٩	
چہارشنبہ	٢٣	٢٨	١٢		٦	
پنجشنبہ	٢٤	٢٩	١٣	تشرین الآخر رومی	٤	٢٠
جمعہ	٢٥	٣٠	١٤		٢	٣١
شنبہ	٢٦	١	١٥	آذر ماہ جلالی	٤	
یکشنبہ	٢٧	٢	١٦		٥	
دوشنبہ	٢٨	٣	١٧	تیر ماہ قدیم	٣	٣١
سہ شنبہ	٢٩	٤	١٨		٢	
چہارشنبہ	٣٠	٥	١٩		٢	٣١

الایام	القمریہ	الجلالیہ	الفرانسیسیہ	صفر المظفر	نصف النہار	بین الطلوعین
پنجشنبہ	غرّہ	٦	٢٠		[illegible]	[illegible]
جمعہ	٢	٧	٢١		١	
شنبہ	٣	٨	٢٢	اوّل قوس	١	
یکشنبہ	٤	٩	٢٣		[illegible]	
دوشنبہ	٥	١٠	٢٤		[illegible]	
سہ شنبہ	٦	١١	٢٥		[illegible]	٣٣
چہارشنبہ	٧	١٢	٢٦	ولادت امام موسیٰ	٥٩	
پنجشنبہ	٨	١٣	٢٧		٥٦	
جمعہ	٩	١٤	٢٨		٥٦	
شنبہ	١٠	١٥	٢٩		٥٧	٣٣
یکشنبہ	١١	١٦	٣٠		٥٧	
دوشنبہ	١٢	١٧	١	دسمبر ماہ فرانسہ	٥٤	٣٣
سہ شنبہ	١٣	١٨	٢		٥٤	٣٣
چہارشنبہ	١٤	١٩	٣		٥٥	
پنجشنبہ	١٥	٢٠	٤		٥٥	٣٥
جمعہ	١٦	٢١	٥		٥٥	
شنبہ	١٧	٢٢	٦	شہادت امام رضاؑ	٥٤	
یکشنبہ	١٨	٢٣	٧		٥٤	
دوشنبہ	١٩	٢٤	٨		٥٣	٣٥
سہ شنبہ	٢٠	٢٥	٩		٥٣	
چہارشنبہ	٢١	٢٦	١٠		٥٢	
پنجشنبہ	٢٢	٢٧	١١		٥٢	
جمعہ	٢٣	٢٨	١٢		٥١	٣٥
شنبہ	٢٤	٢٩	١٣	کانون الاوّل رومی	٥١	
یکشنبہ	٢٥	٣٠	١٤		٥١	
دوشنبہ	٢٦	١	١٥	دی ماہ جلالی	٥٠	٣٥
سہ شنبہ	٢٧	٢	١٦		٥٠	
چہارشنبہ	٢٨	٣	١٧	مرداد ماہ قدیم		
پنجشنبہ	٢٩	٤	١٨		٥٠	٣٥

الايام (ربيع الاول)	ربيع الاول	نصف النهار	بين الطلوعين	الايام (ربيع الثاني)	ربيع الثاني	نصف النهار	بين الطلوعين	الايام (جمادى الاولى)	جمادى الاولى	نصف النهار	بين الطلوعين	الايام (جمادى الثانية)	جمادى الثانية	نصف النهار	بين الطلوعين
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]				[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	خفای زهره در مشرق	[illegible]	
[illegible]	اول جدی			[illegible]	اول دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]			[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]	میلاد مسیح	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]				[illegible]	صو ‌نیو	[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]			[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	خمیس مراجح	[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]				[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]			[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	مارت ماه فرانسه	[illegible]					
[illegible]	ژانویه ماه فرانسه	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	فوریه ماه فرانسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولادت سیدنا [illegible]	[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]	ولادت حضرت رسول	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول برد العجوز	[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]	تحویل زهره بدلو	[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]	فار النور در کونمر	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]					
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	اذر فارسی	[illegible]	[illegible]				
[illegible]	کانون الاخر رومی	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]					
[illegible]	بهمن ماه جلالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسفندارمذ ماه جلالی شباط ماه رومی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خمسه جلالی	[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	اخر برد العجوز	[illegible]					
[illegible]	شهریور ماه قدیم	[illegible]		[illegible]	مهر ماه قدیم	[illegible]		[illegible]	ابان ماه قدیم	[illegible]	[illegible]				
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]								

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	سنه ۱۰۹۷	سنه ۱۱۳۳	شش سال	سنه ۱۱۳۹	چهل و دو سال	در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	سنه ۱۱۲۷	سنه ۱۱۶۴	هشت سال	سنه ۱۱۷۲	چهل و پنجسال	حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	سنه ۱۱۴۴	سنه ۱۱۸۴	هفت سال	سنه ۱۱۹۱	بیست و هفت سال	استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	سنه ۱۱۵۵	سنه ۱۱۹۳	هیجده سال	سنه ۱۲۱۱	پنجاه و شش سال	نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	سنه ۱۱۸۵	در طهران سنه ۱۲۱۲	سی و هشت سال و پنجما	سنه ۱۲۵۰	شصت و چهار سال و چهار ماه	در قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	سنه ۱۲۰۳			در خراسان سنه ۱۲۴۹	چهل و پنجسال و شش ماه	مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	سنه ۱۲۲۲	سنه ۱۲۵۰	چهارده سال و سه ماه	سنه ۱۲۶۴	چهل و یکسال و یازده ماه	در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه
صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا
ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان
محمد حسن شاه بن سلطان فتحعلیخان بن امیر شاه
قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان
قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست
و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه
یکهزار و دویست و شصت و چهار دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تخت سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذیقعدة الحرام
سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال
سی و هفت سال تمام است با استقلال مع
الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و
جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد
دولت جاوید مهد مظفر الدین میرزا ادام الله
اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه
یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه
سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و
دویست و شصت و شش من الهجرة

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر
جنگ دولت علیه کامران میرزا ادام الله اقباله
العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام سنه
یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین

میرزا

میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی
الثانیه سنه ۱۲۹۹
نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه
تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نوادهای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا
تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹
نواب والا ملک منصور میرزا
نواب والا ابو الفتح میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا
تولد در سنه ۱۲۹۵
نواب والا سلطان محمود میرزا تولد در سنه ۱۲۹۹

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳
نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸
نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹
نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۱
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۱

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا
عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن
الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه
عزیز الدوله نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا
نواب والا معین الدوله احمد میرزا
نواب والا فرمانفرما فیروز میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب محمد امین میرزا نواب عضد الدوله سلطان
احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب امان
الله میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان
نواب نیر الدوله پرویز میرزا

سایر میرزادگان کرام

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل
السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس
میرزا نواب حشمة السلطنه بدیع الملک میرزا
نواب ناصر الدوله سلطان حمید میرزا نواب مؤید
الدوله ابو الفتح میرزا نواب محمد حسین میرزای
میرآخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان
میرزا نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا
نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا نواب
عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام
السلطنه ابراهیم میرزا نواب معز الدوله
اسمعیل میرزا نواب شجاع السلطنه ذبیح الله
میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا
نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا
سهام الملک مهدیقلی میرزا شجاع الدوله
حاجی سلیمان میرزا سیف الدوله سلطان
محمد میرزا از آل اجودان مخصوص حضور مبارک
سیف الملک وجیه الله میرزا نصرة الدوله
عبد الحسین میرزا احتشام الملک عبد
العلی میرزا سلطان حسین میرزا ولد نیر
الدوله ابراهیم میرزا ولد مرحوم معز الدوله
اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی میرزا
ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا
(جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا)
ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد
مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد
مرحوم ایضا باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله
فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد
ایضا قربانعلی میرزا ولد ایضا محمد صادق
میرزا ولد ایضا عبد الحسین میرزا ولد
ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا
حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا

ولد

ولد مرحوم اسدالله میرزا حاجی محمد حسین
میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد علی میرزا ولد مرحوم
خسرو میرزا نورالدهر میرزا سام میرزا
شمس الشعرا کامران میرزا لطفعلیخان پسر
مرحوم مؤیدالدوله حاجی محمد مهدی میرزا ولد مرحوم
ایضاً محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد
باقر میرزا دارا میرزا ولد مرحوم ضیاءالدوله
احمد میرزا عالمشاه میرزا سلطان محمود میرزا
ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد مرحوم ایضاً
نصرالله میرزا پسر حاجی سیف الدوله میرزا
اسدالله میرزا محمد صادق میرزا حاجی
نصرالله میرزا امیر آخور حضرت نایب السلطنه
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاءالدوله شاهزاده
میرزا الله مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی محمد میرزا

خوانین و آقایان قاجار و غیرهم با ایلخانی گری

جناب جلالتمآب عضدالملک وزیر حضور همایون
خوانسالار و خازن مهر مهر آثار
عمدة الامراء العظام میرزا محمد خان ولد جناب عضد
الملک میرزا حبیب الله خان مجدالاشراف
و مباشر کل خوانین قاجار

امیرزادگان و امراء و رؤسای غیره

امیرزادگان

ادریس میرزا ولد مرحوم ملک آرا محمد شریف
میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید
الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا
احمد میرزا شاهرخ میرزا اکبر میرزا محمد
حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله
میرزا محمد یوسف میرزا

اولاد مرحوم قاسمخان امیر

محمد رضی خان محمد تقیخان حیدرخان
اکبرخان محمود خان علی اصغرخان
عباسخان علیخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

غلامحسینخان حاجی شکرالله خان خلیل الله
خان مصطفی خان محمد اسمعیل خان
محمد ابراهیم خان

طایفه حاجی مهدی قلیخانی قوانلو

حسینقلیخان بخشعلیخان رئیس و سرتیپ نجفقلی خان ولد حاجی محمد علیخان علیخان سرهنگ محمد قلیخان ولد یوسفخان محمد قلیخان ولد قاضی ناصرخان

قزل ایاغ دولو

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ نورالله خان نصرالله خان رفیعخان احمدخان محمد صادقخان علی محمدخان احمدخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسنخان رئیس و سرتیپ محمدخان بهاءالسلطنه حاجی محمد تقیخان سرتیپ حاجی قلیخان حاجی حسینعلیخان محمد علیخان

طایفهٔ عزالدینلو

آقاخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان محمد رضاخان محمد کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

حاجی محمد رحیمخان سرتیپ محمد حسینخان محمد حسنخان رئیس اللهویردیخان امامقلیخان حاجی محسنخان محمودخان خلیل الله خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان رئیس و سرهنگ اسدالله خان حسینقلیخان محمد طاهرخان سرهنگ و ناظم میرزا باقرخان علیخان

طایفهٔ شاه بوداغلوی سپانلو

محمودخان رئیس و سرهنگ حاجی محمد زمانخان علی محمدخان احمدخان اسمعیل خان

طایفهٔ قانجلو وغیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قانجلو محمد رضا خان محمد قلیخان سرهنگ و رئیس خزینه دارلو ابراهیمخان سرهنگ و رئیس کهنه لو محمدخان سرهنگ و رئیس طایفهٔ کرلو

سررشته دار و یساولان

میرزا سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ و تحویلدار امیرخان یساول باشی سایر یساولان هفتاد نفر

سایر خوانین قاجار

دویست و شصت و دو نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اجل اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران آقا میرزا یوسف

ادارهٔ خاصهٔ صدارت عظمی

جناب جلالتمآب قوام الدوله نایب صدارت عظمی حاجی میرزا رضا منشی مخصوص میرزا حسن مستوفی و منشی مخصوص صدارت عظمی

منشیان رسائل دولتی که در ادارهٔ جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر رسائل هستند

میرزا مهدی مستوفی و منشی مخصوص حاجی میرزا عبدالله منشی میرزا ابراهیم گیلانی میرزا علی تویسرکانی

میرزا محمود میرزا علی طهرانی و غیره

اسامی اعضای وزرای دربار اعظم غیر از شاهنشاهزادگان و شاهزادگان عظام که در موقع خود ثبت شده و میشوند

جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر حضور همایون و خوانسالار و خازن مهر مهر آثار و ایلخانی ایل جلیل قاجار	جناب جلالتمآب ناصر الملک وزیر امور دول خارجه	جناب جلالتمآب مشیر الدوله وزیر عدلیه اعظم	جناب جلالتمآب امین الدوله رئیس مجلس دربار و وزیر وظایف و اوقاف و غیره
جناب جلالتمآب امین السلطان وزیر دربار اعظم و خزانهٔ عامره و گمرکات و غیره	جناب جلالتمآب آصف الدوله امیر و مأمور بحکومت مملکت خراسان و سیستان	جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر	جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا هدایت الله
جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و معادن	نواب اللهقلی میرزا ایلخانی	جناب جلالتمآب صاحبدیوان مأمور بمملکت فارس	جناب جلالت نصاب امین لشکر وزیر فواید عامه و مدیر خالصجات
جناب جلالت نصاب صنیع الدوله وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ دولتی	جناب جلالت نصاب شهاب الدوله مرتضی قلیخان قاجار	جناب فخامت نصاب اعتضاد الملک (?) مأمور بحکومت مازندران	جناب حاجی میرزا عباسقلی
میرزا ابوالحسنخان پسر مرحوم قائم مقام			

جناب جلالت نصاب [illegible] میرزا محمد [illegible]

میرزا هاشمخان مستوفی منشی مجلس دربار

وزارت جلیله جنگ

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ رئیس کل قشون ظفر نمون از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر رئیس دفتر لشکر — امیر الامراء العظام اللهیار خان

امیر تومان اجودانباشی کل

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیره لشکر نویسان

معتمد السلطان میرزا عبد الوهاب خان لشکر نویس باشی و نایب وزارت جلیله لشکر میرزا محمد تقی وکیل لشکر حاجی میرزا شفیع میرزا یوسف میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا علی ولد مرحوم حکیمباشی میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی داماد معین الملک میرزا حبیب الله میرزا علی ولد جناب وزیر دفتر میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا نبیل معاون لشکر میرزا محمد علی توپخانه اعتماد لشکر میرزا محمد علی میرزا رفیع خان میرزا محسن لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم میرزا عبد الله خان میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا حسینقلی میرزا اشرف میرزا تقی خان لشکر نویس میرزا حسینعلی گروسی میرزا رضا علی آبادی میرزا محمد قلی میرزا حسن خان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا مقیم مامور استر آباد میرزا علی اصغر برادر صدر دیوانخانه میرزا محمد علی علوی میرزا رضای نفرشی لشکر نویس میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم نفرشی میرزا اسد الله میرزا مهدی گجوری میرزا محمد حسین مازندرانی میرزا سید تقی نفرشی مامور گیلان میرزا سید باقر نفرشی میرزا علی اصغر خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین وزیر خمسه میرزا علینقی

کردستان

کردستانی حامو کردستان

سررشته داران دفتر لشکر وغیره

دفتر لشکر از بابت سررشته داران و محررین

میرزا ابو القاسم میرزا نبی میرزا حسین میرزا
اما مقلی میرزا محمد علی میرزا آقا میرزا احمد
نوری میرزا احمد لواسانی میرزا سید ابراهیم
میرزا شفیع میرزا هادی میرزا اسمعیل کتابچه
نویس میرزا محمد علی نوری میرزا فرج الله سر
رشته دار میرزا ابو تراب میرزا عبد الکریم
میرزا علینقی میرزا بزرک میرزا عنایت میرزا
اسحق میرزا صادق میرزا ابو القاسم میرزا
حسینخان پسر معاون لشکر میرزا حسینخان نائینی
میرزا هدایت روزنامه نویس میرزا سید حسین
میرزا نور الله میرزا زمان کردستانی میرزا اسمعیل
میرزا جعفر نوری میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان
ولد میرزا نبل لشکر نویس میرزا عبد الحسین
میرزا سید احمد میرزا محمد میرزا سید محمد علی
میرزا اسمعیل علی آبادی میرزا رجب رضا
حاجی میرزا محمد میرزا سید یوسف حاجی

میرزا کاظم میرزا ابراهیم محرر میرزا یوسف تفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه و اصطبل

میرزا اسد الله میرزا علی اکبر سررشته دار اصطبل
میرزا نصر الله میرزا عباس سررشته دار

قورخانه

میرزا ولیقلی لشکر نویس میرزا آقا سررشته دار
میرزا حسینخان سررشته دار میرزا حسینخان
سررشته دار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا نصر الله
سررشته دار میرزا اشرف میرزا علی اکبر

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

مهاجر

میرزا لطفعلی سررشته دار

مخزن

میرزا سید حسن سررشته دار

منشیان

میرزا محمد خان منشی باشی مخصوص میرزا کلبعلی
میرزا عبد الکریم میرزا ابو الحسن میرزا عبد

الحسین

الحسین میرزا محمد علی زرد جناب صاحب دیوان

میرزا علیخان میرزا احمد میرزا محمود میرزا علیرضا

عزب باشی و عزبان دفتر لشکر

میرزا محمد علی عزب باشی میرزا مهدی عزب دفتر

میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل میرزا اسمعیل ایضا

میرزا جعفر میرزا حسن ایضا میرزا جعفر

میرزا حسین میرزا مختار

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکر نویسان

میرزا محمد تقی لشکر نویسباشی آذربایجان میرزا

محمود خان میرزا غلامعلی ناظم لشکر میرزا

سید مرتضی میرزا علی آشتیانی حاجی میرزا کاظمخان

میرزا علیرضا میرزا علی اشرف حاجی میرزا محسن

میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی

حاجی میرزا ابو الحسن لشکر نویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا

قربانعلی میرزا محمد میرزا ابراهیم و کدخدای

میرزا یوسف میرزا حسین میرزا نقی میرزا اسکندر

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا احمد

میرزا اسمعیل،

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد لشکر نویسباشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا رضا

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکر نویسباشی فارس میرزا

مصطفی لشکر نویس

اصفهان

میرزا محمد علی لشکر نویس میرزا محمد سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا طاهر سررشته دار دفتر لشکر

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار دفتر لشکر

خمسه

میرزا غلامحسین لشکر نویس

مازندران

میرزا فرج الله خان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکر نویس میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشهان

میرزا سید علی لشکر نویس

همدان

میرزا محمد لشکر نویس

اطبا و جراحان نظام

عالیجناب میرزا سید رضی حکیمباشی و رئیس الاطبا
عالیجناب میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا
رضاقلی جراحباشی اطبا و جراحان حاضر رکاب
و مامورین ولایات صد و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

نواب جهانسوز میرزا نواب ناصر الدوله

جناب حسنعلیخان سالار لشکر جناب حاجی
محسنخان معین الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم
اسلامبول امیر الامراء العظام مصطفی خان
امیر الامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار جناب صارم الدوله
امیر الامراء العظام ساعد الدوله عمدة الامرا
العظام میرعلیخان حشمة الملک عمدة الامرا
العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک

سرتیپان اول

سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته
شده

احتشام الدوله انوشیروان میرزا ضیاء الدوله
وجیه الله میرزا سیف الملک نصرالله خان نصر
الملک حاجی حسام الدوله حسام الملک
حاجی بهاء الدوله رئیس قشون مملکت آذربایجان
حشمة السلطنه سلیمانمیرزا شعاع الدوله
حشمة الدوله سلطان محمد میرزا سیف الدوله
[illegible]
زنبور الحضور همایون شهاب الدوله جناب
اعتضاد الملک سهام الدوله عبدالحسینخان
فخر الملک سالار اصلان جناب محمدخان والی

مصطفی قلیخان جهانبیکلو شجاع السلطنه
میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم شجاع الملک
میرزا یوسفخان مستشار الدوله عبد الحسینخان
افشار حسینقلیخان افشار بردسیری اصلان
محمد حسینخان رئیس اصطبل توپخانه جناب نریمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان محمد
حسینخان مشیر خلوت فراشباشی نواب اشرف والا
نایب السلطنه علینقی خان سرتیپ دماوندی
جمشیدخان عبد العلی میرزا احتشام الملک

سرتیپان درجه دوم

سوای آنهائیکه جزو افواج و سواره نوشته شده اند
ابو الفتح میرزا مؤید الدوله عالمشاه میرزا
ابو النصر میرزا حسام السلطنه عبد الحسین
میرزا نصرة الدوله سلطان محمود میرزا ولد مرحوم
بهمن میرزا میرزا عبد الله خان مستشار الوزاره
خارجه محمد علی میرزا حسینقلیخان والی پشتکوه
میرزا جوادخان میرزا زکیخان حاجی آغا جوهر
معتمد الحرم حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله
عبد الله خان ولد مرحوم اعتماد السلطنه

سرتیپان درجه سیم

سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند
دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون عین الملک حسینخان
سرتیپ و لله اجودانباشی ابو تراب میرزا
محمد علیخان اردو باشی نواب اشرف والا نایب السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ باقی خواجه وند مهدیقلیخان
دنبلی حاجی هادیخان جهانبیکلو عباسقلی
خان سرتیپ مترجم نواب اشرف والا نایب السلطنه
محمد علیخان ژنرال اجودان مخصوص عزیز الله میرزا
ابو طالبخان علینقیخان سرتیپ خارج افواج ابلاث
محمد مهدیخان جهانبیکلو خانباباخان پسر صاحب
اختیار میرزا کریمخان فیروزکوهی میرزا
فتحعلیخان ولد مرحوم وکیل الملک محمد صادقخان
قراباغی میرزا علیخان افشار علیخان نکره
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان پسر مرحوم حاج
نجم الملک عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان
پشتکوهی محمد کاظمخان پسر شهاب الدوله
قاسمخان مراغه مهدیخان قاجار سیف الله

خان لاریجانی میرزا نصرالله خان مهندس
محمود خان گیلانی محمد میرزا علیرضا خان ژنرال
اجودان صمصام الدوله میرزا عبدالکریمخان سرتیپ
حاجی محمد حسینخان زند

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امیر نظام عبدالعلی
خان ولد مرحوم ایضا علی اکبرخان کنگرلو مرتضی
خان سمنانی نصرالله خان دماوندی آقاخان خلف مرحوم
سلیمانخان امیر تومان میرزا سید علی اصغر
حسینعلی میرزا حاجی محمد علیخان زند آقا سید
میرزای کاشانی موسیخان نواده مستشار الدوله
محمد تقیخان محمود خان سرهنگ سابق فوج خمسه
حسینقلیخان برادر اجودانباشی کل جمشیدخان
پسر حاجی اردشیرخان نجفخان قزوینی محمد
حسنخان ولد امیر تومان باباخان کرجی میرزا آقای
کاشانی حسنخان پسر اجودانباشی میرزا محمد خان
پسر مرحوم صدر اعظم حاجی علیخان ولد مرحوم
اکبرخان سرتیپ غلامعلیخان ولد سهام الدوله
رحمة الله خان شقاقی حیدرخان پسر حاجی سعد
الدوله میرزا بزرگ خان پسر میرزا علی قایم مقام
میرزا غلامعلیخان پسر میرزا محمود وزیر محمد حسنخان
ولد محمدخان امیر تومان علیخان ولد مرحوم نظام
الدوله کلبعلیخان نواده مرحوم نظام الدوله
محمد آقا ولد مرحوم حاجی شیرخان کریمخان خدابنده
لوئی آغا حسن خواجه آقا محمدخان علیقلیخان
جوانشیر علیقلیخان شقاقی حسنخان ولد
شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان عبدالله خان
شیروانی کاظمخان شقاقی اسدالله خان ماکوئی
علینقیخان علی اکبرخان برادر مشارالیه زین
العابدینخان احمدخان جعفرخان سرهنگ
سابق فوج تخته قاپو ابوالحسنخان محمدخان یزدی
امان الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی فرج الله
خان ایضا حسینقلیخان سرهنگ سابق فوج پنجم
شقاقی مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان ولد مرحوم
فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی خانباباخان
لاریجانی حسنخان افشار اسدآبادی پاشاخان
خمسه مظفر السلطنه محمد حسنخان دوبرن

علیقلیخان اکرد غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان
ولد مرحوم حاجی بهاء الملک جعفرقلیخان سلیمانخان
اسدالله خان پسر مرحوم حاجی سعدالدوله بیوکخان
ولد مرحوم محمدخان امیر تومان فتح الله خان قراگوزلو
حسنخان نواده جناب صاحب دیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی

نایب اجودانباشی

جلال الدین میرزا مصطفی خان قاجار علی
رضا میرزا احمد میرزا خلف مرحوم تیمور میرزا (فرزند ارسلان میرزا) محمد
کاظم میرزا ولد علی الشاه میرزا احمد میرزا خلف مرحوم
کیقباد میرزا ارسلان میرزا امیر اصلان میرزا
سلطان مجید میرزا اسدالله خان مصطفی
قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان نصیرخان قزوینی
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی ناصرقلیخان
میرزا یوسفخان میرزا مسعودخان فیروزکوهی
میرزا فضل الله خان مجیدخان کردستانی
یوسفخان شقاقی میرزا هدایتخان غلام محسنخان
رحمة الله خان نواده مرحوم سیف الملک رستمخان
کرجی سلطان احمد میرزا علی اکبرخان

نواده مرحوم فضلعلیخان حاجی شکرالله خان
شقاقی محمد حسینخان پسر جمشیدخان
یشموتخان هادیخان زرندی حسینخان خلف مرحوم
جارچی باشی میرزا عبدالله خان نایینی کتابدار میرزا یوسفخان
محمد آقا مصطفی قلیخان ولد مرحوم صمصام الدوله
باقرخان نواده حاجی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی باشی
قزوینی حسنخان ولد نصرالله خان سرتیپ
زنبورکخانه محمد علیخان ولد امیرالامرا غلامرضا
خان زدینی قهرمانخان سید حسینخان
فیروزکوهی سید حسینخان ایضا حسنخان
ولد مرحوم علیقلیخان میرزا عیسی خان ولد
مرحوم عبدالرسولخان خانباباخان خلف مرحوم
حاجی سعدالدوله بیوکخان افشار مهدیخان
ایضا محمد علیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یار محمدخان نواده اجودانباشی
کل میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع الملک
نجفقلیخان عبدالعلیخان افشار جلال الدین
میرزا ولد مرحوم عمادالدوله میرزا حسنخان

امیرخان آقا الرخان پسر جبرئیل خان مسیحی علی اکبر
خان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنك اسکندرخان
حسینخان ولد شکر الله خان علی بیك افشار ابو الفتح
خان ولد حیدر علیخان محمود آقای مامو خراسان
اسمعیل خان بسطامی مرتضی قلیخان نکره رحمة الله
خان برادر مرحوم دبیر الملك مصطفی قلیخان قاجار
محمد علیخان کرندی غلام محسنخان ولد مرحوم محمد علیخان
سقزی قاسمخان ملایری مصطفی قلیخان
کرمانشاهانی عیسی خان خلف مرحوم حاجی میرزا
صادقخان علیخان ولد مرحوم ایضا محمد خان
صاینقلعه محمد حسینخان علیخان یار محمد خان
میرزا رحیمخان ولد مرحوم میرزا زکی غلام محسن میرزا
اسد الله خان تفرشی صادقخان منسوب مرحوم
وکیل الملك نقیخان کرمانی حاجی حبیب الله
خان کرمانشاهانی عباسقلیخان حسین آقا
ولد علی بیك افشار

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان پسر
جبرئیل خان قهرمان بیك احمدخان ولد علیرضا خان

حسین بیك ولد ایضا علی اکبرخان یاور نوری
فوج طهران رضا قلیخان باغمیشه حسین بیك
قراباغی حسینخان مرندی محسن بیك کرکری
اسمعیل خان بادکوبه علیخان مرندی عباس آقا ولد
مرحوم بهاء الدین آقا جعفر قلی بیك مرندی محمد یوسفخان
هراتی عزیز محمد خان ایضا جعفر قلیخان هراتی
محمد خان نصر الله خان قومی دجخان کودزی
خسرو خان خمسه شکر الله خان ایضا مرتضی قلیخان
قزوینی اسمعیل خان ولد مرحوم محمد خان امیر تومان
عباسقلی بیك خلف مرحوم جعفر قلی بیك لطفعلیخان

معلمین

ایرانی

محمد آقای جدید الاسلام
کریمخان میرزا عبد الوهاب علیخان قاجار محمد علیخان
مصطفی بیك میرزا شکر الله میرزا محمد علی
حسن آقای تفلیسی میرزا اسحق معلم میرزا محمد
خان معلم محسنخان میرزا محمود

معلمین فرنگی

معلمین قدیم

اندری صاحب مسیو لموین کاپیجی باشی مسیو اشنیه

معلمینی که تازه آمده اند

صاحبمنصب

ماژور واسطو واخ معلم پیاده نظام کپیتن کرومس معلم
پیاده نظام کپیتن کسر معلم پیاده نظام مسیو
دبروشنیک سلطان توپخانه مسیو کارپیار سلطان
پیاده نظام مسیو ودل نایب اول شاسر
کسکرخان مهندس

سوار فیسه

پرینی شاسر پاترنستر شاسر مت پیاده نظام

مهندسین و مترجمین

احمدخان قاجار محمدحسن میرزا حاجی محمد میرزا

مترجمین

میرزا محمدعلی

توپخانه مبارکه

سرتیپان

اللهوردیخان سرتیپ اول جناب اجودان مخصوص
رئیس و وزیر قورخانه مبارکه و مدیر اداره کل توپها
و قپسها و خمپاره‌ها و لوازم آن حاجی غلامرضاخان
سرتیپ اول شهاب الملک حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول
میرزا اسمعیلخان آجودانباشی توپخانه
صفرعلیخان سرتیپ بهارلو حاجی شکورخان
سرتیپ فوج دویم تبریزی اردبیلی جلیلخان
سرتیپ فوج هفتم شقاقی میرزا فتح الله خان سرتیپ
فوج هشتم خلخالی محمدصادقخان امین نظام سرتیپ
فوج مخبران مقدم حاجی عبدالحسینخان سرتیپ
اصلانخان سرتیپ علیرضاخان سرتیپ فوج سیم
گروسی ذوالفقارخان سرتیپ عسکرخان شقاقی

سرهنگان

محمدتقیخان سرهنگ فوج بهادران بهارلو صادقخان
سرهنگ فوج بهادران افشار عبدالرحیمخان سرهنگ
فوج اول افشار محمدصادقخان سرهنگ فوج چهارم
مرندی محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی بیوکخان
سرهنگ فوج مخبران مقدم میرزینالعابدینخان
اردبیلی حاجی باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
حسینقلیخان سرهنگ ایضا میرزا ابراهیمخان
ولد مرحوم آجودانباشی مصطفی قلیخان رستمخان
سرهنگ سیلاخوری میرزا محمدخان پسر ملک الاطباء

میرزا رحیمخان سرهنک تبریزی میرزا صالح خان
سرهنک محمد علیخان سرهنک علینقی خان سرهنک
کروسی حسینخان سرهنک نهاوندی فتح الله خان طالش

نایبان اجودانباشی

مرتضی قلیخان نایب اجودانباشی کلبعلیخان نایب اجودان
باشی محمد ناصر خان ایضا احمدخان میرزا نجف
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی حسنعلیخان
نایب سیم اجودانباشی میرزا حسینخان

یاوران اول

محمد صادقخان جزو قراولان ابنار حبیب الله خان ایضا
اسدالله میرزا یاور فوج اردونقی حیدرقلیخان اردونقی
حاجی خضرقلیخان للک فرج الله خان طالش
سلیمانخان مقدم صادقخان قزوینی غلام حسینخان
قزوینی عبدالباقیخان ایضا مظفرخان کروسی
فرج الله خان کرمانشاهانی ابوالقاسمخان تبریزی جزو
قراولان ابنار محمدعلی میرزا رضاخان فرج الله خان
شیرازی حسینخان بهارلو هاشمخان بهارلو
محمدعلیخان افشار سبدلی بیک مرندی

یاوران دویم

حسینخان اردونقی حسین بیک خوئی بیوکخان
شقاقی صادقخان مقدم عبدالله خان کروسی
غلام محسنخان بهارلو عبدالله خان شقاقی شریفخان
خمسه عباس میرزا بسطامی ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی فرج بیک خرقانی محمد آقا ایضا میرزا رضا ولی
جزو قراولان ابنار حاجی میرزا فرج تبریزی جزو
قراولان ابنار نادر میرزا جزو قراولان ابنار محمد
طاهر میرزا ایضا آقا غلام محسین جزو قراولان ابنار
آقابیک اردونقی جزو قراولان ابنار میرزا حسینخان
جهانگیرخان فتحعلیخان خوئی علی عسکر آقابیک لک
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان همدانی
برزوخان همدانی حسن رضاخان کرمانی
میرزا مهدیخان

ادارهٔ اصطبل توپخانه

بریاست محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب

محمد حسینخان رئیس اصطبل میرزا علی اکبر سررشته دار
کل وبرات نویس میرزا محمود مشرف حاجی فرج علی
نایب اول نایب دویم دونفر اخته چی دونفر

نعلبند باشی و نعلبند شش نفر

سایر ولایات

خمسه

نایب اوّل سه نفر نایب دویم چهارده نفر

ملایر و غیره

میراخور و نایب اوّل دو نفر نایب دویم چهار نفر

نهاوند

نایب اوّل دو نفر نایب دویم سه نفر

عراق

افراسیاب خان میراخور نایب دویم چهار نفر

ساوه

نایب اوّل نفر نایب دویم دو نفر

آذربایجان

محمد رحیم خان میراخور جلیل بیک نایب اوّل نفر

نایب دویم سه نفر

خراسان و سیستان

عیسی خان میراخور نایب دویم سه نفر

اصفهان

نایب اوّل نفر نایب دویم دو نفر

استراباد

نایب دویم نفر

بسطام

نایب اوّل نفر

خرم آباد

نایب دویم نفر

عربستان

نایب دویم نفر

کرمانشاهان

عبد العظیم بیک نایب اوّل

کرمان

نایب دویم نفر

یزد

نایب دویم نفر

فارس

مشرف نفر نایب دونفر

کردستان

نایب دویم نفر

اداره کل توپخانه و قورخانه و قپچاقها و لوازم آن

ریاست جبا اجودان مخصوص رئیس و زنبورخانه
مبارکه ممالک محروسه سیصد و بیست و چهار نفر

حاضر رکاب

از صاحبمنصب و توپچیان و بخو بلداران و قراولان
و اصناف توپخانه و غیره
حاجی باقرخان سرهنگ با فوج افشار بکشلو محمد
علیخان سرهنگ محمد علیمیرزا یاور اول سیف
الدین میرزا سلطان میرزا محمد علی علوی سر
رشته دار میرزا سید تقی ایضا میرزا علیخان نایب
نایب نفر بیگزاده نفر وکیل و سرجوخه نفر
مباشر نفر

سایر

اجزا کارخانه جات توپخانه

آقا غلامحسین رئیس کارخانه جات میرزا عبدالله
نویسنده میرزا بخو بلدار نجارباشی و حداد
باشی و غیره پنجنفر فوج افشار بکشلو و سربازان
انبارها و اصناف و غیره هم دویست و هیجده نفر

مامورین

بجهة بخوبلداری توپخانه های سرحدات و ولایات
هشتاد و شش نفر

آذربایجان

هفت نفر

شهر تبریز

حسینخان یاور

خوی و ارومی

واردبیل و ساوجبلاغ و لاهیجان و قطور شش نفر

سایر ولایات

هفتاد و نه نفر

اصفهان

میرزا مهدیخان یاور

شیراز

بندر بوشهر

عربستان

عباسقلی سلطان

کرمان

عبدالعلیخان سلطان

خراسان و سرحدات

میرزا هاشم سررشته دار

قاین و سیستان

فریدون بیک نایب اول

کرمانشاهان

میرزا آقا سررشته دار

کردستان

لطف الله سلطان

استراباد

میرزا محمد علی اجودان سلطان بسطام

میانکاله

علی اکرم بیک وکیل

عباس میرزا یاور

بروجرد

هادیخان نایب

لرستان

محمود بیک وکیل

یزد

محمد بیک وکیل

ابن لی قرث

زنجان

اسمعیل بیک سرجوقه

سایر

از توپچیان وغیرهم که همراه صاحبمنصبان مخصوص انجو بلدای توپها هستند بیست نفر

قورخانه مبارکه

جناب اجودان مخصوص رئیس و وزیر قورخانه مبارکه ممالک محروسه میرزا رفیعخان مستوفی و محاسب قورخانه مبارکه

ارباب قلم

از قراریکه در دفتر لشکر نوشته شده

سرتیپ و سرهنگ

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان سرهنگ غلامحسینخان سرهنگ باقرخان سرهنگ میرزا محسن سرهنگ حسینخان سرهنگ

یاور

ده نفر

سلطان چهل و نه نفر اصناف تفنگ ساز و فشنگ ساز و توپ ریز وغیره پنجاه و چهار نفر

زنبورکخانه

نصرالله خان سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ علیمحمد بیک یاور اول اسمعیل خان یاور دویم رستمخان یاور مونیکاچی زنبورکخانه

مونیکاچیان

صاحبمنصبان

شکرالله خان سرهنگ موزیکانچی باشی محمد حسنخان

سرهنگ نواده مرحوم خانبابا خان سردار کل

محمدعلیخان یاور موزیکانچی صفرعلیخان یاور

غلامحسین بیک یاور

دستجات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارنکه ورودباری

دسته

لورائی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان زنبورکخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

افواج قاهره

توپمان اول

فوج بهادران

شجاع السلطنه سرتیپ اول سید محمدخان سرهنگ

فوج اول خاصه

حاجب حسام الدوله سرتیپ اول حاجب نقدعلیخان سرهنگ

فوج دویم خاصه

ابوالجمعی حاجب حسام الدوله بسرهنگی حاجی میرزا علیخان

فوج دویم نصرت

محمدقلیخان سرتیپ احمدخان سرهنگ

فوج مظفر مراغه

فرخ خان سرهنگ

فوج چهارم تبریز

آقاخان سرتیپ جعفرخان سرهنگ سابق فوج توپخیر قاپوست

فوج پنجم ایلات

ابوالجمعی حاجب حسام الدوله بسرهنگی رحیمخان

فوج ششم اقبال

ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی یوسفخان

فوج هفتم افشار

ابو الجمعی خسرو خان سرتیپ

فوج هشتم افشار

ابو الجمعی لطفعلی خان سرتیپ

فوج مخبران

ابو الجمعی شجاع السلطنه سرهنگ میرزا مسعود خان

تومان دویم

فوج بهادران خوی

ابو الجمعی شجعلی خان سرتیپ ابو الحسن خان سرهنگ افشار

فوج اول انصار

ابو الجمعی آقا خان سرتیپ سرهنگ علیخان

فوج سیم مراغه

ابو الجمعی فتح الله خان سرتیپ

فوج تخته قاپو

سرهنگ امان الله خان

فوج پنجم شقاقی

ابو الجمعی شجاع السلطنه مرتضی قلی آقای سرتیپ

فوج ششم شقاقی

ابو الجمعی محمد باقر خان سرتیپ

فوج هفتم خلخالی

عزیز الله میرزا سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی

هلول پاشا خان سرتیپ محمد پاشا خان سرهنگ

تومان سیم

فوج قهرمانیه

حسنعلیخان نزال آجودان علیخان سرهنگ

فوج اردبیل و مشکین

سرتیپ میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا حسنخان وزیر نظام

فوج هفتم شقاقی

ابو الجمعی حسنعلی خان نزال اغو سرهنگ محمد خلیل خان

فوج گروس

ابو الجمعی جناب سالار لشکر سرهنگ اسد الله خان

فوج جدید افشار

ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار

فوج چهارم جدید مراغه

ابو الجمعی فضلعلی خان سرتیپ

فوج ششم قراکوزلو

ابو الجمعی حسام الملک سرتیپ اول سرهنگ فضل الله خان

فوج منصور قراگوزلو

حسام الملک سرتیپ اول

فوج مخبران

ابوالجمعی جناب ناصرالملک وزیر امور خارجه بسرهنگی مهدیخان

فوج امیریه

حاجی احمدخان سرتیپ لطفعلیخان سرهنگ

تومان چهارم

فوج بهادران فراهان

ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ

فوج اول طهران

ابوالجمعی وجیه الله میرزا سیف الملک

فوج دویم خلج ساوه

سیف السلطنه سرتیپ اول

فوج برچلو

جمعی محمدخان سرتیپ

فوج سیلاخوری

محمدعلی میرزا سرتیپ بسرهنگی رضاخان

فوج هفتم سوادکوه

ابوالجمعی جناب امین السلطان بسرهنگی نصرالله خان

فوج ششم سربندی

جمعی حاجی صمصام الملک

فوج مخبران کرازی

صمصام الملک سرتیپ اول حاجی ذوالفقارخان سرهنگ

تومان پنجم

فوج بهادران حشمتیه

ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ

فوج دویم ملایری

ابوالجمعی عسکرخان سرتیپ

فوج سیم لاریجانی

ابوالجمعی خانباباخان سرتیپ بسرهنگی ابراهیم خان

فوج چهارم کره

ابوالجمعی حشمة الدوله

فوج پنجم کلپایگان

بسرهنگی محمدباقرخان

فوج ششم قدیم خمسه

ابوالجمعی مظفرالدوله

فوج هفتم جدید خمسه

ابوالجمعی علینقیخان سرتیپ

فوج مخبران زرندی

جمعی محمد حسنخان سرهنگ

تومان ششم

فوج اول قدیم فریدن

نصر الملک سرتیپ اول هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ایضاً

جمعی نصر الملک سرتیپ اول بسرهنگی مصطفی خان

فوج سیم افشار بکشلو

ابوابجمعی اللهیار خان اجودانباشی بسرهنگی حاجی اسدالله خان

فوج چهارم فریدنی

بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

فوج ششم چهار محالی

ابوابجمعی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان

فوج هفتم عرب و عجم

ابوابجمعی میرزا کریمخان سرتیپ عباسقلیخان سرهنگ

فوج مخبران فیروزکوهی

ابوابجمعی میرزا کریمخان فیروزکوهی

تومان هفتم

فوج بهادران دماوندی

علینقیخان سرتیپ اول محمد حسینخان سرهنگ

فوج اول خلج قم

بسرهنگی سهراب خان

فوج دویم نهاوندی

ابوابجمعی نواب حسام السلطنه بسرهنگی علی اکبر خان

فوج سیم سندجی

بسرهنگی مصطفی خان

فوج ششم خرقانی

ابوابجمعی اجودانباشی بسرهنگی علی محمد خان

فوج هفتم قدیم کرمانی

بسرهنگی نقیخان

فوج هشتم شوکت کرمانی

ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطامی

فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی

فوج مخبران درجزینی

ابوابجمعی سیف السلطنه بسرتیپی احمد خان

بسرهنگی فضل الله خان

تومان هشتم

فوج بهادران قلعه نجری

بسرهنگی حسینخان

فوج اول کرندی

علیمرادخان سرتیپ   نصرالله خان سرهنگ

فوج سیم کلهر

رضاقلیخان سرتیپ

فوج چهارم زنگنه

ظهیرالملک سرتیپ دویم   بسرهنگی حسینخان

فوج مخبران کردستان

جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک

تومان نهم

فوج بهادران قرائی

ابوابجمعی عباسعلیخان سرهنگ

فوج چهارم پشتکوه لرستان

ابوابجمعی حسینقلیخان والی   بسرهنگی غلامرضا خان

فوج اول العرائی

جمعی قاسمخان سرهنگ

فوج ششم سهره

نواب جلال الدوله سرتیپ

فوج مخبران شیرازی

بسرتیپی محمد جعفرخان قاجار

تومان دهم

فوج بهادران فدوی

ابوابجمعی عبدالله خان سرتیپ

فوج اول قاینی

ابوابجمعی حشمة الملک   بسرهنگی حاجی پرویزخان

فوج دویم جدید ایضا

جمعی حشمة الملک   بسرهنگی حیدرقلیخان

فوج سیم تنکابنی

ساعدالدوله امیرتومان   ولیخان سرتیپ سیم

افواج مخصوص نواب اشرف والا

نایب السلطنه امیرکبیر

فوج اول   بسرهنگی میرزا محمدعلیخان

فوج دویم   بسرهنگی نقیخان

سواره

آذربایجان

دسته

افشار صاینقلعه   بسرکردگی عباسقلیخان

دسته

افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول سرتیپی باقرخان

دسته

اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده علیقلیخان سرکرده

دسته

چهاردولی نوروزخان سرتیپ حسینقلیخان سرهنگ

دسته

چلبیانلو محمودخان سرکرده رحیمخان سرکرده

دسته

خوی عباسعلی بیک امیر بیک

دسته

شقاقی جمعی محمدخان

دسته

شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده

دسته

اینانلو جمعی حسینعلیخان یوزباشی

دسته

قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته

حاجی علیلو تبرکردکی رستمخان

دسته

قراسوران قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی غفارخان سرکرده

دسته

قراسوران دشت و استارا جمعی امین الوزاره

دسته

قراسوران مرند جمعی لطف الله خان

دسته

بیکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

کلیبر تبرکردکی محمدباقرخان

دسته

ماکوئی تبرکردکی نصرالله خان

دسته

مقدم جمعی محمدصادقخان سرهنگ

دسته

مکری

دسته

فوج سیکلو ابواجمعی حسینقلیخان سرکرده

سواره مهاجر

ابواجمعی عبدالقادرخان شجاع الملک

شجاع الملک سرتیپ اول حسینخان سرتیپ قبه

اسکندرخان سرهنگ کریمخان سرهنگ علیمحمدخان سرهنگ ایروانی فرج الله خان نجفقلیخان

علیخان ولد عبدالله خان خلیل خان ابربلو نعمت الله بیک صمد آقا محمدخان باوابربلو حاجی خان

یاوابربلو شیخعلیخان شکی محمدخان ولد لطفعلیخان

غلامحسینخان علی اکبر آقا عباس آقا ولد غفارخان

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدین خان علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای سرهنگ

اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

ارض اقدس

جماعت هزاره

یوسفخان سرتیپ اسمعیل خان سرهنگ

جماعت تیموری

جمعی میرعطاء الله خان

جماعت کلائی

ابواجمعی پلنگپوش میرزا

جماعت طبسی

جمعی میرزا علی اکبرخان

جماعت عربی

جمعی محمد شریفخان

جماعت هزاره

جمعی یوسفخان سرتیپ

جماعت دره جزی

جمعی نوروزعلیخان و محمد ناصرخان سرکرده

جماعت جمشیدی

جمعی ذوالفقارخان و حاجی محمدامین خان

جماعت جامی

جمعی نصرالله خان جامی

جماعت باخرزی

جمعی یوسفخان سرتیپ هزاره

جماعت باخرزی و جامی

علیرضا خان قراولباشی حسنخان سرکرده محمدرضا
خان سرکرده گلزار خان سرکرده

جماعت هزار آبادی

جمعی نادرقلی بیک

جماعت قرائی

جمعی محمدخان سرکرده

جماعت سبزواری

دسته محمدرضاخان دسته محمدخان دسته سعادتقلیخان
دسته عباسقلیخان

جماعت نیشابوری و جزایرچی

ابوالجمعی باقرخان

غلامان مشهدی

جمعی ابوالفتح خان افشار

جماعت سبزواری

جمعی میرزا فضل الله خان

جماعت افشار

جمعی مرتضی قلیخان

ساکنین سرخس

دسته باباخان دسته محمدامیرخان

جماعت درزنگیر

دسته حسینخان نیشابوری دسته رمضان بیک
دسته غلامرضاخان هراتی

جماعت بجنوردی

جمعی یار محمدخان ایلخانی

جماعت هراتی

جمعی میرزا محمدحسین مستوفی

جماعت کیوانلوی

زادکانی جمعی کاظمخان

جماعت قوچانی

جمعی امیرحسینخان شجاع الدوله

جماعت مردونانی

جمعی علیمرادخان سرتیپ تیموری

جماعت درزابی

جمعی محمدعظیم خان هزاره

جماعت برجایی

جمعی حسینخان و حسنخان

جماعت چولابی و هاروشک

جمعی سلیمان آقا

جماعت عنایت آبادی

جمعی صید محمد خان

جماعت سیستانی

جمعی گل محمد خان

جماعت خوافی

جمعی لطفعلی خان

جماعت بزکی

جمعی فتح الله خان سرکرده

جماعت میامی

جمعی صید محمد خان

جماعت پشتکوهی

جمعی سعادتقلیخان

جماعت خورده ایماقی

دسته یار محمد خان — دسته حیدر خان

جماعت اردلان

جمعی آقا خان و حسینقلیخان

جماعت ترشیزی

جمعی محمد حسینخان

جماعت قائینی

جمعی علی اکبر خان سرکرده

جماعت جاجرمی

جمعی یار محمد خان ایلخانی سهام الدوله

استرابادی و غیره

استرابادی

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدی خان ریش سفید طایفهٔ جعفربای

دسته

ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای

دسته

قوشیر خان آتابای

دسته

امیرخان آقا آتابای

دسته

ایضاً نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیج خان سرهنگ جعفربای

بزدینی

جمعی افراسیاب خان سرکرده

کوهزی و بسطامی

محمود میرزای سرتیپ

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمود سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوالجمعی سعد الدوله

سوارهٔ و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکردهٔ عرب بسطام

سوارهٔ جمازه سوار نرماشیری و ریگانی

زین العابدین خان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادق خان سرکرده

گیلانی

از بابت سوارهٔ گرگان رودی و اسالمی

جمعی نصرالله خان سرتیپ

مازندرانی

از بابت سوارهٔ کرد و ترک و غیره

میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا صفی خان ایضا
موسی خان جهانبیکلو اسدالله خان ایضا محمد خان ایضا
حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا حسنخان اسانلو
محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب امین السلطان علی اکبرخان سرهنگ
یزدانقلیخان سرکرده نعمة الله خان حسنخان فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوابجمعی فضل الله خان بسرکردگی جعفرخان

عراقی

جماعت زرین کمر

ابوابجمعی سارای اصلان علیقلیخان یوزباشی مهدیخان
نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب امین السلطان جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب ارد هستان

مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه میرزا حسینخان
سرکرده میرزا حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ دویم حاجی لطف الله
خان سرتیپ سیم

جماعت شاهسون بغدادی

امیر علیخان سرکرده اکبرخان سرکرده

جماعت شاهسون دودیران

ابوابجمعی جناب امین السلطان آقاجانخان سرهنگ

غلامعلیخان سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضاخان
سرکرده ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قوریه بیکلو

ابوابجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد مرحوم حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوابجمعی احمدخان سرهنگ

جماعت خرقانی

ابوابجمعی اللهیارخان اجودانباشی کل

جماعت بیرانوند

جمعی حسنخان سرکرده

جماعت صائنلو

ابوابجمعی جناب امین السلطان بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان

جماعت قراچورلوی خوار

ابوابجمعی جناب امین السلطان بسرکردگی صفرعلیخان

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ

جماعت کردبچه

جمعی نصرالله خان سرتیپ بسرکردگی خانباباخان

جماعت هداوند

ابوابجمعی جناب امین السلطان بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسون ری

جمعی نصرالله خان سرتیپ بنور کخانه

سواره جدید اصفهانی

ابوابجمعی محمد علی میرزا

سواره جدید کرمانشاهانی

ابوابجمعی اسمعیل خان سرهنگ

دسته فارس

جمعی حبیب الله خان سرهنگ

سواره لرستانی

جمعی صید مهدیخان

جماعت ایلات فریدن

ابوابجمعی نصر

ابوابجمعی نصر الملك

جماعت افشار بکشلو

ابوابجمعی اجودانباشی برهنکی کاظمخان

جماعت چکینی

جمعی نصر الملك برهنکی صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی

برهنکی کریمخان

جماعت کلیائی

بسرکردکی جلال الدین میرزا

سواره کرزه بر لرستانی

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردکی سید خسرو خان

جماعت ایراحمدی

برهنکی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری

حاجی حبیب الله خان

جماعت سنجابی

جمعی فرج الله خان سرکرده

جماعت قبلی

جمعی کریمخان سرکرده

جماعت بختیاری

دارابخان سرکرده

پیاده

خراسانی

شیخ الحیان

ابوابجمعی حیدرقلیخان سرتیپ

جزایرچیان سرچشمه

غلام محمدخان سرکرده عزیز محمدخان پسر عباسخان سرتیپ

یوسف بیك

استرابادی

دسته فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول

جمعی علیمحمدخان سرکرده

دسته مقصودلو

جمعی عبدالله خان سرکرده

دسته استراباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان ایضا

دسته بالاشاهکوئی

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دسته پائین شاهکوئی

جمعی محمدعلیخان سرکرده

دسته سدن رستاقی

جمعی محمدقلیخان سرکرده

دسته انزانی

جمعی محمدعلیخان سرکرده

دسته ممسکنی

جمعی محمدقاسمخان سرکرده

دسته ساوری

جمعی جعفرقلیخان دسته جمعی حاجی آقا رضا دسته

دسته لبوانی و سیل بیر

جمعی اسدالله خان سرکرده

دسته بلوچ

علی اکبر بیك

دسته جات کیلانی

دسته سالیانی

جمعی میریوسفخان سرکرده

سوار اسالمی

ابوابجمعی نصرة الله خان سرتیپ برهنکی الله بخشخان

دسته انزانی

جمعی جبارقلیخان سرکرده

دسته شفتی

جمعی نعمت الله خان ایضاً

مازندرانی

جماعت کلبادی وغیره

جمعی میرزا محمد خان سرتیپ لطفعلیخان سرکرده محمد مهدی خان سرکرده طایفه عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی علی اکبر خان بخکشی بسرکردگی علی اکبر خان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنگچیان نارکی

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی و زاوری

اسمعیل خان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطامی

ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کریمخان

تفنگچیان ربعاری

دُرّانخان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاهبار و اسفنده

ملک بهادر سرکرده

عراقی از بابت پیاده بلوچ

جمعی شیخ محمد خان سرهنگ

اداره افواج طرح اطریش و سواره قزاق

افواج طرح اطریش

از بابت صاحبمنصبان که برقرار هستند

رژیمان اول

از بابت پیاده نظام

رژیمان دویم

از بابت پیاده نظام

شاسبوی

که عبارت از فوج مخبران باشد

ژنی

که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپخانه اطریشی

فوج

موزیکانچیان

اداره مزبوره

اداره قزاقیه

فوج اول

بسرتیپی حسنخان سرتیپ

فوج دویم

بسرتیپی

موزیکانچیان

اداره مزبوره

قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره و توپخانه وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره

پنجاه هزار نفر

اجزای خزانه نظام

بریاست جناب وزیر نظام حاجی میرزا عبدالرحیم امین خزانه

میرزا جعفر منشی میرزا جعفر سررشته دار صراف

چهار نفر

دار الخلافه طهران

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جلیل حکمران دار الخلافه الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی

اجزای حکومت جلیله دار الخلافه از قرار سنه ماضیه

جناب محمد ابراهیم خان وزیر نظام وزیر دار الخلافه

اجزای

اجزای مجلس حکومت

میرزا حسن اخشتاب الملک زنگجان شیر محمد خان میرزا حسن

منشی و سررشته دار

میرزا جعفر تفرشی منشی میرزا حسن قزوینی ایضا میرزا شفیع تفرشی سررشته دار

نواب و مباشرین محال دار الخلافه از قرار سنه ماضیه

میرزا ابو القاسم نایب و امین میرزا علی محمد نایب ساوجبلاغ میرزا مهدی نایب شهریار حاجی ابو طالب نایب غار و فشافویه و امین وظایف

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب حاجی ملا علی جناب آقا میرزا صالح عرب جناب آقا میرزا حسن آشتیانی جناب حاجی آقا محمد جناب آقا جمال الدین مجتهد بروجردی جناب آقا میرزا عبد الرحیم نهاوندی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا سید محمد رضا پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب حاجی ملا آقا برهان جناب حاجی سید جعفر جناب شیخ محمد حسن استرابادی جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین و معارف دار الخلافه

از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنهائیکه در دوایر دولتی هستند از قرار سنه ماضیه

میرزا محمد خان نظام العلما اعتماد الدوله حیدر قلیخان ولد مرحوم آصف الدوله آقا سردار ولد مرحوم سپهدار عین الملوک میرزا حسینخان معتمد الملک ولد جناب مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا اعتماد السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان ولد ایضا خانخانان پسر ظهیر الدوله محمود خان ملک الشعرا حکیم الهی ولد مرحوم حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان بشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان والیخان پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد حسینخان محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد ایضا محمد ولیخان عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمد خان محمد جعفر خان حسینخان هدایت الله خان علی اکبر خان نجفقلیخان محمد باقر خان امان الله خان دولتمراد خان حاکم سابق درگز

اداره پلیس دار الخلافه و احتساب

نظم الملک آنطوان کنت دومنت فرت سرتیپ و رئیس کل دارات جلیله نظمیه و احتسابیه عباسقلیخان سرتیپ شوسف اداره پلیس مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه میرزا ابوترابخان سرتیپ نایب کل اداره جلیله پلیس و احتساب میرزا سید یوسف سرهنگ و منشی اول و رئیس اطاق دعاوی حسنخان مستشار و داروغه و رئیس بازار از اجزای مجلس استنطاق میرزا محمد حسینخان سرهنگ مستشار و رئیس محله دولت از اجزای مجلس استنطاق میرزا عبد الرحیمخان کلانتر اداره مستشار و رئیس اطاق محاکمات عباسقلیخان سرهنگ رئیس محله عودلاجان میرزا حسنخان مستشار منشی اول رئیس مخزن و تحویلدار و رئیس اصطبل اداره و اجزای مجلس استنطاق میرزا سید محمد رئیس محله سنگلج میرزا حسن رئیس محله چاله[illegible] یحیی میرزا رئیس محله بازار آقا لرخان سرهنگ کشیک اداره میرزا آقا خان سرهنگ مستوفی کل اجزای پلیس و رئیس پیشخدمت و مامورین اداره و مترجم نایب میرزا بابا رئیس محبس از اجزای مجلس استنطاق ذو الفقار میرزا صاحبمنصب میرزا محمد علیخان منشی باشی تمام روزنامجات شهری میرزا علی اکبر سلطان نایب پیشخدمت باشی و مترجم میرزا عبد الغنی مامور و رئیس مجلس تعداد نفوس هاشمخان نایب اول محله دولت میرزا امر الله منشی اطاق دعاوی

میرزا رحیم منشی اطاق روزنامجات شهری میرزا علی منشی
اطاق محاکمات میرزا ربیع مستنطق مجلس استنطاق
میرزا علینقیخان نایب اول محله بازار میرزا محمد علیخان نایب
اول محله چالمیدان میرزا علی نایب اول محله عودلاجان عباس
قلیخان صاحب منصب اداره میرزا علیخان صاحب منصب اداره
نایب رحیم نایب اول داروغه بازار احمد میرزا صاحب منصب اداره
مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه میرزا تقی صاحب منصب
اداره ایضا مامور خدمت حضرت والا
عدد کل اجزای پلیس چهارصد و چهل و هفت نفر

اجزای احتساب

خداداد خان صاحب منصب پلیس ناظم احتسابیه خیابانهای دولتی
رحمن بیک صاحب منصب پلیس مامور مواظبت احتسابیه نایب
آقا بابا و سید حسین نایب احتسابیهای داخله شهر
نایب قلی نایب کل خیابانها امان الله خان تحصیلدار نیر و اب احتساب
سایر نواب بیست و چهار نفر عدد کل اجزای احتساب
دویست و هفتاد و پنج نفر

اسامی کارگذاران و عملجات مخصوص دربخانه نواب

اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله
العالی از قرار سنه ماضیه
حاجی ملا آقا باشی مشیر خلوت محمد حسینخان سرایپیشخدمت
حضور همایون فراشباشی حضرت والا میرزا علی دکتر
معتمد الاطباء طبیب حضور همایون و حکیمباشی نواب اشرف
والا عباسقلیخان سرتیپ و مترجم رئیس خلوت حضرت
والا امیرزاده حاجی نصرالله میرزا میرآخور امیرزاده
جمشید میرزا صاحب جمع عبدالله خان تفنگدار باشی
اسمعیل خان کشیکچی باشی میرزا عباسقلی خان سرتیپ
و پیشخدمت مخصوص میرزا علی مستوفی اکبر خان
ناظر میرزا سید مهدی نایب ناظر میرزا محمد منشی
باشی کاتب السلطان میرزا ابوالقاسمخان منشی
مخصوص میرزا هادی مستوفی میرزا محمد خان
پیشخدمت هدایت خان
شاطر باشی

وزارت دفتر استیفا و غیره

وزارت دفتر استیفا

جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک که محاسبه
مملکت خراسان و گیلان و کرمانشاهان و آبدارخانه و
قهوه خانه و صندوقخانه مبارکه نیز در اداره خاصه ایشانست
مستوفیان عظام که حسابهای ولایات و غیرها راجع بایشانست
جناب حاجی میرزا نصرالله نایب مستوفی الممالک و مستوفی حساب
اصفهان و کردستان و عراق و ساوه و خرقان و محلات و
دو جزء سایر البلوک و حساب خزانه جناب میرزا اسدالله
مستوفی پای سند خرج جناب میرزا محمود وزیر سابق طهران
مستوفی فارس میرزا محمد علیخان معاون الملک مستوفی
حساب طهران و یزد و رختدارخانه و صندوقخانه و کمرک
و فراشخانه و باغات و چاپارخانه و خیام خانه و پای
سند خرج میرزا محمد ولی مستوفی مازندران و دار
النظاره و برات نویس تکیه دولت و حمامات سرکاری و پای
سند خرج حاجی علاء الملک مستوفی بنائی و پای سند خرج
میرزا ابراهیم مستوفی مملکت آذربایجان و پای سند خرج
میرزا حسن نایب و وزیر دو بحرم جلالت و مستوفی حساب
کرمان و گلپایگان میرزا محمود پسر مرحوم صاحبدیوان
پیشکار حساب خراسان میرزا علی اکبر مستوفی اطاق
موزه و زرگرخانه میرزا سید کاظم مستوفی اصطبلخانه
و ایلخی چیان و کلیه دواب دیوانی و زین خانه و کالسکه خانه
میرزا رضای معین السلطنه مستوفی پای سند خرج و مامور

بحکومت قزوین میرزا رضاقلیخان سراج الملک پیشکار
ادارات حضرت والا ظل السلطان میرزا باقر مستوفی
شاهرود وبسطام واسترآباد و پای سند خرج میرزا محمد
حسین مستوفی حساب خزانه نظام و نظر وجوشقان وکنکاور
و پای سند خرج میرزا حسن ولد مرحوم میرزا موسی وزیر
لشکر مستوفی قزوین میرزا عبدالله برات نویس عمله خلوت
وحساب خمسه میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی
ادارهٔ وظایف و پای سند خرج میرزا ربیع مستوفی برات
نویس خادمان حرم جلالت و شاهزادگان و آغایان سرکاری
میرزا نصرالله برات نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری
میرزا ابوالقاسم پسر جناب میرزا اسدالله مستوفی کاشان
میرزا زکی نوری برات نویس ایشیک خانه و عمله حضور
میرزا علی نوری مستوفی بروجرد میر علیرضا مستوفی
پای سند خرج میرزا مسیح مستوفی عربستان میرزا طاهر
کاشی مستوفی سمنان ودامغان میرزا محمد مستوفی فیروز
فیروزکوه میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله مستوفی
حساب جنس انبار میرزا محمدرضا تویسرکانی مستوفی
ملایر و تویسرکان میرزا سید محمد مستوفی لرستان و
طالقان میرزا رفیع مستوفی کره وکروس میرزا شفیع
نوادهٔ مرحوم صاحبدیوان مستوفی دماوند میرزا فتح الله
پسر مرحوم میرزا علی قائم مقام مستوفی همدان میرزا
فضل الله خان مستوفی مشغول خدمات خزانهٔ عامره
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا عبدالله خان نوری
برات نویس ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا عبدالرحیم
خلخالی برات نویس محبوسین میرزا هاشمخان مستوفی امین
دربار همایون میرزا حسینعلی مستوفی نهاوند میرزا
اسحق مستوفی برات نویس تلگرافخانه و معلم خانه و
مریضخانه

مستوفیانی که حساب ندارند

جناب ضیاء الملک جناب میرزا عیسی وزیر منشی الممالک
میرزا هدایت الله لسان الملک میرزا محمد حسین ولد
مرحوم وقایع نگار حاجی میرزا محمد ولد حاجی میرزا نصرالله
میرزا سید احمد حاجی میرزا حسینقلیخان میرزا محمد علیخان
ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا محمودخان نوادهٔ مرحوم
قائم مقام میرزا محمد حسین ولد مرحوم وزیر لشکر میرزا
محمد ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا رضاقلیخان میرزا
رضای البرز میرزا سید ابراهیم حاجی میرزا سید حسین
میرزا علی محمد خان ولد مرحوم میرزا علی قائم مقام میرزا
کاظمخان میرزا مهدی مستوفی رشتی منشی مخصوص رسائل
دولتی میرزا حسن احتساب الملک میرزا حسن مستوفی
وزیر اوقاف میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیرالملک
میرزا عبدالعلی میرزا آقا پیشکار نواب والا فرمانفرما
میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم حکیمباشی میرزا عبد
الحسین ولد میرزا عبدالرحیم خلخالی میرزا علی ولد مرحوم
وکیل لشکر میرزا محمد ولد مرحوم میرزا محمد حسین خزانه
میرزا حسینخان ولد مرحوم مهندسباشی میرزا زین
العابدین خان میرزا محسن پیشکار حسام السلطنه
میرزا شفیع پسر صدر دیوانخانه میرزا منصورخان
پسر میرزا طاهر کاشی میرزا علی محمد خان پسر میرزا نصرالله
میرزا حسن مستوفی منشی مخصوص جناب اجل صدر اعظم
میرزا سلیمانخان مستوفی تلگرافخانه میرزا هدایت الله
پسر میرزا سید کاظم اصطبل میرزا سید علی پسر مرحوم
میرزا سید کاظم صندوقخانه حاجی میرزا اشرف مستوفی
شیرازی داماد مرحوم حاجی میرزا شفیع مستوفی میرزا
حسن مستوفی وزیر نواب علیه عالیه امین اقدس
میرزا شفیعخان میرزا احمد

مامورین ولایات

جناب حاجی میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه مستوفی اول
که از خراسان احضار بدربار همایون شده جناب صدیق
الدوله پیشکار مملکت آذربایجان میرزا نقیخان پیشکار
نواب والا رکن الدوله میرزا باقر مستوفی ولد جناب
صدیق الدوله مامور آذربایجان میرزا حسینخان

مؤتمن الملک و له جناب صاحبدیوان مامور فارس میرزا حبیب الله خان مشیر الملک پیشکار حضرت والا ظل السلطان مامور اصفهان میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان میرزا ابو القاسم خان نوری مامور آذربایجان میرزا رضای بیان الملک مامور فارس میرزا داود وقایع نگار مامور آذربایجان میرزا حسنخان مامور نائین میرزا جعفرخان مامور بحکومت کاشان میرزا محسن مامور عربستان

سررشته داران

میرزا جعفر پسر حاجی میرزا نصر الله سررشته دار جناب مستوفی الممالک میرزا طاهر سررشته دار اصفهان و عراق میرزا محمد حسین سررشته دار میرزا عبد الرحمن سررشته دار گیلان میرزا عبد الغنی سررشته دار نزد جناب امین الدوله میرزا عبد الله سررشته دار مازندران و کاشان میرزا اسد الله سررشته دار سرکارات میرزا جعفر تفرشی سررشته دار نزد جناب مستطاب اجل صدر اعظم میرزا حسن سررشته دار کرمانشاهان میرزا مصطفی قلی سررشته دار بنائی میرزا صادق سررشته دار کاشان میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان و گلپایگان میرزا علی اصغر سررشته دار نزد مجد الملک میرزا علیرضا سررشته دار خراسان میرزا سید محمد سررشته دار برات نویس تفنگداران سرکاری میرزا سید علی سررشته دار اطاق موزه میرزا اسمعیل سررشته دار استرآباد و شاهرود و بسطام میرزا فتح الله سررشته دار ملایر و تویسرکان میرزا علی همدانی سررشته دار

عزب باشی و عزبان دفترخانه مبارکهٔ استیفاء

میرزا علی اکبر عزب باشی عزبان دفتر دوازده نفر

وزارت بقایا

جناب جلالتنصاب امین حضور وزیر بقایا

اجزای وزارت بقایا

نصر الله خان رئیس مجلس بقایا پسر جناب وزیر بقایا میرزا ابو القاسمخان منشی وزارت بقایا میرزا حسن سررشته دار وزارت بقایا میرزا هاشم تحویلدار بقایا

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتمآب ناصر الملک وزیر امور خارجه

جناب جلالتنصاب صنیع الدوله وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ دولتی مقدم السفراء و مترجم مخصوص حضور همایون هنگام پذیرائی سفراء جناب صدیق الملک رئیس کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطه فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه و کل دفاتر خارجه میباشند معتمد السلطان میرزا نصر الله خان دبیر الملک نایب اول وزارت خارجه و مدیر ادارات میرزا سلیمانخان نایب اول وزارت خارجه میرزا مهدیخان نایب اول معتمد الوزاره حاجی حسینقلیخان نایب اول وزارت خارجه میرزا شکر الله نامه نگار نایب وزارت خارجه حاجی میرزا سید رضی نایب وزارت خارجه میرزا عبد الرحیم خوشنویس عنوان نگار میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حاجی میرزا محمد علی نایب وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان نایب وزارت خارجه میرزا غلام حسین نایب وزارت خارجه میرزا موسی خان صاحبمنصب وزارت خارجه اسمعیل خان سرهنگ میرزا محمود خان

نایب

نایب وزارت خارجه محمدحسنخان غلام پیشخدمت آجودان اول فیروزخان آجودان اول حسنخان آجودان وزارت خارجه محمدرحیم بیک غلام باشی

اداره امور متعلقه بسفارت عثمانی

میرزا محمدعلیخان ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه میرزا کاظم پسر مرحوم میرزا زین العابدین مستوفی منشی وزارت خارجه میرزا سید امین منشی وزارت خارجه نویسنده نفر آتشه نفر

اداره امور متعلقه بسفارت انگلیس

میرزا خانلرخان نایب وزارت خارجه محمدصادق میرزا میرزا حسینخان منشی میرزا حسینخان پسر میرزا شفیعخان منشی میرزا حسین همدانی منشی

اداره امور متعلقه بسفارت روس

میرزا نصرالله خان نایب وزارت خارجه و مدیر میرزا حسنخان منشی اول میرزا حسنخان پسر مرحوم میرزا اسمعیلخان مستوفی وزارت خارجه منشی وزارت خارجه میرزا ابوالقاسم نویسنده و آتشه میرزا اسمعیل نویسنده و آتشه

اداره امور متعلقه بسفارتخانهای دول متحابه

فرانسه و اطریش و اتازونی و محاکمات تجاری عثمانی

میرزا عبدالله خان سرتیپ و مستشار وزارت خارجه مدیر حاجی میرزا رضاخان مترجم و منشی اول محمدخان منشی وزارت خارجه

دفاتر خمسه

دفتر ثبت و ضبط

میرزا رضیخان مدیر میرزا عبدالمطلب نواب منشی میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی اول میرزا اسدالله منشی

دفتر تجارت و محاکمات

میرزا جوادخان نایب اول و مدیر حسینعلی میرزا منشی وزارت خارجه میرزا عبدالرحیمخان منشی وزارت خارجه

دفتر تشریفات

محمدتقیخان نایب اول و سرتیپ میرزا ابوالقاسمخان پسر میرزا رضیخان منشی وزارت خارجه منشی ایضاً نفر میرزا اسمعیل لاریجانی منشی جوادبیک آجودان وزارتخانه

دفتر ترجمه و خطوط رمز

میرزا محمودخان مفتاح الملک نایب وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول حاجی میرزا مهدیخان مترجم ترکی میرزا مسعودخان نویسنده غلامحسینخان محرر

دفتر محاسبه

میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت خارجه میرزا محمدحسین مستوفی وزارت خارجه علی پاشاخان خزانه دار آجودان اول میرزا صادق سررشته دار تذکره میرزا علی اکبر عزب دفتر

صاحب منصبانیکه بالفعل در دائره مرکزیه وزارت خارجه

مشغله ندارند و در معرض مأموریت هستند

حاجی میرزا زمانخان نایب اول وزارت خارجه میرزا جوادخان سرتیپ نایب اول میرزا محمدعلیخان ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه مأمور اداره امور سفارت عثمانی میرزا جهانگیرخان نایب ثانی و منشی وزارت خارجه میرزا علی اکبرخان کارگذار سابق بندر بوشهر میرزا موسیخان میرزا علیخان منشی اسرار مأمور حدود خراسان با صاحب اختیار میرزا غلامحسین پسر حاجی محمدعلی نایب سابق کارپردازی بغداد میرزا عیسیخان میرزا علی اشرفخان سرهنگ مهندس مأمور حدود خراسان سلیمانخان کارگذار خارجه سابق کردستان اسدالله خان مهندس و مترجم محمدحسنخان غلام پیشخدمت مهماندار محمدحسنخان پسر حاجی محمدعلیخان پسر دائی مرحوم ضیاء السلطنه

اسامی مأمورین کارگذاریهای داخله

کارگذاری خارجه آذربایجان

جناب ساعدالملک کارگذار اول حاجی میرزا صادقخان سرتیپ نایب اول قلیخان سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان نایب و منشی اول میرزا مهدیخان سرهنگ و نایب اول

میرزا حسینخان سرهنگ و نایب میرزا رضاخان سرهنگ و نایب
پسر مرحوم بیان الملک میرزا محمدخان ناظم دفتر و سرهنگ
ساطودخان سرهنگ و مترجم اول میرزا رحیم پاوو کارکذاری
میرزا هاشم منشی میرزا جواد اجودان عیسی خان اجودان
میرزا هاشمخان کارکذار ارومی میرزا محمودخان منشی کارکذاری

اداره تذکرهٔ آذربایجان

عباسقلیخان امین الوزاره رئیس امنای تذکرهٔ آنجا
جعفرقلیخان نایب حاجی میرزا حسینخان نایب و منشی اول

کارکذاریهای ولایات دیکر

ارض اقدس کارکذاری

میرزا معصومخان سرتیپ کارکذار ارض اقدس میرزا فتح الله
خان منشی

استراباد

میرزا جوادخان کارکذار میرزا اسدالله منشی علی اکبر
خان وقایع نکار مامور شکرالله خان نویسنده

فارس

حاجی میرزا عبدالله خان کارکذار بنادر بوشهر و عباسی
حاجی میرزا محمدعلی نایب کارکذاری بندرعباس میرزا
محمدخان کارکذار شیراز میرزا رحیم نایب و منشی کارکذاری

کیلان

نجفقلیخان کارکذار میرزا عبدالرسول نایب میرزا
حبیب الله خان امین تذکرهٔ کیلان

سایر ولایات

میرزا محمدخان کارکذار قوچان و بجنورد میرزا ابوالحسنخان
نایب کارکذاری مازندران میرزا حسینخان کارکذار کاشان
میرزا جعفرخان کارکذار خارجه اصفهان میرزا باقرخان
کارکذار خارجه کرمانشاهان مشهدی کاظم امین السفرا
میرزا اسدالله امین تذکره قوچان میرزا حسن امین
تذکره درجز میرزا کاظم امین تذکره بجنورد میرزا سید
رضا کارکذار خارجه کردستان صادقخان سرهنگ
سرپرست طایفهٔ زردشتی کرمان ملا کیخسرو کلانتر و
ریش سفید طایفهٔ زردشتی یزد و کرمان

اسامی سفرا و کارپردازان دولت علیه در ممالک خارجه
ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب معین الملک امیر تومان سفیر کبیر میرزا جوادخان
مستشار حاجی نجفقلیخان نایب حاجی محمدخان ژنرال
قونسول میرزا آقا منشی اول دکتر پاپادوکا حکیم سفارت
حاجی آقاخان ترجمان ضبطیه جورجکی ترجمان سفارت
یوسف بیک ترجمان سفارت پسر مرحوم اسدآقا مسیو
باروننی قانون دان سفارت

ارزنة الروم

میرزا حسنخان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا حسینخان کارپرداز

مصر

حاجی محمد صادقخان کارپرداز

شام

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

حلب

میرزا رضاخان کارپرداز

وان

میرزا موسی خان کارپرداز

عراق عرب وغیره

بغداد

مشیرالوزاره میرزا محمودخان کارپرداز اول میر
طهماسبقلی نایب حسن افندی کاتب ترکی حاجی میرزا
ابوالقاسم ترجمان ترکی

بصره

میرزا هادیخان کارپرداز

کربلای معلی

محمدحسنخان

نجف اشرف

میرزا عبدالوهابخان

خانقین

خانقین محمد اسمعیل بیک

سلیمانیه میرزا علیخان کارپرداز

سایر خاک عثمانی

کرکوک عباس بیک کاظمین کریم بیک مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا حسین مسیب نصرالله بیک عماره علی بیک
سماوات حسین بیک بیت المقدس میرزا هادی جده
حاجی میرزا علی قونسول انبر محمدخان یعقوبیه یوسفخان
حله حاجی عباسقلی قزلرباط وشهروان شیرخان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انگلستان وغیره

سفارتخانه لندن وبروکسل وهلاند

جناب ناظم الدوله میرزا ملکم خان وزیر مختار وایلچی
مخصوص میرزا حسینخان نایب میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان وغیره

بمبئی وهندوستان میرزا یوسفخان منشی الدوله
کارپرداز اول کلکته دستیجی قونسول بیرمان حاجی احمد
قونسول

دولت روسیه

سفارتخانه پطرزبورغ وغیره

جناب میرزا اسدالله خان وکیل الملک وزیر مختار وایلچی
مخصوص میرزا محمودخان شارژدفر میرزا علینقی
نایب ومنشی مترجم نفر میرجعفرخان قونسول ترجنی
نوغرو

تفلیس وسایر خاک قفقازیه

میرزا محمد علیخان معین الوزاره کارپرداز اول مقیم تفلیس
سرتیپ میرزا رضاخان دانشی نایب اول میرمعصوم
خان ویس قونسول بادکوبه میرزا بهرام ویس قونسول
لنکران وسالیان میرزا محمد قرداد میرزا جبارخان
ویس قونسول ایروان

حاجی ترخان

میرزا عباسقلیخان سرتیپ کارپرداز منشی نفر مترجم میرزا تقی

سفارتخانه پاریس وغیره

جناب نظرآقا سرتیپ اول وزیر مختار وایلچی مخصوص میرزا
احمدخان مستشار حاجی محمدخان نایب مسیو موزلیه
حکیم سفارت مسیو منسیه ژنرال قونسول مسیو هرمان
ویس قونسول مسیو بشار قونسول مارسیل مسیو
کرولو قونسول بردو مسیو دوینه قونسول هاور

سفارتخانه وینه

جناب نریمانخان وزیر مختار وایلچی مخصوص میرزا حسنخان
نایب اول

سفرای دول متحابه وصاحبمنصبان مقیمین دربار همایون وسایر ولایات

سفارت دولت عثمانی در طهران

جناب فخری بیک افندی سفیر کبیر احمد رفقی بیک نایب اول
شارژدفر سرکز افندی نایب دویم میرزا حسنخان
منشی اول

سایر ولایات

تبریز

علی بهجت بیک افندی باش شهبندر میرزا حاجی آقا منشی
منصور آقا وکیل شهبندر ارومیه عبدالاحد آقا وکیل
شهبندر ساوجبلاغ

کرمانشاهان

محمد رفقی بیک شهبندر حاجی ملا احمد منشی

کردستان

آقا سید جابر عرب وکیل شهبندر میرزا بشیر منشی

شیراز

حاجی سید ابراهیم وکیل شهبندر میرزا سید محمد منشی

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر آقا محمد حسین منشی

سفارت دولت انگلیس در طهران

جناب دانلدطامسن وزیر مختار و ایلچی مخصوص و قونسول ژنرال
دالزرینپک مستشار اول ولیم هکرد مستشار دوم
دیکسن صاحب منصب شرفی ارثرلارکم صاحب منصب اسکندر دیکسن وس
قونسول هنری جرجیل دفتردار سرجوسف دیکسن طبیب
میرزا زین العابدین منشی اول میرزا شفیعلی منشی دوم
میرزا حسن منشی چهارم

سایر ولایات

تبریز

ویلیم جارج آبت قونسول ژنرال

گیلان و مازندران و استرآباد

کلنل لوث

بوشهر

کلنل راس بالیوز و قونسول ژنرال کپتان مکور نایب اول
منشی دو نفر کاتب دو نفر

مشهد مقدس

میرزا عباسخان

اصفهان

مستر آقا نور

شیراز

حیدر علیخان وکیل موقتی

همدان

آقا سید حسین

کرمانشاهان

حاجی آقا حسن

سفارت دولت فرانسه

در طهران

جناب مسیو بالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو سوهار
نایب اول مسیو لومترجم اول مسیو اودی مترجم
و دفتردار سفارت میرزا ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه ژنرال قونسول مسیو ادی برشانسلیه
میرزا حسن منشی

دولت استریه و مجارستان

جناب مسیو کوسیک وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
دیکتور هبورطن نایب اول میرزا آقاخان منشی

سفارت دولت روس

در طهران

جناب مسیو ملنیکوف وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
رغیر دیولو نایب اول مسیو غریغوریچ مترجم اول مسیو
فیلی پف مترجم دوم مسیو اغنافیف آتشه مسیو چرپنین حکیمباشی
میرزا مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم

قونسولگری تبریز

مسیو پطروف ژنرال قونسول مسیو پچلکوف مترجم
کنیاز داپیژا آتشه مسیو پنامیدین نایب میرزا
علی اشرفخان منشی

قونسولگری رشت

مسیو ولاصوف قونسول مسیو پاخیطونف نایب
مترجم مسیو والری آتشه میرزا عبدالله منشی اول

قونسولگری استرآباد

مسیو کاخانوفسکی قونسول مسیو لوتیسکی آتشه

سفارت دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب مسیو بن ژامن وزیر مقیم مسیو کز مترجم اول
وکنور تزنس و بس قونسول میرزا علی اصغرخان منشی

دولتین هلاند و رومانی

شوالیه لشارشالکیون ژنرال قونسول دولتین
هلاند و رومانی

اداره تذکره

میرزا صادق سررشته دار تذکره میرزا رفیع مدیر
تذکره آقا محمد مهرزن تذکره بمهر دولتی

وزارت عدلیه عظمی از قرار دستور ماضیه

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیه اعظم

مجلس مخصوص وزیر عدلیه عظمی و اجزای آن

میرزا حسینخان منشی عباسقلیخان قاجار حاجی حسینخان پسر مرحوم عمید الملک میرزا اسمعیل منشی باشی برادر مرحوم ملک الکتاب شریفخان میرزا باقر منشی میرزا یوسف منشی

مجلس صدر دیوانخانه که اغلب امورات ملکی و شرعیات بانجا رجوع میشود

میرزا شفیع مستوفی پسر صدر دیوانخانه فتح الله خان ناظم اداره عدلیه عظمی که عرایض سوای بعهده او مرجوع است میرزا ابو القاسم منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا محمد علی منشی میرزا سید حسین محرر میرزا سید مهدی ایضا میرزا عبد الغنی ثبات دفتر میرزا اسد الله ایضا

مجلس تحقیق و دعاوی نقود

حاجی میرزا حسینخان گرانمایه میرزا محمد حسین منشی تفرشی میرزا حسن منشی گیلانی میرزا حسن شیرازی عرب دفتر

مجلس تحقیقات که بعضی دعاوی نقدی و متفرقه هم بانجا رجوع میشود

اعتماد الملک حاجی علیقلیخان پازکی میرزا محمد حسین نوایی

مجلس جنایات و تجارت

حاجی میرزا علی رئیس محمد حسن میرزا پسر مرحوم سیا ملک میرزا میرزا منصور خان میرزا رضا منشی آهی میرزا محمد علی منشی تبریزی میرزا شفیع منشی پسر مرحوم میرزا زین العابدین منشی تفرشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس تحقیق که بعضی امورات بانجا رجوع میشود

حاجی محمد رحیمخان قاجار میرزا محمد علی منشی

مجلس اجراء

محمد رحیمخان برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله میرزا اسمعیل خان منشی باشی حاجی محمد رضا خان برای میرزی نور محمد خان هدایت الله خان

متفرقه

میرزا عبد الکریم عریضه نگار میرزا علی مستوفی هفته یکروز حاضر میشود میرزا عبد الحسین مستوفی در دفترخانه است هر وقت لازم شود حاضر است

ادارات جناب جلالتمآب امین السلطان وزیر دربار اعظم و خزانه عامره و گمرک و غیره

کارها و ادارات مخصوص

وزارت دربار اعظم ریاست خزانه مبارکه اندرون ریاست قراولان مخصوص وجود همایون ریاست اردوی همایون اداره مملکت خراسان و سیستان

خلوت همایون

ارباب مناصب

جناب اقبال الدوله جلال النصاب رئیس خلوت همایون جناب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام غلامحسین خان خازن رکیبخانه مجد الملک میرزا تقی خان منشی حضور و رئیس اداره وزارت

وظایف غلامحسینخان امین خلوت و تفنگدار باشی

سایر

جناب مجد الدوله مهدیقلیخان ادیب الملک محمد حسین خان محقق جلال الملک جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله امیرزاده سلطانحسین میرزا مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدوله میرزا مهدیخان ولد مرحوم امین الدوله آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبد الله خان جبارخان

آقا میرزا محمد خان کروسی حاجی حبیب الله خان
محمد حسنخان میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان محلاتی
امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا ژنرال آجودان حضور
امیرزاده آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی محمد صادقخان فراشخلوت
آقا سید ابوالقاسم آقا سلیمان ده باشی خلوت آقا سید
محمد میرزا ابوترابخان فراشخلوت مامور بخدمت نقاشی
وزارت انطباعات آقا صادق وغیره

اداره آبدارخانه و سفاخانه

بریاست جناب امین الحضره برادر جناب امین السلطان
آقا یوسف سفاباشی آقا حسینعلی آقا باقر آقا دائی
میرزا ابوالقاسم نایب میرزا غلامحسین سررشته دار آقا سمعیل
عمله آبدارخانه پانزده نفر عمله سفاخانه سی و هفت نفر

قهوه خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه چی باشی امین همایون آقا جبار قهوه چی

صندوقخانه و رختدارخانه

جناب امین السلطنه صندوقدار و جامه دارخاصه و خازن
مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمد خان نقاشباشی نقاشان نقاشخانه مبارکه
چهار نفر

تفنگداران خاصه

در اداره جناب اقبال الدوله

غلامحسینخان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه
رضا قلیخان رستمخان مصطفی قلیخان
آقا خان فرج خان میرزا باقر خان علیقلیخان
علی اکبر خان میرزا محمد خان قهرمانخان حیدرخان
محمد کریمخان حسنخان پسیان اسدالله خان اسمعیل خان
محمد خان کرجی نصرالله خان نوری رضا خان نادر بیک
میرزا ابوالفتح خان حاجی تقیخان حاجی عیسی خان

باقی تفنگداران خاصه هشتاد نفر

کشیکخانه مبارکه

امیر الامراء العظام عبدالله خان کشیکچی باشی میرزا
محمد تقی وکیل لشکر مباشر کل محاسبات کشیکخانه مبارکه
محمود خان قوللر آقاسی باشی

غلام پیشخدمتان

درجه اول چهارده نفر درجه دویم بیست و چهار نفر
درجه سیم بیست و هشت نفر درجه چهارم هشتاد نفر

یوزباشیان

رستمخان قاجار سرتیپ حیدر قلیخان مافی سرتیپ
محمد قلیخان بیات سرتیپ عباسقلیخان کرجی سرتیپ
عزت الله خان مافی سرتیپ کلبعلیخان قبه سرتیپ
طهماسبقلیخان یوزباشی مامور آذربایجان سعدالله خان
یوزباشی علی اصغر خان یوزباشی موسی خان قبه
یوزباشی عبدالله خان یوزباشی باباخان یوزباشی
محمد حسینخان یوزباشی محمد اسمعیل خان یوزباشی

فراشخانه و سرابدارخانه و تنبیهخانه مبارکه

ابوالجمعی حاجب الدوله محمد حسنخان قاجار فراشباشی

فراشخانه

نایبان درجه اول وغیره

میرزا آقای سررشته دار آقا میرزا محمد قزوینی تحویلدار زنبور
حاجی مهدیخان اصفهانی رحیمخان کاشی محمد تقی
بیک شمیرانی حاجی محمد تقی بیک بابری میرزا ابراهیم
مازندرانی آقا محمد جعفر تبریزی ابوالقاسمخان
طهرانی

درجه دویم

ولیخان میرزا سید جعفر مشرف انبار میرزا علی
آقا علی اکبر هرسینی محمد ابراهیمخان کاشی میرزا محمد
تقی قمی میرزا عباسعلی آقا رضا قلی قزوینی میرزا
حبیب الله تبریزی میرزا اسدالله تبریزی جعفرخان
قراجه داغی میرزا عبدالحمید تفرشی میرزا محمد نوری

آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی میرزا عباس نجفی لحما آقای تبریزی میرزا فتح الله خان آقا سید رضای خیام باشی محمد حسین بیک چراغچی باشی

درجهٔ سیم

کربلائی کاظم قزوینی محمد مهدی بیک قزوینی میرزا جبار تبریزی علی آقا بیک طهرانی غلامحسین خان رضاخان کاشی میرزا احمد لواسانی ابوالقاسم خان اصفهانی نصرالله بیک تبریزی حاجی میرزای قزوینی احمد خان پسر ابوالقاسم خان ابراهیم خان ولد ایضاً محمد زمان بیک محمد آقا بیک حسین آقا محمود بیک میراب باشی میرزا آقای طهرانی

باشی و نایبان سرایدارخانه

محمد ابراهیم خان سرایدارباشی حسینعلی خان نایب رضاخان نایب آقا یوسف نایب آقا نجف نایب آقا محمد نایب علی محمد خان نایب غلامعلی خان میرزا ابراهیم میرزا حسین مشرف میرزا آقا میرزا اسدالله

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان نایب پهلوان ابراهیم یزدی نایب کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقچی خانهٔ مبارکه از باب نایبان

محمد حسینخان نسقچی باشی ولد حاجب الدوله عباسخان قاجار هادیخان قاجار ابوالقاسمخان قاجار خانباباخان تبریزی میرزا حسین مشرف یوسفخان قاجار نبیخان قاجار میرزا محمود مازندرانی محمد رضاخان قاجار یحیی بیک طهرانی رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب صنیع الدوله وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

حاجی میرزا حسین معمار محمد باقر بیک باغبانباشی استاد اسمعیل مقنی باشی آقا سید حسین مقنی مخصوص حاجی حسینعلی معمار مخصوص میرزا عبدالمجید خان

نایب سرایداران سلطنت آباد و نایب کل و شان تپه

سررشته دار و غیره

میرزا مهدی سررشته دار کل قنوات و باغات دولتی میرزا محمد علی مشرف و شان تپه

باغبان و سرایدار کل باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

ایرانی

ملک الاطبا میرزا کاظم رئیس الاطبا میرزا سید رضی حکیمباشی نظام شیخ الاطباء میرزا حسینعلی معتمد الاطباء میرزا علی دکتر و حکیمباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر و زیر جنگ شمس الاطبا میرزا نصرالله تنکابنی میرزا لقمان ولد ملک الاطباء میرزا سید علی حاجی میرزا حبیب الله تنکابنی

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان دکتر محمد حسنخان بیکر مسیو هینر دندان ساز

خواجه سرایان

معتمد الحرم حاجی آغا جوهر خواجه باشی و سرتیپ آغا محراب حاجی آغا سرورخان حاجی آغا فیروز آغا حسن حاجی آغا غلامعلی آغا سید اسمعیل آغا بهرام آغا فتح الله آغا میرزا احمد اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا علی نایب ایضاً آقا باقر آقا محمد نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکهٔ مالیه

بریاست میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر جناب امین السلطان

میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی میرزا جعفر ایضاً شیخ مرتضی ناظم خزانه تحصیلدار

میرزا سید جعفر دفتردار میرزا محمود مشرف وجوهات خزانه مبارکه اندرونی آقا هدایت تحویلدار کل گمرک و غلات آقا محمد علی تحویلدار خزانه اندرونی میرزا هادیخان سررشته دار میرزا محمود سررشته دار میرزا عباس فهرست نویس میرزا لطیف سررشته دار آقا قلی صراف آقا زین العابدین صراف فراش ده نفر

اداره صندوق جیب مبارک

آقا حسینعلی تحویلدار میرزا رضا قلیخان سررشته دار کل ومنشی رسائل خط خراسان وسیستان

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا باقر رئیس میرزا عبدالله سررشته دار حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

جناب امین السلطان سرتیپ اول نصرالله خان سرهنگ میرزا سید یوسف سررشته دار

اداره چراغ گاز والکتریسیته

میرزا نظام مهندس الممالک رئیس میرزا حسین پسر میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار استاد یوسف استاد کارخانه عمله جات شصت نفر

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس وناظم میزان آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا علی اصغر مترجم محمد حسنخان مدیر گمرک فارس وبنادر آقا باقر مدیر گمرک گیلان و مازندران وبنادر دریای خزر محمد حسین میرزا مدیر گمرک قزوین وخمسه وهمدان وکرمانشاهان حسنخان ولد علیخان امیراخور مدیر گمرک نهاوند وبروجرد وگلپایگان غلامرضا خان مدیر گمرک یزد وکرمان عباسعلی بیک مدیر گمرک طهران میرزا علی مدیر گمرک خراسان میرزا هادی مدیر گمرک اصفهان محمود بیک مدیر گمرک کاشان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر جناب امین السلطان میرزا ولی سررشته دار آقا سردار مامور غلات آذربایجان رستمخان مامور خمسه وکروس آقا باقر مامور غلات قزوین ابوتراب میرزا مامور ملایر وتویسرکان وهمدان ونهاوند مامور سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام مصطفی قلیخان پسر صفاء الدوله مامور غلات خراسان محمود بیک مامور قم

اداره حکومت وتولیت وپیشکاری آستانه مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام

میرزا اسمعیل خان امین الملک خازن مهر مقدس جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه حسینقلیخان ناظم التولیه آقا بزرگ بیک نایب الحکومه حاجی سید علی فراشباشی حاجی میرزا عبدالکریم صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا حبیب الله کلیددار میرزا عبدالحسین سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد تحویلدار نقد وجنس میرزا حسین سررشته دار خدام بیست وپنج نفر قراء بیست نفر کلیددار پانزده نفر مؤذن وچراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

بندرعباسی وبندر لنگه بحکومت محمد حسنخان شاهرود وبسطام وسمنان ودامغان وچهارده کلاته بحکومت نواب ضیاء الدوله طارم بحکومت آقا باقر سوادکوه بحکومت عباسقلیخان قزوینی لشته نشا واملاک مرحوم مجد الدوله در گیلان بحکومت آقا باقر بحر بیش شمیران محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه خوار نایب الحکومه محمد خان سرتیپ

اداره شترخانه وقاطرخانه وشترگلوئی وتختخانه

بریاست محمد قاسمخان صاحبجمع برادر جناب امین السلطان میرزا علی محمد مشرف شترخانه حاجی میرزا محمد علی مشرف تختخانه میرزا علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا

مشرف

مشرف قاطرخانه جوادبیک نایب اول شتربار نصیربیک نایب دویم شتربار موسی خان نایب تخته خانه باباحاجی نایب دویم شعبانعلی پسر باباکبر تحویلدار جنس عمله جات از باینده باشی و داروغه و قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

اداره سواره دیوانی

دوهزار و یکصد و بیست نفر

سواره دوبرن

آقاجان خان سرهنگ و رئیس کل میرزا رحمة الله مشرف صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ و رئیس کل میرزا محمد قلی سررشته دار میرزا موسی مشرف صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ حسنخان سرکرده نعمة الله خان ایضا فتح الله خان ایضا حسنخان ایلبیکی میرزا شکرالله مشرف صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

اوصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحبمنصب و سوار دویست نفر

هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا ابوالقاسم مشرف صاحبمنصب و سوار صد و پنجاه نفر

قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا اسحق مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جمعی آقاباقر بیوکخان سرکرده میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره انبار غله دار الخلافه

برپاستا آقا یوسف سقاباشی میرزا علی سررشته دار میرزا حسن سررشته دار فرخ آقا تحویلدار میرزا حسنعلی روزنامه نویس میرزا بیع مشرف مباشر و عمله جات از قپان دار و فراش وغیره ده نفر

اداره ایلات دار الخلافه

ابوالمجمعی محمد قاسمخان صاحبجمع برادر جناب امین السلطان عرب ورامین عرب فشافویه عرب سمنانی ایل هداوند ایل اوصانلو ایل قراچورلو ایل الیکائی ایل کاوباز ایل بختیاری ایل قشقائی ایل اورپاک ایلات متفرقه عرب کلکو

اداره بناخانه و نجارخانه

علاء الملک مستوفی بنائی حاجی ابوالحسن معمارباشی میرزا حسین سررشته دار میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا سید ابوطالب سررشته دار میرزا مصطفی سررشته دار نجارخانه حاجی حسینعلی معمار باغات دیوانی استاد حسنعلی معمار عمارات همایونی استاد حسین معمار بناهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای نجارخانه نایب و فراش بیست نفر

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده بآقا باقر عمله جات یکصد و هشتاد نفر راه شوسه قم سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک عمله جات دائمی پنجاه نفر راه انجدرود و فیروزکوه آمل سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

ادارهٔ دار النظارهٔ مبارکه و ادارهٔ مقدسه

مُهر مِهر آثار همایون بر یاست جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر
حضور همایون و خوانسالار و خازن مُهر مِهر آثار و ایلخانی ایل
جلیل قاجار

اجزای دار النظاره

محمد قلیخان پیشخدمت حضور نایب النظاره میرزا علینقی منشی باشی
میرزا صادق سررشته دار میرزا علی اکبر شربتدار باشی
حاجی میرزا محمد رضا شربتدار میرزا محمد نایب شربتخانهٔ مبارکه
آقا محمد حسن چوکچی باشی استاد زین العابدین آشپز باشی
حاجی نصر الله طباخ خاصه دویم آقا محمد باقر تحویلدار جنسی
استاد میرزا خاصه پز کربلائی ربیع ایاغچی باشی

اجزای ادارهٔ مُهر مِهر آثار همایون

میرزا زین العابدین حافظ مُهر مِهر آثار محمد کریم بیک حامل
مُهر همایون سفراً و حضراً قراول و مستحفظ شش نفر

ایشیک خانهٔ مبارکه

امیر الامراء العظام ظهیر الدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی و یساولان

محمد امین خان محمد خان بهاء السلطنه قورچی یساول باشی
امیرزاده حسینقلیخان تقیخان جعفرقلیخان اسد الله
خان ابو الفتح خان عباسقلیخان اکبرخان عیسی خان
موسیخان علی آقای قاجار حاجی حسینخان غلامحسینخان
سلیمانخان علیخان مصطفی قلیخان امان الله خان
آقاخان محمد علیخان نوائی محمد خان نوائی مهدیقلیخان
مرتضی قلیخان میرزا سید هاشم میرزا حسینقلی
سلیمان آقا محمد علیخان کروسی میرزا مهدیخان
حسین بیک میرزا عبد الحسین عباسقلیخان حاجی
محمد علیخان آقا محمد رحیمخان دائی غلامعلیخان اشرفی
امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه محمودخان نوری غلامحسین خان
ایروانی میرزا محمد تقی نوری میرزا محمد حسین
محمد حسینخان زنگنه عباسقلیخان حاجی عبد الله
سلیمانخان عبد الرزاق بیک فرج الله خان

میرزا عبد الکریم عباسقلی بیک حاجی محمد تقیخان
محمد آقای ایروانی یساولان پنجاه نفر

غلامان مهدیه و منصور

ابو الجمع علاء الدوله میرزا احمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

سواره مهدیه و غیره

سیصد و نود و شش نفر

ارباب مناصب

بیست و هشت نفر

سرتیپ و یوزباشی — هشت نفر

محمود خان سرتیپ ولد مرحوم سپهدار حاجی حسینخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم رفیعخان قاجار افراسیابخان
سرتیپ میرزا نقیخان سرهنگ فتح الله خان سرهنگ
رحمة الله خان یوزباشی ولد مرحوم حسینقلیخان میرپنجه
اصلانخان ولد افراسیابخان سرتیپ نور الله بیک
توجه سکلو

لشکرنویس و غیره — بیست نفر

میرزا علی اصغرخان لشکرنویس غلام نویس دو نفر
نایب پنج نفر پنجاه باشی هفده نفر

سایر

سیصد و شصت و هشت نفر

سوارهٔ منصور

هفتصد نفر

ارباب مناصب

هفتاد و دو نفر

سرتیپ و یوزباشی — چهارده نفر

عباسقلیخان سرتیپ ولد حاجی صمصام الملک لطفعلیخان
یوزباشی محبعلیخان یوزباشی اسمعیل خان یوزباشی
ولد قاسمخان سرتیپ آقا موسیخان یوزباشی ولد ایضا
شعبانعلیخان یوزباشی میرزا موسیخان یوزباشی
علیمرادخان یوزباشی آقاخان یوزباشی میرزا رضا

قلیخان

قلیخان اسکندرخان یوزباشی اسدالله خان یوزباشی
ولدمرحوم ابوالحسنخان سردار خیرالله خان یوزباشی
حاجی محمّد ولیخان یوزباشی
سررشته دار وغیره

میرزا موسی سررشته دار مشرف دونفر نایب و
پنجاه باشی وغیره سی و هفت نفر بیاول وبرقداد
هیجده نفر سایر
هشتصد و بیست و هشت نفر

وزارت وظایف و اوقاف وغیره

جناب جلالتمآب امین الدوله مدیر مجلس دربار اعظم و وزیر وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه

وزارت وظایف کل ممالک محروسه

جناب جلالتمآب امین الدوله وزیر وظایف

دفتر خاصه وزارت از قرار سنه ماضیه

رئیس کل مجدالملک منشی حضور همایون منشی مخصوص میرزا
مصطفی خان میرزا محمّدعلی منشی میرزا محمّدحسین محرر ثانی

دفتر ثبت حساب

رئیس میرزا سید مصطفی مستوفی نایب الوزاره وظایف میرزا
نصرالله سررشته دار میرزا سید حسین سررشته دار میرزا
محمّد سررشته دار میرزا علی اصغر سررشته دار

دفتر انشاء

رئیس میرزا مهدی منشی باشی و نایب الوزاره نویسنده میرزا محمّد
ثبات دو نفر

دفتر تحقیق و تصحیح بریاست کل راجع است

اعضا

میرزا سید مصطفی مستوفی و نایب الوزاره میرزا مهدی منشی
باشی میرزا نصرالله سررشته دار

دفتر اسناد

رئیس میرزا سید حسین محرر و ضابط میرزا سید یوسف

اجزای مجلس وزارت اوقاف

میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس وزارت اوقاف آقا سید
محمّد باقر ناظم اوقاف اخوند ملا عبدالله میرزا
محمّد منشی باشی وزارت اوقاف میرزا محسن منشی میرزا
سید حسین سررشته دار میرزا فخرالدین دفتردار میرزا
محسن ثبات احکام

اداره پستخانه مبارکه

بوزارت جناب جلالتمآب امین الدوله

دفتر خاصه وزارت

رئیس کل مسیو بواتال سکرتر جنرال مسیو نیکل سمینو میرزا اسمعیل نایب الوزاره
مسیو پانکی محاسب طرح فرانسه میرزا اسدالله منشی باشی کل

دفتر ثبت و حساب

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا هادی سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا محمّد سررشته دار میرزا ابوالقاسم منشی

دفتر ضبط و تحویلخانه

میرزا مطلب تحویلدار و منشی کل مرتضی خان اجودان میرزا علی مقوّم

دفتر تحقیق و تصحیح

میرزا زین العابدین انسپکتر جنرال میرزا ابوتراب تمبردار استانسیک نادعلیخان ممیز

غلامخانه

میرزا محمّدخان نایب غلامان هشتاد نفر

اجزاء پستخانه دارالخلافه

میرزا محمّدعلی رئیس میرزا هادی نایب اول و تحویلدار امانات عبدالعلیخان نایب دویم
میرزا اسدالله تحویلدار امانات خارجه میرزا علیخان کیرنده پاکت میرزا ابراهیم
معین میرزا هادی میرزا فضل الله معین ایضًا حیدرخان معین میرزا اسدالله
میرزا فضل الله سفارشی کننده نوشتجات داخله میرزا اوانس سفارشی کننده نوشتجات خارجه
میرزا اوانس کوچک معین ایضًا آقا علی تمبر کننده نوشتجات اسمعیل خان معین
ایضًا میرزا شفیع دفتردار ملتمسه میرزا بشیر معین میرزا علیخان فراشان
و سرایدار چهارده نفر

سایر ولایات ممالک محروسه

وزارت علوم و غیره

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

بوزارت جناب جلالتمآب مخبرالدوله

مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

رؤساء و غیره

جناب جعفرقلیخان رئیس مدرسه محمد حسینخان سرتیپ دویم وناظم مدرسه محمدتقی میرزا سرتیپ سیم واجودان مدرسه میرزا محمدتقی سررشته دار مدرسه اسدالله خان کتابدار مدرسه محمد حسین میرزا روزنامه نکار مدرسه

معلمین فرنکی

مسیو ریشارخان معلم زبان فرانسه مسیو پرسکینخان معلم زبان فرانسه مسیو لمر معلم موزیک مدرسه مسیو طیلر معلم زبان انکلیسی دکتر آلبو معلم طب مسیو فلر معلم توپخانه مسیو وث معلم پیاده نظام مستر هادکیسن معلم معدن مادروسخان معلم زبان روسی

معلمین ایرانی

آقا میرزا ابوالقاسم حکیمباشی حاجی نجم الملک معلم علوم ریاضی میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی میرزا دکتر علم معتمد الاطبا میرزا محمد دکتر میرزا علی اکبرخان نقاشباشی میرزا علیخان معلم طب تجاتی آقا میرزا حسن معلم عربی و امام جماعت ملا صادق معلم فارسی و مؤذن مدرسه

مترجمین

محمد تقیخان ولد جناب وزیر علوم محمد باقرخان سرتیپ امان الله خان یحیی خان

خلفاء ریاضی و غیره

سلیمانخان آقاخان مهدیخان میرزا احمد حاجی خان خلیفه درس زبان فرانسه

تعداد شاکردان

مهندس نظامی سی نفر مهندس معدن ده نفر توپخانه بیست و پنجنفر پیاده نظام سی و پنجنفر طبیبی و چهار نفر موزیک چهل و سه نفر شاکردان حساب بیست و پنجنفر شاکردان السنهٔ مختلفه بیست و پنجنفر مبتدی ده نفر غلام بچه کان اندرون که جزو موزیک اند سی نفر مخصوص نقاشی چهار نفر

مباشرین مدرسه

مسیو شورین مدیر دواخانه میرزا نصیر دواساز دولتی عبدالله میرزا عکاس میرزا عباس نقاش مباشر باسمه خانه مدرسه آقا احمد نایب ناظر غلامحسین بیک نایب

اجزاء مجلس مرکزی حافظ الصحه دار الخلافه و سایر ولایات

اطباء ایرانی

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و غیره جناب جعفرقلیخان رئیس مدرسه آقا میرزا کاظم ملک الاطبا رئیس الاطبا میرزا سید رضی حکیمباشی نظام آقا میرزا ابوالقاسم حکیمباشی و معلم طب مدرسه میرزا حسینعلی شیخ الاطبا میرزا محمد کاظم معلم طبیعی مدرسه میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء میرزا علی دکتر معتمد الاطبا حاجی میرزا حبیب الله طبیب حضور همایون میرزا نصرالله شمس الاطباء طبیب حضور همایون میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه میرزا حسام الدین طبیب حضور همایون میرزا علی اکبرخان میرزا عبدالکریم میرزا عبدالله میرزا تقی سررشته دار مدرسه محمد حسین میرزا روزنامه نکار

اطباء فرنکی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر دیکسن حکیمباشی سفارت انکلیس دکتر جرچینن حکیمباشی

سفارت روس دکتر آبو معلم طب مدرسه دکتر بکر

سایر ولایات

قم

میرزا علی اکبرخان شیرازی

کاشان

میرزا عبدالجواد

اصفهان

میرزا موسی خان ناظم الاطباء

شیراز

حاجی میرزا جعفر حکیمباشی نواب جلال الدوله

بوشهر

میرزا سید عبدالرضا

یزد

میرزا مرتضی

کرمان

میرزا عبدالرضا خان

رشت

حاجی میرزا جعفر

زنجان

میرزا رضا

تبریز

میرزا عبدالغنی حکیمباشی

ارومیه

حیدر میرزا

اردبیل و قراداغ

میرزا یوسف

همدان

میرزا حسن

کرمانشاهان

میرزا اسمعیل

سنندج

میرزا مؤمن

کروس

میرزا سید خلیل

بروجرد

میرزا بابا

سمنان

میرزا کریم

شاهرود

میرزا صالح

سبزوار

میرزا اسمعیل

مشهد مقدس

میرزا حسنخان

استراباد

میرزا ابوالقاسم

ساری

میرزا محمد

اجزاء مریضخانه دولتی

رؤسا و غیره

میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه حسنخان طبیب
میرزا نصرت طبیب آقا سید ابوتراب طبیب مقیم
میرزا قوام طبیب میرزا ابراهیم طبیب امان الله
خان طبیب دواساز و شاگرد دو نفر مشرف نفر

عمله جات

مؤذن نفر تحویلدار و پیشخدمت دو نفر پرستار
شش نفر فراش دو نفر باغبان نفر رختشو
دو نفر طباخ و ایاغچی دو نفر سلمانی و حمامی دو نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

رؤساء

احمدخان سرتیپ رئیس مدرسه میرزا اسحق اجودان
مدرسه و معلم زبان فرانسه مباشر نفر

معلمین

امیرزاده محمد میرزا معلم علوم ریاضی نجفقلیخان معلم توپخانه مهدیقلی میرزا معلم پیاده نظام محمدجعفرخان معلم طب و دواسازی ملا احمد ادیب معلم عربی و فارسی میرزا علیخان معلم زبان فرانسه

شاگردان

عدد شاگردان دیوانی مدرسه بیست و پنجنفر عدد شاگردان مجانی بیست نفر

ادارهٔ تلگرافیه ممالک محروسه

چهارصد و نود و هشت نفر

اجزای دار الخلافه طهران و حضرت عبد العظیم

نود و پنجنفر

اجزای داخله

هشتاد و هشت نفر

صاحبمنصبان

مخبر الملک رئیس کل تلگرافخانهای ممالک محروسه میرزا سلیم خان مستوفی نصرالله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص حضور محمدرضا خان سرهنگ تحویلدار تلگرافچی سی و چهار نفر میرزا ده نفر

عمله جات

غلام ده نفر فراش دوازده نفر پیشخدمت و غیره هشت نفر

اجزای خارجه هشت نفر

مسیو شارل دفتردار خارجه تلگرافچی دو نفر مسیو ماطماس میکانیکی شاگرد میکانیکی سه نفر

اجزای ساير ولایات

چهارصد و سه نفر

خط فارس و کرمان

هفتاد و نه نفر

قم

میرزا ابوالقاسم رئیس تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

کاشان

عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر میرزا نفر فراش دو نفر

اصفهان

میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ رئیس تلگرافچی پنجنفر نویسنده چهار نفر فراش چهار نفر غلام نفر

آباده

میرزا حسین یاور رئیس فراش نفر

کازرون

میرزا محمدعلی فراش نفر

شیراز

علی اصغرخان سرتیپ رئیس تلگرافچی چهار نفر میرزا دو نفر فراش چهار نفر

ابوشهر

میرزا آقا یاور رئیس تلگرافچی نفر فراش دو نفر

کوپایه

میرزا جواد تلگرافچی غلام نفر

نائین

میرزا احمد تلگرافچی غلام دو نفر

عقدا

تلگرافچی نفر غلام دو نفر

اردکان

میرزا حسین تلگرافچی

یزد

جلیل میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش دو نفر غلام دو نفر

کرمانشاه

میرزا حسین تلگرافچی غلام دو نفر

رفسنجان

میرزا علیخان تلگرافچی غلام دو نفر

انار

میرزا عبدالکریم تلگرافچی غلام دو نفر

کرمان

محمدجعفر میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر میرزا نفر
غلام دو نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

صد و سه نفر

قزوین

محمدمهدی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر میرزا نفر
فراش دو نفر غلام دو نفر

زنجان

میرزا جعفرخان رئیس تلگرافچی نفر میرزا نفر فراش
دو نفر

میانج

میرزا سید جعفر تلگرافچی فراش نفر غلام نفر

سراب

ضیاءالدین میرزا تلگرافچی غلام نفر

تبریز

میرزا حیدرعلیخان سرتیپ رئیس آذربایجان تلگرافچی
پانزده نفر میرزا و محرر چهار نفر فراش پنج نفر
غلام دو نفر

خوی

اسحق میرزا تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

مرند

محمدحسین میرزا تلگرافچی غلام نفر

جلفا

محمدخان تلگرافچی فراش نفر

کوکان

میرزا فضل‌الله تلگرافچی غلام دو نفر

میاندوآب

محمدتقیخان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

مراغه

میرزا اسکندرخان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

سلماس

عباسعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی داخله نفر خارجه
نفر غلام پنج نفر فراش نفر

ارومی

میرزا شکرالله‌خان رئیس نویسنده نفر غلام دو نفر
فراش دو نفر

ساوجبلاغ

حسین آقا یاور رئیس تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر

منجیل

میرزا علی‌اکبرخان تلگرافچی غلام چهار نفر فراش نفر

رشت

شاهزاده میرزا رئیس تلگرافچی دو نفر میرزا نفر غلام
چهار نفر فراش سه نفر

انزلی

میرزا شفیع‌خان تلگرافچی غلام نفر

خط خراسان و مازندران

یکصد و هفت نفر

ایوانکیف

میرزا محمد تلگرافچی غلام دو نفر

خوار

حاجی محمد تلگرافچی غلام دو نفر

سمنان

میرزا اختر یاور رئیس تلگرافچی دو نفر غلام سه نفر
فراش نفر

فیروزکوه

میرزا اللهقلی تلگرافچی غلام نفر فراش نفر

دامغان

بیوکخان تلگرافچی غلام چهار نفر

شاهرود

حاجی باباخان رئیس تلگرافچی دو نفر غلام پنج نفر

فراش

فراش نفر

مباندشت

میرزا جواد تلگرافچی غلام سه نفر

مزینان

میرزا ابوالقاسم تلگرافچی غلام سه نفر فراش نفر

سبزوار

حبیب الله میرزا سرهنگ و رئیس تلگرافچی نفر
غلام چهار نفر فراش نفر

نیشابور

محمودخان سرهنگ و رئیس تلگرافچی نفر غلام چهار
نفر فراش نفر

مشهد مقدس

میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس تلگرافچی چهار نفر
میرزا نفر غلام دو نفر فراش پنجنفر

تاس

میرزا آقا تلگرافچی غلام دو نفر

استراباد

میرزا حبیب الله سرهنگ رئیس غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساری

میرزا هدایت الله خان رئیس مازندران تلگرافچی دو نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر

اشرف

آقاخان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

مشهدسر

مهدیخان تلگرافچی غلام نفر فراش نفر

بارفروش

میرزا احمد رئیس تلگرافچی نفر غلام دو نفر
فراش دو نفر

بندرجز

میرزا باقر تلگرافچی غلام سه نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و چهارده نفر

خان آباد

میرزا محمد تلگرافچی غلام دو نفر

نوبران

فتحعلیخان یاور تلگرافچی غلام دو نفر

زره

میرزا علیخان تلگرافچی غلام دو نفر

همدان

نصرالله خان سرهنگ رئیس تلگرافچی پنجنفر میرزا
نفر غلام چهار نفر فراش چهار نفر

کنکاور

میرزا حسین یاور تلگرافچی غلام دو نفر

قروه

میرزا هادی تلگرافچی غلام سه نفر

کردستان

محمد حسین میرزا سرهنگ و رئیس تلگرافچی نفر میرزا
نفر غلام دو نفر فراش سه نفر

بیجار

میرزا عباس رئیس غلام نفر فراش نفر

کرمانشاهان

محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی داخله و خارجه
پنجنفر غلام سه نفر فراش سه نفر

کرند

میرزا علینقی تلگرافچی غلام دو نفر

سرپل

محمد حسن میرزا تلگرافچی غلام نفر

قصر شیرین

میرزا علی تلگرافچی غلام دو نفر

خانقین

میرزا حسین سرهنگ فراش نفر

ملایر

محمدرضا میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر میرزا نفر غلام سه نفر فراش نفر

سلطان آباد

سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

نهاوند

حاجی مهدیخان رئیس تلگرافچی نفر غلام نفر فراش دو نفر

بروجرد و دزفول

میرزا حسینخان سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر میرزا نفر غلام پنجنفر فراش سه نفر

خرم آباد و قلاع عرض راه عربستان

میرزا موسیخان سرهنگ … تفنگچی چهار نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

دزفول و شوشتر

میرزا محمد باقر رئیس تلگرافچی سه نفر غلام چهار نفر فراش سه نفر

وزارت معادن

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و معادن مسیو وشندله … معدن مهندس مرتضی قلیخان ولد جناب وزیر علوم … سرهنگ مهندس میرزا عبدالکریم منشی حاجی علی اصغر امین معادن میرزا طاهر سرهنگ معلم معدن پروسی و غیره دو نفر

سایر اجزاء

دو نفر

وزارت فواید عامه

جناب جلالتمآب امین لشکر وزیر فواید عامه و مدیر کل خالصجات دیوانی دار الخلافه

اجزای وزارت فواید عامه و غیره هنوز معین نشده و صورت نداده اند

اداره تجارت ممالک محروسه

اجزای این اداره و اسامی اعضاء هنوز تعیین و دایر نشده است

سایر ادارات

اصطبل خاصه

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضا علی سررشته دار حاجی میرزا رضا مشرف حاجی

قورخانه مبارکه

میرزا مهدی مشرف

نایبان و غیره

رشیدخان میرزا محمد ابراهیم خان قلیخان حسینعلی نایب مرادبیک محمد بیک لطفعلی خان … علام رضا خان

میرمهدیخان جیب‌الله بیك محمدعلی بیك یحیی بیك
حیدربیك محمدمهدی بیك عباسقلی بیك علیخان بیك
قربانعلی بیك رحمة بیك محمدقاسم بیك محمدتقی بیك
افراسیاب بیك حاجی صمدآقا بیك آقاسید ابو الفتح
محمدعلی بیك نعلبند باشی عباس بیك نایب نعلبند باشی
سبوسات و سوقاتچی چهار نفر جلودار صد و بیست و یکنفر

قوشخانهٔ مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان قورچی باشی
سایر قوشچیان هفت نفر

اجزاء ایلچی

صاحبجمع یکنفر ایلچی‌چی هشتاد نفر

کالسکه‌خانهٔ مبارکه

حاجی حسینعلی کالسکه‌چی باشی رئیس کل کالسکه‌خانهٔ مبارکه
ابوطالب بیك نایب مشرف نفر میرزا علیرضا جعفرقلی
بیك کالسکه‌چی و سایر عمله‌جات کالسکه‌خانه نود و شش نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست بشیرالملك فضل‌الله خان شاطرباشی عباسقلیخان
نایب اول غلامحسینخان میرزا کاظم مشرف نایب یکنفر
میرزا کوچك تحویلدار

جارچیان

محمدهاشمخان جارچی باشی حسینخان نایب یحیی خان ایضا
ابراهیمخان ایضا غلامحسینخان ایضا

میرشکار و اتباع

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان ولد میرشکار نایب
غلامحسینخان ولد ایضا صادقخان جهانگیرخان
امیراصلانخان سایر اتباع معروف به بیست نفر

وزارت انطباعات و دارالترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب صنیع‌الدوله مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل روزنامه‌جات سلطنتی
و موقوفات دیوانی

دارالترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

میرزا رضاخان معروف به مسیو نشارخان سرتیپ دویم مترجم
زبان فرانسه و انگلیسی و غیره پروسکی خان سرتیپ دویم
معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی واجودان مخصوص وزارت
جلیله بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان
عارفخان مترجم ترکی عثمانی مادروسخان سرتیپ مترجم
زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوار
قزاق روسی مسیو اوانس مترجم زبان فرانسه و انگلیسی

میرزا رحیم پیشخدمت حضور پسر حکیم‌الممالك مترجم زبان
انگلیسی میرزا عیسی خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه
و غیره میرزا علیخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و انگلیسی
مرتضی خان پیشخدمت حضور مترجم فرانسه امان
الله میرزا مترجم روسی آقا سید حسین مترجم هندی
میرزا محب‌الله منشی مخصوص دارالترجمه میرزا محمود
مترجم انگلیسی آقا سید ولی مترجم علم جغرافی
میرزا عباس منشی میرزا ابوالمکارم منشی و مترجم
میرزا محمدعلی خان مترجم ولد میرزا فتح‌الله فراشخلوت
میرزا محمد منشی میرزا محمد صادق

[illegible]

وزارت انطباعات و اداره روزنامه‌جات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامه‌جات و دارالطباعه
دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس
دارالطباعه دولتی و ناظم دارالترجمه مبارکه میرزا علی محمد خان
سرهنگ نایب اول وزارت انطباعات و ناظم کل دارالطباعه
ممالک محروسه میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسنده
روزنامه شرف میرزا ابوتراب خان فراشخلوت همایونی دارای
نشان درجه چهارم شیر و خورشید نقاشباشی وزارت
انطباعات آقا میرزا سید احمد صدیق الکتاب نویسنده روزنامه
ایران و غیره میرزا سید علی مرتب حروف روزنامه اطلاع
و غیره و مترجم علم جغرافی آقا سید محمد علی کاتب وزارت
انطباعات میرزا عباس نقاش و استاد طبع مامور بخدمت
طبع منطبعات مدرسه دارالفنون میرزا عباس منشی دار
الترجمه و کاتب سالنامه دولتی میرزا عبدالحسین محرر دار
الطباعه دولتی میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دارالطباعه
دولتی میرزا یوسف مامور سرکشی بچاپخانهای دارالخلافه
طهران استاد محمد ابراهیم باسمه‌چی مخصوص دستگاه طبع
سفری ملا آقا محسن مذهب دارالطباعه دولتی استاد
محمد حسین و استاد اسمعیل صحاف دارالطباعه دولتی
آقا کوچک بیک نایب فراشان دارالطباعه صفرعلی بیک یوزباشی
آقا محمد ده باشی سایر فراشان و عمله‌جات و غیره بیست نفر

آذربایجان

امیرزاده عباسعلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد
رئیس روزنامه و باسمه‌خانهای آذربایجان میرزا و محرر
و فراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

اداره روزنامه فرهنگ منطبعه اصفهان

میرزا تقی خان سرتیپ دویم حکیمباشی حضرت والا ظل السلطان
رئیس و نگارنده روزنامه فرهنگ میرزا عبدالرحیم
خوشنویس متخلص با فسر محرر روزنامه

دارالتألیف کتاب مستطاب نامه دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی آقا شیخ مهدی عبدالرب آبادی
آخوند ملا آقای قزوینی میرزا سید رضی مترجم
شیخ محمد حسن مترجم میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب
محرر و کتابدار دو نفر

اداره باغات و عمارات و قنوات مبارکه دولتی

حاجی جنت سرایدار بزرگ
و متفرقه است
اعظم باغات بنام نگارش
ذیل عمارات و [illegible]
ارقام دار [illegible]

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه طهران که در جزو ادارات دربار نوشته شده است

مملکت آذربایجان وغیره

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه فرمانفرما وحکمران مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب الاعتضاد السلطنه

جناب حسنعلیخان سالار لشکر نواب جلیل سیف الدوله امیر کل بیکلربیکی

تبریز نواب حاجی بهاء الدوله رئیس قشون آذربایجان جناب صدیق الدوله کارگذار ووزیر مالیه وداخله مملکت آذربایجان

نواب نصرة السلطنه رئیس دیوانخانه عدلیه نواب عمید الدوله حکمران مراغه سایر حکام وکارگذاران جزء

آذربایجان هر یک در طبقه خود نوشته شده در اینجا حاجت تکرار نیست

کارگذاران وعملجات مخصوص

در بخانه نواب اشرف والا ولیعهد از قرار ثبت سنه ماضیه نوشته میشود

امیرزادگان وارباب مناصب وباشیان

نواب شجاع السلطنه ناظر ومهردار نواب اسحق میرزا امیر آخور نواب لطفعلیخان کشیکچی باشی حاجی محمد حسینخان صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی میرزا محمد فخر الاطباء میرزا ابوالحسن حکیمباشی میرزا شفیع مستوفی خاصه محمد اسمعیل خان صندوقدار حاجی احمدخان شاطرباشی محمد صادقخان اجودانباشی محمد حسینخان بختیاری قوللر آقاسی باشی پاشاخان یوزباشی محمدخان سرهنگ نردی حبیب الله خان صاحبجمع ولد مرحوم فتح الله خان کلبعلیخان میرشکار

منشیان ومستوفیان

میرزا فضل الله خان منشی باشی میرزا سلیمانعلی مستوفی میرزا محمد مستوفی سوادکوهی میرزا صادقخان سررشته دار مخصوص میرزا محمد علی ولد جناب میرزا علیمحمد ملاباشی میرزا آقا منشی کرمرودی

عمله خلوت

خانبابا خان نایب پیشخدمتباشی امیرزاده علی بخش میرزا پیشخدمت امیرزاده عباسعلی میرزا پیشخدمت ورئیس روزنامه آذربایجان حاجی رضاقلیخان میرزا عیسی خان پیشخدمت وکتابدار مرتضی خان ولد جناب مخبر الدوله میرزا علی اکبرخان ولد فخر الاطباء میرزا محمد علیخان کاشی حاجی میرحسین ولد حاجی میرزا علی وکیل الرعایا حاجی محمد تقیخان ولد قلعه بیکی تبریز میرزا جواد نواده جناب وزیر دفتر امیرزاده محمد قلیمیرزا احمدخان برادر حاجی خازن الملک میرزا حسینعلی ولد مرحوم حاجی میرزا رحیم حسن خان نواده جناب صاحبدیوان سلطانعلیخان فراشخلوتان چهار نفر

عمله صندوقخانه

میرزا مهدی سررشته دار عزیز الله خان کرک یراق وغیره پنجنفر

قهوه خانه وآبدارخانه

کربلائی حسین سقاباشی اسدالله خان قهوه چی باشی سایر اجزاء پنجنفر

عمله اصطبل

عبد المجید میرزا نایب سایر سی نفر

عمله فراشخانه

حسینخان نایب فراشان وغیره سی نفر

عمله کارخانه

امیرزاده مسعود میرزا نایب ناظر میرزا تقیخان نایب ناظر سایر عملجات بیست نفر

تفنکداران

اسدالله خان نایب تفنکدارباشی سایر تفنکداران ده نفر

نایب اجودانها

مهدیقلیخان اجودان حضور والا حمزه خان پسیان میرزا محمد خان

ممالک و ولایات مفصله ذیل بحکومت و فرمانفرمائی و صاحب اختیاری نواب اشرف والا شاهنشاهزاده

معظم ظل السلطان ادام اقباله العالی بعلاوه ریاست قشون و افواج ولایات مفصله ذیل

ایالات

اصفهان فارس عربستان لرستان کردستان کرمانشاهان بروجرد بختیاری عراق کلپایگان خوانسار محلات کمره درجزین

اصفهان

نواب اشرف والا ظل السلطان ادام الله اقباله العالی حکمران و فرمان فرما

اجزای حکومت

جناب صارم الدوله امیر تومان رئیس کل نواب حشمت الدوله جناب مولوی ملاباشی میرزا سلیمانخان منشی باشی نایب الحکومه محمد اسمعیل خان میرآخور سراج الملک مستوفی پیشکار میرزا نصرالله خان مستوفی سرکاری میرزا تقی خان سرتیپ دویم میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسیخان ناظم الاطباء

اجزای دفترخانه

میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مستوفی و رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی میرزا رضای صاحبجمع خزانه میرزا علینقی دفتردار میرزا اسدالله دفتردار

اداره انشاء

میرزا رضاخان بنان الملک مدیر رسایل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیل خان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نقیخان منشی میرزا حبیب الله منشی میرزا فرج الله خان منشی میرزا حاجی آقا منشی

مملکت فارس

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرمای مملکت فارس نواب جلال الدوله نایب الایاله مملکت فارس جناب صاحبدیوان پیشکار کل مملکت فارس جناب میرزا حسینخان نصیر الملک جناب محمدرضاخان قوام الملک میرزا حسینخان مؤتمن الملک میرزا احمدخان مؤید الملک حاجی میرزا آقاخان وکیل میرزا عبدالله سررشته دار میرزا محمدرضا بنان الملک میرزا علیمحمد ملاباشی حاجی میرزا ابراهیمخان للهباشی میرزا علیمحمد خان منشی باشی حاجی میرزا جعفر حکیمباشی و حافظ الصحه

کرمانشاهان و کردستان

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما عمدة الامراء العظام حسام الملک نایب الایاله کرمانشاهان جناب اقبال الملک نایب الایاله کردستان میرزا یوسف وزیر و مستوفی کل شرف الملک میرزا عبدالله منشی خاصه میرزا حاجی آقا منشی و رئیس التجار

عربستان

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما امیرزاده احتشام السلطنه نایب الایاله عربستان و بختیاری آقا رضای مستوفی و سررشته دار شیخ مزعل خان نایب محمره

لرستان و بروجرد

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما حاجی میرزا محسنخان مظفر الملک نایب الایالتین بروجرد و لرستان میرزا سید رضای مستوفی و سررشته دار میرزا جعفرقلی منشی

یزد

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما ابراهیم خلیلخان نایب الحکومه محمود آقا میرزا محمد مستوفی میرزا ابوالقاسم منشی

عراق و کمره و کلپایگان و درجزین و خوانسار و محلات

نواب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما میرزا علی اکبرخان نایب الحکومه عراق و مضافات میرزا سید رضای سررشته دار خوانسار بنان الملک نایب الحکومه محلات نایب الحکومه درجزین نایب الحکومه

شئون و افواج جمعی نواب اشرف والا ظل السلطان ادام الله اقباله العالی

افواج

افواج ثلثه اصفهان
افواج میجده فوج

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا اجلال الدوله دام اجلاله العالی هزار نفر فوج چهارمحالی بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان هشتصد نفر فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان هشتصد نفر

افواج خمسه عراقی و سیلاخوری و غیره ده فوج
فوج فراهانی بسرتیپی امان الله خان هشتصد نفر فوج کزاز بسرتیپی حاجی ذوالفقارخان هشتصد نفر فوج برچلو بسرتیپی محمدخان هشتصد نفر فوج سربند بسرهنگی محمدعلی خان هشتصد نفر فوج خلج بسرهنگی سهرابخان هشتصد نفر فوج سیلاخوری بسرتیپی محمدعلی میرزا و سرهنگی رضاخان هشتصد نفر فوج کمره بسرتیپی ابراهیم میرزا و سرهنگی محمد نقیخان هشتصد نفر فوج گلپایگان بسرهنگی محمدباقرخان هشتصد نفر فوج امرائی بسرهنگی قاسمخان هشتصد نفر فوج تشکوهی بسرهنگی غلامرضاخان هشتصد نفر

افواج خمسه کرمانشاهان و کردستان
فوج کلهر بسرتیپی رضاقلیخان هشتصد نفر فوج کوران قلعه زنجیری بسرهنگی محمدحسینخان هشتصد نفر فوج زنگنه بسرتیپی ظهیرالملک هشتصد نفر فوج کرندی بسرتیپی علی مرادخان هشتصد نفر فوج ظفر کردستان بسرتیپی ظفرالملک هشتصد نفر

سواره
سوارهٔ جدید اصفهان بسرتیپی محمدعلی میرزا پانصد و دو نفر سواره عرب جمعی مصطفی قلیخان سهام السلطنه سرتیپ سیصد و یک نفر سواره بختیاری بسرتیپی محمدحسینخان صد و یک نفر سواره قدیم و جدید فارس بسرتیپی حبیب الله خان پانصد و یک نفر سواره برانوند بروجرد جمعی حسنخان پنجاه نفر سوارهٔ قبه و ابروانی بسرکردگی آقا بیک بیست و پنج نفر سوارهٔ باجلان بروجرد بسرهنگی حاجی احمدخان صد و یک نفر سواره مهاجر بسرکردگی امامقلیخان یاور ماموئی برد چهارده نفر سوارهٔ ولایتی عربستان از فیلی و بختیاری بسرکردگی کریمخان و دارابخان نود و نه نفر سواره جدید کرمانشاهان بسرکردگی سید مهدیخان صد و یک نفر سواره قدیم کرند بری جمعی شفیع بیک سلطان سی نفر سواره جدید کرمانشاهانی بسرتیپی اسمعیل خان چهارصد نفر سوارهٔ سنجابی جمعی قربانخان سرکرده دویست و یک نفر سواره احمدوند هبوتی جمعی کریمخان یکصد و یک نفر سواره نانکلی جمعی صید خسروخان یکصد و یکنفر سواره کلیائی جمعی حشمة الله خان سرهنگ یکصد و یکنفر

ولایات و ایالاتیکه حکومت آنها در اداره

شاهنشاهزاده افخم نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ دام الله اقباله العالی است

ایالت گیلان
جناب عبدالله خان والی حکمران گیلان و طوالش

میرزا سید تقیخان لشکرنویس پیشکار گیلان

ایالت دارالمرز مازندران
جناب اعتضاد الملک حکمران دارالمرز مازندران

استراباد و گرگان و ترکمان
امیرالامراء العظام ساعدالدوله امیر تومان حکمران استراباد و گرگان و غیره

قم و ساوه و شاهسون بغدادی
جناب اعتضاد الدوله حکمران قم و ساوه و شاهسون بغدادی

اجزای حکومت قم معافه از قرار سنهٔ ماضیه
امیرزاده عباس میرزا نایب الایاله نصرالله خان پیشکار جناب متولیباشی جناب حاجی سید جواد مجتهد

ادارهٔ ساوه
علیخان نایب الحکومه حاجی میرزا احمد مجتهد

اداره شاهسون بغدادی

میرزا

میرزا محمد حسین نایب الحکومه

ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب نایب الایاله یحیی میرزا حکمران ملایر و تویسرکان و نهاوند

محمد ابراهیم خان سرتیپ نایب الحکومه نهاوند

دماوند

حاجی میرزا یحیی خان حکمران دماوند

فیروزکوه

میرزا فضل الله خان حاکم فیروزکوه

سایر ممالک و ولایات محروسه ایران

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب آصف الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان نواب معین الدوله نایب الحکومه نواب عضد الدوله نایب التولیه نواب نیر الدوله پرویز میرزا

مملکت کرمان و بلوچستان

نواب ناصر الدوله امیر تومان حکمران کرمان و بلوچستان

میرزا سید کاظم مستوفی و پیشکار مالیاتی

قزوین

میرزا محمد رضا معین السلطنه حکمران قزوین و توابع

ولایات خمسه

جناب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

همدان

در اداره نواب والا عز الدوله امیرزاده حسینقلی میرزا حکمران همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

کاشان

جناب مؤتمن السلطنه حاجی میرزا محمد رضا حکمران ولایت کاشان میرزا حسن سررشته دار

سمنان و دامغان

نواب انوشیروان میرزا ضیاء الدوله حکمران سمنان و دامغان

شاهرود و بسطام

ایضا بحکومت نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا

کروس

جناب حسنعلیخان سالار لشکر حاکم ارومی و سلماس و کروس وغیره

عبد الحسین خان نایب الحکومه کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام اللهیارخان اجودان باشی امیر تومان

کنکاور

بحکومت عمدة الامراء العظام رحمت الله خان ساری اصلان

استراباد

بحکومت خانبابا خان سرتیپ پسر امیر الامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نواب مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه

میرزا فرج الله خان سرهنگ حکمران نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معز الدوله

طارم

بحکومت آقا باقر از جانب جناب امین السلطان

سوادکوه

بحکومت عباسقلیخان قزوینی از جانب جناب امین السلطان

ممالک خارجه
اروپ

دولت آستریه و مجارستان
امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده
ولیعهد آرشیدوک رودلف فرانسوا شارل ژزف پای تخت وینه
صدراعظم و وزیر دولت خارجه کنت کارلنکی مذهب دولتی کاتولیک
و پروتستان هم دارد جمعیت هفتاد کرور

دولت اسپانیا
پادشاه الفونس دوازدهم سنش بیست و هفت سال وزیر اعظم
کانواس دل کاستیلو مذهب دولتی کاتولیک جمعیت سه و
سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معظمه المان
جمعیت کلیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان
و بعضی هم کاتولیک هستند

اولا بادن
فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش پنجاه و هشت سال
ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش بیست و هفت
سال پای تخت کارلسرو مذهب پروتستان

باویر
شاه لوی دویم اتن فردریک گیلیوم سنش سی و نه سال پای تخت
مونیک مذهب کاتولیک

پروس
امپراطور المان و پادشاه پروس فردریک گیلیوم اول در سنه ۱۲۱۲
هجری متولد شده و در سنه ۱۲۸۸ با امپراطوری المان برقرار گردیده و
سنش هشتاد و هفت سال است ولیعهد فردریک گیلیوم
نیکلا شارل سنش پنجاه و سه سال وزیر اعظم پرنس بیزمارک
مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند
پای تخت برلن

دولت ساکس
شاه آلبر فردریک اگوست آنتوان فردینان ژزف شارل ماری
باتیست نپوموسن گیلیوم کزاویه ژرژ فیدل سنش پنجاه و شش
سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ
شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و یک سال
پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری
کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند
پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان ملکه ویکتوریا
الکساندرین سنش شصت و چهار سال ولیعهد پرنس البرت
ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و سه سال وزیر اعظم مسیو
کلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام اینممالک از انگلیس و
ارلند و اسکاتلند از قرار سنه ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد
هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره
چهارصد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب
مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان لرد اسپنسر

دولت ایطالیا
پادشاه هومبر اول سنش سی و نه سال ولیعهد ویکتور
امانوئل پرنس ناپل سنش پانزده سال وزیر اعظم مسیو
مانچینی مذهب کاتولیک جمعیت پنجاه و چهار کرور و
چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک
پادشاه لئوپلد دویم سنش چهل و نه سال پای تخت بروکسل
جمعیت ده کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال
پادشاه لوئی فیلیپ ماری فردیناند سنش چهل و شش سال ولیعهد شارل
فردیناند لوئی ماری سنش بیست و یک سال وزیر اعظم ردریکس سامپایو
پای تخت لزبن جمعیت در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر
خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت پی با
که هلاند نیز نامند
پادشاه گیلیوم سیم الکساندر پل فردریک لوی سنش شصت

وهفت سال ولیعهد گیلیوم الکساندر شارل فردریك سنش سی و شش سال پای تخت لاحه جمعیت هفت کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارك

پادشاه کریستیان نهم سنش شصت و شش سال ولیعهد کریستیان فردریك گیلیوم شارل سنش سی و نه سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء استروپ پای تخت کپن هاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت سه کرور و چهارصد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش سی و نه سال ولیعهد گراندوك نیکلا الکساندروویچ سنش شانزده سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه

جمعیت صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب اورتودکس یونانی و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش چهل و پنج سال پای تخت بوگارست وزیر اعظم استورزا جمعیت ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس یونانی

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی سال ولیعهد کریستین نه سال است پرنس الکساندر وزیر اعظم پرنس شاناتس جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیك و یونانی

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو کاپلر وزیر اول اشلیس پای تخت برن مذهب نصف کاتولیك و نصف پروتستان جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چهل و یک سال ولیعهد وزیر اول سعید پاشا مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد پای تخت اسلامبول جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری ژول گروی وزیر اعظم و وزیر امور خارجه مسیو فرئی پای تخت پاریس مذهب دولتی کاتولیك جمعیت هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و سه سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست سال وزیر اول پتروویچ پای تخت ستنین جمعیت یک کرور و دو سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس یونانی کمی هم کاتولیك و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش سی و نه سال ولیعهد قسطنطین پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی یونانیست

اسیا

هستند پنجاه و هفت کرور

دولت چین

امپراطور گوانگ سو سنش سیزده سال وزیر اعظم شاهزاده کنگ پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار مسموع ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت رعیت هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و شش هزار و صد و چهار نفر جمعیتی که زیر حمایت

دولت ژاپن

امپراطور (میکادو) موتس هیتو سنش سی و دو سال ولیعهد چکاشی نوشیمی نمیا وزیر اعظم سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سومدش فراپار امیدرها آگولالون کورن وزیر اول
میا بوفرا یاسو بونگ سی

پای تخت بان گک مذهب بودا مذهب
جمعیت دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سیدی علی بیك وزیر دول خارجه کامبن پای تخت تونس
جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور که نگوس میا منداسمش ژان پای تخت گندا جمعیت دوازده
کرور مذهب دولتی کاتولیك مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

سلطان سید برکش بن سعید پای تخت بندر زنگبار جمعیت
جزیره زنگبار صد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست
مذهب مسلمان

جزیره ماداکاسکار

پادشاه ملکه واناوالو سیتم پای تخت تاماتاف جمعیت
پنج کرور

دولت مارق

سلطان ملا حسن پای تخت طانجه جمعیت دوازده
کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا
پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر
سی و شش کرور

امریکا

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتاژونی

رئیس جمهوری ارتور پای تخت واشینگتن مذهب اغلب پروتستان
وغیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیك

رئیس جمهوری اسمش پورفیو باس پای تخت مکزیك مذهب کاتولیك
جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمعیت کل پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری زالدیوار ایلازو پای تخت سان سالوادر
جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کاستاریکا

رئیس جمهوری گواردیا پای تخت سان ژوزه جمعیت
بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژره رو فینو باریش پای تخت گواتمالا
جمعیت سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیك

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری آدان کاردناس پای تخت نیکاراگوا

جمهوری اوندورا

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاکا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری نیکلا اولاندا پای تخت بینوزد جمعیت دو
کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ابن سیورا نبتلا پای تخت کیتو جمعیت دو
کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر

جمهوری اوروکی

رئیس جمهوری دون لوئز ولاژ پای تخت منت ویداو
جمعیت چهارصد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دویم پای تخت ریوژانرو جمعیت یازده

کرور

کرورو صد و هشت هزار نفر

جمهوریٔ بولیوی

رئیس جمهوری دون توما فریاس پای تخت چوکی ساکا
جمعیت چهار کرور

جمهوریٔ پاراکی

رئیس جمهوری اوژنیو اوریارت پای تخت اسمسیون
جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور

جمهوریٔ پرو

رئیس جمهوری مسیو کارسیا کالدرن پای تخت لیما جمعیت پنج
کرور مذهب کاتولک

جمهوریٔ شیلی

رئیس جمهوری با آنیبال پنتو پای تخت
سان تیاکو جمعیت چهار
کرور نفر

جمهوریٔ دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری اوتالورا پای تخت بگوتا جمعیت کل دول متحده
کولمبی دوازده کرور

جمهوریٔ ونزوئلا

رئیس جمهوری گوسمان بلانك پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویج

پادشاه کالاکوا اول پای تخت انونو

جزیرهٔ سن دومنك

رئیس جمهوری گونزالس پای تخت سن دومنك جمعیت
چهارده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پرتاپرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

بسم الله تبارک و تعالی

جلد اول کتاب مطلع الشمس

از مصنفات جناب صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی

قیمت دوازده هزار

سنه ۱۳۰۱

